

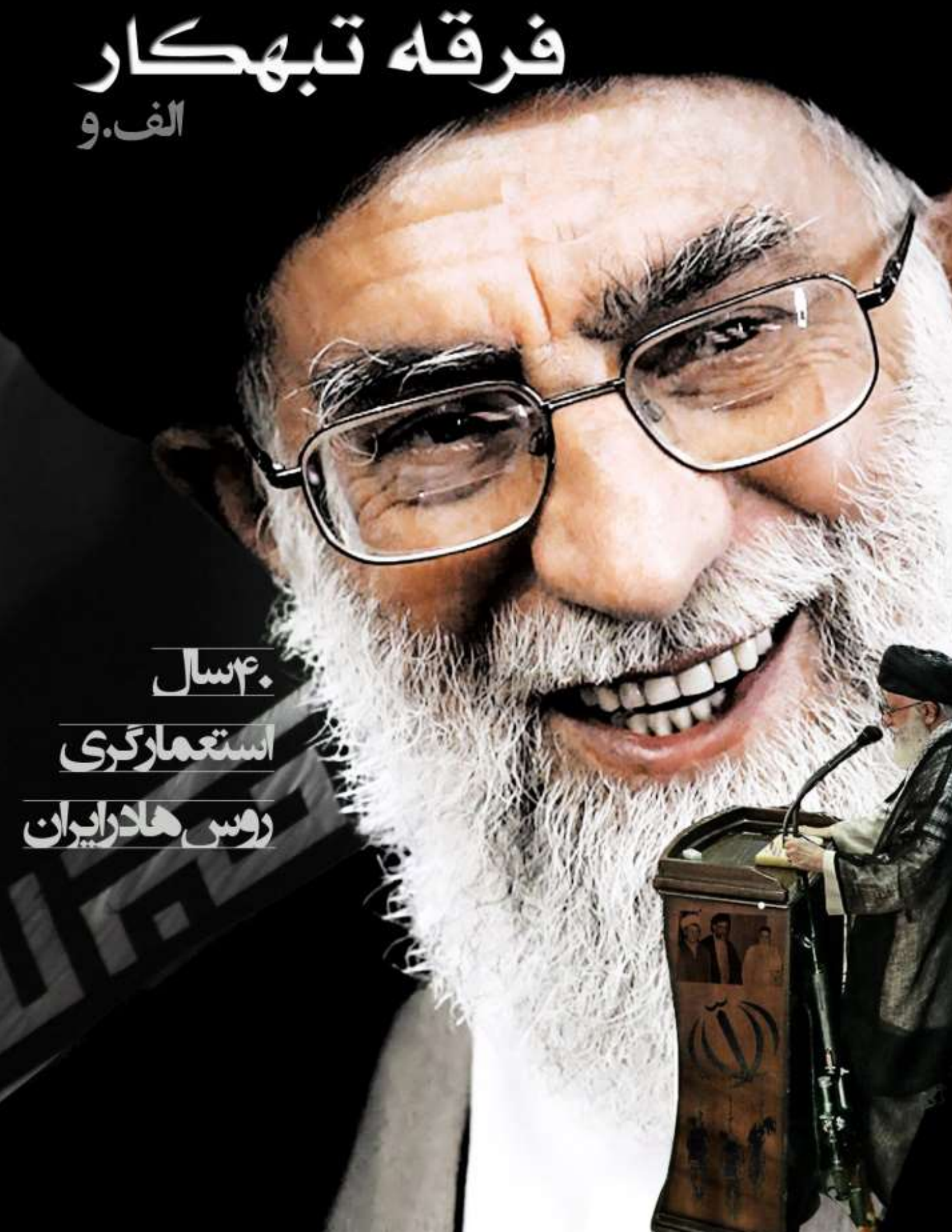
فرقه تبه‌کار

الف.و

۴۰ سال

استعمارگری

روس‌ها در ایران



فرقه تبهار

ائتلاف اسلام‌گرایان و مارکسیست‌ها

تصفیه‌های خونین درون حکومتی

۴۰ سال استعمارگری روس‌ها در ایران

الف.و

تقدیم به مبارزانِ رهاییِ ایران و تمامِ
آزادی‌خواهانی که با خون خود
بذر آزادی را آبیاری کرده‌اند

فهرست مندرجات

پیشگفتار ۱

فصل نخست

نقض حقوق بشر ۹

محمد ثلاث رقصیده در خون ۱۵

فصل دوم

جنگ، نتیجه انقلاب اسلامی ۴۵

آزادسازی قدس از راه آزادسازی کربلا ۷۸

جنگ ضامن بقای جمهوری اسلامی ۹۰

صلح اسلام با کفر ۹۲

صدام عنصر صهیونیستی؟ ۱۰۲

نقش اتحاد جماهیر شوروی در جنگ ایران و عراق ۱۰۶

تاکید سپاه پاسداران بر ساخت بمب هسته ای و لیزری ۱۲۹

جنگ و تضعیف ارتش ۱۳۳

فصل سوم

- ۱۳۷..... رابطه مجاهدین خلق و مهدی بازرگان
- ۱۴۰..... تشکیل دولت موقت به ریاست مهدی بازرگان
- ۱۵۳..... سیدعلی خامنه ای علیه مهدی بازرگان
- ۱۶۰..... علی اکبر هاشمی رفسنجانی علیه مهدی بازرگان
- ۱۸۴..... مارکسیست‌ها و مهدی بازرگان
- ۲۰۱..... حذف دولت بازرگان

فصل چهارم

- ۲۰۷..... مرگ خاموش چمران در دهلاویه

فصل پنجم

- ۲۳۰..... مجاهدین خلق و پدر طالقانی
- ۲۳۳..... چرا آیت الله طالقانی باید ترور می‌شد؟

فصل ششم

- ۲۵۳..... تابستان خونین ۱۳۶۰

فصل هفتم

- ۲۸۳..... مجاهدین خلق و هاشمی رفسنجانی

از اکبرشاه تا اکبرشیطان ۲۸۷

استخر کوشک قتلگاه هاشمی رفسنجانی ۳۰۸

فصل هشتم

اشغال سفارت آمریکا ۳۱۸

تلاش کاگب برای دسترسی به اسناد سفارت آمریکا و اسرائیل ۳۲۱

ماجرای ربوده شدن پرونده تیمسارمقربی از اداره دوم ارتش و انتقال آن به سفارت شوروی ۳۲۷

موسوی خوئینی‌ها هدایت‌کننده عملیات حمله به سفارت آمریکا بود و حق وتو داشت ۳۳۲

حمله سپاه پاسداران به سفارت آمریکا به نام دانشجویان نوشته شد ۳۳۵

پاسدارانی که تحت عنوان دانشجو نقش کلیدی در اشغال سفارت آمریکا داشتند ۳۴۱

ماجرای دو عباس از محله نازی آباد، یکی دانشجو و یکی پاسدار ۳۴۳

اشغال سفارت آمریکا طرحی از پیش تعیین شده توسط سپاه و کا.گ.ب ۳۴۸

منابع ۳۵۸

پیشگفتار

در تمام سالیانی که در ایران زندگی کرده‌ام و چیزی جز بطالت عمر زیر سلطه فرقه تبه‌کار نصیبم نشده در پایان هر دوره ریاست جمهوری این حقیقت در ذهنم تکرارکنان تداعی می‌گردد که کم‌کم به بنده نوازی‌های مضمز کننده نامزدهای ریاست جمهوری نزدیک می‌شویم، همان سوداگران مرگ با لبخندهای فریبکارانه با همان صداها تکراری و کر کننده‌ای که نه از لابه‌لای خزعلاتشان بلکه من حیث المجموع دندان تیزکردگان بی‌شرمی هستند که بوی تعفن دروغ‌هایشان از دور و نزدیک، از پشت تریبون‌ها و از رسانه‌ها خفه‌مان خواهند کرد. تغذیه دیکتاتور جان است که می‌بلعد. با تلکه کردن مردم ثروت را می‌لمباند و از آنجایی که حکومت پیشیزی ارزش هم برای مردم قائل نیست، ملت به هر درکی هم که واصل شوند حکومت را ککش هم نمی‌گزد. بازی انتصابات ریاست جمهوری فقط جان تازه‌ای بر پیکره فرقه تبه‌کار تزریق می‌کند. باید ریشه تباهی را در هجوم ویرانگر سال ۱۳۵۷ که قرمساقان قدرت را به انحصار خود درآوردند جست‌وجو کرد. همان‌هایی که سرمایه‌های ملی را برای تروریست‌ها راحت الحلقوم کرده‌اند و در ایران خیمه‌های مرگ و فقر و فحشا برافراشته‌اند. همان‌هایی که انقلاب اسلامی را محدود به یک جغرافیای خاص نمی‌دانند و در راه بسط دادن جغرافیایی این انقلاب سیاه، ایران و ایرانی را به خاک سیاه نشانده‌اند. همان‌هایی که در

طول هشت سال جنگ ایران و عراق، جنگ را زمینه‌سازی برای ظهور امام زمان عنوان می‌کردند که اگر نجنگیم حکومت کفر فراهم می‌شود. با حربه‌های گوناگون گروه گروه از مردم را به کام مرگ فرستادند و در نهایت هم جنگیدند و فهمیدیم که حکومت با کفر می‌ماند اما نه با ستم. همان‌هایی که جوخه‌های مرگ به راه انداختند و دست به پاکسازی‌های گسترده خونین تحت عنوان ضدانقلاب زدند، همانگونه که در شوروی تحت عنوان ضدخلق افراد بسیاری را به قتل رساندند. «حاکمیت مطلق جمهوری اسلامی با خط و مش دیکتاتور منشانه و ایجاد خفقان بر جامعه و جنایات ضدبشری افراد بسیاری را به مرگ محکوم کرده است. جمهوری اسلامی یک رژیم تمامیت‌خواه مذهبی با محوریت ولایت فقیه‌ی و بستره شیعی است که بالاتر از هر نظام ایدئولوژیک زمینی، رژیم خود را الهی می‌شناسد. ولی فقیه را نماینده خدا روی زمین می‌خواند و مخالفان و منتقدان خود را با دستاویز قانون و شریعت به اتهام فساد فی‌الارض و محاربه با خدا، از همان روز نخست زمامداری به جوخه‌های مرگ می‌سپارد. برخورد شدید با هرگونه رویه انتقادی و مخالف، ایران را به بزرگترین زندان روزنامه‌نگاران، زندانیان سیاسی و دگراندیشان و بیشترین اعدام نسبت به کل جمعیت در جهان تبدیل نموده است که از قواعد نظام‌های توتالیتر پیروی می‌کند. گسترش عامدانه فحشا توسط رژیم میان جوانان و فساد همه‌گیر، جامعه را در سراشیبی فروپاشی اجتماعی و فرهنگی قرار داده است. نظام جمهوری اسلامی بر پایه ولایت فقیه و صدور انقلاب به کشورهای منطقه و جهان در سیاست اصلی‌اش شکل گرفته و از این طریق پشتیبانی همه جانبه از جنبش‌های افراطی شیعه در خاورمیانه و منطقه در قالب سیاست صدور انقلاب و همچنین تاکید بر شعار «اسرائیل باید نابود گردد» و «مرگ بر آمریکا»، باعث می‌شود با

دیگر گروه‌های تروریستی که در این هدف مشترک هستند همکاری و از آن‌ها حمایت کند. جمهوری اسلامی با ایجاد تئوری هلال شیعه خود را در مقابل عربستان سعودی و دنیای اسلام قرار داده و قصد اشاعه شیعه‌گری را در کشورهای همسایه دارد.»

فرقه تبه‌کار از طریق مزدورهایی در داخل کشور که چهره‌های شناخته شده‌ای در بین مردم هستند مانند سلبریتی‌ها و همچنین سیاسیون خودی که در کالبد یک اپوزیسیون فرو رفته‌اند و در مواقع حساس به حمایت از این نظام قد علم می‌کنند قصد دارند مردم را فریب داده و از گرویدن مردم به اپوزیسیون‌های خارجی ممانعت به عمل آورند. از طرفی با صادرات اپوزیسیون‌های جعلی به خارج از کشور قصد دارند که اگر مردم از این مزدورها عبور کردند از طریق همین صادراتی‌ها، هم مردم را فریفته و هم به عدم اتحاد اپوزیسیون‌های خارج از کشور دامن زده و از این طریق به بقای خود ادامه دهند.

متأسفانه ایران ما دچار یک بحران بزرگ شده است. بحرانی که توسط تروریست‌های انقلابی که در همان دوران پهلوی هم مزاحمت‌ها و اقدامات تروریستی به راه انداخته بودند. کسانی که در کمپ‌های نظامی-عقیدتی شوروی در خاورمیانه آموزش‌های تروریستی دیده بودند. همان‌هایی که امروزه از مجاهدین خلق به نفرت یاد می‌کنند، پیش از انقلاب حمایت همین‌ها بود که به این سازمان پر و بال داد. سازمانی که در همان پیش از انقلاب هم فعالیت‌های تروریستی مانند بمب‌گذاری، ترور، هواپیمارمایی، گروگان‌گیری و... انجام می‌دادند و تحت حمایت همین انقلابیون بودند.

رهبر سازمان مجاهدین خلق خمینی را «مجاهد اعظمی» عنوان می‌کرد که «آمادگی خود را برای جانبازی به پیشگاه معظم تقدیم می‌داشت» و «هرگونه مذاکره در غیاب

خمینی را محکوم می‌دانست» و «سیره همه انبیاء و اولیاء مکتب یکتاپرستی را شیوه آن حضرت می‌دانست» و اعلام کرد:

«آیت الله خمینی در حساس‌ترین مقطع این مبارزه بعنوان تبلور شرف و آزادگی مردم ما لقب امام گرفت... بی‌تردید برای کمتر پیشوایی همچون امام خمینی عشق و فداکاری نثار شده است. قلب میلیون‌ها انسان رنج‌دیده و تحت ستم با نام او سرود آزادی سر داد و مرگ اهریمن زمان را تداعی می‌کرد.»^۱

همچنین در تلگرافی به خمینی اظهار می‌دارد:

قم - محضر مبارک حضرت آیت الله العظمی امام خمینی

بسم الله الرحمن الرحيم

پدر گرامیمان

اکنون که انقلاب رهائی بخش اسلامی و ضدامپریالیستی ایران در مسیر حقیقی خود مجدداً اوج گرفته است تا ریشه‌های استعماری و آمریکایی شاه‌خائن را از بن برانداخته و راه هر گونه بازگشت را بر آنها سد کند: فرزندان مجاهد شما که اکیدا خواستار ادامه رسالت ضداستعماری شما هستید، جان‌های ناچیز خود را که کمترین فدیة رهائی این میهن و این خلق و مکتب است بر کف گرفته و آمادگی نثار کردن آنها را با همه توانائی‌های ناچیز سیاسی و نظامی‌شان اعلام می‌دارند. به انتظار فرمان قاطع امام در ریشه‌کنی همه بنیادهای امپریالیستی و صهیونیستی

مجاهدین خلق ایران ۵۸/۸/۱۴

و همین رهبر مجاهدین خلقی که چنین خالصانه و چاکرانه ارادت خود را به محضر امامشان، آن تبلور شرف و آزادگی، آن مجاهد اعظم می‌رساند و در مصاحبه‌ای «سخنان

خمینی را فریاد رسای مظلومیت و حقانیت تمام مردم ایران می‌دانست و دعای سلامتی و طول عمر برای خمینی را از خدا طلب می‌کرد»^۲، در تظاهرات خیابانی به طرفداری از گروگانگیری سفارت آمریکا اعلام داشت:

«ما خواهان سلامت امام هستیم، زیرا تا وقتی که امام هست آمریکا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند.»

سازمان مجاهدین خلق همچنین پس از تسخیر سفارت آمریکا در نامه‌ای به خمینی پیشنهاد می‌کند که این سفارت به موزه جنایات آمریکا تبدیل شود:

«سازمان مجاهدین خلق ایران ضمن بزرگداشت اراده ضدامپریالیستی دانشجویان پیرو امام در اقدام به تسخیر لانه جاسوسی آمریکا که امیدواریم، مقدمه قطع کلیه وابستگی‌های استعماری میهن ما باشد، بدینوسیله به خواهران و برادران عزیز دانشجو پیشنهاد می‌کند که چنانچه موافقت داشته باشند از محضر امام استدعا نمائیم پس از قطع رابطه با آمریکا لانه جاسوسی مزبور به موزه جنایات آمریکا و شهدای انقلاب تبدیل گردد. کما اینکه لانه جاسوسی اسرائیل غاصب نیز در گذشته به سفارت فلسطین ارتقاء یافت. باشد که با تاسیس چنین موزه‌ای پیام رهایی بخش ضدامپریالیستی انقلاب اسلامی از مرزهای ملی نیز در گذشته و ندای آزادی و رستگاری را به گوش تمام رنجبران و مستضعفین جهان برساند. مرگ بر امپریالیسم آمریکا، استوار باد پیوند رهایی بخش ضدامپریالیستی همه ستمکشان و مستضعفین جهان.»^۳

و همین «آمریکا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند» و «مرگ بر آمریکا» را می‌توان امروز به کرار از زبان رهبر حکومت اشغالگر جمهوری اسلامی سید علی خامنه‌ای شنید. کسی که رهبر بزرگترین و تنهاترین گروه تروریستی دنیاست که هم نیروی دریایی و هم

نیروی هوایی دارد. کسی که قتل عام‌ها و کشتارهای فراوانی را به راه انداخت. می‌توان حزب چپ‌گرای توده را هم مثال زد که مورد حمایت اتحاد جماهیر شوروی بوده و کنار آخوندها از دکتر مصدق حمایت می‌کردند، در انقلاب ۱۳۵۷ نیز نقش اساسی داشتند و حتی بعد از انقلاب هم سردبیر روزنامه کیهان همین توده‌ای‌ها بودند و همین حزب توده بود که صادق خلخالی را برای نامزد شدن مجلس معرفی کرد و باز هم همین حزب توده بود که از خامنه‌ای برای رئیس‌جمهور شدن حمایت می‌کرد. انقلابیون به قصد براندازی رژیم پهلوی با سازمان چریک‌های فدایی خلق و همین مجاهدین خلق همکاری و از آنها حمایت تمام و کمال می‌کردند.

فرقه تبه‌کار حاکم بر ایران در تمام دوران پیش از انقلاب و پس از انقلاب و تا به امروز از حامیان تروریست‌ها هستند. امروزه تنها راه برون رفت از وضعیت اسفناک موجود در ایران و برای نجات میهنمان از چنگال اهریمن فقط و فقط ساقط کردن نظام جمهوری اسلامی ایران است که ماندنش راه را برای هرچه بیشتر نابود کردن ایران فراهم می‌کند. ما مردم باید خیابان‌ها را به تسخیر خود درآوریم و با اعتصابات و اعتراضات گسترده و با اتحاد تمامی اقوام، نظام را از پا بیندازیم و ایرانمان را از زیر پاهای نظام اشغالگر بیرون کشیده و آن را به آغوش آزادی کشیم. وقت آن رسیده است که ایران را از نظام تجزیه طلب جمهوری اسلامی آزاد کنیم و یک بار و برای همیشه دست از سکوت خیانت آمیزمان برداشته، با شجاعت و به خونخواهی تمام کسانی که در راه آزادی ایران جان خود را از دست دادند فریاد زنده باد آزادی سر دهیم و این فرقه تبه‌کار را سرنگون سازیم. کتاب پیش رو مجموعه‌ای از اسنادی است در باب اشخاص و احزاب و رویدادهایی که در اقصی نقاط جهان تغییرات و تحولات گسترده‌ای را ای بسا

در سطح جهانی رقم زده‌اند. آنچه که در این کتاب با آن روبرو می‌شوید در فصل نخست با نقض حقوق بشر در ایران توسط فرقه تبه‌کار که در همین اواخر اعدام سیاسی محمدثلاث را شاهد آن بودیم. در این فصل به این موضوع خواهیم پرداخت. در فصل دوم نگاهی متفاوت به جنگ ایران و عراق خواهیم انداخت و با هم به ۸ سال ویرانی سفر خواهیم کرد. از فصل سوم به بعد به تصفیه حساب‌های درون حکومتی خواهیم پرداخت و خواهیم دید که چگونه انقلاب «دوستان همسفر» خود را یکی یکی از میدان سیاست حذف می‌کند و قدرت‌طلبان چگونه قدرت‌طلبان و «انقلابیون قدیمی» را به دیدار نیاکانشان می‌فرستند»، همان «قصاب‌های طرفدار» فرقه تبه‌کار که موجب رونق ایدئولوژی‌ها و استقرار نظام جمهوری اسلامی شده بودند. در فصل سوم به رابطه مهدی بازرگان و سازمان مجاهدین خلق و همچنین به ائتلاف اسلام‌گرایان و مارکسیست‌ها برای حذف دولت بازرگان پرداخته شده است. در فصل چهارم به دکتر مصطفی چمران و مشکلاتش با روحانیون و مارکسیست‌ها می‌پردازیم و همچنین از ترور او سخن خواهیم گفت. در این فصل مطالب کتاب رفیق آیت الله نوشته امیرعباس فخرآور آورده شده و اسناد بسیار زیادی به آن اضافه کرده‌ام. در فصل پنجم رابطه مجاهدین خلق و آیت الله طالقانی پیش و پس از انقلاب را مورد بحث قرار می‌دهیم و از ترور آن با استناد به مطالب کتاب رفیق آیت الله و از اسناد انکارناپذیر جدید دیگری خواهیم گفت. در فصل ششم به تابستان خونین ۱۳۶۰ سفر خواهیم کرد. در ابتدا به رابطه محمدعلی رجایی و آیت‌الله بهشتی با سازمان مجاهدین خلق و سپس به ترور درون حکومتی آنها می‌پردازیم. برای پرهیز از تکرار سعی کرده‌ام مطالب کتاب رفیق آیت‌الله را به صورت خلاصه بیاورم و بیشتر به اسناد جدیدی که در طول تحقیقات به دست آورده‌ام اشاره

کنم. در فصل هفتم به رابطه هاشمی رفسنجانی و سازمان مجاهدین خلق و بعد از آن به ترور بیولوژیکی وی خواهیم پرداخت و فصل هشتم که مربوط به اشغال سفارت آمریکا است نیز از کتاب رفیق آیت‌الله استفاده شده که اسناد بسیار زیادی را در اواسط و در انتهای آن افزوده‌ام. اینجانب نگارنده کتاب فرقه تبه‌کار با نام «الف.و» به هیچ شخص یا گروهی وابسته نیستم و بصورت مستقل این کتاب را به رشته تحریر درآورده‌ام.

مأمردم ایران زخم خوردگان یک تیغیم، تیرباران شدگان یک خشاب و اعدام شدگان یک طناب. مأمردم رنج کشیده ایران، وارثان حقیقی میراث غنی ایران، قربانیان واقعی سیاست‌های خونین و مفسادنه رژیم اشغالگر و خیانتکار و آدم‌کش جمهوری اسلامی شده‌ایم. هیچ رژیمی هر قدر هم که تمامیت‌خواه باشد نمی‌تواند بدون هم‌دستی مردم به بقای خودش ادامه دهد. پس ما بیش از آنکه قربانی باشیم، مقصریم. وقت آن رسیده است قدرتی که در تمامی این چند دهه، این فرقه تبه‌کار با فریب و نیرنگ مانند زالو از مأمردم می‌مکید را به دست خودمان بگیریم و ایران اشغال شده را آزاد کنیم. فریاد «نه» سر دهیم به جمهوری اسلامی زیرا که سکوت زبان خیانت است. مأمردم با اتحاد ایران را پس می‌گیریم، ما نجات دهنده خویشیم، نجات دهنده میهن‌مان ایران...

زنده باد آزادی، پاینده باد ایران

الف.و

۲۲ شهریور ۱۳۹۷

فصل نخست

نقض حقوق بشر



آنچه که به یقین می‌توان گفت ما محصول اتفاقاتی هستیم که در سال‌ها و قرن‌های گذشته رخ داده‌اند. از یک حمله گسترده و کشتارهای دسته جمعی گرفته تا ترور یک فرد که می‌تواند یک کشور را در اقیانوسی از خون در قادسیه خفه کند و حکومت‌های بسیاری را در منجلابی از خون و لجن پایه‌ریزی کند تا جایی که با به راه انداختن یک

انقلاب سیاه اسلامی - مارکسیستی در سال ۱۳۵۷ توسط همسایه شمالی یعنی شوروی و حمایت اعضای کنفرانس گوادالوپ از آن، اژدهایی را با عقاید توتالیتاریسمی برای بلعیدن جهان به ایران بیاورند و بر اریکه قدرت تکیه بزند و با خیالی آسوده هزار هزار نفر را قتل عام کند و بخاطر تمامیت‌خواهی این اژدهایی که با ورودش جعبه پاندورا را هم گشوده است باعث کشته شدن میلیون‌ها انسان گردد، و امروز نیز بعد از گذشت قریب به ۴۰ سال از بوجود آمدن حکومت فاشیستی جمهوری اسلامی، جانشینان این اژدهای درنده خوی همان سیاست شیعه گستری را به هر قیمتی اجرا می‌کنند، در این راستا هدف وسیله را توجیه کرده چنانکه به گفته خمینی برای حفظ اسلام جاسوسی واجب است حتی از نوع فاسد، دروغ گفتن هم واجب است، شراب خمر هم واجب است^۱ و چون همه چیز و همه کس باید به زعم وی فدای نظام شوند پس حفظ نظام جمهوری اسلامی از جان انسان‌ها حتی از جان امام زمان هم اهمیتش بیشتر است.^۲ شخصی که پیش از انقلاب هم با تفکرات زن ستیزانه خود حق مشارکت زنان در انتخابات را که محمدرضا شاه اعطا کرده بود، چیزی جز بدبختی و فساد و فحشا نمی‌دانست^۳، یک نظام زن ستیزانه بر پایه همان افکاری که در دیگر رهبران جمهوری اسلامی هم مشترک است بنا کرد طوری که تا به امروز زنان از داشتن کوچکترین حق خود هم محرومند و اصولاً و مطلقاً زنان در زیر سلطه ننگین این نظام انسان‌ستیز محروم‌ترین انسان‌ها هستند.

بسیاری از روزنامه‌نگاران و کسانی که نام روشنفکر را با خود یدک می‌کشند، مانند روشنفکران ۵۷ که خمینی را کلمه «الحق» می‌دانستند و بسیاری از آن‌ها چپی‌هایی بودند که ای بسا با توده‌ای‌ها زد و بندی هم داشتند یا به نحوی به سمت چپی‌ها غش

میکردند و... با اسلام‌گرایان دشمن مشترکی داشتند به نام غرب و آمریکا، کار را به جایی می‌رسانند که حاضرند از این فرقه تبه‌کار دفاع کنند و چشمانشان را به روی جنایت‌ها و خیانت‌ها و فسادهای آن ببندند. بعضی از آن‌ها را می‌توان امروز در رسانه بی‌بی‌سی فارسی دید، همان رسانه‌ای که در انقلاب ۵۷ نقش بلندگوی خمینی را بازی می‌کرد و شاه را مرد عوضی خطاب می‌کرد. امروز می‌بینیم همان رسانه از دل‌باختگی خود نسبت به تفکرات مارکسیستی می‌نویسد و آن را برای مبارزه با ایالات متحده آمریکا گره به رژیم جمهوری اسلامی می‌زند و در مرگ فیدل کاسترو و رفسنجانی به سوگ می‌نشیند. شاید اگر امروز تمام کسانی که خمینی را هنوز در ماه می‌بینند و خامنه‌ای را نماینده خدا روی زمین طوری که نظام خونینش را مقدس جلوه می‌دهند، به ایران می‌آمدند و در جهنم ساخته شده توسط نظام جمهوری اسلامی در ایران، زندگی می‌کردند و به دیروز و امروز رهبران این نظام نگاهی می‌انداختند، مانند برتراند راسل که گرایشات چپی و سوسیالیستی داشت به دیدار لنین رفت و به رگه‌های ستمگری در او پی برده بود، آن‌ها هم به رگه‌های عظیم ستمگری در این فرقه تبه‌کار پی می‌بردند و دست از جیره‌خواری و ایدئولوژی‌های ایران ستیزانه خود بر می‌داشتند. بسیاری از روشنفکران و روزنامه‌نگارانی که از نظام شوروی حمایت می‌کردند بعد از سرکوب شدید ناراضیان و مخالفان سیاسی کرونش‌تات معروف به قیام کرونش‌تات توسط بلشویک‌های شوروی، احساس سرخوردگی کردند و به نوشته بعضی‌ها حتی دشمن قسم خورده کمونیست‌ها هم شدند، کاش همین کسانی که امروز چه در داخل و چه در خارج از ایران که چشم به اصلاح‌طلبان دوخته‌اند و عده‌ای هم برای سخرانی خامنه‌ای علیه دونالد ترامپ به وجد می‌آیند و دست و هورا می‌کشند، نگاهی به اعتراضات

مسالمت‌آمیزی که در ایران به خاک و خون کشیده می‌شود که اتفاقاً همین اصلاح‌طلبان آن‌ها را کرکس می‌خوانند، می‌انداختند، دست از جیره‌خواری و ایدئولوژی‌های ایران ستیزانه خود بردارند، احساس سرخوردگی کنند و دشمن قسم خورده رژیم جمهوری اسلامی شوند.

روزی که ارتش سرخ شوروی برای پیاده کرده سوسیالیسم، شوروی را به ورشکستگی اقتصادی کشاند امروز می‌بینیم که سپاه پاسداران، این بزرگترین گروه تروریستی، چگونه اقتصاد ایران را به نابودی و مردم را به منجلاب فقر کشانده است. در همان روزهای نخستین بلشویک‌ها دوازده هزار نفر را تیرباران کردند و سپس در اوکراین ارتش سرخ سیصد هزار نفر را کشت و دویست هزار نفر را به سیبری فرستاد. برآوردهای کلی که مربوط به تلفات انسانی در سال‌های اول انقلاب روسیه می‌شود بین پانزده میلیون تا سی میلیون نفر است و این کارنامه انقلابی بود که وعده بهشت موعود را روی زمین میداد. در دوران تصفیه‌های خونین استالینی در دهه ۱۹۳۰ شش میلیون نفر زندانی شدند که از آن‌ها یک میلیون نفر در خود زندان‌ها تیرباران و حدود ده میلیون نفر به اردوگاه‌های کار اجباری فرستاده شدند. در دوران استالین قریب به بیست میلیون نفر از مردم شوروی بعناوین مختلف از میان رفتند. هرکسی که مخالف استالین و نظام کمونیستی بود به عنوان دشمن خلق تیرباران می‌شد. خیلی از خودی‌ها به غیرخودی تبدیل و در تصفیه حساب‌های خونین استالین کشته شدند. سازمان چکا پلیس مخفی بلشویک‌ها که در نهایت به کا.گ.ب تغییر نام داد در نخستین هجده ماهه کار خود بیش از نود هزار نفر را به قتل رساند. این خونریزی‌های وحشتناک در دیگر نظام‌های کمونیستی هم به همین شکل اتفاق افتاد و مشابه آن را در سال ۱۳۵۷ در ایران با روی

کار آمدن جمهوری اسلامی شاهد هستیم. نظام توتالیتر- کمونیستی استالین با دو حربه ترور دولتی و گرسنگی دادن به مردم پایه‌های قدرت خویش را محکم ساخت و این ویژگی عیناً در دیگر نظام‌های کمونیستی و جمهوری اسلامی قابل مشاهده است. در کره شمالی تمام اعضای خانواده به خاطر جرمی که یکی از اعضای خانواده مرتکب شده مجازات می‌شوند. حتی در جمهوری اسلامی اعضای خانواده یا در سیاه‌چال‌های نظام شکنجه یا اعدام می‌شوند یا به گروگان گرفته می‌شوند و برای همیشه زیر ذره‌بین قرار می‌گیرند و انواع تهمت‌ها را به آن‌ها می‌چسبانند یا از تمامی حقوق‌هایی که دیگران می‌توانند داشته باشند محروم می‌شوند یا زیر شکنجه به اعتراف و براءت از آن عضو خانواده خود دست می‌زنند که پس از آن هم زندگی آزادانه‌ای نخواهند داشت. آری سهم مردم از بهشت مارکسیسم تیرباران بود و طناب دار و سرکوب و فقر و وحشت و خون، همینطور که بهشت موعودی جمهوری اسلامی نیز. قبل از اینکه تفکرات جهان‌خواری رهبران جمهوری اسلامی را شرح دهم مایلیم قسمتی از نامه‌ای که آرش صادقی، زندانی سیاسی در اعتراض به وضعیت بحرانی همسرش گلرخ ایرایی، از بند اوین منتشر کرده است را در اینجا بیاورم. وی در این نامه ویژگی‌های یک حکومت توتالیتریسمی را نام می‌برد که به راستی تمامیت نظام سیاسی جمهوری اسلامی را میتوان در آن به وضوح دید که البته این زندانی سیاسی هم مقصودش ادا کردن همین مطلب است:

«چقدر کامل و زیبا هانا آرنه و ویژگی‌های حکومت توتالیتر را ترسیم می‌کند: اتکا به اصل پیشوایی جنایتکاری آشکار ارباب، سلطه امنیتی بر همه ارکان اقتصادی و فرهنگی و سیاسی، استقرار نهادهای امنیتی در تمامی بخش‌های جامعه برای شکار مخالفین، دروغ‌گویی مداوم، سلسله مراتب شدید شکنجه‌گری، نابود کردن خودانگیزی در فرد،

کشتن روان و شخصیت اخلاقی در انسان و فردیت او، سنگدلی ایجاد انسان بدون هویت و حقوق، تنزل دادن انسان در حد حیوان، نگهداری مردم در وضع بردگی و تسلیم، ایجاد ذهنیت مضمون گرایانه در جامعه و افراد، ایجاد دشمن عینی و تلقی هر بیگانه‌ای به عنوان دشمن، سرکوب مردم برای وفاداری تام به ایدئولوژی حاکم، ادعای استقرار حاکمیت عدالت بر روی زمین و مدعی ساخت بشر جدید، رشد اوباش و اوباشی‌گری در رهبران و دستگاه سرکوب و سلسله مراتب حکومت، تباهی اخلاق و... آری رشد اوباش و اوباشی‌گری و تباهی اخلاق در سیستمی که امثال مرتضوی‌ها و سعید طوسی قاری بیت و... در حریم امن قدرت به بدترین و غیراخلاقی‌ترین رفتارها دست زدند و امروز هم آزادند، قطعاً جای امثال گلرخ‌ها و آتناها در زندان و تبعید است.^۴

ثمره نظام اشغالگر جمهوری اسلامی همین است که امروزه در مدارس‌های ایران «سعید طوسی»‌هایی تکثیر شده‌اند که به دانش‌آموزان تجاوز می‌کنند و آزادانه در جامعه می‌چرخند. در شهرها امر به معروف و نهی از منکر به عنوان یک خشونت مقدس زنان را به ضرب و شتم می‌گیرند، به آن‌ها فحاشی می‌کنند، بر صورت‌هایشان اسید می‌پاشند و صاحبان قدرت در «ایران‌شهر»‌ها به دختران ستم‌دیده این مرز و بوم تجاوز می‌کنند. همین که در زندان‌های اوین زندانیان را با اعترافات اجباری به اعدام محکوم می‌کنند. همین که «سینا قنبری»‌ها زیر شکنجه کشته می‌شوند و در یک سناریوی نخ‌نما اعلام می‌کنند که خودکشی کرده‌اند. همین که «کاووس سید امامی»‌ها را به جرم واهی جاسوسی در زندان به قتل می‌رسانند و وقیحانه می‌گویند که خودکشی کرده است و بعد از آن هم زمانی که ۱۵ نفر از فعالان محیط زیست به مجلس می‌روند تا به حکم صادره برای سیدامامی اعتراض کنند در راه بازگشت با هواپیما آن‌ها را سربه نیست می‌کنند. همین که در ۱۸ تیر ۱۳۷۸ مسئولین جمهوری اسلامی علی خامنه‌ای،

هاشمی رفسنجانی، خاتمی، حسن روحانی و... دستور سرکوب و اعدام دانشجویان معترض را صادر می‌کنند. همین که «سعید زینالی»ها را در حادثه ۱۸ تیر ۷۸ دستگیر می‌کنند و تا به امروز بعد از گذشت ۱۹ سال از آنها خبری در دست نیست. همین که در دی ماه ۱۳۹۶ اعتراضات انقلابی مردم آزادی‌خواه ایران به خاک و خون کشیده شد. همین که نیروهای وحوش سرکوبگر نظام، شهر کازرون را با خون معترضان رنگین کردند. همین که مردم تشنه خرمشهر را در اعتراض به بی‌آبی با گلوله سیراب کردند تا به جای آب، خون زمین را خیس کند. همین که در سال ۱۳۸۸ اعتراضات مردمی را به کشتار و اعدام آزادی‌خواهان مبدل کردند. همین که چشمان «ندا آقاسلطان» با سرمه‌ای از خون دنیا را تکان داد. همین که «سارو قهرمانی»ها و «رامین حسین پناهی»ها را به اتهام‌های واهی حلق‌آویز و به قتل می‌رسانند. همین که نیروهای وحوش جمهوری اسلامی با ماشین از روی معترضین رد می‌شوند و در ماجرای اعتراضات دراویش نیز با اتوبوسی از روی ماموران خودی رد شدند و آن را به گردن درویش محمد یاورثلاث انداختند تا از این طریق به راحتی دراویش را سرکوب و منزوی کنند. همین که...

محمد ثلاث رقصیده در خون

در ماجرای اعتراضات دراویش که ماموران جمهوری اسلامی به شدت آنها را سرکوب و ضرب و شتم کردند لکه ننگ دیگری بر نظام اشغالگر جمهوری اسلامی اضافه شد که نه مردم و نه دراویش آن را فراموش نخواهند کرد. کشتارهای جمهوری اسلامی نه فراموش می‌شوند و نه بخشیده. نظام ولایت فقیه در ابتدا قصد داشت قطب دراویش

آقای تابنده را تنها به دلیل درویش بودن بازداشت کند که با مقاومت درویش روبرو شدند و به ماموران اعلام کردند که خط قرمز ما قطب ماست. بعد از مدتی درویشی به نام نعمت الله ریاحی را بازداشت می‌کنند و درویش به نشانه اعتراض به روبروی کلانتری ۱۰۲ پاسداران می‌روند و تجمع می‌کنند. شاید سناریوی مقامات جمهوری اسلامی این بود که با بازداشت نعمت الله ریاحی به قصد سرگرم کردن درویش بتوانند آقای تابنده را بازداشت کنند. به هر روی در تجمع مسالمت آمیزی که درویش روبروی کلانتری ۱۰۲ پاسداران داشتند توسط ماموران به خشونت کشیده شد. بلافاصله بعد از این درگیری ماموران به خیابان گلستان هفتم برای بازداشت آقای تابنده هجوم بردند که در همان جا با درویش گنابادی درگیر شدند. این درگیری که به کشته شدن و تیر خوردن و ضرب و شتم و مجروح شدن شدید درویش منجر شد اتفاقات دیگری را هم با خود به همراه داشت. در جریان درگیری نیروی انتظامی با درویش یک دستگاه اتوبوس از روی ماموران ناجا رد میشود و سه نفر را به قتل می‌رساند. بعد از آن جمهوری اسلامی اعلام می‌کند که درویشی به نام محمدی‌اور ثلاث راننده آن اتوبوس بوده است. فوراً تمام رسانه های حکومتی درویش را فرقه، گروهک، داعشی و تروریست خطاب می‌کنند. صداوسیما جمهوری اسلامی هم فیلمی از محمدی‌اور ثلاث با سر و صورت شکسته بر روی تخت بیمارستان در حالی که به سختی می‌تواند حرف بزند منتشر می‌کند که وی می‌گوید راننده اتوبوس بوده است. کجای دنیا روی تخت بیمارستان با سر و صورت خونی و باندپیچی شده و تحت درمان و بیهوشی تحت تاثیر داروهای مسکن و آرام بخش با دوز بالا، بازجویی می‌کنند و اعتراف می‌گیرند؟ «طبق تحقیقات بعمل آمده و اظهارات جدید متهم، محمد ثلاث پس از ساعاتی که بیهوش در

کلانتری بازداشت بود به بیمارستان منتقل می‌شود و با تلاش پرسنل بیمارستان در حدود نیمه شب در حالت مدهوش چشم‌هایش را باز می‌کند و می‌بیند که فردی (که در پرونده ادعا شده بازپرس کشیک دادسرا بوده است) بالای سر اوست، بازپرس بدون معرفی خود! و در این شرایط که او در حالت مدهوش تحت تاثیر دوز بالای داروهای آرام بخش و مسکن قرار داشته، تنها بازپرسی موجود در پرونده از متهم را انجام میدهد!! هیچ بازپرسی دیگری را این متهم نگذرانده است. وی به متهم که حالت طبیعی نداشته و از همه جا بی‌خبر بوده اظهار داشته که تو ۳ نفر را کشته‌ای و با اتوبوس زیر گرفته‌ای! محمدثلاث پاسخ می‌دهد: من چیزی یادم نمی‌آید اما اگر شما می‌گویید کشته‌ام حتما کشته شده‌اند! و در این حالت بی‌اختیاری و عدم هوشیاری کافی، بازپرس با طرح سوالات هدفمند و القایی، بدون حضور وکیل و با نقض آشکار قانون آیین دادرسی کیفری از متهم پاسخ‌های پراکنده بله و خیر می‌گیرد و خودش صورتجلسه بازپرسی را همانجا در یک برگ سفید بدون فرم چاپی بازپرسی و بدون ذکر نام و عنوان بازپرس و تاریخ و ساعت بازپرسی می‌نویسد! و به متهم می‌دهد که امضا و اثر انگشت بزند! متهم که سواد کم در حد خواندن و نوشتن سواد دارد در آن حالت به اعتماد آنکه فردی که بالای سر اوست قصد سوء ندارد و از آنجا که حقوقش به وی تفهیم نشده است که می‌تواند وکیل داشته باشد یا سکوت اختیار کند نوشته‌های آن فرد را اثر انگشت می‌زند!^۵

اتهامات علیه محمد ثلاث در حالی بیان می‌شود که منابع نزدیک به دارویش گنابادی از قیمه قیمه شدن او توسط نیروهای انتظامی و دستگیری‌اش پیش از این حادثه خبر داده بودند. نظر به اینکه تحقیقات بازپرس کشیک در خارج از دادسرا و در بیمارستان و

در حالی بوده که متهم روی تخت بیمارستان تحت درمان بوده و فیلم پخش شده از وی در رسانه‌ها نیز نشان دهندهٔ مدهوش بودن ناشی از دوز بالای داروهای مسکن و آرام‌بخش بوده (سر و صورت زخمی و باندپیچی شده و تحت درمان بوده) و همچنین بازپرس خودش را معرفی نکرده، حتی در فرم مخصوص بازپرسی اظهارات را ثبت نکرده و اسمی و امضا نکرده که متهم بفهمد او کیست! بازپرس بدون حضور وکیل متهم و تفهیم حقوق قانونی خود مبنی بر حق سکوت یا داشتن وکیل صورت گرفته و بازپرس خودش طی سوالات القایی و هدفمند در شرایط روحی و روانی و مدهوش بودن متهم اقدام به اخذ پاسخ‌های بله و خیر نموده که فاقد وجاهت قانونی است. «متهم تقاضای اعزام به پزشکی قانونی برای معاینه و تعیین علت و زمان دقیق شکنجه‌ها و ضرب و شتم‌ها و آسیب‌های وارده به خود را دارد تا از این طریق ثابت کند تحت شکنجه فیزیکی، تهدید و فشار، مجبور به اقرار شده است. از آنجایی که اقرار باید مقرون به واقعیت باشد و اظهارات جدید متهم با توجه به اینکه هیچ شاهدهی ندیده که او پشت فرمان و راننده اتوبوس باشد! هیچ فیلمی از او که نشان دهد وی در پشت فرمان و راننده بوده است موجود نیست! هیچ شاهدهی از ماموران نیروی انتظامی که ادعا شده متهم را از اتوبوس خارج کرده‌اند حاضر به شهادت نشده‌اند که او را از اتوبوس خارج کرده‌اند و هیچکدام از ۳ شاهد ماجرا نیز نگفته‌اند که متهم محمد ثلاث راننده بوده است. همچنین با توجه به اینکه طبق اظهارات اخیر متهم و در آخرین دادگاه کلیه اتهامات را رد کرده و اظهار داشته اصلاً چیزی را به خاطر ندارد و بر اثر شکنجه و زور و فشار مجبور به اعتراف شده، همچنین مستنداً به شکستگی‌های متعدد جمجمه که منجر به از دست رفتن بینایی و بیهوشی نامبرده شده و آثار شکنجه و شکستگی‌های

متعدد استخوان‌های بینی، دنده‌های متهم که نشان از ضرب و شتم و شکنجه فیزیکی دارد! تنها دلیل و مستند صدور حکم اقرارهای ضد و نقیض خود ثلاث بوده است! که طبق خواسته و دیکته‌های ماموران آگاهی اظهار داشته و خلاف واقع می‌باشد و با توجه به اینکه در متن دادنامه صادره که صرفاً برطبق اقرار متهم (محمد رضا ثلاث) دادگاه اقدام به صدور رای نموده، مستنداً به اصل ۳۸ قانون اساسی و ماده ۱۶۹ مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲/۲/۱ و قانون منع شکنجه مصوب ۱۳۸۱/۲/۱۸ و همچنین با توجه به تناقضات واضح موجود در بازپرسی و اقرار که کاملاً گویای شرایط روحی و روانی ناپایدار و عدم اختیار و آزادی متهم بوده و همچنین مدهوش بودن در تنها بازپرسی موجود در پرونده که نیمه شب در بیمارستان می‌باشد این اقرار از حیث انتفاع و اعتبار خارج، باطل و فاقد ارزش و اعتبار است.^۶

ثلاث را به زندان می‌برند و در یک بازجویی تحت فشار و شکنجه در پرونده او درج می‌کنند که وی اعتراف کرده است دلیل حمله به ماموران عصبانیت بوده و شب‌ها هم با ۳۰ نفر که نمی‌شناخته در اتوبوس می‌خوابیدند.^۷ در حالی که «اظهارات آقای محمدی‌اور ثلاث در دادگاه به خوبی نشان می‌دهد که وی از تمامی وقایع اتفاق افتاده با خبر نیست و تصور می‌کند که چون در حالت نیمه بیهوشی رانندگی می‌کرده باعث ایجاد تصادف منجر به فوت شده است. بعلاوه وی از حق انتخاب وکیل نیز در طول مراحل تشکیل پرونده کاملاً محروم بوده و حتی وکیل تعیین شده از سوی دادگاه نیز دسترسی بموقع به پرونده آقای ثلاث را نداشته و این را خود وکیل در جلسه آخر دادگاه هم رسماً و علناً اعلام کرده است. هم آقای ثلاث و هم وکیل تسخیری از محتوی پرونده خودشان بی‌خبر بودند. بر این اساس به ضرس قاطع می‌توان مطمئن بود که ماده ۵ آیین

دادرسی کیفری در جریان این دادرسی حداقل از دو بابت نقض شده است. یک: عدم آگاهی به موقع متهم از ادله بزه انتسابی، دو: عدم دسترسی بموقع به حق تعیین وکیل مورد نظر. علاوه بر این از بابت عدم تامین سازو کار مناسب برای آقای ثلاث در مراحل مختلف تشکیل پرونده برای دفاع از خود، ماده ششم آیین دادرسی کیفری که تصریح می‌کند: « متهم، بزه دیده، شاهد و سایر افراد ذیربط باید از حقوق خود در فرآیند دادرسی آگاه شوند و سازوکارهای رعایت و تضمین این حقوق فراهم شود.»^۸

اولین جلسه رسیدگی به پرونده محمد ثلاث یکشنبه ۲۰ اسفند ۱۳۹۶ در دادگاه کیفری استان تهران برگزار شد. این دادگاه قرار بود مستقیماً از تلویزیون پخش شود اما درست زمانی که وی اعلام می‌کند: «اتهامات انتسابی را قبول ندارم»، پخش آن هم متوقف می‌شود.^۹ پس از این رسوایی بیدادگران در بیدادگاه‌های نظام حاکم بر ایران و تکذیب اتهام‌های انتسابی از سوی محمد ثلاث در پخش زنده دستگاه پروپاگاندای نظام، در تاریخ ۲۱ اسفند ۱۳۹۶ ستمگران حاکم بر کشور به چند عکس از دادگاه بسنده کردند و زیر بار پخش زنده نرفتند.

«باید اسناد و مدارک غیرقابل انکاری وجود داشته باشد. یعنی اگر ما این اسناد و مدارک غیرقابل انکار را در دست نداشته باشیم قاضی به هیچ عنوان برایش یقین حاصل نمی‌شود راجب اون بزه انتسابی به فرد متهم و نمی‌تواند حکم مجازات صادر کند. خب این اسناد یکی باید سندی باشد دال بر حضور متهم در صحنه حادثه، یعنی فیلم یا عکسی که بگوید آقای ثلاث در آن صحنه بوده و دوم شهادت شهود عینی که در حین ارتکاب جرم در صحنه حضور داشته‌اند. خب وقتی ما این اسناد و مدارک را داشتیم با توجه به حقوق فرد متهم، یعنی حداقل حقوق فرد متهم این است که وکیل

داشته باشد، وکیلی که خودش انتخاب کرده نه وکیل تسخیری. با توجه به این موارد این اسناد و مدارک را در پروسهٔ بازپرسی، نه بازجویی، بدون حضور وکیل مدافع روبروی شخص متهم می‌گذارند و شخص متهم با کمک گرفتن از وکیلش، خود تشریح می‌کند که چه اتفاقی افتاده است. هیچ سند و مدرکی نشان داده نشد که نشان دهد محمدثلاث رانندهٔ آن اتوبوس بوده است در صورتی که عکس‌ها و فیلم‌های زیادی موجود هست که چه شخصی راننده آن اتوبوس بوده دلیلش هم این است که آن گروهی که اتوبوس را متوقف کرد تیم ضربت بوده است که یک بخش آن عکاس‌ها و فیلمبردارها هستند که از لحظه به لحظهٔ آن حوادث فیلمبرداری می‌کنند. مسئله دوم: شاهدی وجود نداشت. مسئله سوم: آلت جرم است، یعنی اتوبوسی که رسانه‌های حکومتی هم آن را به نمایش گذاشتند از شدت گلوله باران مشبک شده بود. یعنی احتمال اینکه رانندهٔ اتوبوس زنده مانده باشد خیلی کم است و راننده اتوبوس نمی‌تواند زنده مانده باشد. در صورتی که آقای ثلاث صورتش جای گلوله‌ای نبود با توجه به اینکه جای گلوله‌ها روی شیشه‌های اتوبوس به شدت وجود دارد. ولی وقتی که می‌بینیم سرعت دادگاه با عدم وجود آن شرایط حداقلی که خصوصیات حداقل یک دادگاه عادل است تشکیل می‌شود، می‌بینیم که تفاوت دادگاه محمدثلاث با یک دادگاهی که حداقل عدالت در آن برقرار است زمین تا آسمان است. از طرفی هم خود آقای ثلاث اعلام کردند که هیچ کدام از این اتهام‌های انتسابی را به خودشان نمی‌پذیرند. این دادگاه فرمایشی که نشان دهندهٔ آن است که محمدثلاث تحت شکنجهٔ شدید بوده ما را به یاد دادگاه‌های ژوزف استالین می‌اندازد. همان دادگاه‌های استالینی که در طول این ۴۰ سال در نظام جمهوری اسلامی شاهد آن بوده‌ایم.^{۱۰}

محمد ثلاث در دومین جلسه رسیدگی به پرونده متهم حادثه خیابان پاسداران با شجاعت می‌گوید: «من عاشق اعدامم. من مدام از بازپرس می‌پرسم که چه زمانی مرا اعدام می‌کنید، ما را از سر بریده می‌ترسانی؟». وی که ساعت‌ها پیش از داستان حمله اتوبوس به نیروهای سرکوبگر، در حالیکه به شدت مجروح شده بود بازداشت شد، اما حالا ظرف هفت روز حکم اعدام برایش صادر می‌کنند. این در حالی است که بسیاری از پرونده‌ها همچون ماجرای کهریزک و اسیدپاشی‌های اصفهان بدون هیچ نتیجه‌ای باقی مانده است. وحید بهشتی فعال حقوق بشر در مصاحبه‌ای صحبت از سندی دال بر بیگناهی محمد ثلاث می‌کند که باعث وحشت نظام جمهوری اسلامی می‌گردد. وی در این مصاحبه از افشای عکس راننده اتوبوس که نشان می‌دهد راننده نه محمدیاور ثلاث که شخص دیگری است پرده بر می‌دارد. در کمال تعجب و نکته قابل توجه این است که این راننده در عکس مورد اشاره آقای وحید بهشتی شباهت بسیار عجیبی با محمدحسین حدادیان، همان بسیجی که حکومت ادعا می‌کند توسط درویش کشته شده است دارد. در صفحات بعد به این موضوع اشاره خواهم کرد. بعد از چند روز این عکس منتشر می‌شود. عکس از فیلمی برداشته شده که در آن از روبرو زمانی که اتوبوس ماموران سرکوبگر را زیر می‌گیرد فیلم‌برداری شده است. این عکس همه چیز را روشن می‌کند که محمد ثلاث راننده اتوبوس نبوده و بیگناه است. اما نظام آدم‌کش جمهوری اسلامی تصمیم خود را از پیش گرفته بوده که چنین سناریویی را پیاده کرده است.

همزمان با ماجرای محمد ثلاث تعداد زیادی از درویش بازداشت شده نیز اعم از زن و مرد در زندان‌های جمهوری اسلامی مورد ضرب و جرح شدید برای اخذ اعترافات

اجباری قرار گرفتند. طوری که در بیانیه سازمان عفو بین الملل اشاره شده است یکی از درویش به نام حسین دهقان را تهدید کرده‌اند اگر با مقامات امنیتی همکاری نکند به همسر وی در مقابل چشمانش تجاوز جنسی خواهند کرد. تعداد دیگری از درویش هم هنوز آن ساچمه‌هایی که در آن شب درگیری به آنها اصابت کرده در بدنشان وجود دارد و عفونت کرده‌اند. در زندان یکی از مامورین زمانی که زنان درویش زیر مشت و لگد فریاد الله اکبر سر می‌دادند با باتوم بر دهان خانم یداللهی می‌کوبد و وضعیت وخیمی پیدا می‌کند، خانم شکوفه یداللهی زیر ضربات شدید شکنجه حس بویایی خود را از دست داد. سعید گودرزی کارشناس علوم سیاسی و دانشجوی رشته حقوق از درویش محبوس در زندان در حادثه گلستان هفتم، مامورین لباس شخصی و انتظامی با استفاده از قمه و اجسام تیز و باتوم او را به شدت مورد ضرب و جرح قرار دادند و بدون هیچ رسیدگی پزشکی او را با همان وضعیت خونین به بازداشتگاه منتقل کردند. معصومه باراکوهی از زنان درویش در زندان قرچک در حادثه گلستان هفتم توسط نیروهای سرکوبگر امنیتی و انتظامی دچار ضرب و جرح شدیدی شد، وی به بهانه بازجویی ۲۲ روز را تحت شکنجه‌های شدید در سلول انفرادی گذراند و پس از حمله گارد ویژه زندان قرچک به زنان درویش به شدت دچار آسیب دیدگی و کبودی شدید شد. شیما انتصاری دانشجوی دکترای علوم اقتصادی در این حادثه از ناحیه سر و صورت با ضربات باتوم به شدت آسیب دید و به دلیل ابتلا به بیماری آسم دچار تشدید بیماری ریوی شد و در نتیجه ضرب و شتم زنان درویش در زندان از ناحیه پا آسیب دید. سپیده مرادی که به دلیل پیروی از طریقت نعمت الهی از دانشگاه اخراج شده بود در حادثه گلستان هفتم پس از اصابت مستقیم گاز اشک آور به پاها دچار سوختگی

شدید شد و سپس به شدت مورد ضرب و جرح قرار گرفت و پس از حمله گارد زندان به زنان درویش دچار آسیب دیدگی شدید و در نهایت بیهوش شد. محمد حسین راجی از بازداشت شدگان حادثه گلستان هفتم در حین بازجویی زیر شکنجه کشته شد. لیلی نایب زاده از دیگر زنان درویش بازداشت شده در حالی بازجویی و مورد ضرب و شتم قرار گرفت که باردار بود و دهها مورد آزاردهنده دیگر که در همه بیش از ۴۰۰ تن از بازداشتی‌های درویش در این حادثه بطور وحشتناکی دیده می‌شود. آقای محمد ثلاث هم که در یکی از بخش‌های قضایی جلسه‌ای پیرامون پرونده وی تشکیل شده بود، در این جلسه گفته شد علیرغم بیگناهی آقای ثلاث دستور از بالا آمده مصلحت نظام بر این است که او به عنوان قاتل نیروهای ناجا اعدام شود.^{۱۱}



عکسی که نشان میدهد محمد ثلاث راننده اتوبوس نیست.

خانم نرگس ثلاث، دختر درویش محمد ثلاث نیز در مصاحبه ای با دُر تی وی در رابطه با بیگناهی پدرش می گوید:

«پدر من به عنوان رزمنده داوطلبانه به جبهه های جنگ رفته و از میهن خودش دفاع کرده و از آیت الله خمینی تقدیرنامه دارد. پدر من از زندان تماس گرفتند و با برادرم صحبت کردند و برای چندمین بار گفت که من اصلاً یادم نمی آید کسی را کشته باشم و اصلاً متوجه هیچی نشدم. طوری پدر من را مورد ضرب و شتم قرار داده بودند که فکر می کنم اون لحظه اصلاً اسم خودش را هم یادش نمی آمده. در ملاقاتی که با پدرم داشتم گفت که من را شدیداً زخمی کرده بودند، مگر یک آدم ۵۰ ساله چقدر می تواند بنیه داشته باشه و من فکر می کنم زنده موندن پدر من واقعاً کار خدا بوده. با اون همه ضرباتی که بر سر پدرم وارد شده. پدر من حتی چشم های ضعیفی دارد، نه نزدیک بین خوبی دارد و نه دوربین. بدون عینک فاصله دو قدمی خودش را هم نمی تونه تشخیص بده. آن شب آنقدر زده بودنش که عینکشم افتاده بوده، یه چشمش هم که نمی دیده، دستشم که شکوندن، هفده جای سرش هم شکونده بودن.»^{۱۲}

خانم ثلاث از وجود دو اتوبوس که یکی ماموران را زیر گرفته و دیگری همان اتوبوس مورد اشاره پدرش است می گوید که قبل از حادثه و شب حادثه دو تا اتوبوس متفاوت را دیده و اتوبوس شب حادثه آن اتوبوسی نبوده که پدرش و دوستانش در آن استراحت می کردند و اگر اتوبوسی که گلوله باران شده راننده آن پدرش بوده قطعاً زنده بیرون نمی آمد:

«من قبلاً که به گلستان هفتم مراجعه کرده بودم پیش پدرم آن اتوبوس را دیده بودم، آن اتوبوس سفید نقاشی شده بود ولی شب حادثه ۳۰ بهمن که به ما خبر دادند اتفاقاتی افتاده ما به اونجا مراجعه کردیم، من به عنوان یک شهروند عادی که داشتم بین ماموران امنیتی

می‌رفتم اون اتوبوس رو من دیدم و نقاش‌هایی که روی اتوبوس قبلی که من دیدم روی این اتوبوس نبود و گلوله باران هم شده بود. این اتوبوسی که گلوله باران شده اگه رانندش پدر من بود قطعاً زنده بیرون نمی‌اومد. این اون اتوبوسی نبود که پدرم و دوستانش شب‌ها در اون استراحت می‌کردند. دوتا اتوبوس متفاوت رو من دیدم. قبل از حادثه و شب حادثه من دوتا اتوبوس متفاوت دیدم.»^{۱۳}

در متن لایحه درخواست اعاده دادرسی پرونده درویش محمدثلاث به دیوان عالی کشور نیز در رابطه با وجود دو اتوبوس و بی‌گناهی آقای ثلاث آمده است:

«بدون شک اتوبوسی که مرتکب فعل مجرمانه حمله به عابران شده است در اینجا آلت بزه محسوب می‌گردد. درکیفرخواست دادستان تهران، شماره شهربانی اتوبوسی که این فعل مجرمانه را مرتکب شده است اعلام شده است که با عکسی که از اتوبوس دیوانه در مطبوعات منتشر شده تطبیق دارد. از عکسهای منتشر شده از اتوبوس دیوانه در مطبوعات به روشنی می‌توان دریافت که اتوبوس دیوانه یک اتوبوس مرسدس بنز مونتاژ ایران یا همان ایران خودرو بوده است که ظاهراً بعنوان سرویس ایاب و ذهاب ابواب جمعی نیروهای نظامی و انتظامی مابین تهران و کرج مورد استفاده قرار می‌گرفته است. حال آنکه اتوبوسی که آقای محمد یاور ثلاث با آن رانندگی می‌کرده است یک اتوبوس اسکانیا مونتاژ ایران یا همان شهاب است صندلی‌های آن را برداشته و از آن بعنوان جای بیتوته شبانه استفاده میکردند. لذا کیفرخواست نه تنها نتوانسته انتساب آلت قتاله به آقای ثلاث اثبات نماید بلکه با اعلام رسمی شماره شهربانی بطور غیر مستقیم موجب برائت آقای محمد یاور ثلاث از بزه انتسابی شده است.»^{۱۴}

هیچگونه مدرک عینی و هیچ دلیل علمی محکمه پسندی از سوی دادستان مبنی بر وجود کوچکترین ارتباطی میان آقای ثلاث و اتوبوس دیوانه ارائه نشده است. سوال

اینجاست که اگر دادستان امکان عکسبرداری از اتوبوس دیوانه را داشته چرا برابر آیین نامه حدود اختیارات، شرح وظایف و چگونگی بررسی صحنه جرم ابلاغی مورخ ۳ مهرماه ۱۳۹۶ نسبت به نمونه برداری عینی از صحنه جرم اقدام نشده است و به چه دلیل از فرمان، دنده و سویچ و سایر قطعاتی که بنحوی می توانسته هویت راننده را اثبات کند نمونه اثرانگشت برداشته نشده است؟؟ در حقیقت می توان اظهار داشت جستجو برای یافتن نمونه های عینی در صحنه وقوع جرم از قبیل اثرانگشت و نمونه های زیستی موجب عینی شدن روند تحقیقات و دور شدن از ذهن گرایبی و پیش داوری می باشد که البته در این مورد از این بدیهی ترین مرحله جرم یابی عامدانه غفلت شده است.







آقای غلامرضا اسماعیلی، رئیس کل دادگستری استان تهران اعتراف می‌کند از اتوبوسی که ادعا می‌شده محمد ثلاث راننده آن است انگشت نگاری نشده است.^{۱۵} ایشان در کمال وقاحت می‌گویند با اقرار نیاز به هیچ دلیل و تحقیقات دیگری نیست! و همچنین نیازی به انگشت نگاری و بازسازی صحنه جرم و... نیست. اولاً: اقرار زیر شکنجه، ضرب و شتم، فشار فاقد اعتبار است. آیا در جلسه آخر دادگاه که آقای ثلاث صراحتاً از فشار و شکنجه و ضرب و شتم برای گرفتن اقرار سخن می‌گوید و تمامی اتهامات را رد می‌کند شما احساس نکردید باید آگاهی تحقیقات کند و انگشت نگاری و بازسازی صحنه جرم و تحقیقات محلی کند تا اولاً مقرون به واقع بودن اقرار ثابت شود و متهم به پزشکی قانونی اعزام شده و زمان دقیق و علت وقوع جراحات وارده بر او توسط پزشکی قانونی مشخص گردد؟ ثانیاً: اقرار بایستی مقرون به واقعیت باشد. اقرار آقای ثلاث وقتی بازسازی صحنه جرم را بدون او و وکیلش و شهود و حتی بدون حضور اتوبوس در محل دیگری غیر از محل حادثه انجام داده‌اید! که خود مصداق صحنه سازی است، چطور مقرون به واقعیت است؟ وقتی طبق تایید صریح شما انگشت نگاری از

اتوبوس انجام نشده پس چگونه متوجه شده‌اید که این اقرار مقرون به واقعیت است؟ وقتی هیچ فیلمی دال بر اینکه او پشت فرمان خودرو بوده وجود ندارد چگونه مقرون به واقعیت است؟ وقتی هیچ شاهدهی حتی پرسنل ناجا حاضر نشده شهادت بدهد که محمد ثلاث پشت فرمان خودرو بوده چطور مقرون به واقعیت است؟ ثالثاً: آقای ثلاث در دادگاه اول و آخر در حضور قاضی تمام اتهامات را رد کرد. بعداً هم در دوفایل صوتی که به زحمت تهیه شد گفت او ساعت ۱۴:۳۰ بازداشت شده و بیهوش بوده و اصولاً در زمان حادثه آنجا نبوده است. او همچنین بارها گفت تحت شکنجه بوده و او را به پزشک قانونی ببرید. پس چطور به دروغ می‌گویید او هیچگاه انکار نکرده؟ انکار کرده، با فریاد هم انکار کرد ولی گوش‌هایتان را گرفته بودید تا نقشه‌های شومتان را اجرا کنید.

در ثانیه سی و پنجم ویدئوی دوم مشاهده می‌شود که اتوبوس دیوانه مورد آتشباری یک فقره اسلحه شاتگان توسط عوامل انتظامی که اسلحه سازمانی نیروی انتظامی است قرار می‌گیرد. در عکس‌های منتشر شده از اتوبوس دیوانه نیز آثار گلوله بر سمت راست و جلوی بدنه اتوبوس قابل مشاهده است. نظر به اینکه در اتوبوس دیوانه که ظاهراً قصد فرار از صحنه را داشته پس از شلیک عوامل نیروی انتظامی از حرکت باز می‌ایستد بنابراین باید راننده آن می‌بایست قطعاً مورد اصابت گلوله قرار گرفته باشد که یا منجر به مرگ راننده شده است و یا حداقل مجروح شدن و بیهوشی وی که در هر شکل به توقف اتوبوس منجر شده است. جای بسی شگفتی است که این واقعیت غیر قابل انکار و غیر قابل اغماض بکلی نادیده گرفته شده است. نتیجه آنکه اگر آقای محمد یاور ثلاث راننده اتوبوس فوق‌الذکر می‌بود می‌بایست یا کشته شده باشد و یا در اثر اصابت گلوله مجروح شده باشد حال آنکه هیچگونه آثار جراحت ناشی از اصابت گلوله بر سر و بدن

آقای محمد یاور ثلاث قابل مشاهد نیست. با توجه به این واقعیت آقای محمدی‌یاور ثلاث نمی‌توانسته راننده اتوبوسی باشد که عمل مجرمانه را مرتکب شده است.

خانم نرگس ثلاث در مصاحبه خود با دُر تی وی می‌افزاید در دادگاه یکی از شاهدان را دیده که به وی گفته پدرش راننده اتوبوس نبوده و محمد ثلاث نیز به خانواده خود گفته مورد ضرب و شتم قرار گرفته و اصلاً اجازه دفاع به وی را هم نداده بودند:

«شاهدم بوده، چندتا شاهد اونجا بودن منتهی اونها دستگیر شدند و در دسترس ما نیستند. ولی من در دادگاه که بودم یکی از اون شاهدها به نام عباس دهقان اگر اشتباه نکنم، من اونو دیدم که گفت پدر شما پشت اتوبوس نبوده من با چشمای خودم دیدم. ولی اجازه مذاکره بیشتر به من ندادند. خودم هم توی ملاقاتی که با پدرم داشتم گفتم از پدرم پرسیدم چرا در دادگاه اول حرف‌هایی که زده بودی رو نتونستی راحت بیان کنی که چی شده؟ امروزم پدرم به برادرم گفته بود که من مقصر نیستم و اجازه صحبت کردن به من ندادند و اجازه دفاع به من ندادند و اینکه من رو حسابی زده بودند و تو اون لحظه‌ای که سوار اتوبوس شدم چیزی متوجه نشدم، نمی‌فهمیدم چی شده. واقعا پدر من بیگناه و همه اینو می‌دونند. تمامی اسناد و دلایل مبنی بر بیگناهی پدر من است.»^{۱۶}

اظهارات محمد ثلاث در ملاقات با وکیل خود ابعاد دیگری از پشت پرده حادثه پاسداران را روشن می‌کند. متن اظهارات محمد ثلاث بدین شرح است:

«احتراماً اینجانب محمد ثلاث فرزند اسداله به استحضار می‌رساند: در روز حادثه در هنگام تجمع روبروی کلانتری ۱۰۲ پاسداران در حدود ساعت ۱۴:۳۰ دقیقه به دلیل حمله ماموران نیروی انتظامی به جمعیت و ضرب و شتم شدید معترضان، من به شدت از ناحیه سر دچار شکستگی جمجمه از چند ناحیه مختلف می‌شوم و تحت محاصره و بازداشت ماموران نیروی انتظامی قرار می‌گیرم و در حضور تعداد زیادی شاهد در حال ضرب و شتم

مرا به سمت کلانتری برده و بازداشت می‌کنند. که شاهدان زیادی دال بر اینکه من بازداشت شدم دارم که حاضر به شهادت در دادگاه هستند. من بر اثر این ضربات بیهوش شدم و به همین حال رها شدم. بعد از ساعاتی صدای ماموران را شنیدم که می‌گویند من فوت کرده‌ام و درخواست آمبولانس برای اعزام به سردخانه کردند. در این زمان سرم را تکان دادم تا متوجه شدند من زنده‌ام. ساعاتی بعد که به بیمارستان منتقل شده بودم و به هوش آمدم به من گفتند: تو چند نفر را کشته‌ای! در حالی که من چیزی یاد نمی‌آمد. من در زمان حادثه که طبق اظهار دادستان حدود ۱۸:۳۰ دقیقه بوده است بی‌هوش و در بازداشت بوده‌ام و اصلاً راننده اتوبوسی که مدعی شدند به سمت مردم حمله ور شد، نبودم و چون راننده نبوده‌ام هیچ فیلم و شاهدهی هم وجود ندارد. حتی کسی شهادت نداده توسط ماموران یا اشخاص دیگر از اتوبوس پایین آورده شده‌ام، اصلاً من راننده نبوده‌ام، پس هیچ فیلمی هم از لحظه دستگیری ام موجود نیست و برای همین هیچکدام از ماموران ناجا حاضر نشدند شهادت دهند مرا از اتوبوس پایین آورده‌اند و یا شهادت دهند که مرا دیده باشند که من راننده بوده‌ام. اما بعد در آگاهی آنقدر مرا زدند که به مرگ خودم راضی شدم. تا سرحد مرگ مرا می‌زدند و تهدید به بازداشت آقای دکتر نورعلی تابنده کردند که مجبور شدم بگویم من بودم. حتی در جلسه دادگاه که گفتم چیزی یاد نمی‌آید و خلاف خواسته آنها در دادگاه گفتم، وقتی اینکار را کردم بعد از دادگاه زیر ضربات کتک انگشت دستم را شکستند. لذا مجبور شدم در جلسه دوم دادگاه که فردایش برگزار شد به دروغ بگویم من راننده بودم و داستانی را که ماموران آگاهی ساخته بودند و از من خواستند بگویم را

گفتم.»^{۱۷}



محمدثلاث روبروی کلانتری ۱۰۲ پاسداران پیش از قیمة قیمة شدن و دستگیری

در اسنادی که شامل متن دفاعیات سعید اشرفزاده یکی از دو وکیل تعیینی آقای ثلاث است، جزئیاتی تأمل برانگیز را در آن ها خواهیم دید: در این اسناد آمده: «بازجویی در بیمارستان و در حالت مدهوش، عدم معرفی بازپرس و درج بازپرسی در اوراق بازپرسی و اعتراف طرح سوالات القایی، عدم دادرسی عادلانه، سانسور و عدم انعکاس شرح دفاعیات متهم در جلسه اول دادگاه، ارزیابی و کارشناسی نشدن فیلم و مدارک حادثه، سوالات سعید اشرف زاده که شاهد عدم بازسازی صحنه جرم با حضور متهم و وکیل او و شهود و کارشناسان مربوطه در محل وقوع جرم است، عدم کارشناسی فنی و راهنمایی و رانندگی از فیلم موجود در پرونده، هیچ تحقیقی از محل حادثه نشده و بازسازی صحنه جرم در محل حادثه و با حضور متهم، وکیل او، کارشناسان ذیصلاح راهنمایی و رانندگی/تصادفات و شهود محلی و پرسنل ناجا صورت نگرفته است.»

رسمی و تأیید شده بوده مورتحامه بازجویی با قلم فرم چاپی نامشخص و مشخص شناسایی بوده است. در این بازجویی هیچ اشاره‌ای به حضور یا عدم حضور وکیل نشده است.

۵- نظر به اینکه به موجب توافقی برپه‌گذاشته شد و بناچار بازجویی در بیمارستان بازجویی نموده و سپس به اداره آگاهی اعزام و از وی تحقیق صورت گرفته و پس از آن هیچ تحقیقی بعمل نیامده و با صدور قرار جلب به دادرسی و کفرخواست تعلیقات نامسما خامه یافته است و اینگونه تعلیقات صحیفه و نقلی می‌باشد.

۶- نظر به اینکه تشکیل پرونده شخصیت منتهی احد فقره روایتشاسی و مشهور و مدعاکن در جهت استفاده و تشخیص میزان قصد کسبر و مسلوبت منتهی می‌باشد اما اکثر تعلیقات و شامه‌های مرابط بدون تاریخ و حین شماره ثبت بوده و معلوم نیست رعایت مابین قانونی و به جاری هدف قانونگذار محقق شده است یا خیر.

۷- اگرچه حسب دستور ریاست محترم کل دادگستری اقدامات قضایی بعمل آمده خارج از نیت بوده اما این دستور به این معنی نبوده و نمی‌باشد که معلوم منتهی تأییدیه گرفته شود اگرچند در مقابل اتهام سنگین باشد و احتمال مجازات سبب حیات برای وی باشد.

۸- با اینکه به موجب حکم قضایی متعین شده از حقوق مترجم در قوانین دادرسی و جزایی برخوردار می‌باشد با ملاحظه تاریخها و تعیینات قضایی وقوع حادثه ۹۹/۱/۳۰ بازجویی بازرس در بیمارستان ۹۹/۱/۲۱-۱ بازداشت موقت ۹۹/۱/۲۱-۱ دستور معاینه و بازداشت ۹۹/۱/۲۱-۲ نظریه وکیل استعلام تاریخ و اعلاماً ۹۹/۱/۲۰-۲ تعیین وکیل استعلام در مرحله بازجویی آخرین تاریخ و اعلامیه تشکیل پرونده شخصیت منتهی آخرین تاریخ و اعلاماً ۹۹/۱/۲۰-۲ قرار جلب به دادرسی ۹۹/۱/۲۰-۲ دستور کفرخواست ۹۹/۱/۲۰-۲ دستور ریسی کل ۹۹/۱/۲۰-۲ ارسندی خارج از نیت و اطلاع به شخصه نیم و با این بگری بیشتر می‌شود.

هیسته عالی

ریاست محترم دیوان عالی کشور

با سلام و احترام

مرکز فرزندخوانگی خود پروکالت از جناب محترم‌ها اطلاع در پرونده رایگانی ۹۹-۲۲۵۲-۹۹-۲۲۵۲ شماره ثبت دادگاه کیفری یک تهران و دانشنامه شماره ۹۹-۲۲۵۲-۹۹-۲۲۵۲ به استحضار رسانده به حیثات اول دادگر تلقین بنامه سوره استعانت.

عدم رعایت صلاحیت و تشریفات رسیدگی

۱- نظر به اینکه در کار جلب به دادرسی و کفرخواست صادره اتهام کدام علیه است. جانی - جانی - خصوصی مطرح و نسبت به آن پرونده عمل تهیه و موضوع مطروح بوده نظر به اینکه دستور از تالی منتهی بر فرض لزوم دارای کفایت عمومی یا استثنایی می‌باشد و بدینوسیله مواد ۱۳۱ به بعد قانون مجازات اسلامی به نظر به اینکه امر از قصد مجرمانه و قصد واقعی منتهی در فعل ارتکابی مجرم عمومی برای تشخیص میزان مجرمانه و مجازات‌های بدنی از جریم خصوصی منتهی می‌باشد. نظریه اینکه برآمد عمومی یا استثنایی و صلاحیتها مواد ۲۱۲ و ۲۱۳ قانون آیین دادرسی کیفری و بند ۲ ماده ۲۲۲ همان قانون رعایت نشده است.

۲- نظر به اینکه تشریفات آیین دادرسی کیفری در مرحله بازجویی و تشکیل پرونده شخصیت منتهی و ضرورت تهیه اثر و توجه به مفاد پرونده شخصیت رعایت نگردیده.

۳- نظر به اینکه ماده ۱۲۰ قانون آیین دادرسی کیفری و ماده ۲ آن موضوع معرفی و حضور وکیل دادرسی - مشخصاً رعایت نگردیده و برگ شماره ۱۳۳ پرونده نامه وکیل استعلامی بدون تاریخ بدون شماره و حین وکالت نامه بوده و وکیل استعلامی مجدداً نامه بدون تاریخ به دادگاه تقدیم که تاریخ و شماره ثبت آن ۹۹/۱/۲۱-۲ مورخ ۹۹/۱/۲۱-۲ می‌باشد و در حالی که مراحل نامسما و تعلیقات بازرسین با حقوق کفرخواست در تاریخ ۹۹/۱/۲۰-۲ خامه یافته است.

۴- نظر به اینکه تعلیقات بازرس در خارج از دانشسرا و در بیمارستان و در حالی بوده که منتهی روی لغت بیمارستان لغت برمان بوده و نام و نام خانوادگی از وی و وضعیت ارتش نامه است. سر و صورت و دست

مستعلق شده ۱۳۳ قانون مجازات اسلامی مجریه قصد ارتکابی مجرم و اعتدات و اقدامات مستملی را جرم نامیده و مستعلق مواد ۲ و ۱۳۳ فعل یا فعل مجرمانه باید صورت بگیرد و این عمل امرایی شامل ویژگیهای مرتکب ابررسی وضعیت جسمی روحی و توانایی و قابلیت ارتکاب جرم و توانایی انجام عمل جانی و وضعیت و حالت منتهی و نهایتاً تلقین فعل یا قصد مجرمانه و بناگویی وسیله ارتکاب جرم برای تحقق نتیجه و توجه به وضعیت محیطی ازمان - مکانی و شخصیت منتهی علیه باید بررسی تحقیق و ارزیابی واقع شود که هیچکدام فراهم نشده است.

۵- قانون دادرسی کیفری و با معنی علیندر برخورد نموده و منجر به لغت گردیده است لازم بود سولات معادله مرابط به موضوع اتهام که در لایحه و استنادات محروم گردیده پاسخ داده می‌شد و با اعراض واقع امر حکم صادر می‌گردید در حالیکه این تحقیق صورت گرفته و سولات زیادی می‌باشد.

۶- اقدام دستور ارسندی چند متر با چند کیلوست بوده و اگر وکی مسرر خصوصاً تاریخ و بین بودن عرض احضار در محل وقوع حادثه و بررسی مواقع احتمالی بر مسرر بر پرونده نمی‌باشد.

۷- عدم رعایت زمان ارسندی و طی شدن مسرر

۸- چرا که طی این مسرر و مدت زمان از چه مواقع و اطلاع‌هایی حقوق صورت گرفته است.

۹- اما میزان سرعت در هر کدام از اینها این مسافت چقدر و چگونه کم و زیاد شده است.

۱۰- چهار متر طی این مسرر چه افرادی آن را دیده اند و فیلم‌های موجود کدام بخش از مسرر را نشان می‌دهد و با برخورد با محسوس و شنیداری منتهی بر کدام قسمت از مسرر و با چه شرایطی بوده است.

۱۱- با تیرکاری به سمت انوشی در چه قسمتی از مسرر و در چه زمان بوده است.

۱۲- چرا پرکاری گل شنگ او به شامل انوشی به طور دقیق در چه زمانی و در چه قسمتی از مسافت طی شده (باید) - مشاهده یا شنیداری مسرر و قبل از برخورد با محسوسین یا بعد از برخورد با محسوسین بوده است؟

۱۳- چرا تغییر مسرر از حرکت به سمت چپ و راستاً ابتدا به کدام سمت بوده و آیا کسی از طولانی خارج از راه راننده بوده است یا خیر.

۱۴- بی تغییر مسرر دوم از چپ به راست جهت حفظ تعادل و اقدام اجباری بوده یا اختیاری و عمدی؟

ابراز به رأی صادره از جهت شکلی و ماهیتی

بر خلاف اصول ۱۳۲ و ۱۳۴ قانون اساسی مواد ۲۲۲ قانون آیین دادرسی کیفری و ۲ قانون آیین دادرسی مدنی و ۱۵ قانون نظارت بر رفتار قضات. این رأی دارای مقدمه بسیار طولانی بوده شرح تعلیقات مستلزم شده ارزیابی دقایق شکلی و ماهیتی مطروح کامل استوار نشده و در رأی رایگانی - استنباط موجوده رأی. جهت موضوعی و قانونی. حیثات ترحیمه را ملاحظه نمی‌شود مستند و مستدل بودن و اجراء و توضیح و تفسیر. قصد و نیت منتهی خطی‌نگار بر رأی نبوده است. قانون حاکم بر رأی رایگانی است. پرونده کیفری منتهی و استناداً صحیح صورت گرفته است. ازاین حیثاتی و قانونی ملاحظه آزاد شده با ارزیابی تعلیقات منتهی. حیثات و مشارک حادثه و انگیزات اخیرین و معلوم شده و مرتکبات منطبق با مفاد ماده که قسمت اصلی و هدف اصلی دادنامه و رسیدگی است. صورت قطع صریح براین و مستند به قانون و اصول حقوقی و با رعایت ترحیمه و قواعد تکراری و با انگیزات و عبارات مناسب صادر تا هر خوانندگی آن را بفهمد نمی‌باشد. اگرچه رأی در شرح صفحه می‌باشد مستلزم تکراری و روانی از پرونده بوده و بهتر چند خط آخر دادنامه ایالتی مستند و گردش کار می‌باشد. صلاحت فر قسمت پایانی استعطاق با مفاد حکم با تشخیص رأی محضاً معارض و منتهی بوده و مقدمه و مؤخره عبارات با هم سازگاری ندارد. بدون مثال عبارت‌ها اقدامات نامعروف خود به دنبال گفتار غیره. معلوم نیست به نفع منتهی بوده یا ضرر منتهی و همچنین نتیجه این عبارت و مؤخره آن کدام است معلوم نمی‌باشد.

۱۵- اگرچه در ابتدایی صفحه منتهی قید شده به تاریخ روز مبارک است به معنی رأی می‌باشد. بعد از عنوان رأی دادگاه نیز مجدداً با مقدمه آخر گردش کار و تاریخ موقوف و البته بعداً نافع منتهی می‌باشد. نتیجه رأی با این مقدمه طولانی سازگاری ندارد. پیشنهاد شده مطالب دادنامه را از کار می‌زداید. سر و صورت و حیثات منتهی بدون مقدمه ادیان خواهد بود.

مناسر روانی یا معنوی و مادی و اجرائی خطایی جزایی

هیچگونه در لایحه قضایی به دادگاه و مفاد صورت‌گرفته عرض رسانده در خصوص عناصر روانی و مادی سولات زیادی وجود دارد که به هیچکدام پاسخ داده نشده است.

و لغت شیشه جلو و سمت راست را مطلع نبودند. انویس از رویرو آمده داخل انویس از شک آور زنده فاصله یا نفر دوم سه متر نمی شود. اتفاق انسانی کتک و ضربات با وضوح فزینگی و میزان حاد توسط گزارش های متخصص رانندگی به کشف حقیقت کتک خواهد کرد. همچنین اتفاق اظهارات گفته های شیرو با فیلم موجود در پرونده توسط متخصص فر به کشف حقیقت کتک خواهد کرد.

شهود و اهالی محل که حادثه در آن محل اتفاق افتاده مورد تحقیق قرار نگرفته اند و چند نفر که حداقل فیلمبرداری کرده اند فایل شناسایی و معرفی به دادگاه هستند و در کشف حقیقت کتک خواهد کرد.

اشخاص موجود در پرونده که به صورت عریض توسط افراد معمولی فیلمبرداری شده و در فضای مجازی خواهد و در پرونده نیز جمع آوری گردیده و مهم ترین اسناد دادگاه و خصوصاً نسبت علم قضات محترم صادر شده رای گردیده است. متأسفانه این فیلمها در جلسه دادگاه بعضی شده منتهی به اینجاست وکیل متهم و به وکیل دیگری هیچکدام این فیلمها را ندیده و سرانجام چنانچه در تشخیص بوج جرم و عیب یا شرفندی بودن و احس بوج و میزان مجازات موثر می باشد. انجا با روی فراموشی منجمه پرونده اولاً به اینجاست و منتهی نشان داده شود لذا در معرض دید متخصصین و گزارشگران اطمینانی و رانندگی و تاداً مورد ملاحظه و نظر قضات عالی مقام دیوان عالی کشور قرار گیرد. در تشخیص حقیقت و واقع فر بسیار موثر خواهد بود.

نظریه پزشکی قانونی، بازسازی صحنه جرم فیلمبرداری و عکسبرداری از آن هیچکدام در تشخیص عیب یا فر عیب بودن حادثه موثر نمی باشد لذا اسناد به آنها بعنوان اسناد اثباتی و صدور حکم قتل عمد و اطمینان بر آن صناد و اجابت ترمیمی و قانونی ندارد.

با عنایت به مطالب معروضه قضاتی نفس دادگاه و ارائه تحلیفات مورد استحضار است.

با احترام مجدد تشرف زنده
وکیل متهم محضرها ثلاث

که فیلم موجود در پرونده مورد ملاحظه گزارشگران اطمینانی و رانندگی قرار گرفته است یا خیر؟

از جهت ادله اثبات

در رای آمده است: - فر واقع با اشتراکات خود که در کمال صحت و عقل و با قصد مبالغه با مانورین- این کتک در حلال ظن و حلال نگاه برنده می باشد زیرا اولاً متهم در همه مراحل در کمال صداقت و راستگویی حرف خود را بیان نموده است. ثانیاً در همه جا وقوع حادثه منجر به قتل و فوت را قبول نموده است البته منتهی در چند جا گفته من کسی را ندیدم و چون دادگاه گفته که سه نفر به قتل رسیده (ایشان قبول نموده است) بر خصوص منتهی بودن حادثه و قتل اسدن هیچ کجا و هیچ مرحله و هیچ زمانی از کتاب قتل عمدی را قبول ننموده است. در رای دادگاه نیز به عدم قبول چند بار تصریح شده است. **بجای تفسیرات دیگر رای دادگاه بر خلاف اشتراکات و اظهارات متهم بوده و نه مطابق آن و اگر مطابق اشتراکات بود حکم قتل عمدی و قصاص صادر نمی شد. پرونده فاقد اقرا به قتل عمدی می باشد.**

بر خصوص شهادت شهود اگرچه شاهد (رسول محترم و غیر ضروری اطمینانی و اگرچه گزارشگران شاکتی اطمینانی) هستند اما شهادت آنها اگر چه نفس بوده ولی منطبق با واقع و نه تنها به غیر متهم بلکه به نفع متهم می باشد. عیارت دیگر شهادت گفته قتل عمد نمی باشد.

فردی شاهد بر مدت زمانی کوتاه در دادگاه حاضر شده و سوالات مورد نظر متهم و اینجاست که لازم بود از شهود پرسش گردد شیشه شش و مسکوت مانده و مغرورانه ماده ۲۰۴ و ۲۰۸ و ۲۷۱ آیین دادرسی کیفری بر خصوص شهود رعایت نگردید. در هر صورت هنوز سوالات زیادی از شهود برای متهم و اینجاست باقی مانده است.

شماسی کلمات و عبارات و اظهارات هر دو شاهد حکایت از غیرصحتی بودن جمله دارد زیرا هر دو شاهد شهادت دادند که که انویس خیلی آرام داشت می آمده راه باز گردیدیم که رد نشود. داخل ترافیک گیر کرده محاصره به ماشین ها می روزه بر خصوص تیراندازی به سمت انویس الهیاری اعلامی د.

در بخشی از رای آمده است که متهم یعنی آقای ثلاث «اقدامات نامتعارف به دنبال کتک خوردن داشته است!»، این نشان از کتک خوردن های آقای ثلاث دارد که این شکنجه گران انتظار دارند بعد از کتک خوردن و شکنجه شدن مودب هم رفتار کنند. همچنین آمده است دو نفر از پرسنل ناجا تنها شاهدان موقوف ماجرا هستند که حاضر به شهادت در این دادگاه فرمایشی شدند، بگونه ای شهادت دادند که نه تنها به ضرر متهم نیست که برعکس به نفع اوست. همچنین این دو نفر شاهد تصریح کرده اند که آقای محمد ثلاث را ندیده اند که پشت فرمان خودرو باشد. از سوی دیگر دادگاه اجازه نداده وکیل آقای ثلاث سوالات زیادی که منجر به مشخص شدن واقعیت موجود و بیگناهی آقای ثلاث می شود را از شاهدان بپرسد. باز پرس هیچ اقدامی برای تحقیقات و

معرفی شهود محلی به دادگاه انجام نداده، در فیلم‌های مورد ادعای مستند صدور رای در دادنامه در پرونده وجود ندارد، در دادگاه به وکیل و متهم نمایش داده نشده، کارشناسی نشده و صرفاً به آنها استناد شده است! در حالیکه در هیچکدام از ویدیوهای منتشر شده تصویری از محمد ثلاث وجود ندارد.

از دیگر ایرادات حقوقی در پرونده محمد ثلاث آمده است که در بخشی از کیفرخواست دارا بودن گواهینامه رانندگی پایه یک به عنوان ادله بزه انتسابی ذکر شده است که این خود در تناقض آشکار با مفاد ماده چهارم آیین دادرسی کیفری می باشد که صریحاً بیان می‌کند: «اصل، براءت است.» گرچه که راندن اتوبوس در چهارچوب قانون مستلزم داشتن گواهینامه پایه یکم است اما همراه داشتن گواهینامه پایه یکم موجب انتساب بزه نمی‌شود. نرگس و علی ثلاث، فرزندان محمد ثلاث در نامه‌ای که منتشر کرده‌اند در اعتراض به این موضوع نوشته‌اند:

«شبی که خبر دستگیری و بازداشت پدر را دادند امید داشتیم که هر چه زودتر با تخفیفی و تعهدی او را آزاد خواهند کرد اما به خاطر سادگی و جوانی نمی‌دانستیم و نمی‌توانستیم حتی فکرش را هم بکنیم که توطئه گران برای به نتیجه رساندن نقشه‌های شومشان، پدر ما را برگزیده‌اند چرا که در تفتیش جیب‌هایش یک فقره گواهینامه پایه یکم یافته بودند که ایشان را در اجراء نقشه‌هایشان یاری کرد. البته مدت‌ها بود می‌دانستیم که گروه اندکی هستند که نمی‌توانند اقبال مردم جامعه به روش و منش امثال پدر ما را برتابند ولی هرگز گمان نمی‌کردیم که در به ثمر رساندن نقشه‌هایشان اینچنین از مرزهای تقوا، جوانمردی و حتی انسانیت بگذرند. آن هنگام که مصاحبه سرهم بندی شده پدر ما از تلویزیون سراسری پخش شد دانستیم که این فتنه عظیم است...»^{۱۸}

بر تان خدا

پدر سو معادای بارش و منی تر سایی

این جرمیتم چه خوش آمد که سرگردی لغت

وای آمر از پس امروز بود قدرایی

گر مسلمانی از این است که حافظ دارد

ما کز لس و علی ثلاث فرزندان آقای محمد ثلاث مستقیم درویشی از تپا جوانه دران که
ناجوانه شده و به ناحق به کشتن سه تن از ما موران نیروی انقلابی متهم شده و نظریه بیگناهی
ایشان درخواست اعان دادری برای پرونده ایشان در شعبه ۲۵ دیوان عالی کشور توسط وکیل
ایشان سرکار خاتم زینب ظاهری به ثبت رسیده است

هنگامی که هنوز خردسال بودیم و پدر صیحه های زود ما را همراه خودش به مجالس درویشان می برد هرگز ایمان
نهی بر دیم که سر نوشت یا ما این چنین کند به یاد من آوریم که پدر ما آن چنان عشق و علاقه ای به درویشی
و به درویشان از خود نشان می داد که ما ناخود آگاه احساس می بودیم که انتخاب دویم در زندگی او هستیم.
ولی به هر حال به این انتخاب او احترام گذاشتیم چرا که او پدر ما است و انتخاب و عقیده اش برای ما مهم
حترم است بویژه آنکه همیشه تاثیر بودیم که در رویش با چه توابع و ادبی یا نگار رفتار می کردند و پدر به ما
توضیح می داد که در رویش به مقوله دل و دل شکستن اهمیت زیادی می دهند و معتقدند
نباید گونه ای رفتار شود که دل برادر یا خواهر دینی شکسته شود اگر چه که بعدها کسائی که ما امید می رانیم
و حمایت از ایشان داشتیم ناجوانه درانه ما را شکسته و توهین در این موقفان بلا ما کردند و تنهاییان
گذاشتند.

شبی که خبر سنگبری و بازداشت پدر را دادند امید داشتیم که هر چه زود تر با تحقیقی و تصدیق او را آزاد
خواهند کرد اما به خاطر سادگی و جوانی منی داشتیم و نمی توانستیم حتی فکرش را هم بکنیم که توهین گران
برای به نتیجه رساندن نقشه های شومشان، پور ما را بر تنیده اند چرا که در تعقیبش همیشه پیش و یک
عقره توانستیم باید یکیم یافته بودند که ایشان را در اجراء نقشه هایشان یاری می کرد

البته مدتها بود می دانستیم که گروه اندکی هستند که نمی توانند اقبال مردم جامعه به روش و منش امثال
پدر ما را بر تابد ولی هرگز گمان نمی کردیم که در به شهر رساندن نقشه هایشان این چنین از مزه های
حقوا جوانه دری و حتی انسانیت بگذرند

آن هنگام که معاصبه سر هم بندی شده پدر ما از تلویزیون سراسری پخش شد دانستیم که این فتنه
عظیم است و ما را به تنهایی یاری ایستادگی نیست و البته که چشم یاری بر باران پدر داشتیم
چرا که او خود در این فتنه به یاری یارانش شتافته بود. ولی زهی خیال باطل

گروهی که ما آنها را یاران تصور می کردیم، هنگام و همزمان با جفا کردن زبان به سرزنش ما نشوده
 بر زخم مردم نیافتد ما شک مخرج و جفا یا شهیدند، گویی میزرفتی بودند یا باورد استند که پدر ما واقعا
 کسی را کشته و حاضر نبودند به باور نطق خودشان حتی نقطه ای شک کنند
 با جان سستی همه معائب را تحمل می کردیم به امید روزی که با تلاشهای اندک دوستانشان
 در بریزه وکیل پرونده مبارک خانم ز شیب ملاهری و همکاران ایشان، سرانجام برده های تعصب و
 خودخواهی به کناری رفته و حقیقت آشکار شود ولی با خواندن بیانیه ای که اخیرا منتشر به
 برخی از بزرگان درویشی منتشر شده است بسیار بخت زده و بیش از پیش دلگشسته شدیم.
 آنچه را که می خواندید نمی توانستیم باور کنیم و وارثان به کار رفته در این بیانیه را هرگز پیش از این
 در ادبیات درویش سراغ نداشتیم.

کلنگ اصول درویشی عوض شده و ما هنوز می خیریم؟
 آیا می توان به این راحتی پیش داور کرد و بندگان خدا را متهم کرد و مردم را دست؟
 آیا شما بر قطعیت وقوع جرم توسط پدر ما اطمینان کامل دارید؟
 آیا شما شاهد عینی آن واقعه شوم بودید؟
 آیا محتویات این بیانیه معذوق تصدق نیست؟ آن هم در ماه رمضان گمراهی یعنی دل ما هم روزی
 با شد؟
 آیا شما با این همه دروغ زبی تقوایی که در مورد پدر ما بخش شده بدون اینکه به او فرصت یا سخلوبی
 داده شود همراه هستید؟
 آیا به پدر ما این فرصت داده شد تا با کمک وکیل خبره از خودش دفاع کند؟
 پس تکلیف دستورات متدرج در رساله چند مانع چه می شود؟
 کدام یک درست است این روش یا آن دستور؟
 از درمان واز دوستان پدر ما با ما شنیده ایم که در اویش موقوفند در حد امکان روزی چند آیه
 از قرآن تلاوت کنند سوال ما این است که آیا در قرآن این آیه را ندریده اند که می فرماید

بِأَيِّهَا الذُّبْيَاتُ مَنُورًا لِنَجَاءِ نَفْسٍ قَاتِلَةٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تَحْسِبُوا قَوْلًا
 بِجَهَالَةٍ فَتُصِيبُوا عُلَمَاءَ فَعَلْتُمْ كَفْرًا زِينًا

حتما دیده اند اما اگر ندیده اند مانعش از راه شما می دویم. سوره حیرات آیه ۶
 ای کسانی که باور آورده اید اگر شخص بدکاری برای شما خبری آورد ابتدا تحقیق کنید تا مبادا
 از روی نادانی به گروهی آسیب رسانید و بعدا پشیمان شوید.

چگونه شما می توانید بدین مفلوک ما را صرفاً بر اساس اخیار بی اساس و باطل و متعمد به آدم کشی
 کنید بدون اینکه خودتان شخصاً تحقیق کافی در این مورد انجام داده باشید؟
 نقل به آگامی کامل نسبت به مقدار تشکیل دهنده پرونده که ناقص بر عدم قطعی حضور بدین در محل
 وقوع جرم در ساعت حدود ساعت تا سه بار تشریح شده در کتیب قواست (25 و 18)
 می باشد، از بی گناهی بدیمان اهلینان کامل داریم و معافین هستیم که در صورت اعاده داری
 قطعاً ایشان تبرئه خواهند شد می خواهیم بدانیم آن موقع که شما از اینکه بدیمان را مجولان
 و بدون شناخت کافی بیسایش جرم دانسته و حکم صادر کردید چه احساسی خواهید داشت؟
 همانگونه که اشاره کردیم در صورت اعاده داری، حتماً بی گناهی بدیمان اثبات می گردد
 اما اگر خدایی ناکرده این قوم جاهل بدیمان را همچون منصور، بی جرم و گناه به قتل رسانند
 قطعاً تمامی کسانی که با فعل خود یا زبان خود یا حتی در دل خود نسبت به بدیمان بیسایش داری کرده
 و بدیمان را به جرم ماکرده حکم کرده اند شریک این جنایت خواهند بود
 آنگاه دیگر بیسیما فی سوری ندانسته و باید منتظر عواقب جبری آن بنشینند

خوش بود که محک تجر به آید به میان

تا سیه روی شود هر که در او غش یابد

زین ملک
 زین ملک

علی
 ملک

محمد ثلاث در فایل صوتی خود پیش از به قتل رسیدنش تمامی اتهامات را رد کرده و می‌گوید که راننده آن اتوبوس نبوده و ظهر آن روز بازداشت شده بود. اظهارات آقای ثلاث اثبات بی‌گناهی اوست. او در این فایل صوتی همچنین شرح شکنجه‌های خود را می‌دهد:

«من بیگناهم. من راننده اون اتوبوسی نبودم که آدم کشته. من روز بوده حرکت کردم، اون فیلم شبه، صحنه سازی نیروانتظامیه، دارن صحنه سازی می‌کنن. من راننده اون اتوبوس نبودم. گلوله به من نخورده. منو بردن کلانتری دو ساعت منو زدن. اصلا ساعت ۱۴:۳۰، روشن بوده هوا، ولی فیلمی که نشون من دادن تاریکه، متادون داده بودن خورده بودم اصلا هوشی نداشتم. اینا صحنه سازی نیروانتظامیه، من اعلام می‌کنم اینو در دادگاه. گفتم به همشون سری اخر. منو فقط زدن. کجدارومریز اومدم تا اینجا باهاشون که منو نکشتن وگرنه می‌گفتن بکشینش بگین تو درگیری از بین رفته. من پشت اون اتوبوسی که آدم کشته نبودم، منو تو پاسگاه زدن گذاشتن دهنم گفتن باید این حرفا رو بزنی. دو ساعت منو زدن در حال مردن. اینا فکر کردن من مردم. می‌خواستن منو ببرن سردخونه. تکون خوردم آوردنم بیمارستان. همه می‌دونن روز بوده من پشت اتوبوس بودم. من راننده اون اتوبوسی که آدم کشته نبودم. به کی بگم من اینو. هیچ فیلمی از من ندارن که من پشت فرمون هستم. کس دیگه‌ای پشت فرمون بوده. اینا صحنه سازی دارن میکنن. من راننده اون اتوبوس نبودم. اصلا اون یه اتوبوس دیگه هست شمارشم فرق می‌کنه. دوتا اتوبوس بوده من راننده اون اتوبوسی نیستم که آدم کشته. بعدم می‌ترسیدم بگم، دادگاه اول اگه من دفاع می‌کردم منو می‌کشتن. هفده جای سرمو با باتوم شکوندن. من چندبار سرگیجه گرفتم. تقاضا میکنم که منو ببرن پزشک قانونی معاینه چشم کنن. چون من نمی‌بینم واقعا. هم معاینه چشم هم سیتی اسکن. ضربه زدن تو سر من. من ترسی از اعدام ندارم. من ترسی از مرگ ندارم ولی من آدمکش نیستم. حلاج نشانی که از دار نترسید، ما را ز سر بریده

میترسانید؟، گر ز سر بریده می ترسیدیم، در محفل عاشقان نمی خندیدیم. مطمئن باشید سر بیگناه بالای در نمیره. من کسی رو نکشتم. من به جهان اعلام می کنم که من راننده اون اتوبوس نبودم.»^{۱۹}

همانطور که مشخص است تمامی اسناد و مدارک گواه می دهند که محمد ثلاث راننده اتوبوسی که سه نفر از افراد ناجا را زیر گرفت نبوده است. نه تنها هیچ فیلم و عکسی که نشان دهد محمد ثلاث راننده این اتوبوس بوده وجود ندارد بلکه فیلم و عکسی موجود است که نشان می دهد وی راننده اتوبوس نبوده و نیز شخص دیگری این اتوبوس را هدایت می کرده است. این عکس و فیلم که دال بر بیگناهی آقای ثلاث می باشد نشان می دهد که آقای محمدحسین حدادیان که حکومت ادعا می کند توسط درویش به قتل رسیده است، راننده اتوبوس بوده است. حتی در مصاحبه‌ای که خبرگزاری تسنیم با شاهدی از ماجرا که از سربازهای ناجا هم هست انجام داده (در صفحات قبل به این موضوع اشاره شد)، می گوید: درویش روبروی ما بودند و یک دفعه دیدیم از پشت این اتوبوس آمد و به ما برخورد کرد و دیگه من چیزی متوجه نشدم تا به بیمارستان رسیدم. یعنی این سرباز ناجا می گوید اتوبوسی که حمله کرده از پشت آمده یعنی از درون نیروهای سپاه و نیروهای سرکوبگری که آنجا حضور داشته‌اند. لازم به یادآوری است که این اتوبوس با اتوبوسی که آقای ثلاث و درویش شبها در آن استراحت میکردند متفاوت بوده و در این ماجرا دو اتوبوس وجود داشته که در این رابطه هم مفصلاً در صفحات قبل بحث شد. کسانی که در این درگیری‌ها از تفنگ ساچمه‌ای شاتگان استفاده می کردند نیروهای انتظامی بوده‌اند و هیچ مدرکی وجود ندارد که درویش از چنین اسلحه‌ای استفاده کرده باشند. این اسلحه اسلحه اختصاصی نیروهای

انتظامی بوده است که عکس‌هایی هم که از درآویش تیرخورده با این اسلحه وجود دارد گواه همین مطلب است. اتوبوس نیز با چنین اسلحه‌ای تیرباران شده است که در این صورت اگر ثلاث راننده این اتوبوس میبود قطعاً زنده نمی‌ماند. از آنجایی هم که عکس و فیلم نشان می‌دهند آقای محمدحسین حدادیان راننده اتوبوس بوده، اتوبوس هم توسط تفنگ‌های ساچمه‌ای شاتگان تیرباران شده، محمدحسین حدادیان هم توسط این اسلحه کشته شده است پس تردیدی باقی نمی‌ماند که محمدحسین حدادیان راننده این اتوبوس، توسط نیروهای انتظامی با تفنگ اختصاصی خودشان تفنگ ساچمه‌ای شاتگان تیرباران شده و این بسیجی نیز در پی این شلیک‌ها به اتوبوس کشته شده است.



سندی آشکار مبنی بر بیگناهی محمد ثلاث. آزادیخواهان و حق طلبان با کار بر روی فیلمی که از اتوبوسی که سه تن از سربازان ناجا را در ۳۰ بهمن ۱۳۹۶ زیر گرفته بود، توانستند این عکس را از راننده اتوبوس بگیرند. این عکس با اینکه صورت راننده در آن کاملاً مشخص نیست ولی سندی است که نشان می‌دهد قطعاً راننده اتوبوس محمد ثلاث نبوده، چرا که راننده دارای موهای تیره و پرپشت می باشد، در حالی که اولاً سِر محمد ثلاث بی مو و ثانیاً موهای باقی مانده کناره سِر وی سفید است!



بسیجی محمدحسین حدادیان راننده اتوبوس دیوانه که به همراه اتوبوس در سناریوی خودزنی تیرباران شد.

با آن اتوبوس که یک سناریوی از پیش تعیین شده بود، خودزنی کردند تا در اویش را در بیرون از زندان، زندانی و منزوی کنند و در زندان نیز زندانی و منزوی. خودزنی کردند تا قطب در اویش را هم در حصر کنند و شاید او را به مرگی خاموش بکشانند. ثلاث را به جرم نکرده و حکمی از پیش نوشته شده به مرگ محکوم کردند کسی که در تمام اظهارات خودش گفته بود زیر فشار و شکنجه و تهدید به جانش و در شرایط وخیم در دادگاه‌های استالینی که ذره‌ای از عدالت در آن دیده نمی‌شود مجبورش کردند به رانندگی اتوبوس اعتراف کند. با یک خودزنی چنان فضا را به یک فضای خشن و امنیتی تبدیل کردند تا مشروعیت سرکوب وحشیانه در اویش را از این طریق به دست بیاورند و بازداشت‌های گسترده در اویش را به راه بیاندازند.

علیرغم تمامی شواهد و اسناد و مدارک دال بر بیگناهی محمد ثلاث که از همان ابتدای دستگیری تا روند دادگاه‌های وی تا تعجیل در حکم او که سراسر بی‌عدالتی بود، محمد ثلاث را در سحرگاه ۲۸ خرداد ۱۳۹۷ نه اعدام، بلکه به قتل رساندند. بعد از

اجرای این حکم شبانه بدون اجازه ولی دم و خانواده، بدون اعزام به پزشکی قانونی برای بررسی آثار شکنجه‌های انجام شده بروی محمدثلاث، ماموران وی را در حضور بیش از ۲۰۰ مامور امنیتی در قبرستان دارالسلام بروجرد به خاک سپردند. هراس نظام جمهوری اسلامی از شیارهای عمیق جنایت و شکنجه‌هایی که بر جان و جسم او وارد کرده بودند باعث شد که اجازه ندهند جسد توسط پزشکی قانونی بررسی شود. «همانطور که محمدثلاث بارها و حتی قبل از مرگش اعلام کرده بود تحت شکنجه‌های شدید قرار گرفته بوده پس بدن محمدثلاث می‌توانست مدرک جرمی باشد برای شکنجه‌های وارد شده به او. درواقع تدفین ثلاث به این شکل به منظور پنهان کردن آثار جرم و حقیقت شکنجه‌های وارده بر او بوده است.»^{۲۰}

فصل دوم

جنگ، نتیجه انقلاب اسلامی



نظام اشغالگر حاکم بر میهنمان ایران از بدو ورودش انحطاط را به لایه‌لایه‌های اجتماع، فرهنگ، اقتصاد، اخلاق، سیاست، دانش، رفاه، اعتقادات و... نفوذ داد و عملاً ایران را به ویرانه‌ای مبدل ساخت. نظامی که خروجی آن چیزی جز تباهی و وحشت و تنزل نیست. نظام شومی که نه فقط ایران بلکه در آخرین جنایاتش سوریه را هم به

خاک و خون کشید. حمایتش از گروه‌های آدمخواری چون القاعده، طالبان، حماس، حشدالشعبی، حزب‌الله لبنان، حوثی‌های یمن و حتی داعش، باعث آوارگی و کشتار میلیون‌ها انسان گردید.

پیش از آنکه به موضوع جنگ ایران و عراق بپردازیم قصد دارم سوالاتی را پیش از همه مطرح کنم و سپس با پرداختن به موضوع جنگ به سوالات پاسخ دهم. سوالاتی که طی این چند دهه یا بی‌پاسخ بوده‌اند یا با تحریف تاریخ، مردم را با هدف بهره برداری‌های سیاسی فریفته‌اند. پرسش‌هایی که ما قصد داریم به آنها پاسخ دهیم: اختلافات تاریخی بین ایران و عراق از یکسو و عملکرد رهبران جمهوری اسلامی ایران بعد از انقلاب چقدر در به وجود آمدن جنگ دخیل بودند؟ آیا اساساً جنگ اجتناب ناپذیر بود؟ یعنی مستقل از اینکه نظام بعد از انقلاب چه می‌کرد و چه نمی‌کرد، عراق همچنان به ایران حمله می‌کرد؟ آیا جمهوری اسلامی اساساً تلاشی به منظور جلوگیری از جنگ به عمل آورد؟ آیا ادامه جنگ بعد از فتح خرمشهر درست بود؟ آیا اصرار رهبران جمهوری اسلامی بر ادامه جنگ چون فکر می‌کردند می‌توانند صدام را شکست دهند و یک رژیم اسلامی در عراق ایجاد نمایند، استراتژی درستی بود؟ این روایت که جنگ به دستور آمریکا به صدام به راه افتاد، چقدر دقیق است؟ آیا مسئولین جمهوری اسلامی که علیرغم امکان ناپذیر بودن شکست نظامی صدام، همچنان اصرار بر ادامه جنگ داشتند و هزاران نفر را به کام مرگ فرستادند نمی‌بایستی به مردم پاسخگو باشند؟ آنگونه که حاکمیت مدعی است در جنگ پیروز شدند پس چرا خمینی از پذیرفتن قطعنامه ۵۹۸ با عنوان جام‌زهر یاد کرد؟ گر چه جنگ ایران و عراق در هاله‌ای از عواطف و احساسات دینی، میهن پرستانه، ایثار و شهادت عجین شده و بالطبع تا به

امروز کمتر کسی توانسته واقع‌بینانه به آن بپردازد ولی امروز وقت آن رسیده است که تعصبات و احساسات خود را کنار گذاشته و از تن دادن به رفتارهایی که باعث می‌گردد حکومت از آنها تغذیه کند و قدرت بگیرد و به بقای خود ادامه دهد بپرهیزیم. بی‌جهت نیست که هر ساله به بهانه‌های مختلف اجساد شهدا را برای بهره‌برداری‌های سیاسی می‌آورند تا با احساسات مردم بازی کرده و خودشان را در قدرت نگاه دارند. در اصل شهدای جنگ ایران و عراق که نه فقط به دست صدام که به دست رهبران جمهوری اسلامی هم خونشان ریخته شد، برای فرقه تبه‌کار حاکم بر ایران وسیله‌هایی هستند برای رسیدن به اهداف شومشان. در ادامه خواهیم دید که جنگ جدا از ویرانی برای ایران چه نعماتی را برای جمهوری اسلامی تا به امروز در پی داشته است.

با گذشت قریب به ۴۰ سال از انقلاب سیاه ۱۳۵۷ در تمامی رسانه‌ها و از زبان مقامات جمهوری اسلامی می‌شنویم که صدام حسین تنها به دلیل اختلافات مرزی دست به حمله نظامی به خاک ایران زده است. اما واقعیت این بود که دلیل صدام حسین برای نجات خودش از سرنگونی توسط وقوع یک انقلاب اسلامی توسط شیعیان عراق در این کشور با حمایت‌های مالی و سیاسی و تسلیحاتی جمهوری اسلامی از آن‌ها بود. همانطور که عراق به بهانه اختلافات مرزی به کویت حمله کرد ولی در اصل دلیل حمله مشکل بدهی چند ده میلیارد دلاری عراق به کویت و تلاش عراق برای بازسازی اقتصاد خودش بود که در جنگ ایران و عراق نابود شده بود. عراق اعتقاد داشت چون جنگ ایران و عراق به سود کشورهای عرب حوزه خلیج فارس بوده است، دولت‌های عربی باید بدهی عراق را ببخشند. کویت زیر بار نرفت و تشنج با کویت بروز کرد. همچنین صدام حسین بر این باور بود که جنگ او با ایران باعث شده است که کویت از

حمله قریب‌الوقوع ایرانیان در امان باشد. صدام که در پی جمع آوری پول برای ساخت مجدد عراق بود به کشورهای صادر کننده نفت فشار آورد تا کمی از تولید خود بکاهند تا قیمت نفت بالا برود، کویت از کاهش تولید نفت سر باز زد. کویت مقادیر زیادی نفت استخراج می‌کرد تا بهای نفت را پایین نگاه دارد، در حالی که عراق برای بازپرداخت بدهی‌های خود نیاز به فروش نفت به قیمت بالا داشت. در همین زمان بود که صدام مخالفت خود با خطوط مرزی عراق-کویت را نشان داد. هاشمی‌رفسنجانی در مصاحبه ای دلیل حمله عراق به کویت را مشکلات اقتصادی عراق و نه اختلافات مرزی می‌داند:

«صدام شرایط خوبی نداشت، او از جنگ با ایران دست خالی برگشته بود و به پرداخت خسارت جنگ هم محکوم بود و فکر می‌کرد با اشغال کویت مشکلاتش حل می‌شود.»^۱

رهبران جمهوری اسلامی گرچه قصد تحریف تاریخ را دارند و مصداق بارز جمله «فاتحان تاریخ را می‌نویسند» هستند، که هاشمی رفسنجانی هم یکی از آنهاست ولی در لابه‌لای خاطره نویسی‌ها و مصاحبه‌های وی می‌توان حقایقی را هم کشف کرد. هاشمی رفسنجانی تلویحاً می‌گوید که جنگ نتیجه انقلاب اسلامی بوده است: «کشورها از انقلاب اسلامی در کنار مرزهای خودشان احساس خطر می‌کردند چون انقلابیون صریح حرف می‌زدند، عراق هم ترسیده بود چون جرقه‌های انقلاب به داخل عراق کشیده شد، شیعیان عراق حرکت‌هایی کردند، صدام احساس می‌کرد اولین جایی که آثار انقلاب اسلامی در آن ظاهر خواهد شد عراق است دلیلش هم این بود که امام قبلاً آنجا بودند و در بین مردم عراق و حوزه علمیه نجف نفوذ داشتند، کار به جایی رسید که بغداد سفیر ما را اخراج کرد، ایرانی‌هایی در آنجا زندگی می‌کردند که زمینه‌های نفوذ وجود داشت، عراقی‌ها فکر می‌کردند انقلاب در آنجا خیلی زود تاثیر می‌گذارد، در

نتیجه صدام انگیزه کافی برای مقابله با انقلاب داشت»^۲ در صحبت‌های هاشمی رفسنجانی اصلاً اختلافات مرزی به عنوان دلیل اصلی حمله صدام به ایران مطرح نیست. گرچه اختلافات مرزی ایران و عراق از قبل وجود داشته اما با توجه به شواهد و اسناد موجود نمی‌تواند «دلیل اصلی» حمله نظامی عراق به ایران باشد. گرچه صدام حسین موضوع اختلافات مرزی را هم دلیل وقوع جنگ اعلام می‌کرد اما واقعیت این بود که انقلاب اسلامی سبب دخالت در امور داخلی عراق و کشورهای منطقه و حتی دنیا با شعار صدور انقلاب اسلامی که بیش از شعار بود و در عمل هم وجود داشت تبدیل شده بود. رژیم عراق حتی مطرح کردن موضوع جزایر سه گانه برای دفاع از مردم عرب منطقه و درگیر کردن کشورهای همجوار با ایران را فقط عامل خوبی برای تحریک آن‌ها میدانست. همچنین دولت عراق وقتی اختلافاتش با ایران شدید می‌شد، در کنار سایر مسائل، موضوع عربی بودن خوزستان را هم مطرح می‌کرد.^۳ موضوع اختلافات مرزی چیزی بود که با مذاکره قابل حل بود و می‌توانست از وقوع جنگ پیشگیری کند که ابراهیم یزدی می‌گوید از طرف دولت موقت این گزینه در دست اجرا بود اما دیگر رهبران جمهوری اسلامی آتش بیار معرکه شدند و در تحریک صدام برای حمله به ایران نقش مهمی ایفا کردند.^۴ حتی در کمتر از ۷ ماه پس از آغاز جنگ، صدام حسین توسط میانجی‌ها پیشنهاد کرده بود تا طبق مواد قرارداد الجزایر و بدون هیچ قید و شرطی عقب نشینی کند ولی جمهوری اسلامی این پیشنهاد را رد کرد.^۵ واقعیت این است که انقلاب اسلامی در ایران می‌توانست شیعیان عراق را با حمایت رژیم جمهوری اسلامی که اکثریت عراق را هم تشکیل میدادند، به حرکت وا دارند و موج اسلام‌خواهی از طریق شیعیان عراق به دیگر کشورهای منطقه سرایت کند. از این رو رژیم عراق خود را بیش

از دیگران در معرض خطر احساس می‌کرد. صدام آسیب‌پذیری عراق را از انقلاب اسلامی چنین بیان میکند:

«دولت سوسیالیست عراق بیش از هر کشور دیگری در خاورمیانه مورد تهدید فرمان آیت‌الله خمینی برای صدور انقلاب ایران قرار دارد، ایران یک کشور شیعه بوده و نیمی از جمعیت ۱۳ میلیونی عراق را نیز شیعیان تشکیل می‌دهند.»^۶

انقلاب اسلامی در جهت احیای اسلام در دنیا بود. یعنی به عبارتی قصد ترویج مذهب شیعه را داشت و هنوز هم دارد. در واقع میتوان گفت جنگ ایران و عراق یک جنگ مذهبی بود که آتش آن توسط جمهوری اسلامی روشن شد. در تمام نطق‌هایی که رهبران جمهوری اسلامی انجام می‌دادند می‌توان این موضوع را به روشنی دید که جمهوری اسلامی خود را در جبهه اسلام و صدام حسین را در جبهه کفر قرار می‌داد.

شخص خمینی که روحیه‌ای جنگ طلبانه داشت، در بسیاری از سخنرانی‌های خودش چنان افکار شمشیر کشانه خودش را بر زبان جاری می‌کند که گویا تباهی توهم تصرف دنیا دستوری است که از سوی خدا به او محول شده و باید به عنوان «رهبر اولین حکومت الله روی زمین» این رسالت را به انجام برساند. وی در دوران حکومت مطلقه خودش در موارد مختلف و مناسبت‌های مختلف ایدئولوژی‌های خودش را که بر شمشیرهای خونینش حمل می‌کرد در بحبوحه جنگ چنین بیان کرد:

«پیامبر اکرم از اولی که دعوت کرد تا آن وقتی که در شرف رفتن از این عالم و لقاءالله بود در حال جنگ بود. حتی آن وقتی هم که در بستر بود باز برای جنگ بسیج می‌کرد.»^۷

پیامبر از همان اول مشغول مبارزه بود تا حکومت تشکیل دهد و مبلغ و حاکم فرستاد و به

مردم مژده داد که ما دنیا را می‌گیریم و روم و ایران را از بین می‌بریم. او حکومت تشکیل داد، ما هم باید حکومت تشکیل دهیم. او جنگ کرد، ما هم باید جنگ کنیم.»^۸

هدف شیعه‌گستری و ترویج مذهب شیعه باعث بوجود آمدن یک جنگ مذهبی با عراق شد طوری که امروز هم این جنگ‌های مذهبی هنوز با شعار صدور انقلاب اسلامی و گسترش مذهب شیعه با تهدید کردن دنیا ادامه دارد. در ادامه بیشتر به این موضوع می‌پردازیم: «در طول ۳۰ سال گذشته در ادبیات سیاسی و نظامی زمامداران جمهوری اسلامی و نیز در کتاب‌ها و نوشته‌هایی که از سوی آن نظام در این دوران منتشر شده، همواره روی واژه «جنگ تحمیلی» تأکید می‌شود و گاه نیز واژه «جنگ تحمیلی» در نوشته‌ها و اظهارات برخی ایرانیان خارج از حکومت - و حتی مخالفان و منتقدان سیاست جمهوری اسلامی در جنگ - نادانسته بکار گرفته می‌شود. واژه «جنگ تحمیلی» برای نخستین بار توسط ستاد تبلیغات جنگ ساخته شده است. از کاظم خرازی رئیس ستاد تبلیغات جنگ در آن سال‌ها، چنین می‌خوانیم: «کاری که ستاد تبلیغات جنگ می‌کرد برخی از نامگذاری‌ها بود که خیلی خوب جا می‌افتاد و برخی از آنها جاودانی شده است... اصطلاح جنگ تحمیلی را هم ستاد ساخت که نشان دهد که جنگ بر ما تحمیل شده است و خواست ما نبوده است. در واقع این نوع نامگذاری‌ها را ستاد تبلیغات انجام می‌داد.»^۹

ابداع این واژه و هدف از جا انداختن آن در جامعه ایران، در واقع در راستای این هدف بود که گویا روح الله خمینی سیاست‌گذار اصلی سیاست داخلی و خارجی کشور و دیگر زمامداران جمهوری اسلامی وقت، هیچ نقش و سهمی در ایجاد زمینه پیدایش این جنگ نداشته‌اند یا گویا هیچ زمینه‌ای برای برقراری ارتباط حسنه با رژیم عراق بعد از

انقلاب نبود. اما داده‌های موجود این ادعای زمامداران جمهوری اسلامی ایران را نه تنها تأیید نمی‌کند بلکه خلاف آن را نشان می‌دهد. در ۱۲ فوریه ۱۹۷۹ (۲۳ بهمن ۱۳۵۷ یک روز بعد از انقلاب) عراق جمهوری اسلامی ایران را به رسمیت شناخت و با ارسال پیامی برای دولت ایران اظهار امیدواری کرد که از این پس روابط دو کشور خوب و شفاف باشد. آیت الله خمینی نه تنها با برقراری رابطه عادی با عراق مخالف بود بلکه از طریق تبلیغات رسمی و غیررسمی و تماس و کمک به روحانیون حامی خود در عراق در پی براندازی رژیم صدام حسین بود. به بیان دیگر، آیت الله خمینی انتظار داشت که در عراق حرکتی شبیه حرکت ضد شاه در ایران آغاز شود و روحانیون شیعه را به حاکمیت برساند.^{۱۰} در هفته اول آبان ۱۳۵۸، کنفرانس کشورهای غیر متعهد در کوبا تشکیل شد و از ایران ابراهیم یزدی وزیر امور خارجه وقت ایران و منصور فرهنگ به عنوان مشاور وزیر خارجه در این کنفرانس شرکت کردند. در ملاقاتشان با صدام حسین و گفتگو با سعدون حمادی وزیر امور خارجه عراق در کوبا، منصور فرهنگ در اینباره چنین می‌نویسد: در اینجا باید اشاره کنم که ملاقات دوساعته ما با صدام حسین و گفتگوهای بعدی با سعدون حمادی مرا متقاعد کرد که صدام حسین از مقبولیت انقلاب ایران در میان شیعیان عراق نگران و معتقد بود که برقراری رابطه با ایران به صلاح او و رژیم بعث است و آینده حکومت او را تأیید می‌کند.^{۱۱} در کتاب درس تجربه (خاطرات ابوالحسن بنی صدر در گفتگو با حمید احمدی که در سال ۱۳۸۰ در آلمان چاپ شده) این پرسش از بنی صدر مطرح شده است:

«حمید احمدی: آیا این موضوع واقعیت دارد که پس از پیروزی انقلاب حتی در فاصله زمانی کمتر از یک هفته بعد از انقلاب، صدام حسین کسانی را که گویا از خانواده روحانیون

ایرانی مقیم عراق و از آشنایان آقای خمینی هم بودند به نزد آقای خمینی فرستاد و به نحوی از عملکرد خودش در اخراج ایشان از عراق عذرخواهی کرد و هم چنین خواستار برقراری مناسبات سیاسی حسنه با دولت بعد از انقلاب و کشور ایران شد؟ آیا درست است که آقای خمینی با این خیال و تصور ذهنی چون اکثریت جمعیت عراق مسلمان شیعه هستند، لذا بعد از انقلاب ایران در عراق هم جنبش اسلامی بپا می شود و رژیم صدام حسین رفتنی است و بر پایه این تصور به درخواست صدام و به فرستاده او پاسخ منفی داده بود؟

بنی صدر: بله، صحیح است. صدام حسین آقا موسی اصفهانی، نوه آقا سیدابوالحسن اصفهانی که از مراجع مشهور تاریخ شیعه بود، به نزد آقای خمینی فرستاد. آقا موسی یک زندگانی پرماجری داشت، آن زمان، در دانشگاه بغداد تدریس می کرد. او نزد این جانب آمد تا از طریق این جانب پیام صدام را به آقای خمینی برساند. صدام پیغام داده بود از رفتار خود پوزش می خواهد. آماده همه گونه جبران و همکاری با دولت جدید است. پیام صدام را به آقای خمینی گفتم. گفت: صدام شش ماه هم در عراق دوام نمی آورد، چون میداند که امواج مردم عراق بر می خیزد و او را هم می برد آنجا که شاه را برد، به التماس افتاده و می خواهد از ما مشروعیت بگیرد و رژیم خود را نجات بدهد. آقا موسی از طریق دیگر هم کوشید، اما نتیجه نگرفت. این توضیح به موقع است که در یک دوره آقای خمینی می کوشید، حساب رژیم های کشورهای عرب را از مردم عرب جدا کند. قطع رابطه با رژیم سادات و ضدیت با اسرائیل و تعیین روز فلسطین و آمدن عرفات به ایران. اما از آنجا که رفتارش فرصت طلبانه و موقعیت طلبی شخصی بود، نتوانست مردم عرب را متقاعد کند که در رفتار خویش صادق است. ادامه جنگ [مخالفت با پیشنهادهای هیئت میانجی کنفرانس اسلامی و هیئت میانجی کشورهای غیر متعهد اواخر سال ۱۳۵۹ و نیز پس از آزادسازی خرمشهر در مخالفت با قطعنامه ۵۱۴ شورای امنیت سازمان ملل متحد به تاریخ ۲۱ تیرماه

۱۳۶۱ و رفتن به داخل خاک عراق] و جریان ایران گیت‌ها و روابط پنهانی با اسرائیل با تجویز آقای خمینی، کار را وارونه کرد.^{۱۲}

آیت الله منتظری که خود در آن ایام از طرفداران سیاست صدور انقلاب اسلامی بود، به نظر می‌رسد در مقطعی در آن ایام به زیانبخش بودن شعارهای صدور انقلاب اسلامی برای جمهوری اسلامی پی می‌برد و برای ابراز نظر خویش با خمینی دیدار می‌کند. او از گوشه‌هایی از سیاست‌های جنگ افروزانۀ خمینی می‌گوید:

«مسئله جنگ واقعیتش این است که از همون اول که انقلاب شد ما شعارهایی تند هم دادیم. صدور انقلاب و امروز ایران و فردا عراق و فردا کجا. از این شعارهای تند سبب شد کشورهای مجاور وحشت کنند. یک روز رفتم منزل آقای شیخ محمد یزدی در قم، آن وقت هنوز امام در قم بود و در منزل آقای یزدی سکونت داشتند. به امام عرض کردم: در دنیا رسم است در کشوری که انقلابی میشه، هیئت‌های حسن نیت را برای کشورهای مجاور می‌فرستند و به آنها حالی می‌کنند که ما با شما کاری نداریم، ولی ما اینکارو نکردیم. بجاست هیئت‌های حسن نیت به کشورهای مجاور فرستاده شود تا یک مقدار این تشنج‌ها کاهش پیدا کند. ایشان فرمودند: نه این حرفها چیه! من عرض کردم: آقا ما نمی‌تونیم دور کشورمون دیوار بکشیم، بالاخره ما می‌خواهیم با کشورهای همسایه روابط داشته باشیم. این‌ها دولت‌هایی هستند در مجاورت ما و وحشت این‌ها را گرفته. ایشان فرمودند: نخیر، ما می‌خواهیم دور کشورمان دیوار بکشیم.»^{۱۳}

وقتی به پیشینه تفکر اسلامی - سیاسی خمینی از سال‌های آخر جوانی و آستانه میانسالی (حدود ۴۰ سالگی در حوزه علمیه قم در سال ۱۳۲۳ یعنی ۴۴ سال قبل از انقلاب اسلامی) نظر می‌افکنیم، از او درباره حکومت جهانی اسلام و برچیدن سرحدات در کتاب «کشف الاسرار» به این شکل می‌خوانیم: «قانون اسلام می‌خواهد سرحدات را

از جهان برچیند و یک کشور همگانی تشکیل دهد و تمام افراد بشر را در زیر یک پرچم و یک قانون اداره کند.^{۱۴} او در آن زمان، واژه «قانون اسلام» را به جای «حکومت اسلامی» به کار می‌برد که در سال‌های بعد در نظریه ولایت فقیه آمده است.

هنوز دو هفته از انقلاب ۱۳۵۷ نگذشته بود که هنگامی که هیئتی از شیعیان کویت به سخنگویی حجت‌الاسلام مَه‌ری به دیدار خمینی آمده بودند، خمینی نخستین سخنرانی تحریک‌آمیز خود را در زمینه «صدور انقلاب» ایراد کرد و در آن از «همه کشورهای اسلامی در زیر یک دولت و یک پرچم» سخن گفت و این‌که «یک دولت بزرگ اسلامی باید بر همه دنیا غلبه کند.»^{۱۵} دولت کویت حرکات و اقدامات و اظهارات حجت‌الاسلام مَه‌ری در کویت را مداخله در امور داخلی کشور و تحریک افراد به قیام علیه دولت خود تلقی کرد و مَه‌ری را با گروهی از اطرافیانش شامل ۱۹ نفر در ۵ مهر ۱۳۵۸ از کویت اخراج کرد.^{۱۶} روزنامه رأی‌العام چاپ کویت در همان روزها که مصادف با اخراج حجت‌الاسلام مَه‌ری از کویت بود، نوشت: «چنین معلوم است که تهران مایل است به نام اسلام یک امپراتوری را دوباره ایجاد نماید... اعراب به هیچکس اجازه نمیدهند، در بین آنها تفرقه افکنده و زیر لوای شعارهای دروغین در امور داخلی آنان دخالت کند.»^{۱۷} سفیر کویت در ایران هفته بعد از اخراج حجت‌الاسلام مَه‌ری و گروهی از اطرافیانش از کویت در مصاحبه‌ای اظهار داشت: «ما همین قدر که مطمئن شویم هیچ مداخله‌ای در امور داخلی یکدیگر انجام نشود، ما حاضر به حمایت بدون قید و شرط از ایران هستیم. ما یک اقلیت ایرانی [شیعه] در کویت داریم که آنها را جزء جامعه خود می‌دانیم. اما آنچه ما می‌خواهیم آن است که بگذارند ما مسئله را حل کنیم و مایل نیستیم کشور دیگری در این مسایل مداخله کند.»^{۱۸} مشابه همین واکنش به

شکل دیگری از سوی دولت بحرین دیده می‌شود که ماجرای آن از جمله در رابطه با شعارها و ماجراجویی‌های شیخ صادق خلخالی حاکم شرع منتخب خمینی بود که در برابر واکنش دولت بحرین تهدید کرد، که ادعای ارضی خود را نسبت بحرین دنبال خواهند کرد. این امر موجب تشنج در رابطه دو کشور ایران و بحرین گردید و دولت بحرین با توجه به وجود اکثریت شیعه در جمعیت بحرین، این مسایل را دخالت در امور داخلی و ایجاد ناآرامی در کشور خود دانست.^{۱۹} به دنبال مسائل و رخدادهای ذکر شده در کویت و بحرین، رژیم عراق در همان روزهای مهرماه ۱۳۵۸ بدون ذکر نام جمهوری اسلامی، اظهار داشت: «قدرت عراق علیه هر کشوری که بخواهد به حاکمیت کویت یا بحرین تجاوز کند و یا به مردم و یا تمامیت ارضی آن کشورها آسیب برساند به کار می‌رود. در همین رابطه روزنامه الثوره ارگان حزب بعث تأکید کرد: «نیروهای حاکم در ایران که هنوز سه جزیره را در خلیج [فارس] در اختیار دارند، سعی دارند، بحرین را نیز مالک شوند...عراق هرگونه بهانه‌ای را برای مداخله خارجی و یا هر کوششی را برای تحمیل یک فرمول غیر قابل اکثریت مردم در هر کشوری مفروض را مردود می‌داند.^{۲۰} نمونه دیگر، در رابطه با عربستان سعودی، می‌توان به جریان تسخیر مسجد اعظم مکه توسط مخالفان خاندان پادشاهی سعودی و شورش شیعیان عربستان به پاسگاه پلیس اشاره داشت. واقعه تسخیر مسجد الحرام چون ضعف دولت عربستان سعودی و آسیب پذیری آن را نشان می‌داد به همین جهت زمامداران آن سعی کردند که واقعه را ناچیز جلوه دهند. ملک فهد در مصاحبه اختصاصی با خبرنگار مجله نیوزویک گفت: گروهی که مسجد را تسخیر کردند، افراد کافری بودند که از اسلام تعبیر غلطی دادند.^{۲۱} ولی رادیو ایران در برنامه رادیویی خود که جریان مبارزه شیعیان در عربستان سعودی را

پخش کرد، رژیم سعودی را مخالف اسلام و نمونه دیگری از تسلط شاهان و فساد آنان معرفی نمود که جرقه‌های انقلاب در آن مشاهده گردیده است و تسخیرکنندگان مسجد الحرام مکه را نیز مسلمانان مترقی ستم‌دیده دانست و عمل آنان را تأیید کرد.^{۲۲} نظامی که قصد برپایی یک حکومت اسلامی جهانی را در ایدئولوژی‌های سخیفانه خود پرورانده است که به گفته خود خمینی: «ما انقلابمان را به تمام جهان صادر می‌کنیم چرا که انقلاب ما اسلامی است و تا بانگ لاله‌الاالله و محمد رسول‌الله (ص) بر تمام جهان طنین نیفکند مبارزه هست^{۲۳} و در تاریخ ۲۵ مرداد ۱۳۵۸ خورشیدی، در اولین ماه‌های استقرار نظام سرکوبگر جمهوری اسلامی، خمینی توهمات تمامیت‌خواهی‌اش را اینگونه اظهار می‌کند: «روز قدس روز فلسطین نیست، روز اسلام است. روز حکومت اسلامی است، روزی است که باید جمهوری اسلامی در سراسر کشورها بیرق آن برافراشته شود.»^{۲۴}

سال‌ها پیش از این نیز خمینی در کتاب کشف الاسرار ایدئولوژی‌های بیمارگونه خودش را مبنی بر فتح جهان و ایجاد حکومت اسلامی از طریق کشورگشایی چنین مطرح کرده که «هیچ فرقی بین مشروطه و استبداد و دیکتاتوری و دموکراسی نیست مگر در فریبندگی و الفاظ و حيله گری قانونگذارها...^{۲۵} قانونگذار غیر از خدا نباید باشد، قانونگذاری وظیفه خداست و هیچکس چنین وظیفه‌ای ندارد.^{۲۶} تنها حکومتی که خرد حق می‌داند و با آغوش گشاده و چهره باز آنرا می‌پذیرد حکومت خدا است که در هر چه تصرف کند در مال خود تصرف کرده و از هر کس هر چه بگیرد مال خودش را گرفته است...^{۲۷} قانون اسلام برای تمام بشر قانون است و باید همه بر آن به ناچار گردن بنهند،^{۲۸} قانون اسلام که آخرین قانون خدایی است برای همیشه و همه توده بشر

خواهد بود و قانون‌های اروپایی که امروز نیز در کشور ما معمول است جز سیاه مشقی نیست و نباید عملی باشد...^{۲۹} دولت ما که یکی از این حکومت‌های کوچک جهان است وظیفه‌اش این است که دنبال همین حکومت رسمی را بگیرد و قانون مجلس او تشریح همین قانون خدایی باشد تا روشن شود که قانون اسلام در تمدن جهان پیشقدم همه قانون‌ها است و با عملی شدن آن مدینه فاضله تشکیل می‌شود.»^{۳۰} فکر نکنم لازم به یادآوری باشد که با ایجاد چنین قانون‌های پوسیده‌ای ایران را به مدینه فاسده‌ای تبدیل کرده‌اند که در تمام نهادها و ارگان‌های آن چیزی جز فساد و نیرنگ و تباهی وجود ندارد. وی ادامه می‌دهد: «اگر فرد لایقی که دارای دو خصلت فقاقت و عدالت بود به پا خاست و تشکیل حکومت داد او همان ولایتی را دارد که حضرت رسول اکرم در امور تشکیل حکومت و اداره جامعه داشت، و در آنصورت بر همه مردم لازم است از او اطاعت کنند.»^{۳۱} به همین جهت بود که خمینی پس از به پاخاستن و تشکیل حکومت جمهوری اسلامی دادن با اعلام این که این حکومت نخستین حکومت الله روی زمین است^{۳۲} خود را دارای ولایتی دانست که اطاعت همه مردم از او واجب است. این نماینده تام‌الاختیار خداوند بر روی زمین ادامه می‌دهد: «خداوند به تمام مومنین واجب نموده اطاعت خود و اطاعت پیغمبر خود و اطاعت صاحبان امر را، خداوند تشکیل حکومت اسلام را داده است تا روز قیامت و روشن است فرمانبرداری کسی جز این سه واجب نکرده بر تمام امت و چون بر تمام امت واجب کرده اطاعت از اولوالامر را ناچار باید حکومت اسلامی یک حکومت بیشتر نباشد و بیش از این تشکیلات در کار نباشد...»^{۳۳} به همین جهت شرع و حق حکم می‌کنند که نگذاریم وضع حکومت‌ها به همین صورت ضداسلامی و غیراسلامی ادامه پیدا کند. این وظیفه‌ای است که همه مسلمانان در

یکایک کشورهای اسلامی باید انجام دهند و انقلاب سیاسی اسلامی را به پیروزی برسانند. هر نظام سیاسی غیراسلامی نظامی شرک آمیز است چون حاکمش طاغوت است و ما موظفیم این آثار شرک را از بین ببریم. این همان فساد فی الارض است که باید از بین برود و مسبب آن به سزای اعمال خود برسند. ما چاره نداریم جز این که دستگاه‌های حکومتی فاسد و ظالم و دست نشانده را سرنگون کنیم.»^{۳۴} ایجاد این حکومت اسلامی که جز این هم در دنیا حکومت دیگری نباید باشد با سرنگون کردن «حکومت ظلم و غیراسلامی و شرک آمیز و دست نشانده صدام حسین» آغاز می‌شد. خمینی انگیزه بسیار بالایی برای ایجاد انقلاب اسلامی در عراق داشت. وی معتقد بود که انقلاب اسلامی محدود به ایران نیست. او در این راه به دلیل حضور بالای شیعیان در عراق سعی می‌کرد تا شیعیان عراقی را برای تاسیس یک حکومت جمهوری اسلامی در عراق به قیام علیه صدام تشویق کند. وی همچنین نفرت زیادی به حکومت عراق و شخص صدام حسین نیز داشت و آنها را همیشه در سخنانی‌های تحریک آمیزش در جبهه کفر و غیراسلامی بشمار می‌آورد. در اجرای تشکیل این حکومت جهانی اسلامی برای نشر اسلام در دنیا آیت الله متوهم می‌گوید که: «جهاد که عبارت از کشورگیری و فتح ممالک است پس از آن است که دولت اسلامی با وجود امام یا به امر امام تشکیل شود و در این صورت اسلام بر تمام مردانی که به حد بلوغ رسیده باشند و افتاده و عاجز نباشند واجب کرده است که برای کشورگیری حاضر شوند و قانون اسلام را در سرتاسر ممالک جهان منتشر کنند. اسلام جهان را برای خود جهانیان می‌خواهد مسخر کند.»^{۳۵} یک نظامی که با اداره تبلیغات اسلامی تربیت شود جان و مال خود را از خود نمی‌داند بلکه بحسب این معاهده از اسلام و خدا می‌داند و در مقابل بهشت و سعادت همیشگی

را برای خود می‌داند، این روح نظامی کشورگیری می‌کند.^{۳۶} نظام اجباری در وقتی است که دولت اسلام می‌خواهد هجوم به ممالک دیگر کند برای نشر اسلام و خاضع کردن همه کشورهای جهان.^{۳۷} آیت الله متوهم پس از خاضع کردن همه کشورهای جهان می‌خواهد خلافتی را در قرن حاضر تشکیل دهد که همگی به قانون اسلام درآمده‌اند: «ما می‌خواهیم یک دولت اسلامی بسازیم که تا حد امکان به حکومت صدر اسلام نزدیک باشد. شخص اول این دولت خلیفه خواهد بود.»^{۳۸} وظیفه این خلیفه هم را خود خلیفه از پیش نوشته است: «وظیفه زمامداران این خلافت این است که به پیروی از روش صدر اسلام فتنه‌گران را گردن بزنند، از هرگونه تماس و ارتباط با اجانب و کفار احتراز جویند، لباس کفار را نپوشند و خوراک آنها را نخورند و بر مرکوب آنها سوار نشوند و مطلقاً مرادده‌ای با آنان نداشته باشند.»^{۳۹}

پس از وقوع انقلاب ۱۳۵۷، عراق برخی ناآرامی‌های سیاسی را زیر سر سیدمحمد باقر صدر و با حمایت و تشویق ایران می‌دانست. رهبران جمهوری اسلامی ایران نیز رسماً اعلام می‌کردند که به سیاست صدور انقلاب ایران به سایر کشورها می‌اندیشیدند. خمینی معتقد به صدور انقلاب اسلامی به دیگر ملل بود و باز مانند سخنرانی‌های پیشین خود که در بالا به آن اشاره کردم در نخستین سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی (۲۲ بهمن ۱۳۵۸) اظهار داشت: «ما باید به هر قیمت شده انقلاب خود را به تمام ممالک اسلامی و تمام جهان صادر کنیم.»^{۴۰} پس از آمدن از قم به تهران و اقامت در محله جماران تهران و در دیدار با مردم آن محله و خطاب به مردم ایران تصریح کرد که: «شما باید اسلام را به پیش ببرید و انشاءالله اسلام را به تمام دنیا صادر کنید و قدرت اسلام را به تمام ابرقدرت‌ها بفهمانید.»^{۴۱}

در نخستین سالگرد انقلاب اسلامی، اولین کنگره بین‌المللی اسلامی با شرکت «امامان جمعه و جماعت» در تهران تشکیل شد و در آن تعداد زیادی از امامان جمعه و افراد مذهبی کشورهای اسلامی حضور پیدا کردند. آیت الله خمینی در دیدار با نمایندگان این کنگره گفت: «امر اسلام، امر جهانی است. خداوند همه مسلمانان را موظف کرده که برای برقراری حکومت عدل الهی در سراسر جهان از جان و مال و ایثار فرزندان و جوانان بکوشند.»^{۴۲}

همچنین او در ۱۹ فروردین ۱۳۵۹، یعنی بیشتر از ۵ ماه پیش از حمله نظامی عراق به ایران، در پیامی که درباره قطع رابطه آمریکا با ایران داده بود به صدام اشاره کرد و با سخنانی تحریک‌آمیز و دخالت جویانه در امور عراق، ملت و ارتش عراق را به قیام علیه صدام دعوت کرد و گفت:

«صدام حسین که همچون شاه مخلوع چهره قبیح غیراسلامی و انسانی خود را نشان داده و به هدم اسلام و حوزه مقدسه نجف کمر بسته و با مسلمانان مظلوم برای رضای کارتر، آن کند که مغول کرد و با علمای اسلام خصوصاً حضرت آیت‌الله آقای سید محمدباقر صدر، آن کند که رضاخان و محمدرضا پهلوی با علما و روحانیون و سایر طبقات کردند، باید بداند که با این اعمال ضداسلامی، گور خودش و رژیم تحمیلی غیرانسانی و غیرقانونی بعث را با دست خود می‌کند. ملت شریف عراق! شما اخلاف آنان هستید که انگلیس را از عراق راندند؛ بپا خیزید و قبل از آنکه این رژیم فاسد همه چیز شما را تباه کند، دست جنایتکار او را از کشور اسلامی خود قطع کنید. ای عشایر فرات و دجله! همه با هم و با همه ملت اتحاد کنید و این ریشه فساد را قبل از آنکه فرصت از دست برود، قلع و قمع نمایید و برای خدا دفاع از کشور اسلامی خود و از اسلام مقدس نمایید که خدا با شماست. ای ارتش عراق! اطاعت از این مخالف اسلام و قرآن نکنید و به ملت بگرایید و دست آمریکا را که از

آستین صدام بیرون آمده است قطع کنید و بدانید اطاعت از این سفاک، مخالفت با خدای متعال است و جزای آن عار و نار است.»^{۴۳}

مدتی بعد هم در ۲۸ فروردین ۱۳۵۹ روح‌الله خمینی در جمع فرماندهان بسیج ضمن سخنانی باز ارتش عراق را به کودتا علیه صدام تشویق کرد:

«صاحب منصب‌های خوب ما داریم در عراق. صاحب منصب‌های صحیح و متدین هستند. خود آن‌ها کودتا کنند و این را از بین ببرند؛ و حرام است بر آن‌ها که یک قدم دنبال این شخص لعین باشند؛ و باید قیام کنند بر ضد او و مملکت خودشان را اسلامی کنند و حکومت خودشان را اسلامی کنند و قواعد هم اسلامی باشد.»^{۴۴}

خمینی همچنین در میان کشورهای اسلامی منطقه که بیش از همه جایگاه ویژه‌ای برای صدور انقلاب به عراق قائل بود، در تکرار بیانات خود علیه صدام در ۲۹ فروردین ۱۳۵۹، یعنی ۵ ماه قبل از حمله عراق به ایران، رادیو تهران بیانات خمینی را که به شدت از رئیس‌جمهور صدام حسین انتقاد کرد و از ارتش عراق خواست که رژیم بعثی را سرنگون کند، پخش نمود. او گفت:

«دولت عراق از اول دولتی نبود. اینها مجلس هم ندارند. شما خیال می‌کنید حالا یک دولتی است. یک دولتی است که یک عده نظامی آمدند و خودشان دور هم نشستند و هر چه می‌خواهند می‌کنند. با مردم هیچ تماسی ندارند. اینها پوسیده هستند. این صدام حسین عقلش هم خیلی عقل درستی نیست. پوسیده‌اند اینها. و حالا هی نقشه می‌کشد برای اینکه ما چه و فلان. و همه حرف‌هایش هم این است که ما عرب هستیم. این کلمه‌ای که «ما عرب هستیم» ملت‌های مسلمان بدانند که معنایش این است که ما عرب هستیم و اسلام [نمی‌خواهیم]. اگر این کسی که می‌گوید مقصد من این است که عرب چه بشود، عرب در مقابل اسلام می‌خواسته یکوقتی بایستد. اینها می‌گویند که ما می‌خواهیم مجد

بنی‌امیه را، تصریح به این معنا می‌کنند، ما می‌خواهیم مجد بنی‌امیه را چه بکنیم. خوب بنی‌امیه را دیدید و دیدند و تاریخ دید که مقابل اسلام بودند. اینها می‌خواهند به همان زمان جاهلیت برگردند که قوای عربی باشد و اسلام از آن خبری نباشد. تازه اینها اعتقاد به اسلام ندارند. ملت عرب می‌داند که حزب اینها را مرحوم آیت الله حکیم، حکم به شرک‌شان کرد. مشرک گفت هستند اینها. اینها الآن یک دسته مشرکین هستند به امر مرحوم آیت الله حکیم که از آن وقت اینها را گفت مشرک هستند. و ملت عرب باید چنانچه برای خدا، برای اسلام می‌خواهند عمل بکنند، با اینها مخالفت بکنند. ارتش اینها خوب از همین مسلمانها هستند. از همین اهل سنت هستند. از همین شیعه‌ها هستند. از همین مسلمین هستند. خوب این ارتشی که از مسلمین است، قیام می‌کند و عربیت را در مقابل اسلام می‌خواهد؟ یا اسلام را می‌خواهد. عربیت هم اسلام دارد. عجمیت هم دارد. اینها ضد اسلامند و باید این مملکت شریف عراق خودش را از چنگ اینها بیرون بیاورد. این ارتش عراق باید همان طوری که در ارتش ایران وقتی فهمیدند که این دارد جنگ می‌کند با اسلام، جنگ با نهضت اسلامی می‌کند، همان طور که اینها قیام کردند و ارتش هم ملحق شد به خود مردم و کلک شاه را کردند، ارتش عراق هم باید همین کار را بکند. این جنگ با اسلام است. ارتش عراق حاضر است با اسلام جنگ کند؟ حاضر است سرنیزه را به قرآن بزند؟ این سرنیزه به قرآن زدن است. باید، واجب است بر آنها، لازم است بر آنها، هم ملت عراق و هم ارتش عراق، ارتش عراق لازم است که پشت بکند به این حزب غیر اسلامی. پشت بکند به این افراد غیر اسلامی که یک عدد کمی هستند. و همان طور که ارتش ایران متصل به مردم شد، متصل به ملت شد و کلک این نظام باطل را کند، شما هم همین طور.»^{۴۵}



روزنامه کیهان، ۳۰ فروردین ۱۳۵۹، خمینی: دولت عراق از اول دولتی نبود، اینها مجلس هم ندارند، حالا خیال می کنند اینها دولت هستند. امام ارتش عراق را به قیام دعوت کرد.

در پیامی دیگر که به مناسبت کشته شدن سید محمد باقر صدر منتشر شد، خمینی بار دیگر بر قیام مردم و ارتش عراق علیه صدام تأکید ورزید:

«از افسران و درجه داران و سربازان مایوس نیستم و از آنان چشمداشت آن دارم که یا دلاورانه قیام کنند و اساس ستمکاری را برچینند همان سان که در ایران واقع شد؛ یا از پادگان ها و سربازخانه ها فرار کنند و ننگ ستمکاری حزب بعث را تحمل نکنند. من از کارگران و کارمندان دولت غاصب بعث مایوس نیستم؛ و امیدوارم که با ملت عراق دست به دست هم دهند و این لکه ننگ را از کشور عراق بزدایند.»^{۴۶}

و در ۳۰ فروردین ۱۳۵۹ روزنامه جمهوری اسلامی چاپ تهران بیانات خمینی را چاپ کرد که اظهار داشته بود: «ملت عراق باید خود را از چنگال دشمن آزاد کند. ملت عراق باید این حزب غیر اسلامی در عراق را از میان بردارد.»

خمینی در یک پیام رادیو-تلویزیونی در تاریخ ۳۱ شهریور ۱۳۵۹، درست مصادف با شروع جنگ ایران و عراق، خطاب به مردم حرفی را می زند که نفرت و کینه دیرینه وی

نسبت به صدام را نشان می‌دهد که از همان اول هم با وجود صدام در عراق مشکل داشته است:

«این صدام حسین، من از اول وقتی که روی کار آمد تنبّه دادم که این دیوانه است، این عقلش درست کار نمی‌کند، و لهذا، با دیوانگی دارد عمل می‌کند و خودش را به هلاکت می‌رساند.»^{۴۷}

و در سال ۱۳۶۲ اظهار می‌کند که از همان زمان که در نجف بود صدام را مشرک و دشمن اسلام می‌دانست: «صدام که دشمن اسلام است از اول دشمن اسلام بودند آن وقت که من نجف بودم می‌دانستم که اینها دشمن اسلام هستند؛ همینها را مرحوم آیت الله حکیم تکفیر کرد. اینها مشرکند، ملحدند.»^{۴۸} وی در همین شروع جنگ خطاب به مردم عراق تکرار می‌کند که با صدام مقاتله کنید و خط و نشان می‌کشد که در ادامه جنگ بغدادی باقی نخواهد ماند:

«به ملت عراق هم عرض می‌کنم که با همه قوا، قیام کنید با این شخص مقابله کنید و مقاتله کنید. من چنانچه - خدای نخواسته - دامنه پیدا کرد این کارهای صدام حسین و اربابهای صدام حسین، تکلیف ملت ایران را تعیین خواهم کرد و امیدوارم به آنجا نرسد و اگر برسد، دیگر بغدادی باقی نخواهد ماند.»^{۴۹}

ابراهیم یزدی نیز در گفتگویی با حسین دهباشی از قابل پیشگیری بودن جنگ و همچنین از تحریکات مقامات جمهوری اسلامی برای حمله عراق به ایران می‌گوید:

«از همون اسفندماه ما معتقد بودیم که، من بارها این رو گفتم و نوشتم حمله عراق به ایران قابل پیش‌بینی و قابل پیشگیری بود. سیاست ما در دولت موقت پیشگیری از حمله

بود. اما متأسفانه بعضی‌ها تحریک می‌کردند و کار رو بردند به اون جایی که عراق حمله کنه.»^{۵۰}

حسین دهباشی از ابراهیم یزدی درمورد دیدار او بعنوان وزیر امور خارجه ایران با صدام حسین معاون نخست وزیر می‌پرسد که صدام حسین مثالی هم می‌آورد که شماها دارید ما را تحریک می‌کنید؟ ابراهیم یزدی پاسخ میدهد:

«ابراهیم یزدی: چرا زیاد، واقعاً هم تحریک می‌کردیم. برنامه‌های تلویزیون ایران سرتاپا تحریک عراق بود.

حسین دهباشی: تلویزیون اون موقع مدیریتش با آقای قطب‌زاده بود، درست است؟

ابراهیم یزدی: بله.

حسین دهباشی: یعنی تصور می‌کنید نگاه ایشون بودش که غالب بود؟ یعنی ایران اون موقع این قدر مسئله داشت که...

ابراهیم یزدی: آقای قطب‌زاده تنها نبود، نگاه آقای خمینی هم این بود.

حسین دهباشی: که بریم به سمت درگیری؟

ابراهیم یزدی: نه، که تحریک بکنیم، که حمله کنه، که این کارها رو بکنند.

حسین دهباشی: از نظر شما امام متوجه این تحریک‌ها نبود؟

ابراهیم یزدی: فکر نمی‌کنم برای این که، یعنی آقای خمینی می‌گفت صدام جرأت نمی‌کنه حمله کنه! بر این باور بود. ولی ما این رو قبول نداشتیم. ما می‌گفتیم بالاخره صدام به ما حمله می‌کنه. به آقای خمینی هم گفتیم آقای خمینی اگر می‌خواهید صدام به ایران حمله

کنه این کارها رو ادامه بدین، وگرنه این کارها چیه شما می‌کنید؟ هیچ دولتی این‌ها رو تحمل نمی‌کنه. ولی متأسفانه ادامه دادند.»^{۵۱}

ابراهیم یزدی در مصاحبه دیگری از حضور حزب الدعوه اسلامی عراق در اهواز به قصد اجرای برنامه‌های رادیویی علیه صدام حسین می‌گوید:

«عده‌ای از معارضان عراقی وابسته به حزب الدعوه از عراق به اهواز رفتند و با استفاده از امکانات استانداری، برنامه‌های رادیویی اجرا می‌کردند که مضمون همه آنها تبلیغ علیه دولت عراق و شخص صدام بود.»^{۵۲}

دکتر صادق زیباکلام هم در مصاحبه خود از حمایت‌ها و پیغام فرستادن‌های به عراق در جهت ایجاد آشوب و قیام علیه صدام و سخنان تحریک آمیز و مداخله جویانه رهبران جمهوری اسلامی علیه رژیم عراق می‌گوید:

«شما برگردید به نطق‌هایی که رهبران ایران کردند بعد از انقلاب. تماش به مردم عراق می‌گفتیم که چرا نشستید؟ چرا علیه صدام به پا نمی‌خیزید؟ پیام می‌فرستادیم برای عشایر عرب که عشایر عرب چرا نشستید؟ چرا صدام رو سرنگون نمی‌کنید؟ شیعیان چرا صدام رو سرنگون نمی‌کنید؟»^{۵۳}

ابراهیم یزدی بیان می‌کند که از همان روزهای بعد از ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ به دلیل تحریکات جنگ طلبانه جمهوری اسلامی ما خطر جنگ را پیش بینی کرده بودیم و معتقد بودیم که در صورت عدم ادامه این اقدامات مداخله جویانه و دعوت به جنگ کردن‌ها، می‌توان از وقوع جنگ جلوگیری کرد:

«در اسفندماه - من اشاره کردم - شورای امنیت ملی من مسئولش بودم، مسئله خطرات ایران مطرح شد در اسفند ۵۷، من همون جا گفتم که آقا تنها کشوری که کاندیداست به ما حمله کنه عراق است. توضیحات هم دادم که پاکستان نه، ترکیه نه، روسیه نه، افغانستان نه، تنها عراق است. و من این رو مطرح کردم که حمله عراق به ایران قابل پیش‌بینی و قابل پیشگیری‌ست. مهندس بازرگان هم همین نظر رو داشتند. ما می‌بایستی اساس رو بر پیشگیری بگذاریم. یکی از وجوه این پیشگیری این است که ما عراق رو تحریک نکنیم. هی علیه صدام... تلویزیون ایران که مسئولش آقای محتشمی و موسوی خوئینی‌ها بودند اون قدر علیه صدام تند و بی‌ربط حرف می‌زد دعایی آمد به ایران، آمد با من صحبت کرد گفتم تو می‌دونی که دست این‌هاست برو خودت صحبت کن! رفت شورای انقلاب، گفت من دیگه بر نمی‌گردم عراق. اگر می‌خواهید بجنگید شما به سفیر احتیاج ندارید، این کارهایی که شما می‌کنید دعوت به جنگ است.»^{۵۴}

زامداران جمهوری اسلامی در راستای سیاست صدور انقلاب اسلامی به ایجاد مرکزی برای آموزش و تربیت کادر انقلابیون اسلامی از طلبه‌های کشورهای اسلامی و بویژه از کشورهای عربی منطقه خلیج فارس دست یازیدند. دانشگاه بین‌المللی اسلام ۵۰۰ طلبه خارجی در قم و ۳۰۰ طلبه خارجی در تهران را زیر پوشش آموزشی خود قرار داد. برای تأمین هزینه این مرکز و مخارج کادرهای طلبه، لایحه‌ای نیز در مجلس شورای اسلامی به تصویب رسید.^{۵۵} دانشگاه بین‌المللی اسلام، آدمی را به یاد تأسیس دانشگاه بین‌المللی کمونیستی شرق (کوتو) در مسکو در ۶۰ سال پیش از آن می‌اندازد. حدود سه سال پس از انقلاب اکتبر، برای کادرسازی انقلابیون کمونیست از کشورهای شرق، چنین مرکز آموزشی که دوره آن ۳ سال بود، ایجاد کردند. بعدها کمونیست‌های سرشناسی از شرق می‌شناسیم که در سال‌های جوانی این دانشگاه را گذراندند و از

مبارزین کمونیست کشورشان شدند... تاریخ قرن بیستم درس خود را تکرار کرد و نشان داد که صدور انقلاب برای کشور صادرکننده انقلاب جز تحمل دشواری‌های بیشتر ثمر دیگری نداشت.^{۵۶} سیاست صدور انقلاب اسلامی همراه با تحریک مسلمانان در کشورهای خودکامه و مستبد مسلمان، زمامداران کشورهای عربی و خاصه زمامداران کشورهای عربی منطقه خلیج فارس را با توجه با جمعیتی از شیعیان در کشورشان، نگران امنیت داخلی و شورش مردم کشور خود و آن را تهدید کننده می‌دانستند. شیعیان در برخی از این کشورها، اکثریت داشتند. شیعیان در عراق حدود ۶۰ درصد در بحرین حدود ۷۵ درصد جمعیت کشور را تشکیل می‌دادند. جمعیت شیعیان در کویت ۳۰ درصد، ابوظبی ۲۰ درصد، دوبی ۳۰ درصد، قطر ۳۰ درصد و در عمان ۵۰ درصد جمعیت آن کشورها بودند. به هر روی، سال ۱۳۵۸، اوج شعارهای صدور انقلاب اسلامی از سوی زمامداران جمهوری اسلامی ایران بود که به نمونه‌هایی اشاره شد. سیاست صدور انقلاب اسلامی در این سال، جایگاه برجسته و نمایانی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی داشت. این سیاست توأم با اقدامات آشکار و پنهان موجب نزدیک شدن اغلب کشورهای عربی منطقه به عراق شد و آنرا به عنوان سپر دفاعی خود در برابر صدور انقلاب اسلامی و پیامدهای آن قرار دادند و از جمهوری اسلامی کناره گرفتند. در حالیکه پیش از آن، کشورهای عربی همسایه عراق با صدام حسین مشکل و مسئله داشتند و حاضر نبودند از رژیم بعثی عراق حمایت کنند. در اواسط سال ۱۳۵۸، دو کشور عراق و عربستان سعودی به یکدیگر بیشتر نزدیک شدند. در ۲۹ شهریور ۱۳۵۸، پیمان امنیت متقابل بین دو کشور عراق و عربستان سعودی امضاء گردید.^{۵۷} در دی ماه ۱۳۵۸، عزت ابراهیم‌الدوری عضو برجسته شورای رهبری انقلاب عراق به عربستان

سعودی مسافرت کرد و مدت یک هفته در آنجا اقامت نمود و با سران عربستان سعودی به مذاکره پرداخت. در بهمن ۱۳۵۸، شاهزاده عبدالله معاون اول نخست وزیر عربستان سعودی به بغداد آمد و با صدام حسین ملاقات کرد. در تیرماه ۱۳۵۹ سعدون حمادی وزیر خارجه عراق به جدّه رفت و پیام صدام حسین را به ملک فهد تسلیم کرد. در ۱۳ مرداد ۱۳۵۹، هفت هفته قبل از حمله عراق به ایران، صدام حسین شخصاً به اتفاق طارق عزیز معاون نخست وزیر به دیدار پادشاه عربستان سعودی رفت و طی دو روز اقامت در ریاض، مذاکرات لازم را انجام داد. علت ظاهری ملاقات، گفتگو درباره تصمیم اسرائیل به الحاق تمام بیت المقدس به خاک اسرائیل بود ولی همه آگاهان سیاسی عقیده داشتند که صدام حسین در این ملاقات درباره روابط عراق با ایران گفتگو نموده است. در اعلامیه‌ای نیز که در آن زمان صادر شد، قید گردید که «وضع جدید در دنیای اسلام» که به روشنی نشان از رژیم جمهوری اسلامی ایران داشت، مورد مذاکره قرار گرفت.^{۵۸}

صادق زیباکلام که به تازگی در مصاحبه‌ای با ایران و ایر اظهار کرده است برای حفظ نظام جمهوری اسلامی حتی اگر مجبور باشد اسلحه به دست می‌گیرد، در گفتگویی با میزگرد تحلیلی ایران با عنوان «آیا وقوع جنگ قابل پیشگیری بود؟» نکاتی را ارائه میدهد که چگونه رژیم جمهوری اسلامی ایران در به راه انداختن جنگ نقش بسزایی داشته است:

«باید بگوییم ما در ۲۰ ماه فاصله پیروزی انقلاب تا آغاز جنگ خیلی کارها در جهت پیشگیری از وقوع جنگ می‌توانستیم انجام دهیم اما عده‌ای تمام آن کارهایی را که می‌توانستند انجام دهند تا صدام به تصمیم جنگ با جمهوری اسلامی ایران برسد

فروگذاری نکردند. این عده کاری کردند که صدام به این نتیجه رسید که اگر من به ایران حمله نکنم، اگر من جلو انقلاب اسلامی را نگیرم، اینها به چیزی کمتر از سرنگونی من صدام رضایت نمی دهند. ما نمی خواهیم قبول کنیم و باورش برایمان سخت است، ولی گویا آمریکایی ها به ما پیام هایی هم می دهند که عراق می خواهد حمله کند و بشدت در حال نیرو جمع کردن است. وقتی عراق نیروهایش را می آورد نزدیک مرز، طبیعی است که می خواهد حمله کند، اما هیچ وقت این موضوع برملا و گفته نمی شود که آمریکایی ها پیام هایی را با واسطه یا بی واسطه به ما دادند که صدام می خواهد حمله کند.»^{۵۹}

جمهوری اسلامی که برای صدور انقلابش به عراق مطالبه نهایی سقوط صدام را داشت و از همان روزهای اول پس از انقلاب به فکر بسط دادن نظام خود در دنیا بود و همچنین از ماه ها قبل از وقوع جنگ به صدور انقلاب اسلامی در عراق می اندیشید و ملت و ارتش این کشور را هم به قیام و کودتا علیه صدام دعوت می کرد، از جنگ استقبال می کند و این را حتی فرصتی برای آرزوی خود که همان جمهوری اسلامی کردن عراق است می پندارد. صادق زیباکلام در ادامه می گوید:

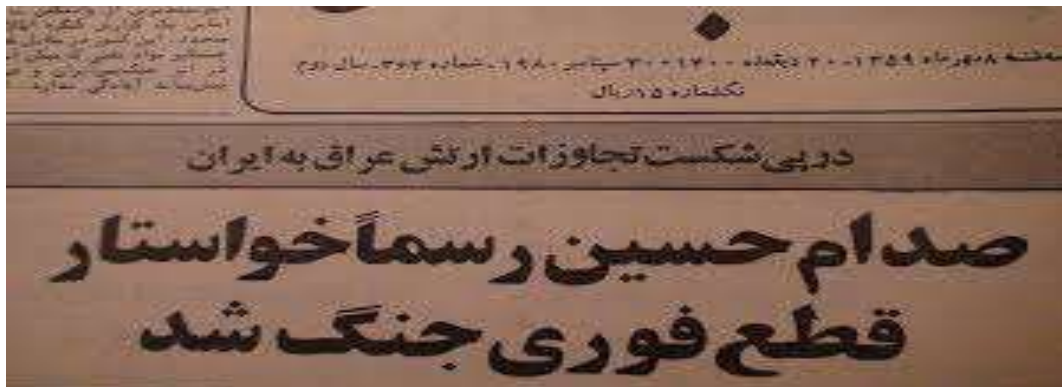
«آیا وقتی جنگ شد چه برخوردی برای رویارویی با آن صورت گرفت؟ من معتقدم بخشی از نظام از آن استقبال کرد، چرا که جنگ را فرصتی برای سرنگونی رژیم بعثی عراق می دانست. به این معنا که گفتند حالا که صدام، خود جنگ را شروع کرده است، نشان می دهیم که این اتفاق به سقوط صدام منجر خواهد شد من این را ناظر بر این می دانم که ما بدمان نمی آمد وقتی جنگ شروع شد، آن را تبدیل به فرصتی برای سرنگونی صدام کنیم. برای همین وقتی شرایط مطلوبی جهت پایان دادن به جنگ به وجود آمد، بخصوص بعد از فتح خرمشهر که ما می توانستیم در یک شرایط بسیار ایده آل جنگ را به پایان برسانیم اما ادامه دادیم چون می خواستیم صدام سقوط کند.»^{۶۰}

هاشمی رفسنجانی در مصاحبه‌ای که در تاریخ ۱ مهر ۱۳۸۵ با همشهری آنلاین انجام داده است صریحاً می‌گوید هدف از جنگ سرنگونی و محاکمه صدام حسین بوده است:

«اگر می‌توانستیم به هدف نهایی‌مان می‌رسیدیم و صدام را به محاکمه می‌کشاندیم و ملت عراق را آزاد می‌کردیم و اوضاع کنونی برای عراق پیش نمی‌آمد برای ما مطلوب‌تر بود.»^{۶۱}

گرچه صدام حسین در تاریخ ۸ مهرماه ۱۳۵۹ خورشیدی، یعنی تقریباً یک هفته پس از جنگ خواستار قطع فوری جنگ می‌شود اما با مخالفت رهبران جمهوری اسلامی مواجه می‌گردد. خود خمینی نیز در تاریخ ۱۶ مهر ۱۳۵۹، تقریباً دو هفته بعد از آغاز جنگ در پیامی به مردم عراق باز از آنها خواست که صدام را از عراق بیرون کنند و می‌افزاید که صدام رفتنی است:

«و قَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً (همگی با مشرکین بجهنگید)، ان شاء الله خداوند تبارک و تعالی به شما قدرت بدهد و این شخص کثیف (صدام حسین) را از مملکت دور کنید. خداوند با شماست و شما پیروز هستید و این حکومت (حکومت بعث عراق) رفتنی است، ان شاء الله.»^{۶۲}



در فردای همین سخنرانی نیز یعنی در ۱۷ مهر ۱۳۵۹، خمینی در مصاحبه‌ای با خبرنگاران خارجی از شکست قطعی صدام و تشکیل یک دولت اسلامی در عراق سخن می‌گوید:

«ما مواضع نظامی آنها را خواهیم زد و آتیه جنگ با ماست. صدام ملت خودش بر ضد خودش است و حتی ارتش خودش هم متزلزل است و خواهند در این جنگ باخت و بعضی ها ان شاءالله از عراق خواهند رفت و یک دولت اسلامی در آنجا خواهد آمد. ما برنده جنگ هستیم و هیچ تردیدی در این نیست.»^{۶۳}

رهبران جمهوری اسلامی تا حدی به سرنگونی رژیم صدام مصمم بودند که می‌شود این را در شعارهایی که در ماه‌ها و سال‌های قبل از وقوع جنگ در ایران سر می‌دادند به خوبی درک کرد:

«همان رفتاری که ما سال ۵۹ - ۵۸ با عراق کردیم همان رفتار را داریم امروز با عربستان می‌کنیم. یاد می‌آید که در نماز جمعه شعار می‌دادیم: مرگ بر صدام یزید کافر، الان می‌گوییم: مرگ بر آل سعود خائن.»^{۶۴}

البته کارهایی بیشتر از این شعار «مرگ بر» سر دادن‌ها، برنامه‌های تلویزیونی و سخنرانی‌های تحریک آمیز و جنگ طلبانه، به قیام دعوت کردن‌ها و دخالت در امور عراق کردن‌ها و... از جمهوری اسلامی سر می‌زد. همینطور که امروزه «فرقه تبه‌کار» حاکم بر ایران از حوثی‌های یمن علیه عربستان سعودی در یمن حمایت کامل مالی و تسلیحاتی می‌کند و اسلحه و موشک در اختیار آنها قرار می‌دهد تا به سوی عربستان موشک پراکنی کنند، در ماه‌ها و سال‌های پیش از وقوع جنگ با عراق هم، رژیم جمهوری اسلامی در خاک عراق علیه رژیم صدام چنین فعالیت‌هایی را به فراوانی انجام

میداده است. (نگارنده به هیچ وجه قصد تایید یا حمایت از اقدامات عربستان سعودی را هم ندارد. فقط این بحث در این مقال نمی‌گنجد.) مهدی طائب رییس شورای مرکزی قرارگاه عمار که در جلسه‌ای از سلسله نشست‌های بصیرتی مدرسه علمیه معصومیه (س) قم، وقیحانه در جهت منافع حکومتی و ضد مردمی گفته بود: «مردم باید بدانند که اگر نیاز است باید از نان شب خود بزنیم و رزمندگان سوریه، عراق، لبنان و یمن را حمایت کنیم»^{۶۵} طی یک سخنرانی دیگری اعتراف می‌کند که «هدف از حمایت و رساندن موشک به حوثی‌های یمن اشغال جده و ریاض است.»^{۶۶} وی در ادامه می‌گوید که برجام مانع از ارسال موشک برای گروه تروریستی حوثی‌های یمن شد. اما این کذب محض است زیرا کاملاً مشخص و مبرهن است در این روزهایی که حوثی‌ها مدام به سمت عربستان موشک‌های بالستیک پرتاب می‌کنند، از کجا به دست آن‌ها رسیده است؟ آن هم وقتی که سردار سلامی جانشین فرمانده سپاه از برنامه موشک‌پراکنی‌های حوثی‌های یمن اطلاع کامل دارد و می‌گوید: «یمنی‌ها موشک‌های زیادی داشتند و با رعایت ملاحظاتی، از شلیک انبوه به عربستان خودداری کردند اما ممکن است شرایط جوری شود که از سلاح‌هایشان استفاده کنند.»^{۶۷}

مصطفی تاجزاده عضو شورای مرکزی جبهه مشارکت ایران اسلامی و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی ایران که در دولت محمد خاتمی معاون سیاسی وزیر کشور (عبدالله نوری) و سرپرست این وزارتخانه پس از استیضاح عبدالله نوری و در دولت میرحسین موسوی (۱۳۶۳ تا ۱۳۶۷) معاون امور بین‌الملل وزیر ارشاد (محمد خاتمی) بود، در توییت خود از دخالت سپاه در امور داخلی یمن و بی‌ثبات کردن منطقه نوشت:

«یمن در اشغال داعش نیست، حرم ندارد و هم‌مرز اسرائیل هم نیست که به اصطلاح آقایان عمق استراتژیک جمهوری اسلامی محسوب شود. اعلان کمک مستشاری ایران در یمن توسط سردار جعفری در شرایطی که ترامپ در پی اثبات دخالت سپاه در امور داخلی کشورهای دیگر است، چه معنا و چه لزومی دارد؟»



گروهی که تا دیروز یک میخ طویل هم نداشت این اسلحه‌ها و موشک‌های بالستیک را از اجنه گرفته است؟ کیست که نداند همانگونه که جنگ ایران و عراق برای جمهوری اسلامی یک نعمت بود، برجام هم برای آنها و نه مردم، برکالتی از جمله دریافت ۱۵۰ میلیارد دلار و سرازیر کردنش به منطقه جهت ایجاد جنگ و استقرار ایدئولوژی‌های جنایتکارانه بود. کیست که نداند برجام برای آقازاده‌های مفتخور جمهوری اسلامی ۲۵۰۰ گرین کارت آمریکا از سوی اوباما را برای آنها به همراه داشت و زمانی که ترامپ قانون منع ورود ایرانیان به آمریکا را به دلیل رفتارهای غیرقانونی، تروریستانه، مداخله جویانه، جنگ طلبانه و... از سوی جمهوری اسلامی و سپاه پاسداران، صادر کرد مقامات جمهوری اسلامی به همین جهت گفتند که این دستور خلاف قوانین برجام است.

کیست که نداند برجام چه پول‌هایی که با هواپیما به ایران فرستاد تا آقایان بیش از پیش فربه شوند و سرکوب کنند و خون بریزند. آری، همین اقدامات مداخله جویانه‌ای که از سوی جمهوری اسلامی در منطقه چنین است در همان ماه‌ها و سال‌های پیش از وقوع جنگ هم در خاک عراق علیه رژیم صدام چنین بود.

حسین دهباشی در پرسشی از ابراهیم یزدی مبنی بر اینکه: عراق در واقع به قول شما نیروی نظامی آورده بود و چندین بار ما شاهد درگیری‌های نظامی بودیم. از طرف ایران هم، غیر از سخن، غیر از کلام، غیر از شعار، ما اقدام نظامی علیه عراق انجام داده بودیم؟ مثلاً عملیات تروریستی انجام بدیم، بمب‌گذاری، اسلحه بدیم؟ از این کارها هم می‌کردیم یا فقط در حد شعارهای انقلابی بود؟ ابراهیم یزدی پاسخ می‌دهد:

«ایران هم نیروهای مخالف صدام رو کمک می‌کرد. صدام هم مخالفین زیادی داشت. هم به کردها می‌دادیم هم به شیعیان. ما متقابلاً این کارها رو می‌کردیم. ما به عنوان افرادی که مؤثر بودیم در اون دوره، با همه این‌ها مخالف بودیم. من خودم شخصاً چند بار با آقای خمینی صحبت کردم گفتم آقا اگر می‌خواهید جنگ بکنید این کارها رو ادمه بدیم! ولی اگر ما جنگ بکنیم این پیامدش هست این عوارض هست.»^{۶۸}

صادق زیباکلام در مصاحبه‌ای با رادیوگفتگو، وقتی که به وی می‌گویند یعنی بخاطر چندتا سخرنانی صدام میاد یک جنگ علیه کشور ما به راه می‌اندازد؟، پاسخی میدهد که بسیاری از واقعیت‌هایی که شاید برای بسیاری پنهان بوده است را آشکار می‌سازد:

«خیلی بیشتر از چندتا سخرنانی بوده، چندتا سخرنانی نبود، جهتگیری انقلاب اسلامی، جمهوری اسلامی، جهتگیری کلی‌اش این بود که ما به چیزی کمتر از سقوط صدام و تاسیس یک جمهوری اسلامی در عراق رضایت نمی‌دهیم، به چیزی کمتر از این رضایت

نمی‌دهیم. فقط سخرانی نمی‌کردیم، انفجار هم انجام می‌دادیم، ترور هم انجام می‌دادیم، شیعیان رو هم مسلح می‌کردیم، اینها بوده ما نمی‌تونیم از اینها بگذریم. من معتقدم که عراقی‌ها بنا نداشتند به ایران حمله کنند. چرا به ایران حمله کردند؟ یادمون باشه که عراق بعد از ۱۹ ماه که از انقلاب می‌گذشت به ایران حمله کرد. برای اینکه ما در اون ۱۹ ماه نشون دادیم که به چیزی کمتر از سرنگونی صدام بسنده نمی‌کنیم، نشون دادیم که به دنبال سرنگونی صدام هستیم، نشون دادیم که می‌خواهیم در عراق هم انقلاب اسلامی بوجود بیآوریم. شروع کردیم نیروهای شیعه مخالف صدام رو مسلح کردن، امکانات در اختیارشون گذاشتن، انفجار انجام دادیم در عراق. بنابراین نشون دادیم که صدام ما داریم زیر پاتو خالی می‌کنیم. ببینین اینجوری نبود که ما خیلی ساکت و مظلوم نشسته بودیم.»^{۶۹}

نتیجه سیاست‌های مخربانه جمهوری اسلامی جنگی را در بر داشت که باعث تباهی ایران گردید. آتش جنگی که جمهوری اسلامی روشن کرد و آنقدر در آن آتش بیار معرکه شد که برای پیاده کردن ایدئولوژی‌های منحط خود آن را ۸ سال به درازا کشاند و صدها هزار نفر را به کام مرگ فرستاد. زمانی که جنگ در سال ۶۳ رو به پایان بود رهبران جمهوری اسلامی در نطقی اعلام کردند جنگ جنگ تا پیروزی، تا براندازی صدام، تا رفع فتنه از عالم، و اینچنین شد که روشن نگه داشتن و شعله‌ورتر کردن این آتش جنگ ایران سوز را تا ۸ سال چنان ادامه دادند و چنان جوانان ما را به خاک و خون کشیدند که در نهایت توهم تصرف عراق و راه قدس از کربلا می‌گذرد و ایجاد یک جمهوری اسلامی در آن و بالاتر از آن دنیا را به جمهوری اسلامی تبدیل کردن، با نوشیدن جام زهر پایان داده شد. البته جنگ با عراق پایان داده شد، نه ایدئولوژی صدور انقلاب اسلامی در دنیا.

آزادسازی قدس از راه آزادسازی کربلا

از اهداف جنگ که می‌توان از تضعیف ارتش و سرکوب‌ها و پاکسازی‌های درون حکومتی نام برد، اهداف دیگری از جمله تصرف عراق و نزدیک شدن به خاک اسرائیل در ایدئولوژی‌های نظام حاکم بر ایران هم وجود داشت. یعنی همین کاری که امروز جمهوری اسلامی به بهانه جنگ با داعش با کشتار وسیعی در سوریه انجام می‌دهد. علی‌اکبر رائفی‌پور یک حزب الهی اسرائیل ستیز و غرب ستیز که جنبش مضاف را بنیانگذاری کرد و تحت عنوان استراتژیست به فعالیت های جنگ طلبانه و ایران ستیزانه می‌پردازد در سخنرانی‌های خود در مورد یکی از اهداف جنگ ایران و عراق می‌گوید:

«می‌دونید پروژه امام برای جنگ با عراق چی بود؟ پروژه امام هشتصدتا گردان بود. هشتصدتا گردان حمله کنید بصره رو بگیرید، بصره رو گرفتید، بصره دست شیعیان است. سلاح بدید دست خود همین‌ها حکومت صدام رو موتورشو میارند پایین. بعد اون سوریه هم حافظ اسد چیه؟ با ماست. سوریه با اسرائیل مرز داره، ما رسیدیم بیخ گوشتون اسرائیل. این پروژه امام بود.»^{۷۰}

این موضوع با اهداف سیاسی نظام جمهوری اسلامی در زمان جنگ ایران و عراق همخوانی دارد. علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی در رابطه با این موضوع که هدف استراتژیک ما سرنگونی رژیم عراق است و از این هدف هم عقب نشینی نمی‌کنیم و اگر لازم باشد برای دستیابی به این هدف به خاک عراق هم پیشروی می‌کنیم - که کردند - می‌گوید:

«ما ترجیح می‌دهیم رژیم عراق سرنگون شود و برای این منظور همه امکانات خود را در اختیار این ملت می‌گذاریم. ما از همه نیروهایی که برای سرنگونی رژیم عراق فعالیت میکنند پشتیبانی می‌کنیم و این هدف ما است. در مجموع چنانچه ملاحظه کنیم که ورود به سرزمین‌های عراق یک وظیفه شرعی برای سرنگونی رژیم بعث است دریغ نخواهیم کرد. هدف سرنگونی رژیم بعث، برای ما یک هدف استراتژیک است و ما از این هدف عقب نشینی نمی‌کنیم.»^{۷۱}

هاشمی رفسنجانی در همین گفتگو که اظهار می‌کند «هدف سرنگونی رژیم بعث، برای جمهوری اسلامی یک هدف استراتژیک است» می‌گوید: «ما معتقد بودیم و هنوز هم معتقد هستیم که جنگ اصلی ما با صهیونیسم، برای آزادی تمامی فلسطین است.»^{۷۲} و به قول خود رفسنجانی: با سرنگونی صدام و پیروزی در جنگ، ایران به عنوان دژ تسخیرناپذیر اسلام تثبیت خواهد شد و فتح واقعی از آن ما خواهد بود. رفسنجانی در ادامه می‌افزاید:

«اگر روزی ایران بر عراق تفوق پیدا کند...همان ارتش به هم ریخته عراق، میتواند با پشتیبانی ما اسرائیل را هدف قرار دهد. اسرائیل از پیروزی ایران بر عراق دچار ترس خواهد شد. چرا که همین پیروزی در آینده خیلی به کار می‌آید.»^{۷۳}

شخص خمینی نیز که معتقد بود انقلاب اسلامی محدود به ایران نیست و انگیزه بسیار بالایی برای ایجاد انقلاب اسلامی در عراق داشت در تاریخ ۲۵ مرداد ۱۳۵۸ خورشیدی، در اولین ماه‌های استقرار نظام سرکوبگر جمهوری اسلامی، در رابطه با روز قدس و احیای امپراتوری اسلامی در تمام دنیا، چنین لب به خزعبل‌گویی می‌گشاید:

«روز قدس روز فلسطین نیست، روز اسلام است. روز حکومت اسلامی است، روزی است که باید جمهوری اسلامی در سراسر کشورها بیرق آن برافراشته شود.»^{۷۴}

خمینی همچنین بیان می‌کند: «چه بهتر که دولت‌های منطقه تمام نیروی خود را برای محو اسرائیل از جغرافیا تجهیز کنند»^{۷۵} وی همچنین در میانه جنگ با عراق از این هدف ایدئولوژیک برای نابودی اسرائیل که لازمه‌اش سرنگونی صدام است می‌گوید: «ما می‌خواهیم که قدس را نجات بدهیم، لکن بدون نجات کشور عراق از این حزب منحوس نمی‌توانیم.»^{۷۶} ما با شکست نهایی دولت عراق، راه را برای تاختن به سوی بیت المقدس باز می‌نماییم.^{۷۷} ایران همانگونه که اعلام کرد جز از راه عراق و برکناری حکومت حزب بعث نمی‌تواند اقدامی موثر کند و داوطلب است که به عنوان یکی از قدرت‌های بزرگ مسلمان منطقه با قدرت‌های دیگر منطقه بسیار کوبنده‌تر از این زمان در نبرد با اسرائیل همکاری کند.^{۷۸} ما بنایمان بر این است که اول عراق باید از شر این مفسدین و از شر این غاصبین فارغ بشود و بعد از آن، ان شاءالله، به قدس»^{۷۹} و حرفی را می‌زند که تا به امروز از زبان تک تک مقامات جمهوری اسلامی شنیده می‌شود و بر روی موشک‌های خودشان هم آن را حک می‌کنند: «ما اسرائیل را قابل آدم نمیدانیم...یکی از اموری که در راس مسائل ما بوده اسرائیل بوده است و ستمگری اسرائیل. ما از اولی که در این امور و این نهضت وارد شدیم، یکی از مسائل مهم ما این بود که اسرائیل باید از بین برود.»^{۸۰}

اهداف جنگ مذهبی نظام حاکم بر ایران مبنی بر سرنگونی صدام حسین و آزادسازی قدس از راه آزادسازی کربلا به معنای توسعه طلبی خارجی انقلاب اسلامی به وسیله هدایت جنگی انقلابی علیه عراق بود. «آزادسازی فلسطین» همواره یکی از آرمان‌های

خمینی و انقلاب اسلامی بوده. دستیابی به فلسطین تنها از طریق نزدیک شدن به مرزهای این کشور و با کنار زدن رژیم صدام حسین امکان پذیر بود. از سوی دیگر امروزه این راهبرد سیاسی نظام را در حضور سپاه پاسداران در سوریه و حمایتش از بشار اسد برای هم مرز شدن با اسرائیل را میتوان به وضوح مشاهده کرد که نیروهای نظام جمهوری اسلامی ایران امروز با گذشتن از عراق به سوریه وارد شده و دقیقاً خود را به مرزهای اسرائیل نزدیک کرده‌اند. هر چند در این روزها شاهد شکست‌های پی در پی سپاه پاسداران در سوریه توسط ارتش اسرائیل هستیم و مدام نیروگاه‌های نظامی آنها توسط موشک‌های اسرائیلی بمباران می‌شوند. شعار «راه قدس از کربلا می‌گذرد» یکی از اهداف سیاسی در جنگ بود. این شعار حاکی از تعهد مستمر به هدف فلسطین بود. هدفی که موفقیت در آن به انهدام «عنصر صهیونیستی» در بغداد یعنی صدام حسین وابسته بود. یاسر عرفات که در پیامی که با امضای «رئیس شورای اجرائی سازمان آزادی بخش فلسطین و فرمانده کل نیروهای مسلح نهضت آزادی انقلابی فلسطین» برای خمینی فرستاده بود، چنین می‌گفت: «ما شما را یکی از رهبران مسلمان می‌دانیم که در دفاع از کرامت و عزت حقوق مسلمانان لحظه‌ای درنگ نکرده و در راه دفاع از امر فلسطین و همه مردم عرب حتی یکروز از پای ننشسته‌اید»،^{۸۱} و همین یاسر عرفات که در ایجاد انقلاب ۱۳۵۷ خورشیدی نقش بسیار بسزایی داشت و تروریست‌های انقلابی سالیان پیاپی در مراکز آموزشی سازمان تحت حمایت شوروی او تعلیمات تروریستی دیدند و مستقیماً در کشتارها و ویرانگری‌ها در به ثمر رساندن انقلاب ۱۳۵۷ شرکت کردند، طی مصاحبه‌ای اختصاصی اظهار داشت: «وقتی که در اولین فرصت مناسب حقایق تازه بسیاری را فاش کنم، دنیا درخواهد یافت که خمینی

بدون ما نمی‌توانست حتی برای یک لحظه روی پای خود بایستد و تاکنون همچنان در تبعید به سر می‌برد»^{۸۲} و باز همین یاسر عرفات، رهبر سازمان آزادی بخش فلسطین، که بعنوان عزیزترین مهمان خارجی به جمهوری اسلامی دعوت شد و دیدار او با خمینی دیدار «دو مجاهد کبیر» نام گرفت، وزیر خارجه وقت، در مقام رهبر جبهه ملی به وی گفت: «شما در تاریخ کشور ما بعنوان دوست و برادر مقامی رفیع بخود اختصاص داده‌اید»^{۸۳} و همین یاسر عرفات بود که در مصاحبه مطبوعاتی درمورد آن یکی دیگر «مجاهد کبیر» و «مدافع امر فلسطین» گفت:

«در همان حال که خمینی مدعی است قصد تسخیر قدس را از راه کربلا دارد، در کربلای واقعی فلسطین، او و حافظ اسد دست در دست یکدیگر نقش یزید و ابن زیاد را بر عهده گرفته‌اند.»^{۸۴}



تندیس
صدام در
فلسطین

طی سال‌ها حضور جمهوری اسلامی در سوریه که در ابتدا داعشی هم در آن حضور نداشت و فقط به قصد سرکوب و کشتار مخالفان بشار اسد در آنجا رخ نمایی وحشت و خون می‌کرد، بعد از آن که مورد فشار از سوی جامعه بین‌المللی بخاطر حضورش در سوریه قرار گرفت، پس از ورود داعش به سوریه، برای اینکه به وجودش در سوریه مشروعیت ببخشید و بتواند فعالیت‌هایش را از پشت پرده بیرون بیاورد، به بهانه دروغین جنگ با داعش به کشتارهای خود ادامه داد و جمهوری اسلامی همچنان حتی پس از ورود داعش به خاک سوریه یکبار هم به جنگ با داعش نپرداخت. نظام جمهوری اسلامی همیشه در خبرپراکنی‌های دورغین خود اعلام می‌کرد که ما با تکفیری‌ها و تروریست‌ها در سوریه فلان جنگ را کردیم و هیچوقت هم توضیح نمی‌داد که منظورشان از تروریست‌ها و تکفیری‌ها دقیقاً چه کسانی هستند. جمهوری اسلامی تمام مبارزات و کشتارهای خود را در سوریه به بهانه جنگ با داعش ولی در اصل با کشتار مخالفان بشار اسد برای در قدرت نگه داشتن بشار اسد و نزدیکی با مرز اسرائیل، بیش از ۵۰۰ هزار غیرنظامی را پا به پای بشار اسد قتل عام کرد و میلیون‌ها نفر را مجبور به مهاجرت و آوارگی از خاک سوریه کرد. زمانی که داعشی در سوریه وجود نداشت بشار اسد به روی میلیون‌ها معترض به دیکتاتوری وی، آتش گشود و جمهوری اسلامی و روسیه هم در این نبرد جنایتکارانه تا لحظه آخر خون ریختند و خون ریختند و خون ریختند. در طی تمام سال‌هایی که جمهوری اسلامی در سوریه دریای خون ایجاد کرده بود به جز آن حمله موشکی که از خاک ایران انجام داد، «تمام فعالیت‌های سپاه پاسداران در چارچوب سپاه قدس، نه تنها آنها، بلکه نیروهای وابسته به جمهوری اسلامی یعنی سپاه فاطمیون، افغان‌های شیعه، زینیون، پاکستانی‌ها و شیعه عراق، همه

و همه متوجه اپوزیسیون سوریه بوده است. غیر از داعش و حتی در مراحل اولیه که جبهه النصره بود، غیر از جبهه النصره. یعنی بعد از اینکه جبهه النصره در سال ۲۰۱۶ از اینکه یک شاخه القاعده بود و در لیست ترور آمریکا قرار دارد، توسط رهبرشان ابومحمد جولانی به جبهه فتح شام تغییر ماهیت داد و اعلام کرد که هیچ ارتباطی با القاعده ندارد، آنها را هم مورد هدف قرار می‌دهند. تا قبل از این حتی جبهه النصره هم هدف قرار نگرفته بود. خیلی واضح، به عنوان مثال سردار علی منصور، سردار احمد غلامی، حسین فدایی، اسماعیل حیدری، یعنی از فرماندهان ارشد و رده بالای سپاه گرفته تا بیش از ۲۲۰۰ نفر اعضای سپاه پاسداران که در سوریه کشته شدند در چند محدوده جغرافیایی مشخص هستند: منطقه‌های حَلَب، حُمص، اِدِلب، حومه دمشق و دَرعا. تمام این جغرافیا مناطقی هستند که داعش در آن‌ها هیچ حضوری نداشته است. یعنی داعش در اِدِلب نیست. در حُمص نیست، در حومه دمشق، جایی که افراد سپاه پاسداران، سرداران سپاه پاسداران کشته شدند نیست. همه گروه‌هایی هستند عمدتاً جیش الحر و ارتش آزاد یعنی آن دسته از افسرانی که از ارتش سوریه جدا شدند و گروه‌های دیگری که به اپوزیسیون سوریه یا همان مجلس وطنی یا گروه‌های ائتلاف میهنی ضدحکومت بشار اسد معروف هستند. یعنی در واقع تمامی جنگ‌هایی که توسط سپاه پاسداران انجام شدند، افرادی که از سپاه پاسداران در آنجا کشته شدند، در مبارزه با گروه‌های اپوزیسیون بشار اسد هستند و حتی یک نفر را نداریم که مثلاً در رَقه کشته شده باشد. یک نفر وجود ندارد در جنوب حَسِکِه کشته شده باشد. در سرین، در بوکمال، در الثور، در آن بخش از دیرالزور که داعش تصرف کرده بود. یعنی تمامی افرادی که کشته شدند همه در دفاع از وهله نخست حکومت بشار اسد است و در وهله دوم برای از بین بردن

گروه‌های اپوزیسیون سوریه به ویژه آن دسته از گروه‌هایی که مورد حمایت غرب هستند. به عبارتی جمهوری اسلامی در سوریه هیچگونه درگیری با داعش نداشته و تمام جنگ‌های او علیه نیروهای مخالف بشاراسد بوده است. حتی از زمانی که جبهه النصره هم توسط ابومحمد الجولانی تغییر ماهیت داد و حتی با داعش وارد جنگ شد، جمهوری اسلامی جبهه النصره را هم مورد هدف قرار می‌داد اما هیچ درگیری با داعش انجام نمی‌داد. یعنی گروه‌هایی که داعش هم آن‌ها را میکشت، آنها هم در حال جنگ با داعش بودند، تمامی این مبارزه و نبردی که آنچه که گفته می‌شود گروه‌های تکفیری، چون تمامی این گروه‌ها را جمهوری اسلامی تکفیری توصیف می‌کند، همه‌اش علیه آنها بوده است. در یک نقطه وجود ندارد که سپاه پاسداران حتی یک نفر از افراد سپاه پاسداران مثلا در رقه کشته شده باشد. باید به جغرافیای کشته شدن افراد سپاه پاسداران نگاه کرد، هیچ‌کدام در محلی یا در مناطقی که داعشی‌ها هستند کشته نشدند و حتی داعش هم در اعلام رسمی خودش هیچ‌وقت نگفته که ما با سپاه پاسداران درگیری داشته‌ایم در صورتی که مثلا وبسایت‌های داعش فعال هستند و روز به روز و حتی روزانه چندین گزارش از درگیری، از بمباران هوایی هواپیماهای ائتلاف و از هرگونه درگیری منتشر می‌کنند ولی در رابطه با سپاه پاسداران یک مورد هم گزارش نکرده‌اند. حتی در نبردهایی که جبهه النصره با داعش داشته و افراد زیادی از یکدیگر را هم کشته‌اند جمهوری اسلامی نه داعش، بلکه جبهه النصره را مورد هدف قرار داده است، و باز هم نه فقط جبهه النصره که تمام گروه‌های اپوزیسیون بشاراسد. جمهوری اسلامی به غیر از مسئله پرتاب موشک از خاک ایران به سمت دیرالزور، هیچگونه رویارویی در سوریه علیه داعش یا علیه مناطقی که داعش تصرف کرده بود نداشته و ما

حتی یک گزارش نداریم که جمهوری اسلامی مثلا به رقه حمله کرده باشد، یا مثلا در جنوب حَسَكِه به داعش حمله کرده باشد، یا در ابوکمال و الثور، یا هر جایی که داعش در تصرف داشته است.^{۸۵}

جنايات بشاراسد ادامه همان راه خونباری است که پدرش حافظ اسد در کشتار مخالفانش انجام می داد. حافظ اسد وفادارترین متحد اتحاد جماهیر شوروی و رئیس حکومت بعث سوریه بود که ریاست جمهوری مادام العمری برای خود ایجاد کرده بود. وی در کشتار مخالفان به دیکتاتوری اش از هیچ راهی دریغ نمی کرد. در تمام ۳۰ سال حکومت خود کامه وی برادرش رفعت اسد هم برای در قدرت نگه داشتن او در این راه در قتل عام های مردم سنگ تمام می گذاشت. کشتار حماه یک عملیات نظامی در فوریه ۱۹۸۲ بود که با یورش همه جانبه نیروهای مسلح بعثی سوریه به این شهر به منظور سرکوب شورش مخالفان حکومت حزب بعث سوریه و دولت حافظ اسد صورت گرفت. رفعت اسد فرماندهی این عملیات را برعهده داشت. قتل عام مردم شهر حماه توسط حافظ اسد و برادرش رفعت اسد در تاریخ ۲ فوریه ۱۹۸۲ آغاز و به مدت ۲۷ روز به طول انجامید. ابتدا حافظ اسد و برادرش رفعت شهر حماه را با تانک و توپ محاصره کرده و به شدت بمباران کردند در آن گلوله باران به هیچ مخلوقی از حیوان تا بشر کودک زن پیر و جوان رحم نکردند و پس از اینکه شهر را ویران کردند با نیروهای ویژه وارد شهر شدند و مردم شهر را قتل عام کردند. شاهدان عینی آن فاجعه می گویند حماه به شهر ارواح تبدیل شده بود. گلوله باران شدید توپخانه و سپس حمله نظامی پیاده نظام و قتل عام وحشتناک دهها هزار از اهالی شهر دقیقا به همانگونه که امروز فرزندش بشاراسد با ریختن بمب های بشکه ای آتش را بر سر مناطق مسکونی تر و خشک را باهم

می‌سوزاند و کودکان و زنان را با اسلحه سنگین و مواد شیمیایی قتل‌عام می‌کند. رفعت اسد در عملیات کشتار حماه، برای آن که حکومت برادرش حافظ اسد را مستحکم‌تر سازد و مخالفانش را نابود کند، بنابر تخمین عفو بین‌الملل بین ۱۷۰۰۰ تا ۴۰۰۰۰ نفر را قتل‌عام کردند که اکثر آنها هم غیرنظامی بودند. در این فاجعه ده‌ها هزار سوری نیز از ترس شکنجه و قتل از شهر فرار کردند. همه شهروندان حماه بدون تبعیض از زن و مرد و جوان و کودک متهم بود و هر سوری در این شهر در معرض خطر دستگیری، شکنجه و قتل بی‌رحمانه بود. رژیم حاکم بر سوریه در این هجوم از ارتش نظامی و نیروهای آموزش‌دیده و نیروهای مخفی امنیتی برای ریشه کن کردن مخالفان خود بهره برد. کمیسیون حقوق بشر سوریه می‌گوید تعداد کشته شدگان بین ۳۰ تا ۴۰ هزار تن می‌باشد که غالب آنان از غیر نظامیان هستند و بیشتر آنان به شکل دسته جمعی تیرباران شده و سپس در گورهای دسته جمعی دفن شده‌اند. مجله‌ی فرانسوی فیزد نیز در شماره ماه می ۱۹۸۲ میلادی می‌نویسد: «...توپخانه‌ی سنگین آتش خود را به روی غیر نظامی‌ها گشوده است و در طی بیست و چهار ساعت هزاران خمپاره و موشک بر روی حما باریدن گرفت. همه‌ی مناطق مسکونی و همه‌ی خانه‌ها زیر هدف [توپخانه] قرار داشتند». در فوریه سال ۲۰۱۲ و در پی خیزش سوریه، مردم شهر حماه سی‌امین سالگرد این کشتار را با ریختن رنگ قرمز بر خیابان‌ها و آسیاب‌های آبی نامدار این شهر گرامی داشتند.

حافظ اسد همچنین برای حفظ حکومتش کشتار زندان تدمر را نیز مرتکب شده است. یک روز پس از آن که فردی تلاش کرد حافظ اسد را ترور کند، با وجود آن که ترور اسد ناموفق ماند، حزب بعث تصمیم به انتقام گرفت و کشتار زندان تدمر رخ داد.

به صورتی که قوای نظامی حزب بعث و نیروهای گروهان دفاعی سوریه تحت فرماندهی رفعت اسد، به داخل زندان ریختند و تقریباً ۱۰۰۰ نفر از زندانیانی را که در حال گذراندن محکومیت خود بودند، به قتل رساندند. بدون این که آن ۱۰۰۰ زندانی، کوچکترین نقشی در ترور نافرجام اسد داشته باشند. «رابرت فیسک، روزنامه نگار، نویسنده و تحلیل‌گر برجسته مسائل خاورمیانه در مقاله‌ای تحت عنوان «سوریه، سی سال قتل و ترور» که نشریه هفتگی پاریس، کوریر اینترنشنال آن در شماره ۳ آوریل منتشر کرده است، نگاهی دارد به سوابق جنایات حکومت سوریه و مشخصاً ۳۰ سال حکومت حافظ اسد، رئیس‌جمهور پیشین سوریه و پدر بشار اسد که از سال ۱۹۷۰ تا سال ۲۰۰۰، یعنی اندکی پیش از مرگ حافظ اسد که سراسر شکنجه و سرکوب بیرحمانه مخالفان بود. رابرت فیسک به نقل از یکی از دوستان خود یعنی احمد حریری که خود زمانی از کارمندان وزارت اطلاعات سوریه بوده می‌نویسد، در منطقه تدمر که با درختانی بلند و انبوه احاطه شده و زمانی رومی‌ها و توریست‌ها آن را پالمیرا می‌نامیدند، یکی از مخوف‌ترین و شیطانی‌ترین زندان‌های رژیم سوریه پنهان شده است، زندانی که به گفته احمد حریری، فقط در سال ۱۹۸۰ هزاران زندانی سیاسی توسط «رفعت اسد» برادر حافظ اسد در آن قتل عام و به صورت دسته جمعی در تپه‌های اطراف این منطقه مدفون شدند. رابرت فیسک می‌نویسد، گزارش بنیاد «گذار عدالت در جهان عرب» در واشنگتن که در سال ۲۰۱۰ منتشر شده است نشان می‌دهد که بیش از ۱۷۰۰۰ نفر در دوران حکومت حافظ اسد در سوریه ناپدید شده‌اند. سند ۱۱۷ صفحه‌ای منتشر شده از این جنایات نشان می‌دهد که چگونه پدران، مادران و فرزندان بسیاری سی سال بی‌هوده در انتظار بازگشت نزدیکان خود بوده‌اند. افرادی که در همان ابتدای دهه هشتاد

میلادی بدون محاکمه، به صورت دسته جمعی اعدام شده بودند. نویسندگان مقاله کوریر اینترنشنال در ادامه می‌نویسد: رژیم سوریه در کشتار و شقاوت نه تنها دست کمی از رژیم قذافی ندارد بلکه در برخی موارد از آن پیشی گرفته است. رابرت فیسک به کشتار مردم شهر «حما» اشاره می‌کند که در پی اعتراضات مردم این شهر، رژیم حافظ اسد پدر بشار اسد در فوریه سال ۱۹۸۲ با هواپیماهای جنگنده، تانک و نیروی زمینی شهر «حما» را مورد حمله قرار داد و بر اساس آمار منابع مختلف، حدود ۲۰۰۰۰ شهروند سوری در جریان این حملات کشته شدند.^{۸۶}

بر اساس گزارشی که سازمان ملل متحد مورد تأیید قرار داده و در شورای حقوق بشر این سازمان از سوی کمیساریای عالی حقوق بشر سازمان ملل متحد خوانده شد، تا پایان ماه ژانویه در سوریه ۷۵۰۰ غیرنظامی به دست نیروهای رژیم اسد کشته شده‌اند. این آمار از دید انقلابیون سوری، پایین‌تر از آمار واقعی است. برای نمونه در نوامبر ۲۰۱۱ و پیش از آغاز کشتارهای دسته جمعی روزانه در سوریه، براساس گزارشی که «رضوان زیاده» در نوامبر ۲۰۱۱ در قاهره ارائه کرد، ۵ هزار تن از معترضان جان باخته بودند، ۲۵ هزار نفر بازداشت شده و شهرهای درعا، حمص، ادلب، دیرالزور و چند شهر دیگر نیز در محاصره و زیر آتش سنگین توپخانه‌ای ارتش بشار اسد قرار داشتند. پیش از آن نیز سازمان ملل تا نوامبر ۲۰۱۱ جان باختن «بیش از چهار هزار نفر» در اعتراض‌های سوریه را تأیید و از قتل «۲۵۶ کودک» ابراز انزجار کرده بود. ماه نوامبر خونین‌ترین ماه از آغاز اعتراض‌ها در سوریه به‌شمار می‌رود که در آن روزانه ۱۰ تا ۳۰ تن از معترضان جان باخته‌اند. سازمان ملل در ۱۳ دسامبر سال ۲۰۱۱ اعلام کرد که شمار کشته‌های سرکوب خیزش در سوریه از ۵۰۰۰ نفر فراتر رفته است و ۱۲ هزار نفر

نیز از سوریه گریخته‌اند. بر اساس گزارشی که مرکز حقوق بشر سوریه در سپتامبر ۲۰۱۵ منتشر کرد فقط تا این تاریخ حدود ۱۸۶ هزار غیرنظامی در جنگ سوریه کشته شدند که بیش از ۹۶ درصد آن‌ها توسط حکومت بشاراسد قتل عام شده‌اند. دولت بشار اسد به منظور سرکوب مخالفان بارها اقدام به بمباران شهرهای مختلف سوریه کرد. نیروهای ارتش سوریه در فوریه ۲۰۱۲ به روی معترضان در دمشق، حلب و الزبدانی آتش گشودند و مناطق مسکونی و کلینیک‌های موقت درمانی شهر حمص را بمباران کردند. شورای عمومی انقلاب سوریه با ارائه آماری اعلام کرد که فقط طی یک هفته از بمباران‌ها توسط بشاراسد ۷۵۵ نفر در سوریه کشته شده‌اند که دستکم ۷۱ نفر از آن‌ها کودک بودند. هلی‌کوپترهای ارتش سوریه با پرتاب بشکه‌های حاوی ماده منفجره تی‌ان‌تی بر روی محلات تحت کنترل مخالفان بشاراسد، باعث کشتار هزاران غیرنظامی شدند. ارتش دولت بشاراسد همچنین با تیرباران شدید و بمب‌های شیمیایی مناطق مسکونی مرتکب جنایات ضدبشری زیادی علیه مردم سوریه شده است.

جنگ ضامن بقای جمهوری اسلامی

جنگ ایران و عراق جدا از تباهی برای ایران و ایرانی، نعمت و برکت برای جمهوری اسلامی داشت. جنگ پایه‌های نظام جمهوری اسلامی را بیش از پیش مستحکم کرد. «فرقه تبه‌کار» حاکم بر ایران توانست در طول جنگ تمام گروه‌هایی که به عنوان رقیب در مقابل آن‌ها قرار داشتند را از سر راه بردارد و تمام کسانی که تا قبل از انقلاب دوستان دیروز بودند و بعد از انقلاب تبدیل به رقیبان و مخالفان امروز شدند را از صحنه

سیاست حذف کند. جواد منصوری از بنیانگذاران و نخستین فرماندهان سپاه پاسداران که پیش از انقلاب علیه حکومت پهلوی اقدامات مسلحانه و تروریستی انجام می‌داد و با سازمان مجاهدین خلق هم در ارتباط بود و همچنین بعد از انقلاب که از اعضای شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی شد و در تیم علی خامنه‌ای به تصفیه حساب‌های درون حکومتی پرداخت، می‌گوید که جنگ باعث شد افراد و گروه‌های مخالف و رقیب از حیات سیاسی جمهوری اسلامی حذف شوند و یک نوع پاکسازی درون حکومتی انجام شود:

«اگر جنگ نشده بود بنی‌صدر و آن مجموعه ضدانقلابی که دور او جمع شده بودند انقلاب را نابود می‌کردند. ولی این جنگ فرصتی را ایجاد کرد که این جریان‌های معارض و ضدانقلاب از بین رفتند و این موضوع بسیار مهمی است. یعنی شاید خیلی‌ها متوجه این قضیه نباشند. این جنگ باعث افشای ماهیت بسیاری از افراد شد و یک نوع غربال صورت گرفت.»^{۸۷}

وی در جای دیگری و در سخنی دیگر اظهارات خود را کامل‌تر می‌کند. جواد منصوری اعتراف می‌کند که اگر جنگ نبود جمهوری اسلامی از بین رفته بود و همین جنگ هشت ساله ایران و عراق مایه بقا و ماندگاری رژیم شد و نتایج عالی را در برداشت که توانستیم به بهانه آن رقیبان و مخالفان را در داخل سرکوب کنیم:

«البته این رو هم بهتون بگم، اگر جنگ نشده بود من فکر می‌کنم انقلاب اسلامی از بین رفته بود. من اعتقاد دارم جنگ بود که انقلاب اسلامی را سازمان داد، قدرت داد، تجربه داد، روحیه داد و موقعیت داد. خیلی ما نتایج جنگ برامون عالی بود، عالی بود. با جنگ بود که توانستیم ضدانقلاب داخل را سرکوب کنیم، گروهک‌ها را سرکوب کنیم.»^{۸۸}

هاشمی رفسنجانی هم تایید می‌کند که از مراحل انقلاب برخوردار با گروه‌های رقیب بوده است و همچنین جنگ موقعیت مناسبی ایجاد کرد که تمام کسانی که تا دیروز دوست و امروز به عنوان رقیب برای کسب قدرت برای آنها مزاحمت ایجاد می‌کردند را سرکوب کنند و یک تصفیه حساب درون حکومت انجام دهند:

«یکی از مراحل مهم انقلاب که برخوردار با گروهک‌های ضد انقلاب بود، انجام شده است. اینها در یک دورانی بدون مزاحمت و با آزادی کامل رشد کرده بودند. اما امروز در کنار جنگ، موقعیت مناسبی پیش آمده که همپای پیروزی‌های ما در جنگ، ضدانقلاب داخلی نیز سرکوب شود.»^{۸۹}

صلح اسلام با کفر

با اینکه تنها هفت روز پس از جنگ، عراق خواستار توقف فوری جنگ می‌شود و با رد آن از سوی جمهوری اسلامی مواجه می‌گردد اما چندین بار دیگر هم پیشنهاد صلح از سوی رژیم عراق داده می‌شود که سران فرقه تبه‌کار با آن مخالفت می‌کنند. با تمامی این اوصاف در تاریخ‌نگاری‌های رژیم جمهوری اسلامی با تحریفات سنگینی بر خواهیم خورد از جمله اینکه می‌گویند پیشنهادی از عربستان برای غرامت جنگ به ایران نشده است. اما وقتی به اسناد مراجعه می‌کنیم می‌بینیم که این ادعا با داده‌های موجود همخوانی ندارد و جمهوری اسلامی مثل همیشه دروغ می‌گوید. هاشمی رفسنجانی در مصاحبه‌ای که با الموقف العربی در تاریخ ۲۳ مارس ۱۹۸۱ برابر با ۳ فروردین ۱۳۶۰ انجام داده بود و روزنامه جمهوری اسلامی هم آن را در تاریخ ۲۲ فروردین ۱۳۶۰ با ترجمه «شاکر کسرائی» منتشر کرد به همین موضوع اشاره می‌کند. موضوعی که امروزه آن را کتمان و حتی سایت رفسنجانی قسمت‌هایی از این مصاحبه را سانسور کرده

است. رفسنجانی در این مصاحبه در پرسش و پاسخی که ترجمه آن عیناً در روزنامه جمهوری اسلامی منتشر شد می‌گوید:

«پرسش: برخی محافل می‌گویند کشورهای خلیج (فارس) بویژه عربستان آماده است در مقابل آتش‌بس و نشستن پشت میز مذاکره کلیه خسارت‌های ایران را جبران کند، آیا شما حاضرید این پیشنهاد را بپذیرید؟»

هاشمی رفسنجانی: نه. این پیشنهاد و دیگر پیشنهاد‌های مشابه را قبول نمی‌کنیم. چرا که مسئله ضرر و منفعت نیست. مسئله اسلام و کفر است. پول نمی‌تواند این قربانی‌های بیگانه را که در جنگ جان خود را از دست دادند بازگرداند. تنها چیزی که می‌تواند آن را جبران کند و مناسب است سقوط صدام و قیام حکومت مردمی اسلامی در عراق است.^{۹۰}

مسئله، مسئله حق و باطل است، اسلام و کفر است، پول نمیتواند این قربانی‌های بیگانه را که در جنگ میان حدود را از دست دادند بازگرداند، تنها چیزی که میتواند آن را جبران کند و مناسب آن است سقوط صدام و قیام حکومت مردمی اسلامی در عراق میباشد.

پیشنهاد عربستان سعودی

س: برخی محافل می‌گویند، کشورهای خلیج (فارس) بویژه عربستان آماده است در مقابل برقراری آتش‌بس و نشستن پشت میز مذاکره کلیه خسارت‌های ایران را جبران کند، آیا شما حاضرید این پیشنهاد را بپذیرید؟

ج: نه. این پیشنهاد و دیگر پیشنهاد‌های مشابه را قبول نمی‌کنیم، مسئله ضرر و منفعت نیست.

کمک به مخالفان رژیم عراق

س: در چند ماه گذشته، مخالفان رژیم عراق عملیاتی در اروپا انجام

مصاحبه رفسنجانی با الموقف العربی: برشی از ترجمه آن در روزنامه جمهوری اسلامی به شماره ۶۰۰۱۰۲۲ (سمت راست) و قسمت سانسور شده آن در سایت رفسنجانی (سمت چپ)

جنگی که آتشش را فرقه تبه‌کار به راه انداخته بود و در ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ آغاز شد و ۸ سال هم به طول انجامید با اسناد و مدارک فراوان و به صراحت صحبت‌های هاشمی‌رفسنجانی می‌توانست با پذیرش صلح از سوی این رژیم خیلی زود به پایان برسد. اما انتخاب جمهوری اسلامی برای ادامه جنگ خساراتی نابودکننده از جمله صدها هزار جان‌باخته، مجروح، معلول و میلیاردها دلار خسارت مالی و تباهی برای ایران در پی داشت. هاشمی‌رفسنجانی همچنین در همین مصاحبه که ۶ ماه پس از آغاز جنگ یعنی در تاریخ ۳ فروردین ۱۳۶۰ انجام داده بود می‌گوید صدام حسین پیشنهاد کرده بود که طبق مواد و شرایط قرارداد الجزایر و بدون هیچ قید و شرطی عقب نشینی کند اما... خودتان متن کامل آن را بخوانید:

«ما نمی‌خواهیم در سایه رژیم فعلی عراق به هیچ توافقی با بغداد برسیم و این سری نیست که بخواهم آن را فاش کنم و همه می‌دانند که صدام حسین توسط میانجی‌ها پیشنهاد کرد تا طبق مواد قرارداد الجزایر و بدون هیچ قید و شرطی عقب نشینی کند ولی ما این پیشنهاد را رد کردیم و مادامی که رژیم فعلی عراق طرف دوم قرارداد باشد با هرگونه توافقی مخالفت خواهیم کرد. هدف ما سرنگونی صدام حسین است و این امر باید تحقق پیدا کند. قرارداد الجزایر ممکن است چهارچوب خوبی برای توافق باشد ولی این توافق بایستی با ملت عراق و پس از پیروزی امضاء گردد. به همین دلیل ما حاضر نیستیم از کمک کردن به این سازمان و دیگر سازمان‌های مخالف رژیم عراق دست برداریم.»^{۹۱}

هاشمی‌رفسنجانی در خاطرات خود در تاریخ ۱۲ فروردین ۱۳۶۰ یعنی چند روز پس از اینکه در مصاحبه با الموقف‌العربی بگوید پیشنهاد عربستان و پیشنهادات مشابه آن برای آتش بس با عراق و مذاکره برای جبران خسارات و حتی پیشنهاد صلح صدام طبق قرارداد الجزایر را رد می‌کنیم می‌نویسد:

«در پیام امام درمورد جنگ و هیئت میانجی هم مطالبی آمده که سیاست آقای بنی‌صدر را محکوم می‌کند. بنی‌صدر در کارنامه دیروز نوشته مایل است به جنگ خاتمه دهد و صلح کند. ولی شعارهای راهپیمایی امروز و اظهارات امام یقیناً راه را بر ایشان بسته است.»^{۹۲}

منظور رفسنجانی از «کارنامه دیروز» روزنامه انقلاب اسلامی بود که سرمقاله‌های آن تحت عنوان کارنامه رئیس‌جمهور توسط بنی‌صدر نوشته می‌شد. این روزنامه و همچنین روزنامه میزان ارگان نهضت آزادی مطالبی را می‌نوشتند که خوشایند ائتلاف روحانیون و مارکسیست‌ها نبود و به همین جهت مورد مخالفت این دو طیف قرار می‌گرفت. در این مورد در فصول بعد بیشتر خواهیم گفت. در نتیجه این دو روزنامه و چند روزنامه دیگر در تاریخ ۱۷ خرداد ۱۳۶۰ به اتهام ایجاد تشویش و ناامنی در جامعه توقیف گردیدند. بنی‌صدر در پی این اقدام اطلاعیه‌ای خطاب به مردم صادر می‌کند که در آن می‌گوید: «این‌ها مراحل مختلف حرکتی است که حذف ریاست جمهوری شما را هدف قرار داده است.»^{۹۳}

هیئت میانجی صلح غیرمتعهدها در ۲۰ اردیبهشت ۱۳۶۰ وارد ایران می‌شود و هاشمی رفسنجانی در خاطرات ۲۱ اردیبهشت ۱۳۶۰ می‌نویسد با رجایی درمورد پیشنهاد هیئت صلح غیرمتعهدها صحبت کرده و بعضی نظامی‌ها و آقای بنی‌صدر مایل‌اند که آن را بپذیرند.^{۹۴} منظور از نظامی‌ها اشخاصی مانند دکتر چمران است که از حمایت بنی‌صدر برخوردار بود. در فصل چهارم درباره درگیری‌های روحانیون و مارکسیست‌ها با چمران بیشتر خواهیم گفت. بنی‌صدر ۲۰ اردیبهشت ۱۳۶۰ نامه‌ای به خمینی می‌نویسد و می‌گوید پیشنهاد کشورهای غیر متعهد، بهترین پیشنهاد ممکن برای صلح است:

«اگر بنا را بر صلح بگذاریم بهتر از این پیشنهاد پیشنهادی ممکن نیست به ما بکنند. برای اینکه یک منطقه غیرنظامی در ایران و عراق بوجود می‌آید و در نتیجه شط العرب در کنترل کامل ما می‌ماند و عراق هم از استفاده از آن محروم است و هم نمی‌تواند از خلیج فارس نفت خود را صادر کند. بنابراین چیزی به دست نیاورده بلکه وضع بدتری هم پیدا کرده است که قابل تحمل نیست خصوصاً با تمام شدن جنگ و ضرورت بازسازی. از مرزهای خاکی هم عقب می‌رود... و ابتکار عمل در همه زمینه‌ها به دست ما می‌افتد.»^{۹۵}

عدم موافقت صلح بهانه‌ای می‌شود تا این روحانیون قدرت طلب بنی‌صدر را کنار بزنند. شب ۲۰ خرداد ۱۳۶۰ علی خامنه‌ای و رفسنجانی و بهشتی نزد خمینی می‌روند و به او فشار می‌آورند که بنی‌صدر را از فرماندهی کل قوا برکنار کند. همانطور که آورده شد بنی‌صدر رئیس جمهور وقت در تاریخ ۲۱ اردیبهشت ۱۳۶۰ نامه‌ای خطاب به خمینی نوشت و پیشنهاد هیئت کشورهای غیرمتعهد را به سود منافع ایران ارزیابی کرد. قرار بر آمدن هیئت میانجی صلح به تهران در ۱۸ خرداد ۱۳۶۰ بود که با مزاحمت‌های روحانیونی از جمله رفسنجانی و علی خامنه‌ای به تأخیر افتاد. پیش از روزهای آخر کودتا علیه بنی‌صدر، محمدعلی رجایی نخست وزیر وقت از طریق سفیر کوبا در ایران به هیئت مزبور خبر می‌دهد که تحولاتی در ایران در پیش است، لذا امکان پذیرش هیئت میانجی صلح از جانب ایران مقدور نیست. علی خامنه‌ای و علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی و آیت‌الله بهشتی که شب ۲۰ خرداد ۱۳۶۰ نزد خمینی رفته بودند تا به او فشار بیاورند که بنی‌صدر را از فرماندهی کل قوا برکنار کند در نتیجه در همین تاریخ فرمان عزل بنی‌صدر توسط خمینی صادر شد تا قدرت طلبان که به دنبال جایگاه بودند به هدف خود برسند و از طرفی دیگر خمینی که بر ادامه جنگ پافشاری میکرد با عزل بنی‌صدر

مانع پذیرش صلح شد و جنگ را ادامه دادند. عبدالله جاسبی در گفتگو با روزنامه اعتماد، درباره ماجرای عزل بنی صدر می گوید:

«سال ۱۳۶۱ ما جلسه‌ای با آیت الله العظمی خامنه‌ای دبیرکل وقت حزب داشتیم. من همین طوری از ایشان سوال کردم آقای خامنه‌ای حالا خودمانیم چطور شد که امام با عزل بنی صدر موافقت کردند؟ چون بالاخره اگر امام موافقت نمی کردند حزب هم اقدامی نمی کرد علیه بنی صدر و در اصل این اجازه امام بود که حزب هم توانست علیه بنی صدر اقدامی انجام دهد. آقای خامنه‌ای در آن جلسه نقل کردند که ما همان خرداد ۶۰ جلسه‌ای را با امام داشتیم. همین که امام وارد جلسه شدند من بودم و شهید بهشتی و آقای هاشمی. امام بی مقدمه شروع کردند به اعتراض کردن به ما که شما از خدا نمی ترسید؟ چرا آنقدر اختلاف ایجاد می کنید؟ چرا به فکر مردم نیستید؟ یک آن آقای هاشمی ناراحت شدند و شروع کردن به تند صحبت کردن به امام که ما خجالت بکشیم؟ آنقدر این بنی صدر علیه ما حرف می زند و آبروی ما را می برد شما حرفی نمی زنید؟! و بعد آقای هاشمی ساکت شدند و زدند زیر گریه! امام جلسه را ترک کردند و ما هم همین طور سکوت کرده بودیم. فردای آن روز حاج احمد آقا به ما زنگ زدند و گفتن دیشب امام خوابشان نبرده است و حکم عزل بنی صدر را از فرماندهی کل قوا صادر کرده اند و چند روز بعد نیز حکم عدم کفایت سیاسی بنی صدر در مجلس مطرح شد و رأی آورد. این داستان عزل بنی صدر بود که چطور به تایید حضرت امام رسید.»^{۹۶}

بنی صدر در تاریخ ۲۲ خرداد ۱۳۶۰ پیامی برای مردم فرستاد که توسط احمد غضنفرپور نماینده مجلس و از نزدیکان بنی صدر قرائت شد بطوری که هاشمی رفسنجانی مینویسد: «آقای غضنفرپور یار متعصب بنی صدر اطلاعیه آقای بنی صدر را خواند. اطلاعیه خیلی بدی است و اثر بسیار شدیدی روی امام و نمایندگان گذاشت. غضنفرپور

و سلامتیان از مجلس بیرون رفتند و در درب مجلس با یک فرد سپاهی برخوردی داشتند که به اسلحه کشی رسید. امام که از رادیو شنیده بودند، از خوانده شدن اطلاعیه از تریبون مجلس، انتقاد کرده بودند.^{۹۷} در بیانیه بنی صدر به مردم که توسط احمدغضنفرپور در مجلس قرائت شد آمده است:

«چهار وزیر خارجه آمدند و پیشنهاد کردند که قوای عراق به داخل خاک عراق عقب نشینی کنند و مقداری هم از مرزها فاصله بگیرند و از هر دو طرف حریمی غیرنظامی بوجود بیاید و بعد موارد اختلاف از طریق سیاسی حل شود. ما از آنها خواستیم نقشه بیاورند و روی نقشه پیشنهاد خود را برای ما روشن بگردانند. قرار بود که ۱۸ خرداد بیایند که با ملاحظه وضع کشور منصرف شدند.»^{۹۸}

این موضوع در نامه آقای بنی صدر به خمینی در تاریخ ۲۱ اردیبهشت ۱۳۶۰ که در صفحات قبل هم به آن اشاره شد وجود دارد که وی پیشنهاد صلح کشورهای غیرمتعهد را بهترین پیشنهاد ممکن برای صلح می دانست.

بمباران شیمیایی سردشت هم حاصل طمع ادامه جنگ بود برای تصرف عراق. اگر بعد از فتح خرمشهر حکومت پیشنهاد صلح را می پذیرفت و نمی گفت «جنگ جنگ تا سرنگونی صدام و رفع فتنه از عالم» این همه تباهی به راه نمی افتاد و هزاران نفر هم به کام مرگ فرستاده نمی شدند. «بعد از فتح خرمشهر تصمیم می گیرند که به ایران غرامت بدهند. این موضوع هم در خاطرات هاشمی آمده و هم بی بی سی این خبر را منتشر کرد که اعراب حاضرند ۱۰۰ میلیارد دلار بابت خسارت جنگ به ایران بپردازند. حتی این موضوع در جلسات غیرعلنی مجلس هم مطرح شد. در گزارشی که در مجلس قرائت شده آمده بود سران کشورهای منطقه حاضرند ۶۰ میلیارد دلار غرامت بپردازند.

پیشنهاد پرداخت غرامت را هم بی‌بی‌سی اعلام کرده بود هم در خاطرات رفسنجانی آمده است که اعراب توسط سفیر ایتالیا پیشنهاد کردند که ما تمام شرایط ایران را برای پایان جنگ می‌پذیریم و صدمیلیارد دلار غرامت می‌دهیم. همه شرایط ایران را می‌پذیریم جز مجازات صدام. در ۱۷ مرداد ۱۳۶۱ هیئتی ترک به تهران آمد و با مقامات کشور مذاکره کرد. روزنامه اطلاعات فردای آن روز به نقل از آقای ولایتی نوشت: نخست وزیر و وزیر خارجه ترکیه در این سفر مطلب جدیدی برای گفتن نداشتند و تنها در رابطه با پرداخت غرامت پیشنهاد کردند که یک صندوق اسلامی پرداخت خسارت وارده از این جنگ به ایران را به عهده می‌گیرد. عراق هم در جلسه‌ای که کشورهای عربی چنین پیشنهادی مطرح کردند حضور داشت. علاوه بر این، سخنانی صدام را بعد از فتح خرمشهر بخوانید. او می‌گوید: ما اشتباه کرده‌ایم، من دستور داده‌ام که سربازان ما به پشت مرزها برگردند.^{۹۹} خمینی در ۲۰ آذر ۱۳۶۳ در یک سخنرانی در جمع مسئولان نظام اسلامی با موضوع استمرار مبارزه در رفع فتنه از عالم و تاکید بر لزوم ادامه جنگ در روزهایی که جنگ «اسلام و کفر» در جبهه‌های جنگ جریان است و درست در شرایطی که پس از بازپس گرفتن آبادان و خرمشهر از دست نیروهای عراقی، صدام حسین از در تسلیم درآمد و کشورهای عربی خلیج فارس نیز پرداخت ۱۰۰ میلیارد دلار غرامت سنگین مورد مطالبه ایران را تقبل کرده‌اند، اما ولی‌فقیه و همکاران دست اول او چنین صلحی را نمی‌خواهند زیرا آنچه ضامن بقای آن‌ها بر مسند قدرتی است که تازه بر آن نشسته‌اند صلح نیست:

«جنگ‌های رسول اکرم رحمتش کمتر از نصایح ایشان نبوده است. اینهایی که گمان میکنند اسلام نگفته است جنگ جنگ تا پیروزی، اشتباه می‌کنند. قرآن می‌فرماید: قاتلوهوم

حتی لاتکون فتنه، همه بشر را دعوت می کند به مقاتله برای رفع فتنه، یعنی جنگ جنگ تا رفع فتنه در علم. این غیر از آنی است که ما می گوییم، ما یک جزء کوچکش را گرفته ایم، برای اینکه خوب! ما یک دایره خیلی کوچکی از این دایره عظیم واقع هستیم و میگوییم که: جنگ تا پیروزی. مقصودمان هم پیروزی بر کفر صدامی است یا پیروزی بر فرض کنید بالاتر از آنها. آنچه قرآن می گوید این نیست، او می گوید: جنگ، جنگ تا رفع فتنه از عالم. یعنی باید کسانی که تبعیت از قرآن می کنند در نظر داشته باشند که باید تا آنجایی که قدرت دارند ادامه به نبردشان بدهند تا اینکه فتنه از عالم برداشته شود. این یک رحمتی است برای عالم و یک رحمتی است برای هر ملتی در آن محیطی که هست. این که می فرماید که: قاتلوهم حتی لاتکون فتنه بزرگترین رحمت است بر بشر. آنها می گویند چون اسلام رحمت است نباید حدود داشته باشد، نباید قصاص داشته باشد، نباید آدمکشی بکند. اینها یک رحمتند، آنها می دانند که حتی برای این آدمی که دستش را می برند برای این کاری که کرده، این یک رحمتی است. آن مذهبی که جنگ درش نیست ناقص است اگر باشد. نبی همه چیز دارد، شمشیر دارد، نبی جنگ دارد، نبی صلح دارد. برای اینکه مردم را نجات بدهد جنگ می کند. اگر امروز ما جنگ می کنیم و جوانهای ما می گویند: جنگ تا پیروزی، اینطور نیست که اینها یک امری برخلاف قرآن می گویند. این یک ذره ای است، یک رشحه ای است از آنکه قرآن می گوید. آنی که قرآن می گوید بیشتر از این حرف هاست. این که ما می گوییم به اندازه حدود خودمان می گوییم. ما چون امروز با - فرض کنید که - صدام یا کسانی که موید صدام هستند جنگ داریم، در این محیط ناقص، میگوییم که جنگ جنگ تا پیروزی. اگر ما پیروز هم بشویم یک کمی فتنه را کم کردیم. اگر ما بجای دیگر هم پیروز بشویم باز یک جای کمی پیروزی حاصل شده است. اگر همه دنیا را هم فرض کنید که جنگ بکنیم و پیروز بشویم باز همه دنیای عصر خودمان را پیروزی درست کردیم. و قرآن این را نمی گوید، قرآن می گوید: جنگ تا رفع فتنه. باید رفع فتنه از عالم بشود. بنا بر این غلط فهمی است از قرآن که کسی خیال کند که قرآن نگفته

است جنگ جنگ تا پیروزی. قرآن گفته است، بالاتر از این را گفته، اسلام هم گفته است و بالاتر از این را گفته است. و رحمت است این، نه این است که نعمتی بر مردم است. این یک رحمتی است بر تمام بشر که خدای تبارک و تعالی مردم را دعوت به مقاتله کرده است. نه این که خدای تبارک و تعالی می خواهد زحمتی برای مردم ایجاد کند، می خواهد رحمت درست کند، توسعه رحمت می خواهد عنایت کند. اگر کسی بگوید فتنه را با جنگ رفع نکنید، مخالف قرآن است.^{۱۰۰}

در همان چند ماه اول پس از آغاز جنگ در اسفند ۱۳۵۹ هم خمینی اعلام کرده بود که صلح با صدام غیرممکن است: «صلح بین اسلام و کفر معنا ندارد. هیچ مسلمی نباید خیال کند که بین اسلام و غیر اسلام و مسلم و غیر مسلم باید صلح ایجاد بشود. باید حکم خدا عمل بشود.»^{۱۰۱} قبل از فرمان رفع فتنه از عالم، خمینی همچنین با قاطعیت از عدم صلح با صدام به دلایلی که از همان زمان حضورش در نجف و تفکراتش نسبت به صدام و از همان ایدئولوژی‌های صدور انقلاب و تاسیس حکومت جهانی اسلامی سرچشمه می‌گرفت، گفته بود:

«صدام حسین دشمن اسلام است از اول دشمن اسلام بودند آن وقت که من نجف بودم می دانستم که اینها دشمن اسلام هستند؛ همینها را مرحوم آیت الله حکیم تکفیر کرد. اینها مشرکند، ملحدند. شما می‌پذیرید که ما با آنها سر یک میز بنشینیم و مصالحه کنیم؟ مصالحه اینکه خب، حالا شما این کارها را کردید عذر بخواهید ما هم بگوییم که ما هم این کارها را کرده‌ایم؟ هیچ وجدان انسانی اسلامی می‌پذیرد این را؟ یا خیر.^{۱۰۲} امروز صدام دوره افتاده است و از هرکس تقاضا می‌کند که یک اصلاحی پیش بیاید، حتی از گروه‌های منحرف و اشخاص منحرف، باز دامن آنها را می‌گیرد که آنها پیشنهاد اصلاح بکنند. لفظ اصلاح یک امری است که صلاحیت ندارد بین مسلمانها و یک طایفه‌ای که از اول به

اسلام عقیده نداشتند و مؤسس آنها عَفَلَقی بوده است که به هیچ دینی از ادیان الهی اعتقاد ندارد. معنا ندارد که دولت اسلامی ایران با دولتی که هیچ اعتقاد به اسلام و به اخلاق بشریت ندارد، سر میز اصلاح بنشیند. ایران همان طور که سیلی زد به این موجود مفلوک، به سیلی زدن خودش و به پس گردنی زدن خودش ادامه می‌دهد تا اینکه آن چیزهایی که باید زیر بار بروند با فشار نظامی ایران و با فشار ملت ایران تحقق پیدا بکند.^{۱۰۳}

و فقط سه ماه پیش از فرمان جنگ جنگ تا پیروزی خمینی اظهار کرده بود که: «ممکن است بعضی‌ها که این چیزها را ندیده‌اند، با خود بگویند خب! با قدرت‌ها باید ساخت. ولی باید بدانند که سازش، امروز نابودی تا آخر است، دفن اسلام است تا آخر دنیا. مردم انقلاب کردند باید پای زحماتش هم بنشینند. مبارزه برای حفظ اساس اسلام است. باید برای حفظ اساس اسلام تا آخر ایستاد و پیشروی کرد.»^{۱۰۴} و پنج ماه پس از آن فرمان «جنگ رحمت است» باز بر عدم صلح با صدام تاکید می‌ورزد که: «تبلیغات دنیا؛ سرتاسر تبلیغات راه افتاده است برای اینکه اسلام را زمین بزنند؛ «صلح بکنید!» این برخلاف نظام انسانی است، برخلاف نظام اسلامی است.»^{۱۰۵} و در نهایت باید با خواندن این اسناد از خود پرسید که آیا آنطور که سردمداران جمهوری اسلامی دروغ می‌گویند واقعاً جنگ تحمیلی بود؟!

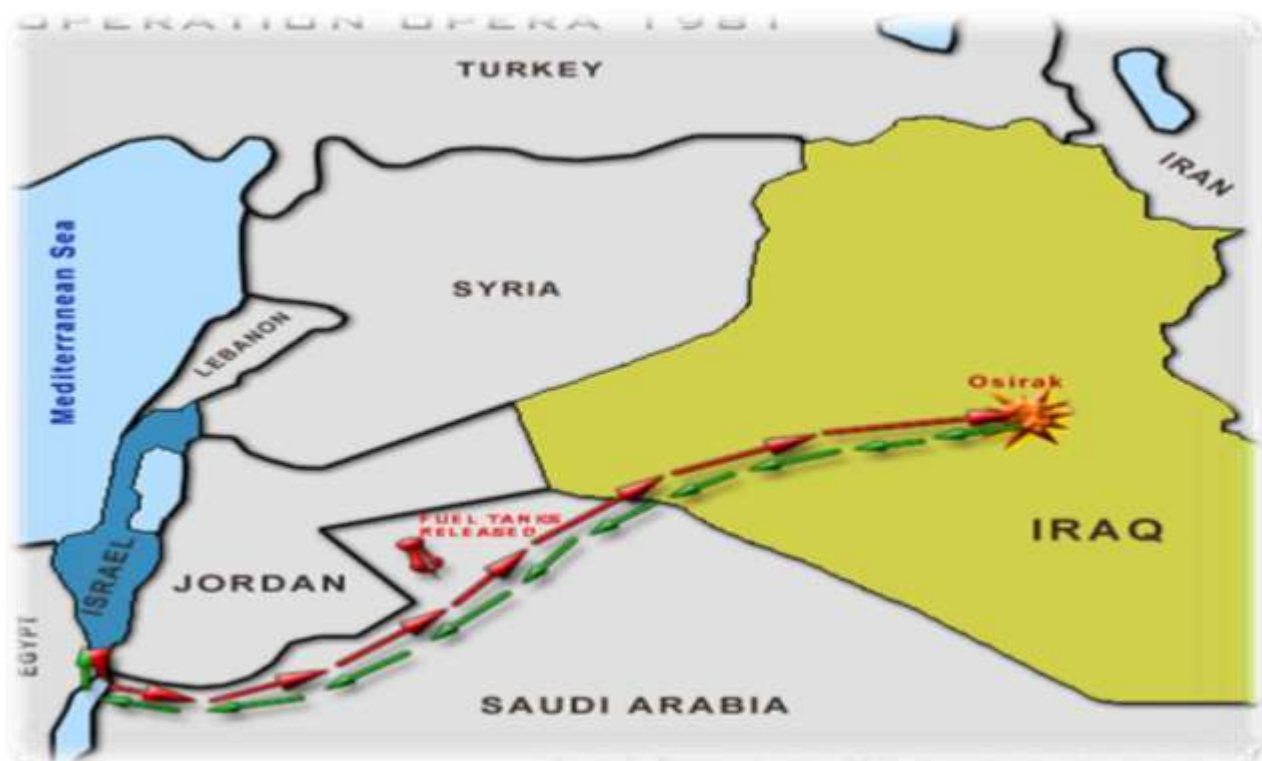
صدام عنصر صهیونیستی؟

نتیجه توهم تاسیس یک حکومت جمهوری اسلامی در عراق با سرنگونی صدام از سوی رهبران جمهوری اسلامی، ویرانی و وحشت یک جنگ هشت ساله را در پی داشت. این ویرانی هم فقط و فقط گریبان ایران و ایرانی را گرفت و گرنه جنگ برای

نظام برکت داشت. بی جهت نبود که اعلام می‌کردند جنگ در راس امور است، جنگ یک نعمت است. بعدها هم فرمانده سپاه اعتراف کرد اگر جنگ نبود جمهوری اسلامی نابود می‌شد. جنگ این فرصت را به نظام داد تا به بهانه آن رقیبان را سرکوب و ترور کند و یک غربالگری درون حکومتی انجام دهند. بارها از سوی رهبران جمهوری اسلامی می‌شنیدیم که صدام حسین صهیونیست است و اسرائیل از آن حمایت می‌کند و از این دست چرندیات. سوالی اینجا پیش می‌آید: چگونه است که صدام صهیونیست است ولی اسرائیل نیروگاه اتمی ازیراک عراق را بمباران می‌کند؟ چگونه است که صدام حسین صهیونیست است ولی «اسرائیل جنگ پنهانش را با برنامه اتمی صدام حسین آغاز کرده بود. در بامداد روز هفتم آوریل ۱۹۷۹ هفت کماندو ویژه موساد با لباس شخصی با نفوذ به انباری در بندر تولون فرانسه که قطعات اساسی راکتورهای که قرار بود سه روز بعد به عراق فرستاده شوند، در آنجا نگهداری می‌شد، کل محموله را با موفقیت منفجر کردند. اما صدام دست بردار نبود. با صرف هزینه و تدابیر شدید امنیتی قطعات از دست رفته را دوباره تهیه کرد و به عراق آورد. کار آماده سازی مجتمع اتمی ازیراک رو به اتمام بود. عراق وسایل لازم برای تولید بمب را از کشورهای مختلفی خریداری کرده بود و هر معامله را از دیگر کشورهای دخیل در پروژه مخفی نگه داشته بود. اسرائیلی‌ها با اضطراب بسیار پروژه را زیر نظر داشتند. با آغاز جنگ ایران و عراق آنها امیدوار بودند تا نیروی هوایی ایران ازیراک را نابود و خیالشان راحت کند. روز ۲۸ سپتامبر ۱۹۸۰ (۶ مهر ۱۳۵۹) ژنرال یهوشوعا ساگوی رئیس ضد اطلاعات ارتش اسرائیل به خبرنگاران گفت از این متحیر است که چرا ایرانی‌ها در همان روزهای نخست جنگ ازیراک را منهدم نکردند، چرا که برتری هوایی‌شان بر عراق محرز بود. دو

روز بعد دو فروند فانتوم اف-۴ ایرانی به ازیراک حمله بردند اما نتوانستند صدمه مهمی به آن وارد کنند. پس از آن نیروی هوایی ایران به دلایل نامعلومی ازیراک را رها کرد. ازیراک بنا بود از اول ژوئیه ۱۹۸۱ آغاز به کار کند و کمتر از یک سال بعد می توانست عراق را به بمب اتمی برساند. مناخیم بگین نخست وزیر تندرو اسرائیل که خود یک یهودی لهستانی بود که از قتل عام های نازی ها جان به در برده بود، مصمم بود که اجازه ندهد عراق به بمب اتمی دست یابد. از آن جا که پس از آغاز به کار راکتور خطر نشت مواد رادیواکتیو وجود داشت، انهدام ازیراک می بایست قبل از اول ژوئیه صورت گیرد. بگین و رئیس ستاد ارتشش ژنرال رافائل ایتان کار بر روی طرح تهاجم هوایی به ازیراک موسوم به عملیات بابل را آغاز کردند. ماکتی از ازیراک ساخته شد و نیروی هوایی اسرائیل تمرین بمباران آن را آغاز کرد. ابتدا قرار بود حمله بوسیله جنگنده های اف-۴ فانتوم صورت گیرد اما به تازگی اسرائیل مجهز به هواپیماهای توانمندتر اف-۱۵ و اف-۱۶ شده بود، عملیات به آنها محول گردید. خلبانان از میان ورزیده ترین پرسنل نیروی هوایی اسرائیل انتخاب شده که نه تنها به زبان عربی بلکه به لهجه های مختلف آن در سعودی و اردن برای گمراه کردن خدمه برج های مراقبت این دو کشور مسلط بودند. روز ۷ ژوئن ۱۹۸۱ هشت فروند اف-۱۶ در نقش بمب افکن و شش فروند اف-۱۵ در نقش شکاری محافظ در یک پرواز ۵۰۰ کیلومتری به ازیراک حمله کردند. جنگنده های اسرائیلی ابتدا گنبد راکتورها را با موشک های هدایت شونده و دقیق مورد هدف قرار داده و حفره ای در آنها ایجاد کردند و سپس بمب های ۲۰۰۰ پوندی را با دقت از درون حفره به مرکز راکتورها انداختند. عملیات بطور کامل موفقیت آمیز بود و ازیراک یک واحد مرده اعلام شد.»^{۱۰۶}

چگونه است که صدام صهیونیست است ولی نظام جمهوری اسلامی در جنگ ایران و عراق از اسرائیل کمک می‌گیرد؟ برخلاف بسیاری از باورها، در لیست حامیان عراق اسرائیل وجود ندارد ولی در لیست حامیان جمهوری اسلامی نام اسرائیل دیده می‌شود. «برخلاف آنچه که در این نزدیک به ۴۰ سال گفته شد، صدام نه صهیونیست بود، نه مزدور، بلکه صدام متحد استراتژیک اتحاد شوروی بود. صدام همان چیزی بود که امروز برخی دیکتاتورهای منطقه هستند. صدام بخشی از استراتژی اروپای شرقی و اتحاد شوروی در منطقه بود. صدام سوسیالیست بود. صدام ضد آمریکایی بود. صدام چپ بود، صدام وابسته به اردوگاه شرق بود، صدام زیرمجموعه اردوگاه شرق بود، صدام ضد آمریکایی و ضداسرائیلی بود، علیه غرب بود و... اینها واقعیت‌های صدام هستند.»^{۱۰۷}



حمله اسرائیل به نیروگاه اتمی ازیراک

نقش اتحاد جماهیر شوروی در جنگ ایران و عراق

جالب‌تر از همه نقش اتحاد جماهیر شوروی در جنگ ایران و عراق است. از آنجایی که هم عراق و هم ایران، هر دو فرصت‌هایی را از چشم‌انداز شوروی با هدف تثبیت قدرت بیشتر مسکو ارائه می‌نمودند، مسکو باید سیاستی را در پیش می‌گرفت تا بتواند بوسیله جنگ قدرت خود را هم در عراق نگاه دارد و هم ایران را از طریق روی کار آوردن حکومتی در موازات با سیاست‌های شوروی با حذف نیروهای رقیب و نزدیک به ایالات متحده به زیرمجموعه بلوک خود درآورد و همچنین سیاست‌های خود را در افغانستان پیش ببرد. شوروی باید این را هم می‌سنجید که حمایت نکردن از عراق ممکن است بر اعتبار اتحاد شوروی به عنوان حامی بادوام دولت‌های عربی در دوره پس از جنگ بازتاب منفی داشته باشد. از سوی دیگر ایران فرصتی منحصر بفرد و بی‌سابقه برای رهبری شوروی فراهم کرد. انقلاب اسلامی - مارکسیستی ۱۳۵۷ خورشیدی، یکی از ثابت قدم‌ترین متحدان ایالات متحده در منطقه را از میان برداشته بود. در نتیجه پایه سیاست مهار ایالات متحده در برابر اتحاد جماهیر شوروی در منطقه از میان رفته و در عوض فرصت امیدبخشی برای مسکو که خود در ایجاد این فرصت نقش بسیار پررنگی داشت فراهم شده بود. سیاست شوروی که در استراتژی حزب توده در برابر جمهوری اسلامی نیز منعکس می‌شد، مسکو آشکارا امیدوار بود که بتواند سیاست‌های داخلی ایران را تحت تاثیر قرار دهد. شوروی که حزب توده را به وفادار ماندن به رژیم ایران تشویق می‌کرد «امید داشت این موضوع باعث بهبود روابط ایران و شوروی شود و در عین حال از حزب توده نیز محافظت کند.»^{۱۰۸} شاید عملکرد حزب توده در یک مقطع زمانی در انتقاد از پیگیری جنگ با عراق از سوی ایران برای جلوگیری از تیره

شدن روابط شوروی با ایران بود. از سوی دیگر انجام وظیفه اطلاعاتی حزب توده برای مسکو بوسیله نفوذ گسترده در نهادهای دولتی و ارتش ایران برای جلوگیری از توسعه طلبی‌ها و تداوم جنگ که از اهداف شوروی بود انجام می‌شد. حتی ابراهیم یزدی در این رابطه می‌گوید: «نفوذی‌های حزب توده در ارتش، اطلاعات جنگ را از طریق حزب توده و روس‌ها به عراق می‌دادند.»^{۱۰۹}

شوروی نخست می‌خواست به هر قیمتی که شده از ظهور مجدد رژیم‌های طرفدار غرب در تهران جلوگیری کند و پس از آن برای اینکه ویژگی مطلوب جامعه و طرز حکومت ایران را تحت تاثیر قرار دهد حق انتخاب خود را همچنان مناسب و انعطاف‌پذیر باقی نگاه دارد. نگرانی شوروی نسبت به ناسیونالیسم ستیزی جمهوری اسلامی و همچنین آمریکاستیزی این نظام با اشغال سفارت آمریکا و موضع جانبدارانه خمینی در حمایت از اشغال سفارت ایالات متحده و اقدامات علیه دولت مهدی بازرگان و حذف دولت موقت و دیگر افراد متمایل به غرب، کاملاً برطرف شده بود. «شوروی تا زمانی که خمینی مسیر ضدامپریالیستی را ادامه می‌داد، هیچ‌گونه فعالیت ضد رژیم را حمایت نمی‌کرد. در عین حال شوروی از حضور دیپلمات‌ها و رایزن‌های خود در ایران و سرمایه‌های حزب توده و کشورهای جهان سوم بهره برد تا روابطی در ایران برقرار کند و سرمایه‌هایش را توسعه دهد و نیز در سازمان‌های ایرانی نفوذ کند.»^{۱۱۰} مسکو امیدوار بود که نیروهای چپ و روحانیون دانش‌آموخته کا.گ.ب در ایران بتوانند جای پای خود را در قدرت مستحکم کنند تا از این طریق بتواند نفوذ خود را در ایران تحکیم بخشیده و به عبارتی ایران را مستعمره خود کند. یعنی چیزی که امروز با رهبری سیدعلی خامنه‌ای یکی از پرورش یافته‌های سازمان امنیتی شوروی، کا.گ.ب، در ایران شاهد آن

هستیم. یوگنی پریماکوف مدیر انستیتو اقتصاد جهانی و روابط بین المللی آکادمی علوم اتحاد جماهیر شوروی و یکی از نظریه پردازان آینده تفکر جدید شوروی در مقاله‌ای که در اواسط دهه ۱۹۸۰ در مورد ارزیابی ایدئولوژی شوروی درباره تحول سیاسی در ایران منتشر گردید، از اینکه نهضت آزادی ایران و دیگر گروه‌ها و افراد وابسته به آن مانند دولت موقت مهندس مهدی‌بازرگان که در مجموع به عنوان لیبرال‌ها مشخص می‌شدند در مقابله با روندهای سیاسی رقیب در تهران شکست خواهد خورد را منعکس میکند.^{۱۱۱} شوروی در خط مشی گسترده «لیبرال‌ها» به روشنی خطر بازگشت سیاسی ایالات متحده آمریکا و از میان رفتن توانایی‌ها و دستاوردهای ضدامپریالیستی انقلاب را می‌دیدند. این امر که در دوسال اول انقلاب، مبارزه حزب توده علیه «لیبرال‌ها» هدایت شده بود، تصادفی نبوده است. در واقع میتوان گفت که خود این انگ لیبرال توسط حزب توده علیه دولت موقت درست شده بود و به عنوان یک دشنام سیاسی شهرت یافته بود. دیری نپایید که این انگ به صورت یکی از بادوام‌ترین روندهای سیاسی در ایران بعد از انقلاب درآمد. تسخیر سفارت آمریکا خیال شوروی را از ماهیت ضدامپریالیستی جمهوری اسلامی راحت کرده بود. همچنین حذف دولت موقت مهدی‌بازرگان آنها را امیدوارتر کرده بود که بتوانند نفوذ و حضور مستمر خود را در ایران فراهم کنند. آژانس اطلاعات مرکزی آمریکا (سیا) اسنادی را منتشر کرده که به روابط ایران و شوروی از پس از انقلاب تا ۲۰ مرداد ۱۳۶۲ پرداخته است. این اسناد بسیاری از واقعیت‌های سیاسی و تاریخی همخوانی دارد. در اسناد سیا آمده است:

«انقلاب ایران یک پیروزی استراتژیک برای شوروی بود؛ زیرا به خروج آمریکا از ایران انجامید و امکان بهبود روابط شوروی با ایران را افزایش داد... سقوط شاه در ایران در سال

۱۹۷۹ موقعیت‌هایی را برای افزایش نفوذ شوروی در ایران فراهم کرد و باعث شد تا این کشور در خلیج فارس قدرت نفوذ منطقه‌ای بیابد و از نظر استراتژیک در برابر آمریکا برتری داشته باشد...موقعیت استراتژیک ایران در همسایگی اتحاد جماهیر شوروی، خلیج فارس و افغانستان و همچنین وجود منابع نفتی باعث شده تا این کشور از اهمیت فراوانی برای مسکو برخوردار باشد. ایده آل مسکو آن است که حکومتی چپ‌گرا در تهران حکومت کند که با سیاست‌های شوروی موافق باشد و با غرب نیز خصومت داشته باشد. اگر چنین رژیمی بر سر کار باشد روابط نزدیک اقتصادی و سیاسی را در پیش خواهند گرفت، به این امید که در ازای تسلیحات و کمک به توسعه اقتصادی، نفت و ارز احتیاطی دریافت کنند. شوروی با چنین حکومتی همکاری خواهد کرد تا از گروه‌های چپی کشورهای همسایه حوزه خلیج پشتیبانی کند. همچنین تلاش خواهد کرد برای پیشبرد عملیات خود و مقابله با فعالیت‌های آمریکا در منطقه، به امکانات نیروی دریایی و هوایی ایران در خلیج فارس دست یابد. به عقیده ما اهداف کوتاه‌مدت مسکو عملیاتی واقع‌گرایانه و دست‌یافتنی است. انقلاب ایران با از بین بردن روابط با ایالات متحده و عدم در اختیار گذاشتن پایگاهی برای آمریکا به منظور مبارزه با اتحاد شوروی، یک امتیاز استراتژیک بزرگ به مسکو داد. حفظ این امتیاز هدف اصلی شوروی است.»^{۱۱۲}

وجود یک حکومت طرفدار شوروی هر چند اسلامی، می‌توانست شالوده پایداری برای نفوذ بلند مدت مسکو در ایران و منطقه خلیج فارس ایجاد کند. چنین سناریویی مشکلات شوروی در افغانستان و آسیای مرکزی را تسهیل می‌کرد و دیگر لزومی برای ادامه جنگ ایران و عراق نمی‌دید. اما پس از بازپسگیری خرمشهر و طمع ادامه جنگ، جمهوری اسلامی روند جنگ را به کلی تغییر داد. در پی این تحول نظامی، تصمیمی از سوی رهبران جمهوری اسلامی گرفته شد که از همان روزهای اول بعد از ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ در ایدئولوژی‌های جمهوری اسلامی نشان داده شد، یعنی سرنگونی صدام حسین

و تأسیس یک حکومت جمهوری اسلامی در عراق. رهبران نظام حاکم بر ایران پس از بازپسگیری خرمشهر جنگ را از داخل مرزهای ایران به داخل خاک عراق کشاندند و به حالت تهاجمی درآمدند. شوروی که نگران پیروزی ایران در نبرد با عراق بود، یک قرارداد جدید تسلیحاتی با عراق امضا کرد. گرایش آن‌ها به سمت عراق در زمان حمله ایران تشدید یافت. شوروی با محکوم کردن ایران به خاطر کشاندن جنگ به خارج از مرزهای ایران، در حالی که از محکوم کردن عراق به دلیل حمله نظامی به خاک ایران خودداری کرده بود، کمک‌های نظامی و اقتصادی به عراق را افزایش داد. هر چند ایران یک امتیاز استراتژیک برای شوروی باقی ماند ولی با توجه به کشاندن جنگ از سمت ایران به خاک عراق برای تصرف آن و شعار آزادسازی قدس از راه آزادسازی کربلا و ایجاد یک حکومت اسلامی در جهان که هر دو به معنای توسعه طلبی خارجی انقلاب اسلامی و تمامیت‌خواهی های نظام جمهوری اسلامی بود و نیز موضوع افغانستان برای شوروی، پس تداوم جنگ از دیدگاه مسکو می‌توانست به نفع اتحاد جماهیر شوروی باشد. علاوه بر این شوروی‌ها مجبور بودند که واکنش احتمالی غرب را نسبت به حمایت شوروی از ایران یا عراق در نظر بگیرند. در اسناد تحلیلی سیا نیز آورده شده است:

«مسکو متوجه است که حضور نظامی در افغانستان که با مخالفت شدید آیت‌الله خمینی مواجه شد، همچنین گرایش به سمت عراق در جنگ اخیر با ایران، نفاق داخلی در ایران و ظن ایران نسبت به نیت نهایی شوروی همگی باعث پیچیده شدن روابط با ایران شده است.»^{۱۱۳}

حمایت روزافزون از عراق در جریان جنگ با ایران (که پس از حمله ایران به عراق در جولای ۱۹۸۲ افزایش یافت)، قدرت رو به رشد روحانیون محافظه‌کار و ادامه تنش بر

سر افغانستان، تمایلات ضد شوروی در ایران را تشدید کرد. حمایت شوروی از عراق نه تنها ممکن بود واکنش ایالات متحده را به دنبال داشته باشد بلکه نظر به تردیدهای موجود در سیاست ایران، این امر یعنی حمایت از عراق ممکن بود ایران را به سمت سیاست توافق و رفع اختلاف با غرب سوق دهد. اما جو ضدآمریکایی در ایران مسکو را به این نتیجه رسانده بود که روابط ایران و ایالات متحده از سر گرفته نخواهد شد. پس با حمایت کامل از عراق و تحریم ایران به ادامه جنگ به نفع خود دامن می‌زد. شوروی‌ها از همسایگی با ایران و توان نظامی‌شان استفاده کردند تا هرگونه فعالیت و اثری از آمریکا را در ایران متوقف کرده و از سوی دیگر قدرتش را به ایران نشان دهند. این عدم برقراری تهران با ایالات متحده آمریکا از زبان رهبران جمهوری اسلامی هم بر آرامش مسکو می‌افزود. مثلاً هاشمی رفسنجانی در مصاحبه‌ای با مجله الموقف العربی در رابطه با روابط دوجانبه با آمریکا می‌گوید:

«مسئله گسترش روابط با آمریکا به هیچ وجه مطرح نیست. حتی بازگرداندن به حد و شکل طبیعی نیز مد نظر نیست.»^{۱۱۴}

پافشاری جمهوری اسلامی بر این امر که جنگ با حمایت آمریکا توسط «دست نشانده صهیونیست در بغداد» برپا شده است و بطور گسترده‌ای هم پذیرفته و حفظ شده بود و همچنین فضا و اقدامات ضدآمریکایی که در ایران توسط گروه‌های وابسته به شوروی و پرورش یافته‌های کا.گ.ب در ایران انجام و تشدید می‌شد، عمق و میزان بیگانگی ایالات متحده و ایران، آرامش لازم را برای مسکو فراهم می‌آورد که تجدید روابط آمریکا و ایران امکان پذیر نخواهد بود و در نتیجه این امر قدرت مانور منطقه‌ای را بیش از پیش برای مسکو فراهم می‌کرد. مواردی در سیاست خارجی ایران همچون:

ادامه خصومت‌ها با ایالات متحده آمریکا، ارتباط رو به رشد با کشورهای رادیکالی همچون کوبا، لیبی، سوریه و کره شمالی، سرزنش کشورهای میانه‌روی عربی به دلیل همکاری با آمریکا و در نهایت ضدیت با اسرائیل، رضایت مسکو از ایران را فراهم می‌کرد. با این وجود آن‌ها با دو رویکرد اصلی سیاست خارجی ایران هم مخالف بودند: مخالفت کامل با حضور شوروی در افغانستان و حمایت از شورشی‌های افغان، همچنین لجبازی بر سر انجام صلح با عراق. همچنین ایجاد ارتباط با غرب و امکان ایجاد روابط حسنه با آمریکا نیز شوروی را نیز نگران می‌کند. هدف تدام جنگ و حمایت از عراق از سوی شوروی فرصت‌های تازه‌ای را در خاورمیانه برای مسکو رقم زد. نفوذ دوباره در مصر و توسعه نفوذ شوروی در بعد وسیع‌تر خاورمیانه، برقراری رابطه کامل دیپلماتیک با عمان و امارات متحده عربی و همچنین بهبود رابطه با عربستان از طریق تماس‌های غیرمستقیم. مسکو در واقع منافع تاثیرات تدریجی ناشی از ائتلاف عربی علیه ایران و حمایت این ائتلاف از عراق را به عنوان مهار توسعه طلبی‌های جمهوری اسلامی و صدور انقلاب و تاسیس حکومت جهانی استفاده می‌کرد.

از طرف دیگر پس از به قدرت رسیدن سیدعلی خامنه‌ای در پاییز سال ۱۳۶۰ خورشیدی، سازمان امنیت شوروی که با موفقیت یکی از مهره‌های پیاده صفحه شطرنج سیاسی ایران را به ریاست جمهوری رسانده بود، دیگر نیازی به دیگر جریان‌ات تابلودار مارکسیست در ایران حس نمی‌کرد و آرام آرام حزب توده که برای نیم قرن منافع اتحاد شوروی در ایران را پیگیری می‌کرد به حاشیه رانده شد. در پی اعتراض سران حزب توده به رهبران کرم‌لین در این مورد دستور حذف فیزیکی آنها صادر شد. به این ترتیب با هماهنگی سیدعلی خامنه‌ای و موسوی خوئینی‌ها، ری‌شهری احکام

اعدام سران نظامی حزب توده را نیز صادر می‌کرد. این اعدام‌ها توسط ری‌شهری از پرورش یافته‌های پاتریس لومومبای شوروی و با همکاری معاونانش از جمله حجت الاسلام علی یونسی انجام می‌شد. علی یونسی هم از روحانیونی بود که در کمپ‌های نظامی - عقیدتی سازمان امنیت شوروی در خاورمیانه برای مبارزه با شاه تعلیم دیده بود. ولادیمیر کوزیچکین همچنین از نقش حزب توده در دستگیری قطب‌زاده پرده برداشت. صدور حکم اعدام برای قطب‌زاده مستقیماً از دفتر سیاسی حزب کمونیست روسیه در کاخ کرملین صادر و به ماموران کا.گ.ب در تهران ابلاغ شده بود. بعدها معلوم شد سرهنگ بیژن کبیری فرمانده یگان کلاه سبزه‌ها که نقش فرماندهی را در عملیات به دام انداختن قطب‌زاده ایفا کرد، از افسران حزب توده بود. وی در جریان انقلاب اسلامی پادگان کلاه سبزه‌ها را که از وفادارترین نیروها به شاه در کنار گارد جاویدان بودند، بدون درگیری به انقلابیون هدیه کرد. یک سال پس از اعدام قطب‌زاده، سرهنگ بیژن کبیری دستگیر و به اتهام عضویت در شبکه مخفی افسران حزب توده در تاریخ ۶ اسفند ۱۳۶۲ خورشیدی به حکم علی یونسی و با هدایت محمد ری‌شهری اعدام شد.^{۱۱۵}

برای دستگیری رهبران و اعضای حزب توده به منظور حذف این حزب در ابتدا به بهانه و اتهام کودتای حزب توده علیه جمهوری اسلامی بود که در مصاحبه میرحسین موسوی هم به آن اشاره شده است.^{۱۱۶} اما هاشمی‌رفسنجانی در مصاحبه‌ای از پشت پرده دستگیری رهبران حزب توده و انحلال آن با این گفته که «من برای این حرف که آنها به فکر کودتا بودند، دلیلی پیدا نکردم. البته به نفع شوروی فعالیت‌هایی داشتند»^{۱۱۷} پرده بر میدارد. کودتای حزب توده تنها یک بهانه برای انحلال و حذف این حزب عنوان

شد که دستور حذف فیزیکی آنها هم از سوی رهبران کرم‌لین صادر شده بود. همانطور که بسیاری از کمونیست‌های ایرانی گرفتار تصفیه‌های خونین استالین شدند اینبار حزب توده که تاریخ انقضای آن با به قدرت رسیدن مهره شوروی یعنی خامنه‌ای تمام شده بود گرفتار تصفیه‌های خونین رهبران شوروی شدند و بعدها اشخاصی مانند نورالدین کیانوری نوه شیخ فضل الله نوری با اینکه خودش و همسرش زیر شلاق‌های همین نظام شکنجه شده بودند، از ستایش رهبران شوروی و خمینی به شیفتگی خاتمی رسید. پیروزی‌های نظامی ایران و پیشروی نظامی جمهوری اسلامی در خاک عراق همراه با تصمیم‌گیری شوروی برای عقب نشینی از افغانستان و مسئله رو به رشد اسلامی شوروی در آسیای مرکزی، مسکو را برای دخالت و عمل‌گرایی در سطح جدیدی در جنگ به نفع عراق تحریک کرد. پیشروی نظامی جمهوری اسلامی به آبراه خور عبدالله در نزدیکی کویت هم رسیده بود. این حرکت رو به جلو و تهاجمی جمهوری اسلامی به منظور تصرف عراق حتی موجب نگرانی و وحشت کویت و عربستان سعودی هم شد. گرچه این موفقیت‌ها به ترس از پیروزی قطعی ایران نینجامیده بود اما تاثیر روانی تهاجمی از سقوط احتمالی عراق را تقویت می‌کرد. استراتژی روس‌ها که در قبال جنگ ایران و عراق تداوم جنگ بدون پیروزی بود، یعنی حمایت تسلیحاتی روس‌ها از عراق که برای ادامه جنگ بدون پیروزی هیچ یک از طرفین بود، با تهدیداتی که در این دوره همانطور که قبلاً اشاره کردم اضافه شده بود پیروزی ایران تنها بر مشکلات شوروی در افغانستان می‌افزود. «حضور شوروی در افغانستان همواره مایه ایجاد اصطکاک در روابط شوروی با ایران بوده. رژیم خمینی نه تنها مداخله شوروی در افغانستان را در دسامبر ۱۹۷۹ محکوم کرد بلکه به حمایت

شدید از شورشیان پرداخت و به گروه‌های شورشی اجازه داد تا در خاک ایران فعالیت کنند و بنا به گفته رسانه‌های شوروی، برخی از این گروه‌ها را آموزش داد و تجهیز کرد.^{۱۱۸} از طرفی شوروی که توانسته بود حکومت پهلوی را در حمایت و به راه انداختن انقلاب اسلامی - مارکسیستی ۱۳۵۷ ساقط کند، تلاشش را می‌کرد تا حکومتی هر چند اسلامی در ایران اما در جهت منافع خود در قدرت بنشانند تا ایران را مستعمره خود کند و سیاست خارجی آن را در تعریف و عمل به زیر سلطه خود درآورد، مانند حذف دولت بازرگان و تمام کسانی که گرایش‌های غربی و تمایلاتی به سمت آمریکا داشتند، ولی نگرانی آنها نسبت به نقش مذهب در امنیت داخلی شوروی و منافع سیاست خارجی شوروی بیشتر شد. نگرانی مسکو در مورد افغانستان در ارتباط مستقیم با هسته نگرانی ایدئولوژیکی کرملین در مورد مسئله اسلامی و صدور انقلاب اسلامی رو به رشد بود. این مسئله را حتی می‌توان در نامه خمینی به گورباچف مبنی بر اینکه به اسلام روی بیاورند هم انعکاس داد. «در یادداشت‌ها و گزارش‌های مطبوعاتی که از سوی شوروی منتشر میشد هشدار می‌دادند که عناصر راست‌گرای نزدیک به خمینی در تلاش‌اند احساسات ضد شوروی را به غلیان درآورند. اگرچه هیچ کدام از این مقالات به طور مستقیم از خمینی انتقاد نمی‌کردند ولی به نوعی اشاره می‌کردند که به عقیده شوروی تا زمانی که او بر سر قدرت است بهبودی در روابط دوجانبه حاصل نخواهد شد.»^{۱۱۹} این موضوع که شوروی معتقد بود تا زمانی که خمینی در قدرت است روابط ایران و شوروی بهبود نخواهد یافت تا حدودی با مسئله به رهبری رسیدن سیدعلی خامنه‌ای هم می‌تواند مرتبط باشد، مرتبط‌تر هم میشود وقتی در اسناد سیا می‌خوانیم که: «در اواخر سال ۱۹۸۱ تعدادی از روحانیون که شوروی علناً آنها را تحسین کرده

بود در تهران به قدرت رسیدند (رئیس‌جمهور خامنه‌ای، نخست‌وزیر موسوی و رئیس مجلس هاشمی رفسنجانی). این روحانیون تندرو جایگزین سکولارهایی (همچون رئیس‌جمهور بنی‌صدر و وزیر امور خارجه قطب‌زاده) شدند که به شدت ضد شوروی بودند و در تحلیل‌های مطبوعاتی شوروی از آن‌ها انتقاد شده بود.^{۱۲۰}

بازتاب نگرانی مسکو نسبت به جوانب خارجی و امنیتی مشکلات اسلامی شوروی و اهمیت تأثیری بود که احیای منطقه‌ای اسلام در جنوب غربی آسیا می‌توانست بر مسلمانان شوروی داشته باشد. ایگور بالیف یک ناظر دیرینه شوروی در جنگ ایران و عراق در مقاله‌ای با عنوان اسلام و سیاست در مورد واقعیت دردناک شالوده اسلامی موجود در آسیای مرکزی شوروی به این کشور هشدار داده بود.^{۱۲۱} توسعه طلبی انقلاب اسلامی در شعار صدور انقلاب جمهوری اسلامی و جنگ در افغانستان در رابطه با این موضوع در نگرانی‌های مسکو شکل گرفته بود. شوروی در مورد تأثیر پخش برنامه‌های خارجی بر مسلمانان شوروی حساسیت خود را ابراز کرده بود. بالیف می‌گوید: در مرز ایران و شوروی ۳۸ ایستگاه رادیویی وجود داشت که درباره اسلام و انقلاب اسلامی و صدور انقلاب اسلامی اهداف را پی می‌گرفتند. بالیف با اشاره به رشد انتشارات مذهبی زیرزمینی و مخفیانه و با براندازی روش‌های تبلیغاتی که در انقلاب اسلامی ایران مورد استفاده قرار گرفت استدلال کرد که فرآیند اسلامی شدن در جریان است، انتشارات مذهبی به طور گسترده تایپ و زیراکس می‌شود و از متون اسلامی و سخنانی‌های مقامات مسلمان نوارهای کاست تهیه و ضبط می‌گردد. اینکه بعضی از این نوارهای کاست که به تاجیکستان و ازبکستان و دیگر مناطق شوروی سابق می‌رسند در خارج تهیه و تکثیر شده‌اند برای من عجیب نیست. الکساندر بنیکسن استدلال می‌کرد که

مسلمانان شوروی این پیام را که قدرت شوروی نامرئی نیست و امپراتورهای بزرگ و نیرومند را میتوان عاجز کرد، از افغانستان و ایران دریافت می‌کنند. یکی از نگرانی‌های شوروی این بود که جنگ موجب برجسته‌تر شدن تهدید عامل اسلامی شده است. پیروزی نظامی ایران بطور اساسی می‌توانست توازن قوا را در خلیج فارس تغییر دهد و بطور قابل درکی به ظهور اسلامی که مرکز آن ایران است بینجامد. این امر برای موقعیت شوروی در افغانستان و امنیت جمهوری‌های مسلمان آسیای مرکزی شوروی مفاهیم سیاسی فجیعی خواهد داشت. هاشمی رفسنجانی در این مورد که احیای اسلام یا شعار صدور انقلاب اسلامی که موجب بر هم زدن امنیت و ایجاد وحشت در منطقه شده بود، می‌گوید:

«وقتی جنگ شروع شد، تقریباً همه قدرت‌های شرق و غرب و همچنین ارتجاع منطقه با ما مناسبات خوبی نداشتند. غربی‌ها را از کشور بیرون کرده بودیم و شرقی‌ها هم در مدت یک سال و نیم فاصله بین پیروزی انقلاب تا شروع جنگ، به واسطه برخوردهایی که با نیروهای چپ و مارکسیست طرفدار شوروی داشتیم، از انقلاب اسلامی در کنار مرزهای خودشان احساس خطر می‌کردند. ارتجاع منطقه هم ترسیده بود، چون انقلابیون صریح حرف می‌زدند. علاوه بر همه اینها خود عراق هم ترسیده بود. در آن هنگام با آنکه رژیم عراق جزو بلوک غرب نبود و در بلوک شرق جای داشت، اما جرقه‌های انقلاب به داخل عراق کشیده شد. شیعیان عراق حرکت‌هایی کردند. مرحوم شهید آیت الله محمدباقر صدر تحرک‌هایی کردند و اتفاقات مهمی در آنجا بوجود آمد. کار به جایی رسید که بغداد سفیر ما را اخراج کرد...صدام احساس می‌کرد اولین جایی که آثار انقلاب اسلامی در آن ظاهر خواهد شد عراق است. دلیلش هم این بود که امام قبلاً آنجا بودند و در بین مردم عراق و حوزه علمیه نجف نفوذ داشتند. ضمن اینکه از گذشته، ایرانی‌های زیادی در عراق زندگی

می کردند و اگرچه صدام بسیاری از آنها را اخراج کرده بود اما زمینه‌های نفوذ همچنان باقی بود... به این ترتیب می بینید صدام انگیزه کافی برای مقابله با انقلاب داشت.»^{۱۲۲}

قبلاً در رابطه با حمایت‌های حتی تسلیحاتی جمهوری اسلامی از شیعیان عراق علیه صدام حسین صحبت کردم و اینکه جمهوری اسلامی در عراق ترور و بمب‌گذاری و در کل اقدامات مداخله جویانه و جنگ طلبانه انجام می‌داده است. به هر روی، چشم انداز دوباره سقوط عراق بویژه بعد از پیشروی‌های نظامی ایران در خاک عراق به منظور تصرف آن و پیدایش نظم اسلامی متمرکز بر ایران در جمهوری‌های جنوبی اتحاد جماهیر شوروی که می‌توانست با افغانستان بنیادگرا متحد شود، در چهارچوب کلی صدور انقلاب اسلامی ایران، کابوسی را برای مسکو بوجود آورده بود. جنگ ایران و عراق به منافع شوروی در افغانستان و ثبات سیاسی در آسیای مرکزی شوروی مربوط می‌شد. خاتمه جنگ هم به وسیله ابزار سیاسی آن هم بویژه از طرف جمهوری اسلامی ایران که هرگونه صلح با بغداد را امکان پذیر نمی‌دانست و از آغاز جنگ هر پیشنهاد صلحی را رد می‌کردند ناممکن به نظر می‌رسید و تنها با تغییری در موازنه نظامی بین دو طرف درگیر قابل دستیابی بود.

گرچه صدام حسین یک رهبر مستبد و سرکوبگر بود ولی وی نسبت به خمینی و رد درخواست‌های توافق و صلح از طرف جمهوری اسلامی می‌گوید:

«...هیچ طرح صلحی نبود که به آن پاسخ مثبت ندهیم. هیچ میانجیگری پیش ما نیامد مگر اینکه گفتیم: باشه. هیچ پیشنهادی نبود برای محافظت از رهبریت ما و رهبریت آنها و کرامت ما و کرامت آنها و امنیت ما و امنیت آنها و حقوق ما و حقوق آنها مگر اینکه گفتیم: باشه. چاره چیست؟ جنگ. جنگ تا پیروزی. برای دفاع از میهن و شرافت تا پیروزی به

یاری الله. چکار کنیم؟ می‌جنگیم تا او نرمش نشان دهد. دیگر هیچ چیزی برای نرمش نداریم که تقدیم کنیم. هرچه در قاموس نرمی و سیاست داشتیم ارائه کردیم. هیچ راهی جز جنگ نمانده. عاجز کردن او موجب نزدیکی صلح خواهد شد. وقتی ناتوان شد صلح را خواهد پذیرفت. خمینی وقتی که بداند بیش از اینکه سود ببرد ضرر می‌کند، خودش خواهان صلح می‌شود، با تصمیم خودش...»^{۱۲۳}

هاشمی رفسنجانی هم در رابطه با موضوع توافق و صلح با عراق می‌گوید که ما حاضر نیستیم با بغداد به هیچ توافقی برسیم زیرا هدف ما سرنگونی صدام است و این امر باید تحقق پیدا کند:

«ما نمی‌خواهیم در سایه رژیم فعلی عراق به هیچ توافقی با بغداد برسیم و این سری نیست که بخواهم آن را فاش کنم و همه می‌دانند که صدام حسین توسط میانجی‌ها پیشنهاد کرد تا طبق مواد قرارداد الجزایر و بدون هیچ قید و شرطی عقب نشینی کند ولی ما این پیشنهاد را رد کردیم و مادامی که رژیم فعلی عراق طرف دوم قرارداد باشد با هرگونه توافقی مخالفت خواهیم کرد. هدف ما سرنگونی صدام حسین است و این امر باید تحقق پیدا کند. قرارداد الجزایر ممکن است چهارچوب خوبی برای توافق باشد ولی این توافق بایستی با ملت عراق و پس از پیروزی امضاء گردد. به همین دلیل ما حاضر نیستیم از کمک کردن به این سازمان و دیگر سازمان‌های مخالف رژیم عراق دست برداریم.»^{۱۲۴}

اینجا لازم است به نکته‌ای اشاره کنم: اگرچه جمهوری اسلامی ادعا می‌کند که تا قبل از فتح خرمشهر به خاک عراق هجوم نظامی نکرده است ولی این نمی‌تواند واقعیت ماجرا باشد. چرا که تا قبل از آغاز جنگ هم جمهوری اسلامی در خاک عراق علیه صدام با حمایت از گروه‌ها و سازمان‌های ضدبعثی اقدامات مسلحانه و بمبگذاری‌ها و ترورهای فراوانی انجام می‌داده (در صفحات قبل به تفصیل بحث شد) که حتی تا پیش

از بازپسگیری خرمشهر و پس از آن هم ادامه داشته است، پس نظام جمهوری اسلامی در خاک عراق از همان ماه‌های اول پس از استقرار خودش در ایران، حضور مستمر نظامی داشته است.

به هر حال به ادامه بحث بر می‌گردیم: بنابراین سیاست مسکو در طول مرحله سوم و بحرانی‌ترین مرحله جنگ بین سال‌های ۸۸-۱۹۸۶، بازتاب تصمیم رهبری جدید شوروی برای پایان دادن به جنگ با فرستادن محموله‌های نظامی عظیمی برای صدام حسین بود تا ایران را به پذیرش توافق سیاسی مجبور کند. افزایش نیروی انسانی آموزش دیده در ارتش عراق نیز آشکارا نشانگر همکاری شوروی در تأمین پشتیبانی آموزشی بود که دوباره عراق را قادر ساخت ضمن دریافت مقدار عظیمی سلاح از شوروی، سازماندهی ارتش خود را تکمیل کند. شوروی به نیروی زمینی عراق کمک اساسی ارائه نمود که در اوایل سال ۱۹۸۸ با تکمیل سازماندهی دوباره ماشین جنگی عراق زمینه تغییر سیاست نظامی عراق از دفاع متحرک به یک استراتژی تهاجمی فراهم شد. اتحاد جماهیر شوروی در عین حال که از عراق حمایت تسلیحاتی بیشتری به عمل می‌آورد در نقطه‌ای تصمیم به حمایت تسلیحاتی فراوان به ایران گرفت. هدف اصلی شوروی که در ایران همانند گذشته بود: یعنی حفظ موضع ضد آمریکایی رژیم خمینی، مسکو بر این فکر بود که ادامه رویکرد کنونی این هدف را به خطر نخواهد انداخت. در اسناد تحلیلی سیا واقعیتی را می‌بینیم که امروزه شاهد آن هستیم. در این اسناد آمده است:

«کناره‌گیری و یا فوت خمینی می‌تواند اختلافات شدید میان روحانیون پدید بیاورد و ممکن است گروه‌های مایل به همکاری با شوروی به قدرت برسند. اگرچه این مسیری

است که شوروی از آن استقبال می‌کند ولی تحلیل‌هایشان نشان می‌دهد که آن‌ها معتقدند روحانیون سنتی و راست‌گرا به رده‌های رهبری نفوذ کرده‌اند و چشم‌انداز توسعه روابط دوجانبه حتی پس از درگذشت خمینی نیز دور از دسترس به نظر می‌رسد.^{۱۲۵}

حذف تمام اطرافیان خمینی که یا گرایش‌های آمریکایی داشتند یا سر ناسازگاری با شوروی از جمله بازرگان، چمران، بهشتی، رجایی و همچنین دستور حذف حزب توده از سوی مسکو به امید آنکه سیدعلی خامنه‌ای یکی از مهره‌های پرورش یافته شوروی به قدرت رسیده است آرام آرام شکست خورد زیرا روس‌ها در دوره دوم ریاست جمهوری خامنه‌ای دریافتند که مقام ریاست جمهوری بیش از هر چیز یک عنوان تشریفاتی در جمهوری اسلامی است و عملاً خمینی در مقام رهبر، هاشمی رفسنجانی در مقام رئیس مجلس و میرحسین موسوی در مقام نخست وزیر از قدرت اجرایی بسیار بالاتری برخوردار هستند. به همین جهت مسکو بر این باور بود که مرگ خمینی می‌تواند گروه‌هایی که مایل به همکاری با شوروی هستند را به قدرت برساند. اما همانگونه که در اسناد سیا هم آمده است شوروی در تحلیل‌هایشان چنین چیزی را دور از دسترس میدانند. در چنین شرایطی حیات سیاسی سیدعلی خامنه‌ای در پایان دوره دوم ریاست جمهوری‌اش در وضعیت مرگ و زندگی قرار داشت. بی‌اعتمادی روس‌ها هم نسبت به خامنه‌ای که در مقام ریاست جمهوری هیچ قدرتی را نداشت شکل گرفته بود. بخصوص که ماجرای ایران - کنترا به دور از چشمان خامنه‌ای رخ داده بود و شوروی که همیشه منافع خود را در سیاست‌های ضدآمریکایی رژیم ایران می‌دید، این اتفاق باعث نگرانی مسکو در تجدید روابط ایران با آمریکا شد. علی خامنه‌ای که حیات سیاسی خود را در خطر می‌دید در صدد ایجاد اعتمادسازی بین خود و شوروی برآمد. این اعتماد سازی که

در ادامه درموردش خواهیم گفت، اوج آن در سفر سیدعلی خامنه‌ای به کره شمالی بود. سفر خامنه‌ای در اردیبهشت ۱۳۶۸ به کره شمالی و سخرانی وی در مجمع عالی خلق کره شمالی که تماماً حمله به آمریکا بود، چراغ سبزی برای اعتمادسازی کامل به شوروی نشان داد. خامنه‌ای در این سخرانی که توانست شوروی را در رسیدن به قدرتش امیدوار کند، حتی کوچکترین اشاره و اعتراضی به حمایت‌های گسترده اتحاد جماهیر شوروی از عراق نکرد که هیچ، بلکه در عوض برای اینکه اعتماد روس‌ها را تمام و کمال به خودش جلب کند تا توانست حملات خود را متوجه آمریکا کرد و از هدف مشترک کره شمالی و جمهوری اسلامی در مبارزه با آمریکا سخرانی‌های دلربایی را برای مقامات شوروی انجام داد. «مسکو که با فروش تجهیزات ساخت شوروی توسط کشورهای واسطه به ایران - همچون کره شمالی، سوریه، لیبی و کشورهای اروپای شرقی - در طول جنگ ایران و عراق مشکلی نداشت و به عقیده مسکو این مسئله می‌توانست تا حدی التیام‌بخش امتناع از فروش اسلحه به ایران شود و به نوعی ایران را به تسلیحات روسی وابسته کند و همچنین ارتباط رو به رشد ایران با کشوری مانند کره شمالی که دست‌نشانده شوروی بود باعث رضایت مسکو از ایران می‌شد،»^{۱۲۶} سیدعلی خامنه‌ای در سخرانی خود از حمایت‌های کره شمالی تمجیدهای فراوانی کرد تا به نوعی سیاست‌های خود را به گوش روس‌ها برساند. درست یک ماه بعد از این سفر، خامنه‌ای به رهبری رسید و توانست تمام امیدهای روس‌ها را که معتقد بودند با مرگ خمینی روابط دو کشور بهبود پیدا می‌کند به تحقق بپیوندد. درست بعد از به قدرت رسیدن خامنه‌ای است که می‌بینیم تمام اقدامات جمهوری اسلامی در سوریه، عراق، فلسطین، یمن، لبنان و حتی افغانستانی که در طول جنگ ایران و عراق با هم اختلاف داشتند در

یک راستا قرار می‌گیرد. «بلافاصله پس از پایان مذاکرات محرمانه ایران و آمریکا و بوجود آمدن رسوایی ایران - کنترا برای دو طرف ایرانی و آمریکایی هموارسازی مسیر برای برقراری روابط با اتحاد شوروی سرعت چشمگیری گرفت. رهبران شوروی که دیده بودند برخی از مقامات بلندپایه جمهوری اسلامی برای تامین اسلحه و مهمات جنگی به مذاکرات محرمانه با آمریکایی‌ها تن داده اند تصمیم گرفتند تا تامین این مهمات را خودشان بعهده و نیاز به ایالات متحده را از بین ببرند. سیدعلی خامنه‌ای در مقام رئیس جمهور با پیشنهاد وزیر امور خارجه وقت علی اکبر ولایتی برای معرفی ناصر نوبری بعنوان سفیر ایران در اتحاد جماهیر شوروی موافقت کرد. ناصر نوبری که از سال ۱۳۶۵ تا ۱۳۶۹ خورشیدی این سمت را بر عهده داشت، از گفتگوی خود با سیدعلی خامنه‌ای پیش از عزیمت به مسکو می‌گوید:

« من قبل از این که به شوروی بروم، خدمت آقا رسیدم. آن موقع آقا رییس جمهور بودند. بعد از صحبت‌های مفصل، گفتم: لبّ کلام، از من می‌خواهید در این چهار سالی که می‌روم چه کار کنم؟ ایشان گفتند: در یک جمله از تو می‌خواهیم سعی کنی بین ما و این همسایه‌مان اعتماد ایجاد کنی. مهم‌ترین مشکل ما اعتماد است و تنها چیزی که از تو می‌خواهیم این است که بتوانی بین دو همسایه اعتماد ایجاد کنی. این سخت‌ترین کار بود. آن همه عوامل بی‌اعتماد کننده وجود داشت و حالا ما باید اعتمادسازی می‌کردیم. من در شرایطی به شوروی رفتم که از شمال اروپا سیم خاردار خریده بودیم و می‌خواستیم به ایران بیاوریم و روس‌ها حتی اجازه عبور سیم خاردار را هم نمی‌دادند و وقتی می‌پرسیدیم چرا؟ می‌گفتند: ممکن است از آن در جنگ استفاده کنید. یعنی رابطه ما در این سطح بود و موقعی که مأموریت تمام شد و داشتیم برمی‌گشتم، هر چه تسلیحات پیشرفته را که بلوک شرق داشت از روس‌ها خریده بودیم! ده میلیارد دلار، از زیردریایی گرفته - که امروز از آن

وحشت دارند - تا میگ و سوخو و تانک‌های پیشرفته و... همه را خریدیم. در اجلاس سران، در جلسه خصوصی، آقای گورباچف ورقه‌ای را به آقای رفسنجانی نشان داد که زیر آن امضای همه اعضای پولیت‌بورو - دفتر سیاسی حزب کمونیست - شوروی و بالای ورقه کاملاً سفید بود و گفت: من همه امضاها را گرفته‌ام و شما در قسمت سفید هر چه می‌خواهد بنویسید و ما به شما می‌دهیم. امروز تصویب کردیم که شما هر تسلیحاتی بخواهید به شما بدهیم. از تحریم سیم خاردار شروع و به این ورقه چک سفید ختم شد!»^{۱۲۷}

ناصر نوبری در مصاحبه با صداوسیما جمهوری اسلامی در شهریور ماه ۱۳۹۳ خورشیدی نیز در پاسخ به پرسشی درمورد رفتار متناقض اتحاد جماهیر شوروی در جنگ ایران و عراق و اینکه بالاخره شوروی از کدام طرف در این جنگ خونین حمایت می‌کرد و همچنین ماجرای اعطای چک سفید رهبر شوروی به جمهوری اسلامی، گفت:

«در آن موقع چون ارتش سرخ وارد افغانستان شده بود، تداوم جنگ ایران و عراق بدون پیروزی، برایش نوعی استراتژی بود و لذا استراتژی روس‌ها در قبال جنگ ایران و عراق، تداوم جنگ بدون پیروزی بود. چرا؟ چون ایران به عنوان یک کشور اسلامی برای روس‌ها حساسیت برانگیز بود و می‌توانست با انرژی کامل به مسلمانان افغانستان کمک کند، از این جهت استراتژی روسیه این بود که ایران در جبهه غرب مشغول باشد تا نتواند به افغانستان برسد. چون اگر ایران از جبهه غرب آزاد میشد، روس‌ها یک ماه هم نمی‌توانستند در افغانستان بمانند، بنابراین استراتژی آنها ادامه جنگ بدون پیروزی هیچیک از طرفین بود و بر همین اساس در زمینه تسلیحاتی مستقیماً به عراق کمک می‌کردند و ما هم از طریق دوستان شوروی، از قبیل کشورهای بلوک شرق، مقداری از تسلیحات جنگیمان را تهیه می‌کردیم. در ابتدایی که می‌خواستیم به مسکو بروم، مقام معظم رهبری رئیس‌جمهور بودند. باید آخرین رهنمودها را به عنوان سفیر از ایشان می‌گرفتم که بدانم باید در آنجا چه کار

کنم. به ایشان عرض کردم: آقا! لبّ کلام را به من بگویید که می‌خواهید در آنجا چه کار کنم؟ ایشان فرمودند: باید کاری کنید که آنها به ما اعتماد کنند. ما الان با آنها بحران اعتماد داریم. این عصاره کلام آقا بود و من گرفتم که باید چه کار کنم، بنابراین در تمام دوران مأموریتم در مذاکره با آنها تلاشم این بود که به آنها بفهمانم ما می‌توانیم یک همسایه شریک خوبی با هم باشیم و دلیلی ندارد که از جانب ما نگران باشند و اگر آنها شریک خوبی برای ما باشند، ما هم شریک خوبی برای آنها خواهیم بود. خلاصه بنا را گذاشتیم بر حسن همجواری و حسن همسایگی. جالب اینجاست که وقتی می‌خواستیم از مسکو برگردم و برای ملاقات با وزیر خارجه روسیه رفتم، او جمله عجیبی به من گفت که با جمله‌ای که آقا چهار سال پیش به من گفته بود، قرینه بود. گفت: میدانی در این مدتی که اینجا بودی چه کردی؟ اعتماد به ایران را به ما قبولاندی. موقعی که بر می‌گشتم، کشوری که به ما سیم خاردار نمی‌داد، نزدیک به ده میلیارد قراردادهای متنوع تسلیحاتی و اقتصادی با ایران بسته بود، یعنی بهکلی از این رو به آن رو شده بود. ... روابط از صفر شروع شد تا به اجلاس سران رسید. یک طرف اجلاس سران گورباچف رئیس‌جمهور شوروی و یک طرف آقای هاشمی رفسنجانی رئیس مجلس ایران بودند. ... این سفر و اجلاس سران انجام شد. کاری که آقای گورباچف کرد و خیلی جالب است. مذاکرات رسمی تمام و مذاکرات سری شروع شد که فقط آقای گورباچف بود و آقای هاشمی رفسنجانی و من و مترجم. گورباچف گفت: من همین الان از پولیت بورو، دفتر رهبری حزب کمونیست آمده‌ام. پولیت بورو شامل دوازده نفر بودند و کل شوروی را رهبری می‌کردند. گفت: در آنجا تصویب شد که در مذاکراتی که با شما داریم، همکاری تسلیحاتی هم داشته باشیم. ما قبلاً با مقامات نظامی کشورمان از جمله آقای هاشمی رفسنجانی هماهنگ کرده بودیم که چه چیزهایی بخواهیم. گورباچف کاغذ سفیدی را بیرون آورد و گفت: ببینید! من الان امضای همه اعضای پولیت بورو را زیر این کاغذ گرفته‌ام. صفحه هم خالی است، بنابراین هر چه می‌خواهید اینجا بنویسید، چون من تصویبش را از قبل گرفته‌ام و لازم نیست بروم و

تصویب بگیرم. نظریه من درست درآمد که اگر می‌خواستیم کار کنیم، باید با خود گورباچف کاری می‌کردیم که چنین ورق‌های را آورد. در اینجا آقای هاشمی نگاهی به من انداخت که خیلی چیز عجیبی شد! ما دو سه مطلب را آماده کرده بودیم که اصرار کنیم و حالا او کاغذ سفید به ما نشان می‌دهد. گفت هر چه می‌خواهید بگویید بنویسم و امضایش را قبلاً گرفته‌ام. آقای هاشمی به من گفت: خیلی موقعیت خوبی از کار درآمد! ما الان آمادگی نداریم بگوییم چه چیزهایی می‌خواهیم. گفتم: بیایید از آنها فرصت بگیریم و بگوییم برای فردا جلسه بگذارند. آقای هاشمی گفت: فکر خوبی است و به گورباچف گفت: با توجه به این کاری که شما کردید، یک روز به ما وقت بدهید. ما یک روز وقت گرفتیم و گورباچف هم قبول کرد و شب با هیئت‌های ایرانی و نظامی مشورت کردیم که لیست درست کنیم. باور کنید هیئت‌ها گیج شده بودند که چه بگویند. فردا که رفتیم و ملاقات کردیم و اسم بعضی از تسلیحات را در لیست آوردیم، گورباچف تعجب کرد و گفت: ما اصلاً چنین اسلحه‌ای نداریم و کد شما غلط است. بعد خودش کدها را به ما یاد می‌داد که اسلحه‌ای که شما می‌خواهید، پیشرفته‌ترش این است و به ما اسم می‌داد و می‌گفت شما اسامی غلط به ما می‌دهید. یعنی تا این حد با ما همکاری کرد. شش هفت ماه بعد از این سفر، آقای هاشمی رئیس‌جمهور شده بودند. من برای سمیناری در تهران بودم. ایشان مرا احضار کردند و گفتند: در خلیج فارس تهدیداتی پیش آمده است و ما احتیاج به یک ضد هوایی قوی داریم و آن طوری که مشورت کرده‌ایم، مثل اینکه اس-۲۰۰ ضد هوایی خوبی است. خوب است که شما از طرف من برای گورباچف پیام ببرید که آن را هم در انتهای لیست درخواستی ما اضافه کنند. گفتم: اشکالی ندارد، ولی الان تابستان است و اینها یک ماه مسکو را ترک می‌کنند و برای مرخصی به کنار دریای سیاه می‌روند. گفتم: گورباچف و شواردناده هر دو در آنجا هستند و در مسکو فقط معاونین‌اند که کاری از دستشان بر نمی‌آید. در مدل کمونیستی، سانترالیسم خیلی مهم است. گفتم: پیش معاون‌ها بروم جواب درستی نمی‌گیرم، پس اجازه بدهید مرخصی اینها تمام شود، برگردند و من می‌روم و پیام

شما را به آنها می‌دهم. گفت: نه، دیر می‌شود. من می‌خواهم به زودی هم با روس مذاکره و هم خبر آن را منتشر کنیم و بگوییم که ما با روس‌ها مذاکره کردیم و جواب هم گرفتیم. پرسیدم: چه کار کنم؟ جواب داد: هر جا هستند، برو. گفتم: اینها وقتی لب دریا می‌روند، تلفن‌هایشان را قطع و ارتباطات کاریشان را بسیار محدود می‌کنند و لب دریا کسی را برای کار نمی‌پذیرند که من از شما پیام ببرم. گفت: من نمی‌دانم، بالاخره ببین چه کار می‌توانی بکنی و کجا هستند. گفتم: جایی هم باشند، جای پرواز نمی‌توانم به آنجا پیدا کنم. گفت: من یک هواپیمای اختصاصی به تو می‌دهم، مستقیم برو همانجایی که هستند و پیام را برسان. گفتم: حالا که شما می‌گویید مسئله‌ای نیست. بعد ایشان یک فالکون در اختیارم گذاشتند و تنها سرنشین هواپیما هم من بودم و رفتیم روی دریای سیاه. آنها معمولاً برای تفریح به بندر سوچی می‌رفتند و من و خلبان هم هیچوقت به آنجا نرفته بودیم. چندین و چند جا رفتیم و اشتباه بود. خلاصه خیلی گشتیم و بالاخره بندر سوچی را پیدا کردیم. رفتم و پیام را دادم و موافقت شد و اس-۲۰۰ را گرفتیم. بعد از ظهر بود که به آنجا رفتم و در آن هوای گرم و شرجی واقعاً با کت و شلوار اذیت شدم، درحالی که آنها لباس‌های خنک و راحت داشتند.»^{۱۲۸}

مصاحبه‌ها و مقالات افرادی چون ناصر نوبری که در آن سال‌های رمزآلود دهه شصت خورشیدی، سفیر رسمی جمهوری اسلامی در شوروی بود، یکی از بهترین منابع برای کشف واقعیت‌های تاریخی آن دوره می‌باشد. از جمله اینکه حمایت شوروی از عراق در جنگ با ایران چه توجیهی می‌توانست داشته باشد. جالب اینجاست که علی خامنه‌ای با وجودی که می‌دانست روس‌ها به عراق اسلحه و مهمات جنگی پیشرفته می‌فروشد، با آنها مشکلی نداشت، اما با اینکه دولت آمریکا با همکاری اسرائیل به ایران بطور محرمانه اسلحه بفروشد، مشکل داشت و با افشای ماجرای ایران - کنتر این طرح را به شکست کشاند. اسلحه‌هایی که ایران در اوج بحران جنگ از طریق ایران - کنتر

دریافت می‌کرد، برای ادامه مقاومت در برابر ارتش عراق که تا بن دندان مسلح به سلاح های ساخت شوروی بود، حیاتی بودند. خامنه‌ای با آمریکایی‌ها که با به خطر انداختن آبروی سیاسی دولت خود، به کمک ایران در جنگ ایران و عراق آمده بودند مشکل داشت و به هیچ قیمتی نمی‌خواست اجازه دهد رابطه با ایالات متحده برقرار شود اما با شوروی که آشکارا از عراق در جنگ حمایت همه جانبه می‌کردند، مشکلی نداشت و برای جلب حمایت و اعتماد دوباره رهبران شوروی، به سختی تلاش می‌کرد.^{۱۲۹} در مصاحبه‌های متعدد ناصر نوبری بر این موضوع تاکید شده است که سیدعلی خامنه‌ای در مقام رییس جمهور از وی خواسته بود تا اعتمادسازی با روس‌ها را در اولویت کاری خود بعنوان سفیر ایران در شوروی قرار دهد. این موضوع نشان از یک جو بی‌اعتمادی داشت که بین خامنه‌ای و رهبران شوروی در نیمه دهه شصت خورشیدی پیش آمده بود. به ویژه ماجرای ایران - کنترا و مذاکرات محرمانه بین مقامات جمهوری اسلامی و دولت ریگان که گویا نه تنها به شدت سازمان امنیت شوروی را عصبانی کرده بود بلکه رهبران شوروی را از رفتارهای مشابه مقامات جمهوری اسلامی برای تهیه سلاح نگران می‌کرد. روس‌ها در دوره دوم ریاست جمهوری خامنه‌ای دریافته بودند که مقام ریاست جمهوری بیش از هر چیز یک عنوان تشریفاتی در جمهوری اسلامی است و عملاً خمینی در مقام رهبر، هاشمی رفسنجانی در مقام رییس مجلس و میرحسین موسوی در مقام نخست وزیر از قدرت اجرایی بسیار بالاتری برخوردار هستند. در چنین شرایطی حیات سیاسی سیدعلی خامنه‌ای در پایان دوره دوم ریاست جمهوری‌اش در وضعیت مرگ و زندگی قرار داشت. خامنه‌ای دوستان زیادی در بین مقامات عالی رتبه جمهوری اسلامی نداشت، اما دشمنان فراوانی داشت که برای پایان ریاست جمهوری‌اش لحظه

شماری می‌کردند. تنها چیزی که می‌توانست وی را همچنان در گردونه قدرت نگاه دارد این بود که اتفاقی برای خمینی بیفتد و به این ترتیب شاید خامنه‌ای بتواند به مقام رهبری دست پیدا کرده و به رهبران شوروی ثابت کند که قدرت مطلق در جمهوری اسلامی در اختیار وی می‌باشد. در این مسیر چند مشکل بزرگ وجود داشت. اول اینکه حتی پس از مرگ خمینی هم آیت الله منتظری به عنوان قائم مقام رهبری، جانشین وی می‌شد. نکته دیگر اینکه خامنه‌ای انبوهی از دشمنان را در مقابل داشت و در مقابل به هیچ عنوان نمی‌توانست روی فاکتورهایی همچون سابقه و کارنامه مبارزاتی و یا شخصیت کاریزماتیک حساب کند. به ویژه اینکه نشستن بر جایگاه خمینی با آن کاریزمای افسانه‌ای که برای وی به وجود آمده بود، کار ساده‌ای به نظر نمی‌رسید. تنها راه باقی مانده نزدیکی دوباره به یار قدیمی‌اش هاشمی رفسنجانی بود تا با کمک وی بتواند موانع را از پیش پای بردارد. پس از افشای ماجرای ایران - کنترا، موقعیت هاشمی رفسنجانی هم بسیار متزلزل شده بود و از نزدیکی دوباره با خامنه‌ای استقبال کرد. روشن‌ترین اقدام روشن کردن تکلیف آیت الله منتظری بود.^{۱۳۰}

تاکید سپاه پاسداران بر ساخت بمب هسته‌ای و لیزری

صداوسیما با پخش برنامه‌ای به نام سطرهای ناخوانده، با حضور مسعود بختیاری و عبدالحسین مفید از فرماندهان ارتش در زمان جنگ، محسن رضایی فرمانده کل و علی شمخانی از فرماندهان اصلی سپاه در آن زمان و محسن رفیق‌دوست آخرین وزیر سپاه ایران، به پاسخگویی به سوال‌های کارشناسانی پرداختند که به گفته برخی از مصاحبه

شوندگان، برای اولین بار سوالاتی متفاوت را از آنها می‌پرسیدند. خبرسازترین مصاحبه در این مجموعه، گفتگوی محسن رضایی فرمانده اسبق سپاه و دبیر مجمع تشخیص مصلحت نظام در نیمه شب چهارم و پنجم مهرماه بود که بخش عمده آن، به تحولات ماه‌های پایانی جنگ اختصاص داشت. بخشی از ناگفته‌های سال آخر جنگ هشت ساله، برای اولین بار در تلویزیون سراسری جمهوری اسلامی ایران مطرح شد و به صراحت مورد بحث قرار گرفت. در ابتدای این بحث، سرلشکر رضایی تاکید کرد که در مورد جنگ ناگفته‌هایی داشته که تاکنون بیان نکرده است. وی افزود که در ۷-۸ سال گذشته چند بار تصمیم گرفته این کار را بکند و دست نگه داشته اما فکر می‌کند که دیگر وقتش شده است. مجموعه ناگفته‌هایی که طی دو شب، در گفتگوی حدوداً پنج ساعته دبیر مجمع تشخیص مصلحت نظام مطرح شد، طیف متنوعی از موضوعات و به ویژه شکست‌های نظامی سپاه پاسداران در پایان جنگ را در بر می‌گرفت. نامه مورد اشاره در این برنامه همان بود که رهبر سابق جمهوری اسلامی، نخستین بار در جلسه ۲۵ تیر ۱۳۶۷ مسئولان ارشد نظام به آن اشاره کرده بود. خمینی در این جلسه، با اشاره به نامه‌ای از محسن رضایی فرمانده وقت سپاه گفته بود: فرمانده مزبور نوشته است تا پنج سال دیگر ما هیچ پیروزی نداریم. ممکن است در صورت داشتن وسایلی که در طول پنج سال به دست می‌آوریم قدرت عملیات انهدامی و یا مقابله به مثل را داشته باشیم و بعد از پایان سال ۷۱ اگر ما دارای ۳۵۰ تیپ پیاده و ۲۵۰۰ تانک و ۳۰۰۰ توپ و ۳۰۰ هواپیمای جنگی و ۳۰۰ هلیکوپتر باشیم و قدرت ساخت مقدار قابل توجهی از «سلاح‌های لیزری و اتمی» که از ضرورت‌های جنگ در آن موقع است، داشته باشیم می‌توان گفت به امید خدا بتوانیم عملیات آفندی داشته باشیم. اشاره

مستقیم به نامه در این برنامه، پس از آن صورت گرفت که محسن رضایی، با سوالی در مورد نامه وی به روح الله خمینی سه هفته پیش از قبول قطعنامه ۵۹۸ مواجه شد. دبیر مجمع تشخیص مصلحت نظام توضیح داد که اکبر هاشمی رفسنجانی جانشین وقت فرمانده کل قوا، در اواخر جنگ از او خواسته بود که امکانات مورد نیاز سپاه پاسداران برای خاتمه دادن به جنگ را بنویسد. محسن رضایی گفت که به دنبال این درخواست، «فرماندهان سپاه را جمع کرده و گفته که آقای هاشمی چنین صحبتی را کرده‌اند» و وقتی با سوالات فرماندهان در مورد دلیل طرح چنین درخواستی مواجه شده گفته است که باید به آقای هاشمی اعتماد کنیم. به گفته این فرمانده جنگ در ادامه، او و دیگر فرماندهان سپاه، ملزومات ادامه جنگ را برآورد کرده بودند، که ظاهراً تأکیدی بود بر اینکه نامه معروف، نتیجه همفکری فرماندهان ارشد سپاه بوده است. وی در این قسمت از برنامه سطرهای ناخوانده، به گونه‌ای غیرمنتظره نامه مورخ ۲ تیر ۱۳۶۷ خود در پاسخ به اکبر هاشمی رفسنجانی را بیرون آورد و اعلام کرد برای اینکه دقیق تر بحث را ادامه دهد به متن نامه رجوع می‌کند. در ادامه برنامه، کارشناسان اصرار کردند که وی متن نامه را بخواند که با مقاومت اولیه محسن رضایی روبرو شد که می‌گفت می‌خواهد این نامه را در کتاب خاطراتش منتشر کند، اگرچه سرانجام قبول کرد. بخشی از این نامه، حاوی توصیه آقای رضایی مبنی بر این بود که «تا پایان سال ۶۷ و ۶۸ و ۶۹ عملیات انهدامی انجام شود» (انهدام نیروهای عراقی بدون عملیات تهاجمی)، سال ۱۳۷۰ «آغاز عملیات سراسری» در دستور کار قرار بگیرد و سال ۱۳۷۱، زمان «پایان عملیات سراسری» برای سقوط حکومت صدام حسین و بیرون کردن نیروهای آمریکا از خلیج فارس باشد. وی در ادامه، یکی از جداول موجود در نامه در مورد «توسعه سازمان

رزم» ایران را توضیح داد که توصیه می‌کرد که از سال ۱۳۶۷ تا ۱۳۷۱، تعداد تیپ‌های پیاده ایران از ۵۰ به ۳۵۰ (هفت برابر) برسد و تعداد تانک‌ها، از ۱۰۰۰ به ۲۵۰۰ افزایش پیدا کند. این گفته، با کنایه یکی از کارشناسان برنامه در مورد تحریم جهانی فروش اسلحه به ایران مواجه شد که پرسید: «در شرایطی که به ما تانک نمی‌فروشند دیگر؟» دبیر مجمع تشخیص مصلحت نظام، در ادامه این قسمت، به تاکید نامه خود بر نیاز کشور به سلاح‌های «لیزری و اتمی» اشاره کرد و گفت: «من گفتم که هواپیما و مسائل لیزر و هسته‌ای را اگر نداشته باشیم مهم نیست، ولی ما برای اینکه آن تکلیف و مسئولیت نظامیمان را از نظر عقلانیت بیان کنیم بایستی در برآوردها می‌آوردیم.» وی اندکی بعد، در اظهاراتی متفاوت گفت که در نامه نوشته است که «مسئله تهیه هواپیما و تلاش جدی برای ساخت سلاح‌های لیزری» برای نیروهای ایران بسیار ضروری است اما اگر حاصل نشد این طور نیست که پیروزی به دست نیاید، بلکه باید فشارهای سنگینی را تا کسب پیروزی متحمل شویم. اظهارات محسن رضایی در این مورد که در نامه نوشته بوده «هواپیما و سلاح‌های لیزری» لزوماً از ضروریات پیروزی در جنگ نیست، باعث شد تا یکی از کارشناسان یادآوری کند که با این حساب، وی «سلاح هسته‌ای» را در شمار تسلیحاتی که بدون آنها هم می‌توان در جنگ پیروز شد ذکر نکرده است. آقای رضایی در واکنش به این یادآوری تذکر داد: «همه چیز که نباید گفته بشود.»^{۱۳۱} چند هفته پیش از پایان جنگ می‌بینیم که سپاه پاسداران لزوم ساخت «بمب هسته‌ای و لیزری» را در سر می‌پروراندند و ایدئولوژی‌های صدور انقلاب اسلامی و شیعه گستری در دنیا و نابودی کامل اسرائیل و به قول خودشان حسینیه کردن کاخ سفید، تا به امروز هم ادامه دارد. خمینی هشت ماه پس از پایان جنگ ایران و عراق باز

بر لزوم «تاسیس حکومت جهانی جمهوری اسلامی» تاکید می‌ورزد و می‌گوید که مردم باید سختی‌ها و فشارها و فلاکت‌ها را تحمل کنند تا مسئولان تجاوزگر جمهوری اسلامی به وظیفه اساسی‌شان که نشر اسلام در جهان است برسند:

«مسئولان ما باید بدانند که انقلاب ما محدود به ایران نیست. انقلاب مردم ایران نقطه شروع انقلاب بزرگ جهان اسلام به پرچمداری حضرت حجت- ارواحنا فداه- است که خداوند بر همه مسلمانان و جهانیان منت نهد و ظهور و فرجش را در عصر حاضر قرار دهد. مسائل اقتصادی و مادی اگر لحظه‌ای مسئولین را از وظیفه‌ای که بر عهده دارند منصرف کند، خطری بزرگ و خیانتی سهمگین را به دنبال دارد. باید دولت جمهوری اسلامی تمامی سعی و توان خود را در اداره هر چه بهتر مردم بنماید، ولی این بدان معنا نیست که آنها را از اهداف عظیم انقلاب که ایجاد حکومت جهانی اسلام است منصرف کند. مردم عزیز ایران که حقاً چهره منور تاریخ بزرگ اسلام در زمان معاصرند، باید سعی کنند که سختیها و فشارها را برای خدا پذیرا گردند تا مسئولان بالای کشور به وظیفه اساسی‌شان که نشر اسلام در جهان است برسند.»^{۱۳۲}

جنگ و تضعیف ارتش

یکی از بزرگ‌ترین اهدافی که در طول جنگ بوجود آمد و از سوی شوروی و عوامل وابسته به آن در داخل مورد توجه قرار گرفت تضعیف ارتش بود. بعد از انقلاب تمام سعی و تلاش سازمان امنیت شوروی رسیدن به اطلاعات و تضعیف و زیرنظر داشتن ارتش بود. به کسانی که برای به پایین کشیدن قدرت ارتش فعالیت می‌کردند توجه کنید. حزب توده که در جهت منافع شوروی گام بر می‌داشت در تضعیف ارتش بسیار

مصمم بود. نورالدین کیانوری، دبیرکل حزب توده، ارتش را استعمارزده می‌نامید که تار و پودش برای منافع امپریالیسم بافته شده و باید هرچه زودتر تصفیه شود. این اقدامات حزب توده برای تضعیف ارتش برای این بود که ارتش آمریکایی ایران را به یک ارتش کمونیستی با تصفیه آن و سپس نفوذ توده‌ای‌ها در آن، قدرت ارتش را در دست خود بگیرند. طوری که در طول جنگ «نفوذی‌های حزب توده در ارتش اطلاعات جنگ را از طریق حزب توده و روس‌ها به عراق می‌دادند.»^{۱۳۳} صادق خلخالی که بعد از انقلاب طبق خاطراتش چندین سفر هم به شوروی داشت و در پاسخ به سوالی از او مبنی بر اینکه روابط ایران با دیگر کشورها چگونه خواهد بود پاسخ داده که «ایران روابط مستحکمی با شوروی دارد و قصد دارد تا این روابط را همچنان حفظ کند»،^{۱۳۴} دست به اعدام فرماندهان ارتشی میزد و جالب اینکه حزب توده علاوه بر اینکه اعلام کرده بود «در هر نقطه‌ای آیت الله خلخالی نامزد باشند به ایشان رای خواهند داد» از اعدام ارتشی‌ها توسط خلخالی به شدت حمایت می‌کرد و نورالدین کیانوری در دفاع از دادگاه‌های انقلاب می‌گفت: «این‌ها انقلاب ایران را سربلند کردند»، نکته حائز اهمیت دیگر اینکه دکتر مصطفی چمران این اعدام‌ها را دقیقاً در جهت منافع مارکسیست‌ها می‌دانست. به همین جهت وقتی حسن روحانی بعد از انقلاب در مجلس سخن از انحلال ارتش و توطئه‌گر خواندن ارتش کرد با مخالفت چمران روبرو شد.^{۱۳۵} موسوی خوئینی‌ها دانش آموخته دانشگاه پاتریس لومومبای شوروی که مورد حمایت کا.گ.ب و حزب توده بود و همچنین رهبری اشغال سفارت آمریکا را بر عهده داشت. سید علی خامنه‌ای فارغ التحصیل دانشگاه پاتریس لومومبای شوروی که او هم روابط نزدیکی با حزب توده داشت طوری که این حزب حمایت کامل خود در انتخابات ریاست جمهوری از سیدعلی

خامنه‌ای را با تعریف و تمجید فراوان اعلام کرده بود. کودتای نوژه که در زمان جنگ توسط ارتش تدارک دیده شده بود از طریق کا.گ.ب به سیدعلی خامنه‌ای خبر داده شد. یعنی شوروی و حزب توده در زمان جنگ ارتش را کاملاً زیر نظر داشتند تا بتوانند قدرت‌ش را در ایران تضعیف کنند. محمدمهدی ری‌شهری دانش آموخته دیگری از پاتریس لومومبای شوروی نیز مدتی دادستان دادگاه‌های انقلاب ارتش بود. وی در اعدام تعدادی از نظامیان ارتش نقش اصلی را داشت. وی دست راستی داشت به نام سرهنگ بیژن کبیری که از اعضای شاخه نظامی حزب توده ایران بود. وی چنان جای خود را باز کرده بود که اگر قرار بود اجتهاد شرط وزیر اطلاعات نباشد، قطعاً وزیر اطلاعات می‌شد یا یکی از معاونت‌های مهم این وزارتخانه. محمدمهدی ری‌شهری با همکاری دست راست خودش یعنی بیژن کبیری از اعضای نظامی حزب توده ایران نقش مهم و اساسی در اعدام نظامیان ارتش داشتند.^{۱۳۶}

فصل سوم

رابطه مجاهدین خلق و مهدی بازرگان



از جمله گروه‌هایی که نقش بسیار پررنگی در اجرای انقلاب نکبت بار اسلامیستی - مارکسیستی در سال ۱۳۵۷ داشتند سازمان مجاهدین خلق است. این واقعیت را نمیتوان انکار کرد که این سازمان یکی از مبارزترین سازمان‌های دگماتیسمی بوده که بوجود آمده است. با این هدف که باید در راه ایفای اعتقادات و ایدئولوژی کشت و نابود

کرد. این آمادگی سازمان مجاهدین خلق برای بی‌رحمی و خشونت همگام با دیگر انقلابیونی بود که در این اقدامات ددمنشانه سهامدار بودند. «پیش از انقلاب همه کشتارها، آتش سوزی‌ها، ویرانگری‌ها، جنگ و گریزهای خیابانی، وحشت آفرینی‌ها، هواپیماربایی‌ها، ترورها، بمب گذاری‌ها و خونریزی‌ها و دیگر اقدامات تروریستی با روحانیون و سازمان مجاهدین خلق و فدائیان خلق و ملل اسلامی و حزب الله و موتلفه و... و گروه‌های چپ‌گرای دیگری بود که وابسته بدان‌ها یا مؤتلف آنها بودند.» در سال ۱۳۲۸ جبهه ملی توسط دکتر مصدق تاسیس شد و پس از شکست در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که کینه بزرگی در دل آن‌ها نشانده، اعضای جبهه ملی از جمله اللهیار صالح که از یاران دکتر مصدق بود دوباره فعالیت‌های سیاسی خود را در سال ۱۳۳۹ با تأسیس جبهه ملی از سر گرفتند. از اعضای آن می‌توان از جمله به مهدی بازرگان و آیت الله طالقانی که پیش از این از مصدق حمایت می‌کردند، محمد حنیف نژاد، سعید محسن و علی اصغر بدیع زادگان اشاره کرد. بعد از آن مهدی بازرگان و آیت الله طالقانی، سازمان نهضت آزادی را در سال ۱۳۴۰ تأسیس کردند که مورد تایید دکتر مصدق نیز قرار گرفت. «محمد حنیف نژاد هم مسئول انجمن اسلامی دانشکده کشاورزی بود، هم مسئول جبهه ملی این دانشکده و هم مسئول نهضت آزادی آنجا و در انجمن‌های سراسری اسلامی دانشجویی هم در واقع نقش رهبر داشت. یعنی رهبری کل انجمن‌های اسلامی دانشجویی با او بود.»^۱ حنیف نژاد به همراه سعید محسن و علی اصغر بدیع زادگان که پس از جبهه ملی به عضویت سازمان نهضت آزادی درآمدند و همچنین با عبدالرضا نیک بین رودسری یکی دیگر از اعضای نهضت آزادی، سازمان مجاهدین خلق را تأسیس کردند. این اشخاص و چند تن دیگر از جمله احمد رضایی که از فعالان جبهه

ملی و نهضت آزادی بود و پدرش هم فعالانه از دکتر مصدق حمایت می‌کرد، محمود عسگری زاده، مشکین فام، میهن دوست، ناصر صادق، باکری، محمد بازرگانی، بهمن بازرگانی و مسعود رجوی که کمیته مرکزی سازمان را تشکیل میدادند و همچنین یک تیم ایدئولوژی، همگی اینها که از بنیان‌گذاران و رهبران سازمان مجاهدین خلقی بودند که از نهضت آزادی متولد و کمک‌های مالی دریافت می‌کردند و فعالیت‌های تروریستی انجام می‌دادند به شدت تحت تاثیر آیت‌الله طالقانی و مهدی بازرگان بودند. به همین جهت همانطور که خمینی بازرگان را «مردی صالح و عقیده‌مند به دیانت می‌دانست»^۲ و «دولت او را دولت اسلام و امام‌زمان خوانده بود»^۳ مسعود رجوی هم طی مصاحبه‌ای بازرگان را به عنوان «یک اصلاح طلب صادق ضدشاه» و «اولین ایرانی که به رابطه میان علم و اسلام پی برد» تحسین می‌کند،^۴ و به همین جهت است که این سازمان تا به امروز آیت‌الله طالقانی را پدر طالقانی خطاب می‌کند.^۵

جلال‌الدین فارسی در مورد تاثیر مهدی بازرگان در تاسیس مجاهدین خلق با تاکید بر این که وی معتقدان به مبارزات مسلحانه را تشویق و کمک می‌کرد، می‌نویسد:

«...مرحوم حنیف‌نژاد برایم نقل کرد که مهندس بازرگان در زندان در گوش او گفته بود: نمی‌بینی این رژیم با آقای طالقانی و من و دوستانمان چه می‌کند؟ شما جوان‌ها باید فکری بکنید و آن مرحوم از این اندرز سیاسی دریافته بود که باید سازمان برای مبارزه مسلحانه علیه رژیم بوجود آورد...»^۶

مهندس بازرگان که به یک معنی پدر فکری و معنوی مجاهدین خلق بود نیز بعد از انقلاب مقاله‌ای را با عنوان «فرزندان مجاهد و مکتبی عزیزم» در «روزنامه میزان» به چاپ رساند و چنین نوشت:

«مجاهدین خلق، شما فرزندان نهضت آزادی هستید، در سال ۱۳۴۳ (۱۳۴۴) که در زندان بودیم به دنیا آمدید و راه خود را پیش گرفتید بدون آن که از خانه فرار کرده یا اخراج شده باشید. مبانی فکری و تعلیمات اولیه شما را کتاب‌ها و بحث و تحلیل‌ها و تجربیاتی که از نهضت گرفتید تشکیل می‌داد.»^۷

پیام مجاهد، ارگان نهضت آزادی در خارج از کشور که از سال ۱۳۵۱ تا ۱۳۵۷ منتشر می‌شد در رابطه با تولد سازمان مجاهدین خلق از دل نهضت آزادی، در نشریه‌ای اعلام داشت:

«جوانان فعالی که مجاهدین را پایه گذاشتند، از اعضای خود ما در نهضت آزادی بودند.»^۸

نهضت آزادی علاوه بر کمک‌های مالی خود «از بازار هم برای مجاهدین کمک مالی جمع می‌کرد تا به فعالیت‌های آنها علیه رژیم یاری دهد.»^۹ نهضت آزادی اجازه داشت جلسه برگزار نماید، خبرنامه منتشر کند، انجمن اسلامی دانشجویان را توسعه بخشد و جلسات بحث و مباحثه گروهی نیز در مسجد هدایت طالقانی ترتیب دهد.

تشکیل دولت موقت به ریاست مهدی بازرگان

خمینی در ۲۲ دی ۱۳۵۷ هنگامی که در پاریس بود شورای انقلاب را تشکیل داد. هسته ۵ نفره اولیه این شورا آقایان آیت الله مرتضی مطهری، دکتر محمد بهشتی، آیت الله موسوی اردبیلی، دکتر باهنر و هاشمی رفسنجانی بودند. سپس طالقانی، مهدوی کنی، علی خامنه‌ای، احمد صدرحاج سیدجوادی، مهدی بازرگان، یدالله سبحانی، مصطفی کتیرایی، سرلشکر قرنی و سرتیپ مسعودی به این شورا اضافه شدند. پس از

تشکیل دولت موقت مهدی بازرگان، سحابی، کتیرایی، صدر حاج سید جوادی و سرلشکر قرنی به دولت و ارتش منتقل شدند و به جای آن‌ها دکتر حبیبی، عزت‌الله سحابی، عباس شیبانی، بنی صدر، ابراهیم یزدی، صادق قطب زاده به شورای انقلاب راه یافتند. پس از ترور آیت‌الله مطهری، آقایان میرحسین موسوی، احمد جلالی، حبیب‌الله پیمان نیز به شورای انقلاب اضافه شدند و سرتیپ مسعودی به کار اجرایی رفت. در ۱۵ بهمن ۱۳۵۷ خمینی مهندس مهدی بازرگان را به نخست‌وزیری دولت موقت منصوب کرد. در مدتی که دولت بختیار روی کار بود نهضت آزادی طی اعلامیه‌ای دولت بختیار را غیرقابل قبول و «محکوم به شکست» دانست.^{۱۰} پس از آن که خمینی مهندس بازرگان را به عنوان نخست‌وزیر دولت موقت اعلام می‌کند، اما بازرگان و اطرافیان او به عدم تفاهم و ستیزه‌جویی‌های روحانیون چه واقف بوده‌اند و چه نه، به هر روی همانطور که نهضت آزادی دولت بختیار را محکوم به شکست می‌دانست دولت موقت مهندس بازرگان نیز در مقابل جناح‌هایی که در ضدیت با او بودند، محکوم به شکست بود. در رابطه با این موضوع بازرگان می‌گوید:

«دوستان و من غافل از این بودیم که بعدها چه معامله خواهند کرد و مرا بطور موقت برای جلب اعتماد مردم ایران و خارج و اعتبار انقلاب به عنوان نردبان قدرت در آن جا می‌گذارند و راه و برنامه‌های خودشان را گام به گام دنبال خواهند کرد. مرحوم طالقانی توصیه کرده بود نپذیرم و فرموده بود این آقایان وفا و صمیمیت نخواهند داشت ولی دوستان و خود من در چنان اوضاع و احوال وظیفه شرعی و ملی خودمان می‌دانستیم که شانه از زیر بار مسئولیت خالی نکنیم.»^{۱۱}

دکتر یزدی نیز در مخالفت آیت الله طالقانی برای پذیرفتن نخست وزیری بازرگان در دولت موقت می گوید:

«مرحوم طالقانی بنا به اظهار خودشان، چون هم مهندس بازرگان را خوب می شناختند و هم روحانیون را، معتقد بودند این دو نمی توانند با یکدیگر آن هم در سطح یک مملکت همکاری کنند.»^{۱۲}

هاشم صباغیان نیز گفته اند که همین مطلب را طالقانی به ایشان گفته و خواسته که مانع پذیرفتن مهندس بازرگان شود.^{۱۳} بعدها خود بازرگان نیز خطاری را که طالقانی به او داده بود به بنی صدر داد. مهدوی کنی در خاطراتش نقل می کند بازرگان به بنی صدر گفته است که در مواقع حساس روحانیون اختلافات را کنار می گذارند:

«آقای بنی صدر دلت را به این ها خوش نکن، همه با هم هستند، این آخوندها را من تجربه کرده ام. تو که یک آخوندزاده هستی این آخوندها را شناخته ای؟ این آخوندها در مواقع حساس همه شان باهم می شوند.»^{۱۴}

به هر روی و با آگاهی بازرگان از طریق اشخاصی مانند طالقانی به محکوم به شکست بودن دولت موقت در مقابل روحانیونی که وفا و صمیمیت نمی شناسند مهندس بازرگان در ۱۶ بهمن ۱۳۵۷ به عنوان نخست وزیر دولت موقت معرفی شد. آیت الله خمینی در این روز سخنانی ایراد کرد:

«چون جناب آقای مهندس بازرگان را سال های طولانی است از نزدیک می شناسم و یک مردی است صالح، متدین، عقیده مند به دیانت و امین و ملی و بدون گرایش به یک شیئی که برخلاف مقررات شرعی است من ایشان را معرفی می کنم که ایشان رئیس دولت باشد... من که ایشان را حاکم کردم یک نفر آدمی هستم به واسطه ولایتی که از طرف شارع

مقدس دارم ایشان را قرار دادم. ایشان را که من قرار دادم واجب الاتباع است، ملت باید از او اتباع کند، یک حکومت عادی نیست، یک حکومت شرعی است، مخالفت با این حکومت مخالفت با شرع است، قیام بر علیه شرع است... قیام بر ضد حکومت خدایی قیام بر ضد خداست. قیام بر ضد خدا کفر است.»^{۱۵}

سپس حکم نخست وزیری مهندس بازرگان بوسیله رفسنجانی قرائت شد. با پیروزی انقلاب اسلامیستی - مارکسیستی ۵۷ مدیریت اجرایی کشور به دست دولت موقت افتاد. بازرگان که پس از ورود خمینی در جریان رفراندوم گفته بود این سوال در برابر مردم خواهد بود: «جمهوری دموکراتیک اسلامی، آری یا نه؟»^{۱۶} اما خمینی که خود در نوفل لوشاتوی پاریس بارها از دموکراسی سخن گفته بود و «شورای انقلاب نیز در بند اول اساسنامه‌اش از ایجاد حکومت جمهوری دموکراتیک اسلامی سخن گفته بود»^{۱۷} هر چند جمهوری دموکراتیک اسلامی هم خودش اشکالی اساسی دارد زیرا اسلام و دموکراسی هرگز کنار هم نمی‌نشینند و دموکراسی را نقض می‌کند ولی در نهایت خمینی ختم کلام را اعلام کرد: «جمهوری اسلامی نه یک کلمه کم نه یک کلمه زیاد.» هر چند واژه اسلام با جمهوری هم همخوانی ندارد و قابل جمع نیستند. به هر صورت در تاریخ دهم و یازدهم فروردین ۱۳۵۸ رفراندوم کذایی جمهوری اسلامی برگزار شد و در تاریخ ۱۲ فروردین نتیجه آن اعلام گردید و روحانیون عملاً قدرت را قبضه کردند. خمینی با اعلام اینکه «از امروز رژیم ایران جمهوری اسلامی شد» گفت: «۱۲ فروردین روز نخستین حکومت الله است.»^{۱۸} حکومت الهی که خروجی آن چیزی جز کشتار، قتل عام، اعدام، تجاوز، فساد، فقر، فحشا، اختلاس، سرکوب، شکنجه، زندان، تفتیش عقاید، اقتصاد ورشکسته، خفقان، بی‌اعتمادی، بی‌عدالتی، انزوا، بیکاری، سقوط ارزش پول ملی، جنگ‌های نیابتی با پول نفت و گاز، کشاورزی ناکارآمد، مدیریت ناهوشمندانه

آب و نابودی منابع خاک، سلب آزادی سیاسی و اجتماعی، زن‌ستیزی و نادیده گرفتن زنان که موجب به هدر دادن توانایی نیمی از جمعیت کشور است، سرکوب اقلیت‌های دینی و قومی و جنسیتی، تبعیض، فرار مغزها، عدم امنیت شغلی و فضای به شدن ناامن در بطن جامعه، زوال فرهنگی و اخلاقی و... نیست. «خمینی در این روز دستور داد که باقیمانده رژیم پهلوی را در تمام کشور پاکسازی و فرهنگ و دادگستری و سایر وزارتخانه‌ها و ادارات به شکل متحجرانه و عقب افتاده و پوسیده اسلامی درآیند.»^{۱۹}

نکته بسیار قابل تامل در رابطه با رفتارندوم فروردین ۱۳۵۸ که بعد از این همه‌پرسی دروغین که به اصطلاح از آن به عنوان یک انتخابات دموکراتیک! یاد می‌شود این است که خمینی پس از آنکه با دروغ‌هایش مردم را به پای صندوق‌های رای کشاند در ۱۲ فروردین ۱۳۵۸ آنهایی که به جمهوری اسلامی رای ندادند را اینگونه تهدید می‌کند:

«آنهایی که به جمهوری اسلامی رای ندادند و آنهایی که آن را تحریم کردند منافقند و ما باید با آن‌ها مثل منافقین عمل کنیم. با خبر باشید که رفت و آمد شما کنترل است. حالا که توطئه شما ثابت شده ما شما را سرکوب خواهیم کرد. تمامتان را پاکسازی می‌کنیم. نمی‌گذاریم شما جرثومه‌های فساد باقی بمانید و دوباره کار خودتان را بکنید اگر دست از شیطنت بر ندارید بسیجی فوق این بسیج که انجام گرفت انجام می‌دهیم.»^{۲۰}

اما در مجموع و به تعبیری، جمهوری اسلامی یا جمهوری دموکراتیک اسلامی در واقع کلاهی بودند که رهبران جمهوری اسلامی بر سر ملت فریب خورده ایران گذاشتند. هر چند عده‌ای عقیده دارند که خود بازرگان هم کلاهی بود که خمینی بر سر آمریکا گذاشت:

«اگر امام در اوایل انقلاب بازرگان را بر سر کار نمی گذاشت شاید انقلاب به ثمر نمی رسید. بازرگان بزرگترین کلاهی بود که امام بر سر آمریکا گذاشت. ایشان نیرویی را به کار گرفتند که آمریکا احساس خطر نکند.»^{۲۱}

محمد نبی حبیبی دبیر کل حزب موتلفه اسلامی و از منتقدان مهدی بازرگان نیز مانند محسن رضایی انتخاب بازرگان را تاکتیک خمینی در مقابل آمریکا میدانند:

«بنده با شواهد و مستنداتی که دارم معتقدم امام با شناخت، مهندس بازرگان را رئیس دولت کردند. من معتقدم امام با این اقدام در مقابل آمریکا یک کار تاکتیکی بسیار هوشمندانه انجام دادند. با انتصاب دولت موقت، در واقع خیال آمریکایی‌ها راحت شد که می‌توانند در آینده‌ای که خیلی دیر و دور نیست به شکل دیگری در ایران اثرگذار باشند. در خاطرات مرحوم آقای آذری قمی، احمدآقا خمینی، مرحوم آقای عسکراولادی و مرحوم آقای شفیق در این باره شواهدی وجود دارد که امام با شناخت کامل از تفکرات مهندس بازرگان ایشان را منصوب کردند. اما امام در واقع مقابل آمریکا یک کار تاکتیکی انجام دادند.»^{۲۲}

اما این باورها چه درست چه غلط، تمام ماجرا نیست. عدم همکاری‌ها و مخالفت‌ها و کارشکنی‌ها نسبت به دولت موقت از همه طرف به عمل آمد. بعد از اینکه در سال ۱۳۵۷ ویرانی بر ایران خیمه انداخت، همسایه شمالی یا بهتر است بگوییم دشمن شمالی ملت ایران و رفیق یا رئیس شمالی انقلاب اسلامی - مارکسیستی ۱۳۵۷، یعنی اتحاد جماهیر شوروی توسط جاسوسان و احزابی که در جمهوری اسلامی ایران داشت و دست پرورده خودش بود هر کسی را که با منافع این کشور سر ستیز داشت و گرایش‌های غربی و خصوصاً آمریکایی داشت را از طریق جاسوسان خود از صحنه سیاست حذف می‌کردند. بعد از سال ۱۳۵۷ یک پاکسازی بزرگ درون حکومتی به دست یک

سری از روحانیون ریاست طلب که اتفاقاً دست پرورده‌های اتحاد جماهیر شوروی بودند به وقوع پیوست. بازرگان و دولت موقتِ او یکی از این تصفیه حساب‌های درون حکومتی بودند. از نخستین روزهای دولت بازرگان، حزب توده و روحانیون و دیگر افرادِ همدل با آن‌ها، به روی او شمشیر کشیدند. «۲۶ فروردین ۱۳۵۸ هاشمی‌رفسنجانی طرح تشکیل سپاه را به شورای انقلاب داد. به این ترتیب سپاه پاسداران در پاسخ به قدرت‌نمایی سازمان مجاهدین خلق و چریک‌های فدایی خلق که طرفدار طالقانی بودند، تشکیل شد. اما هنوز یک مشکل بزرگ برای رفسنجانی و خامنه‌ای وجود داشت و آن اینکه سپاه پاسداران زیر نظر دولت موقت قرار گرفته بود. در نهایت با اعمال نفوذ این دو، در ۱۵ اردیبهشت ۱۳۵۸ خورشیدی، با دستور خمینی سپاه پاسداران زیر نظر شورای انقلاب قرار گرفت. هاشمی رفسنجانی در کتاب خاطرات خود روایتی بسیار روشن در این مورد را مطرح کرده است:

«البته برخی از اعضای دولت موقت و دوستانشان که معتقد بودند ما از اینگونه مسائل آگاهی نداریم، در یک مقطع پیش از این، خواستند به نیروهای اصیل انقلاب رو دست بزنند. بنابراین سپاهی را تشکیل دادند و اداره آن را به دست نیروهای مورد نظرشان سپردند. ما جلوی آن را به سرعت گرفتیم و با جمع کردن گروه‌های متفرق، سپاه اصلی را تشکیل دادیم. این کار با اشاره امام آغاز شد. بعد امام (ره) مرا مامور کردند که آن‌ها را سازماندهی کنم. بعد از من آیت الله خامنه‌ای رفتند و به سازماندهی و اداره سپاه پرداختند. خاطرات رفسنجانی - مبارزه و پیروزی»^{۲۳}

در خاطره رفسنجانی اختلافات و درگیری‌های او و خامنه‌ای نسبت به مهدی بازرگان و دکتر چمران کاملاً آشکار است. زیرا «اشاره هاشمی رفسنجانی در این خاطره، گارد ملی بود که دکتر مصطفی چمران فرماندهی آنها را به عهده داشت و در همان روزهای

نخست تشکیل دولت موقت زیر نظر نخست‌وزیر مهدی بازرگان که استاد چمران در سال‌های دانشکده فنی در دهه چهل بود، شکل گرفت و وظیفه محافظت از اعضای هیئت دولت و شخصیت‌های انقلابی به آن‌ها سپرده شده بود. در پی این اقدام مهدی بازرگان که مورد توجه و اعتماد خمینی بود، از وی خواست تا با توجه به تشکیل، تثبیت دولت موقت، جهت هماهنگی بیشتر در کارها شورای انقلاب را منحل کند. دهم تیرماه ۱۳۵۸ خورشیدی، جلسه مشترک هیئت دولت موقت و شورای انقلاب در حضور خمینی تشکیل شد و به درخواست خمینی قرار شد اعضای شورای انقلاب به عنوان مشاور در کنار وزرای کابینه دولت موقت قرار گیرند و عملاً شرایط انحلال شورای انقلاب فراهم گردد. به دنبال همین جلسه سیدعلی خامنه‌ای در ۲۱ تیر ۱۳۵۸ به آرزوی دیرینه خود رسید و نخستین سمت رسمی خود را در دولت موقت تحت عنوان معاون وزارت دفاع به دست آورد. وزیر دفاع وقت دکتر مصطفی چمران بود که با اکران وی را پذیرفت.^{۲۴} زیرا خامنه‌ای که در صفحات و بخش‌های بعدی خواهید دید به شدت علیه دولت موقت و مصطفی چمران فعالیت می‌کرد. «رفسنجانی هم در همین روز معاون بخش سپاه پاسداران وابسته به وزارت کشور در دولت موقت و مهدوی کنی هم معاون کمیته‌های انقلاب در همین وزارتخانه شد. دو روز بعد هم با تصوب شورای انقلاب سیدمحمد موسوی خوئینی‌ها (از یاران نزدیک خامنه‌ای و رفسنجانی که او هم از مخالفان دولت بازرگان بود)، محمد خاتمی و صادق قطب‌زاده برای اداره رادیو و تلویزیون ملی ایران منصوب شدند.»^{۲۵} محمد توسلی در رابطه با ادغام شورای انقلاب و دولت موقت در مصاحبه‌ای با روزنامه شرق می‌گوید:

«چرا دولت موقت استعفا داد. به خاطر تداخلی که نهادهای دیگر در کار دولت داشتند، قبل از آبان ۵۸ دو یا سه بار دیگر هم درخواست استعفا داده شده بود. آن قدر این تداخل و پیامدهای سوءمدیریتی آن گسترده بود که در شورای انقلاب تصمیم گرفتند که دولت موقت و شورای انقلاب ادغام شوند و به طور مشترک مدیریت کشور را تصدی کنند تا این گونه تداخلها حذف شود.»^{۲۶}

علی اصغر حاج سید جوادی برادر احمد صدر حاج سیدجوادی نیز در مورد اختلاف آقایان خامنه‌ای و رفسنجانی با بازرگان می‌گوید:

«اگرچه مهندس بازرگان و صدر پس از انقلاب مسئولیت و همکاری‌هایی را بر عهده گرفتند ولی مسئولیت آن‌ها با ورود آقایان خامنه‌ای و رفسنجانی منتفی شد و حاضر نشدند زیر بار ولایت فقیه بروند. حتی یکبار به برادرم گفتم این‌ها که صلاحیت و علم ندارند چرا اختیارات به آن‌ها می‌دهید و ایشان گفتند که در شورای انقلاب اینقدر چوب لای چرخ دولت می‌گذارند که چاره را در آن دیدیم که آن‌ها را پشت میز بنشانیم.»^{۲۷}

می‌بینیم که امثال علی خامنه‌ای و هاشمی رفسنجانی آنقدر سنگ اندازی می‌کنند که مهدی بازرگان مجبور میشود آن‌ها را پشت میز بنشانند. نکته دیگر در سخنان علی اصغر حاج سیدجوادی این است که مهدی بازرگان و دولت موقت با ولایت فقیه مخالف بودند و زیر بار آن نمی‌رفتند. در صفحات بعد در این رابطه صحبت خواهیم کرد. مهدی بازرگان نیز خود در کتاب «انقلاب ایران در دو حرکت» از چرایی ادغام شورای انقلاب و دولت موقت می‌گوید و همچنین به طور غیرمستقیم و با زبان کنایه از ریاست‌طلبی و انحصارطلبی خامنه‌ای و رفسنجانی می‌نویسد:

«پس از آنکه آقای مهدوی‌کنی بریاست کمیته‌های امام تعیین گردیدند و قرار شد کلیه کمیته‌ها تحت سرپرستی و نظامات ایشان عمل نمایند دولت موقت برای رفع مشکل تعدد مراکز تصمیم‌گیری که در هیچ نظام و مدیریتی قابل قبول نیست و باعث لوث مسئولیت‌ها و اختلال عظیم کارها می‌شود، پیشنهاد نمود برای هماهنگی و همکاری لازم بسود انقلاب و جمهوری اسلامی روسای کل و سرپرستان نهادهای جدید وارد در هیئت دولت شوند یا به عنوان وزیر و در کار وزارتخانه‌ای باشند. به این ترتیب عده‌ای از آقایان روحانیون مقامات دولتی بالا پیدا کردند و در کابینه‌های بعدی قبول سمت‌های وزارت و نخست‌وزیری را کرده و بعد از عزل آقای بنی‌صدر و شهادت آقای رجایی بریاست جمهوری نیز انتخاب شدند.»^{۲۸}

«به دولت موقت حملات زیادی از نواحی مختلف شده، ما را متهم به تعلل، سازشکاری، اشتباه و خیانت در دفاع از کردستان و مرزهای ایران و در مقابله با توطئه‌های ضدانقلاب می‌نمودند در حالی که اولاً هیچگونه تعلل و سازشکاری و خطای عمدی وجود نداشته، با توجه به اطلاعات و امکانات موجود حداکثر مراقبت و تلاش و خدمت به عمل می‌آمد و ثانیاً آقایان شورای انقلاب به هیچ وجه بیگانه و برکنار از جریان‌ها و تصمیمات نبوده، به سهم خودشان مطلع و مسئول کارها بودند ولی نه کسی به آنها ایرادی گرفت و نه آنها قیام به شهادت و دفاع از حق نمودند. برای ما بسیار دردناک بود با آنکه آقایان در بسیاری از برنامه‌ها و اعمال مثبت یا منفی دولت و حتی پیش از پیروزی انقلاب مشارکت یا نظارت داشته، تصویب کرده بودند و در هر حال بر طبق اساسنامه شورای انقلاب و بنا به تکلیف شرعی که امام به گردنشان گذارده بودند مسئول کارهای ما در خطوط اصلی بودند، در برابر حملات ناروا و اتهامات ناجوانمردانه علیه دولت موقت که ماه به ماه شدیدتر و وسیع‌تر می‌شد، سکوت رضایت‌مندانه‌ای

اختیار کرده، احساس وظیفه وجدانی و شرعی برای دفاع از عمل مشترک و ادای شهادت به حق نمی نمودند.»^{۲۹} با ورود خامنه‌ای و رفسنجانی گویی که انگار جاسوسانی به دولت موقت رخنه کرده باشند. «آقایان خامنه‌ای و هاشمی رفسنجانی در کمیسیون وزراء امنیتی که سرپرستی و مسئولیت کلیه امور انتظامی و جنگی و امنیتی از جمله گنبد و کردستان و خوزستان و مقابله با گروه‌های ضدانقلاب را به عهده داشت عضویت و نظارت و دخالت کامل داشتند. شورای دفاع نیز بدون اطلاع و مشارکت آقای خامنه‌ای تشکیل نمی شد.»^{۳۰}

این ادغام نه مانع ریاست طلبی علی خامنه‌ای و رفسنجانی شد و نه توانست علی خامنه‌ای را از جاسوسی برای شوروی بازدارد و نه توانست آموزش‌هایی که از شوروی دیده بود را فراموش کند، بلکه آن‌ها را بیش تر از پیش تشنه قدرت کرد. آن‌ها از حمله به دولت موقت دست برنداشتند و از آنجایی که هر دو از اعضای برجسته حزب جمهوری اسلامی بودند، شلیک‌های خود را از طریق روزنامه این حزب و با پیاده کردن سیاست‌های آمریکا ستیزی ادامه دادند. حزب جمهوری اسلامی که حمله‌های بسیاری را به دولت موقت و مهدی بازرگان انجام میداد، «علی خامنه‌ای در آن عضو موسس، عضو شورای مرکزی، مسئول تبلیغات حزب و عنوان صاحب امتیاز را داشت.»^{۳۱} «حزب توده نیز که حزب جمهوری اسلامی را در کنار خودش جبهه انقلابی و خط امامی معرفی میکرد»^{۳۲} به سران نظام که غالباً مدیران برجسته حزب جمهوری اسلامی بودند پیغام داده بودند که هر جا ببینیم انقلاب در خطر است از آن دفاع خواهیم کرد و اگر اطلاعاتی به دست بیاوریم که کسانی می‌خواهند به این انقلاب ضربه بزنند به شما

اطلاع خواهیم داد.^{۳۳} هاشم صباغیان در مورد حملات متعدد روزنامه جمهوری اسلامی به دولت موقت با هدف ضعیف کردن دولت موقت می‌گوید:

«حزب جمهوری اسلامی که تاسیس شد اکثر اعضای آن در شورای انقلاب بودند. آن‌ها در روزنامه جمهوری اسلامی مطالبی را خلاف واقعیت می‌گفتند و این باعث تضعیف دولت میشد، بارها این مشکل پیش آمد.»^{۳۴}

خود مهندس مهدی بازرگان نیز همین انتقاد را که روزنامه جمهوری اسلامی دولت موقت را ضعیف می‌کند کرده بود. هاشمی رفسنجانی طی سخنانی پیش از خطبه‌های نماز جمعه قم می‌گوید: «مهندس بازرگان از روزنامه جمهوری اسلامی انتقاد می‌کرد که دولت موقت را تضعیف می‌کند.»^{۳۵} همچنین رفسنجانی در خاطرات ۷ اردیبهشت ۱۳۶۰ آورده که «بازرگان در دیداری با وی به انحصارطلبی‌های حزب جمهوری اسلامی اعتراض کرده بود.»^{۳۶} هاشمی رفسنجانی در خاطرات خودش به نکته‌ای اشاره می‌کند که جواب تمام اختلافات روحانیون با دولت موقت را در آن می‌بینیم. رفسنجانی می‌گوید: «دلیل اینکه ما اعضای نهضت آزادی را به اجبار به عنوان دولت موقت پذیرفتیم، نبودن حزبی متعلق به روحانیون بود.»^{۳۷} هاشمی رفسنجانی درباره تشکیل حزب جمهوری اسلامی می‌گوید: «پیش امام رفته و از اینکه حزب کوچکی مانند نهضت آزادی توانسته دولت موقت درست کند و بخشی از قلمرو را به خودش اختصاص دهد ولی روحانیون دارای حزب نیستند و وضع دارد برای روحانیونی همچون خودش و خامنه‌ای که به دنبال تکیه زدن بر اریکه قدرت هستند بدتر می‌شود اعتراض کرده و خواستار تشکیلات شده است.»^{۳۸}

یک هفته پس از پیروزی انقلاب ویرانگر ۱۳۵۷ تاسیس حزب جمهوری اسلامی اعلام گردید. خب، به گفته رفسنجانی آن زمان چون روحانیت حزبی نداشت مجبور شدند اعضای حزب نهضت آزادی را به عنوان دولت موقت بپذیرند، که اگر روحانیت حزبی داشت شاید با آن موافقت نمی کردند. اما حالا که روحانیت دارای حزب شده است پس چه دلیلی دارد که اعضای نهضت آزادی و مهندس بازرگان دولت را در دست داشته باشند؟ این تشدید قدرت طلبی‌های روحانیونی نظیر خامنه‌ای و رفسنجانی و یارانشان است که خواهیم دید چگونه برای قبضه کردن قدرت هر کسی که بر سر راهشان قرار داشت یا قرار می‌گرفت را حذف می‌کردند. مریم محمدپور در گفتگویی با حجتی کرمانی عضو مجلس خبرگان قانون اساسی و مجلس اول شورای اسلامی، سوالش را از او اینگونه مطرح می‌کند:

«سوال: می‌خواهم از نحوه ریاست مرحوم هاشمی و اختلافاتی که با مرحوم بازرگان داشتند بگوئید. در آن مجلس اتفاقات زیادی افتاد تا حدی که در مجلس شعار مرگ بر بازرگان داده شد در حالیکه بازرگان نخست وزیر امام و مورد حمایت ایشان بود، چرا در مجلس اینقدر علیه او فضای منفی وجود داشت و آقای هاشمی چطور آنها را مدیریت می‌کرد؟»

حجتی کرمانی: می‌خواهی حرف آخر را بزنم؟ آقای هاشمی خودش سر دعوا با بازرگان بود.^{۳۹}

او پس از اینکه می‌گوید «از همان زمان شورای انقلاب هم بین خامنه‌ای و رفسنجانی با بازرگان اختلاف وجود داشت»، می‌افزاید:

«آقای هاشمی و آقای خامنه‌ای علیه نهضت آزادی و دولت موقت بودند.»^{۴۰}

حجتی کرمانی همچنین بعد از این حرف که «ما بازرگان را آمریکایی می خواندیم»، با اشاره به مطالبی از اختلافات شدید و حمله‌های رفسنجانی به بازرگان پرده برمی دارد و می گوید:

«دو سه ماه بعد از انتخاب آقای احمدی نژاد که خیلی ما را ناراحت کرد، به منزل آقای هاشمی رفتم. وقتی حالم سرجایش آمد گفتم این انتقام خداست. تو در مجلس با بازرگان آنطور رفتار می کردی. خدا نه بازرگان و دکتر یزدی و امثالهم، بلکه یک آدم گمنامی را برانگیخت که شما را مکافات کند.»^{۴۱}

سیدعلی خامنه ای علیه مهدی بازرگان

علی خامنه ای دیکتاتور حاکم بر ایران یکی از این اختلافات بر سر انتخاب وزراء را که به مشاجره هم کشیده شده بود اینگونه اظهار می کند:

«ما بر سر معاونین آقای بازرگان چند بار در شورای انقلاب کارمان با ایشان به مشاجره کشید. همین امیرانتظام یکی از معاونین آقای بازرگان بود. خود من و همچنین برادران دیگر در شورای انقلاب چندین بار به آقای بازرگان اعتراض کردیم.»^{۴۲}

البته مشاجره‌ها و حملات آقایان نظیر خامنه ای و رفسنجانی فقط بخاطر انتخاب وزراء نبود بلکه اول: تمایلات بازرگان به غرب و دشمنی با شوروی و دوم: تصفیه حساب های درون حکومتی برای رسیدن به قدرت بود. بعدها بازرگان در مصاحبه ای می گوید: «متأسفانه مردم ایران خسرال دنیا و الآخره شده اند»^{۴۳} و علی خامنه ای در همان سال

جوابی تند را به بازرگان می‌دهد که کینه و دشمنی دیرینه خود را نسبت به بازرگان آشکار می‌سازد:

«آن آقای که خودش به حسب آنچه که ما می‌بینیم خسرالدنیا و الآخره است برمی‌دارد می‌نویسد که ملت ایران خسرالدنیا و الآخره شده‌اند. می‌نویسند و چاپ هم می‌کنند که مسلمان‌های عالم و از جمله ملت ایران، خسرالدنیا و الآخره شدند. چرا؟ چون با آمریکا جنگیدند، مقصودش این است. این خسرالدنیا و الآخره بودن است؟ ملت ایران را که توانستند خود را از ذلت و ننگ ارتباط و اتصال با رژیم منحوس دست نشانده فاسد پهلوی و ارتباط با آمریکا نجات دهد و اینطور شجاعت و شهامت و سربلندی در دنیا از خود به نمایش بگذارد و در جاده آزادگی گام نهد، خسرالدنیا و الآخره است؟ خودشان خسرالدنیا و الآخره‌اند. کسی که این را می‌گوید (مهدی بازرگان) حقیقتاً خسرالدنیا و الآخره است. نه دنیا دارند و نه آخرت. دنیایشان دنیای نکبت، آخرتشان هم بلاشک قهر و عذاب الهی است.»^{۴۴}

البته آقای خامنه‌ای این را متذکر نشدند که خودشان دست نشانده شوروی فاسد هستند. این را هم متذکر نشدند که ملت ایران با هجوم ویرانگر انقلاب مارکسیستی-اسلامیستی ۵۷ تن به ذلت و ننگ جمهوری اسلامی دادند و ایران مستعمره روسیه شد. این را هم متذکر نشدند که از سال ۵۷ هر کسی که پا به جاده آزادگی نهاد چگونه قلع و قمع شد و چگونه رنگ آن جاده را با خون آزادی‌خواهان رنگین کردند. آقای سیدعلی خامنه‌ای دشمنی بیشتر خود نسبت به مهدی بازرگان را در سخنانی دیگری اینگونه آشکار می‌سازد:

«یک عده از اول انقلاب بلکه پیش از انقلاب نشان دادند که به اداره کشور بر طبق احکام اسلام از بن دندان عقیده‌ای ندارند. دشمن اسلام به آن معنا نیستند اما مطلقاً اعتقادی به

فقه اسلامی، به احکام اسلامی و به حاکمیت اسلامی ندارند، معتقد به همان روش‌های فردی‌اند. اوایل انقلاب هم یک عده از همین‌ها توانستند امور را قبضه کنند و در دست بگیرند. اگر امام به داد این انقلاب نمی‌رسید همین آقایان انقلاب و کشور را به دامن آمریکا بر می‌گرداندند. این‌ها هم دم از اصلاح می‌زنند. گاهی دم از اسلام می‌زنند اما در کنار کسانی قرار می‌گیرند که شعار ضدیت با حکومت اسلامی شعار سکولاریزم و حکومت منهای دین و حکومت غیردینی و حکومت ضد دینی و لایسم را می‌دهند. پیداست که این‌ها نفوذی‌اند. این‌ها جزو آن دسته‌ای نیستند که ارزش‌ها را قبول دارند و معتقد به تحولند، نه، این‌ها نفوذی‌اند، این‌ها بیگانه و غریبه‌اند.»^{۴۵}

همچنین آقای خامنه‌ای در سال ۱۳۶۰ در قامت رئیس جمهور که دو سال از استعفای دولت موقت می‌گذرد دست از سر دولت بازرگان بر نداشته، خود را معتقد به خط اسلام و فقاقت و دولت موقت را به بی‌اعتقادی به خط فقاقت متهم می‌کند و همچنین دولت بازرگان را متشکل از میانه‌روها، غیر انقلابی‌ها و محافظه‌کارها قلمداد می‌کند:

«شورای انقلاب را می‌توانیم به دو جریان تقسیم کنیم. یکی جریان معتقد بخط فقاقت و اسلام (اسلام قرآن و حدیث) و دیگری جریان بی‌اعتقاد بخط فقاقت یا لااقل بی‌اعتنای به آن... دولت موقت اگر چه متدین بود و از عناصر میانه‌رو و کلاً غیرانقلابی و محافظه کار و غالباً غیر مکتبی تشکیل شده بود. البته غیر مکتبی به این معنی نیست که اسلام را قبول نداشتند بلکه اکثر اعضای دولت موقت متدین و مذهبی بودند ولی این تفکر را اساس اداره جامعه باید احکام فقهی قرآن و سنتی باشد قبول نداشتند. به اسلام به عنوان یک مکتب که باید جامعه را اداره کند معتقد نبودند.»^{۴۶}

دقت کنید این سخنان را علی خامنه‌ای در سال‌های ۱۳۶۰، ۱۳۷۲ و ۱۳۷۹ زده است. یعنی چندین سال بعد از استعفای اجباری دولت موقت. علی خامنه‌ای در سال ۱۳۷۹ دولت بازرگان را به دلیل ارتباط با آمریکا نفوذی و بیگانه و غریبه می‌داند و در سال ۱۳۷۲ دنیای بازرگان را دنیای نکبت. حالا فکرش را بکنید در سال ۱۳۵۸ آقای خامنه‌ای چه بلایی را بر سر بازرگان و دولت موقت آورده است.

علی خامنه‌ای در سایت رسمی خود نیز با عنوان «دولت موقت واقع بین بود یا خط امام؟» دولت موقت را به تعریف غلط داشتن از انقلابیگری می‌داند:

«آنچه کارنامه ناموفق دولت موقت نامیده می‌شود، اتفاقاً ناشی از تعریفی است که بازرگان و همفکرانش از انقلابیگری می‌دادند نه آنکه صریحاً خود را بیگانه از انقلاب و ارزش‌های آن معرفی کنند.»^{۴۷}

یعنی می‌خواهد بگوید بازرگان و دولت موقت گرچه صریحاً خود را بیگانه از انقلاب و ارزش‌های آن معرفی نمی‌کنند ولی ضدانقلاب بودند. لازم به ذکر است که سیدعلی خامنه‌ای پیش از این همانطور که قبلاً هم آوردم صریحاً به بازرگان و همفکرانش می‌تازد: «این‌ها نفوذی‌اند. این‌ها جزو آن دسته‌ای نیستند که ارزش‌ها را قبول دارند و معتقد به تحولند، نه، این‌ها نفوذی‌اند، این‌ها بیگانه و غریبه‌اند.»^{۴۸} حاج عبدالله یا همان علی خامنه‌ای در سایت رسمی خود اعتراف می‌کند که علت اصلی اختلاف و جدایی مطلق آن‌ها برداشت متضادشان از انقلاب به ویژه موضوع ارتباط با آمریکا بود:

«با نگاهی به انتقادات انقلابیون از دولت موقت و دفاعیات و مدعیات مرحوم بازرگان به نظر می‌رسد که علت اصلی "اختلاف" و بعد "جدایی مطلق" این دو طیف، برداشت‌های

متضادشان از انقلاب بود، برداشت متضادی که به ویژه در مسئله ارتباط انقلاب با آمریکا متجلی شد.^{۴۸}

اینجا لازم میدانم نکته‌ای را متذکر شوم. نکته در عنوان مطلبی است که خامنه‌ای در سایت رسمی خود منتشر کرده است: «دولت موقت واقع بین بود یا خط امام؟»، در همان سال‌هایی که حزب توده خود و حزب جمهوری اسلامی را خط امامی معرفی میکرد و دولت موقت را ضد انقلاب، می‌بینیم که خامنه‌ای نیز همچون همان سال‌های حملاتش به دولت موقت در اینجا هم خودش و دولت موقت را از یکدیگر جدا می‌سازد: خودش را خط امامی و دولت موقت را ضدانقلابی.

سایت رسمی علی خامنه‌ای به نقل از کتاب «انقلاب ایران در دو حرکت» از بازرگان می‌نویسد: بازرگان تاکید می‌کند که شعار نابودی امپریالیسم و پنجه در پنجه آمریکا انداختن در سطح جهانی بعد از پیروزی انقلاب در برنامه انقلاب وارد گردید. سپس به نقل از همین کتاب به قلم خود می‌نویسد:

«بازرگان خوی انقلاب در مقابله با آمریکا را نه برخاسته از اصل انقلاب که افزوده‌ای پسینی به وسیله طرفداران اسلام فقهاتی و منبعث از تفکرات مارکسیستی بر شمرد.»^{۴۹}

علی خامنه‌ای در ادامه آشکارسازی‌های دشمنی‌اش با بازرگان مانند زمانی که دولت موقت بر سر کار بود و به آن حمله می‌کرد، استدلال انقلابیون و حزب جمهوری اسلامی که خودش یکی از برجسته‌ترین آن‌ها بود، سیاست‌های بازرگان را غیرواقع بینانه تلقی می‌کند:

«اما استدلال انقلابیونی که مخالف این منطق بودند چه بود؟ جمع مهمی از یاران امام - به ویژه آن‌ها که به طرفداری از اسلام فقهاتی مشهور بودند و در حزب جمهوری اسلامی متشکل شده بودند - بیش از هر موردی در مسئله رابطه با آمریکا با دولت موقت اختلاف داشتند. آنچه می‌توان از موضع شخصیت‌های خط امامی گفت، انتقاد از "غیر واقع بینانه" بودن تز بازرگان و دولت اوست.»^{۵۰}

در مقابل «غیر واقع بینانه» دانستنِ بازرگان و دولت موقت، خامنه‌ای حرکت آمریکاستیزانه خودش و همراهانش را یک تحلیل سیاسی «واقع بینانه» عنوان می‌کند. علی خامنه‌ای می‌گوید انقلابیون (که خودش هم جز این خط است) با همین روند «تحلیل سیاسی واقع بینانه» با تسخیر سفارت آمریکا واپسین امید آمریکایی‌ها برای کاستن از تندی‌های روند انقلابی ایران در رابطه با آن‌ها را ناامید کرد.

علی خامنه‌ای سال ۶۷ در زمان ریاست جمهوری خود در جلسه شورای اداری پشتیبانی مسئولان نظامی و انتظامی با توپیدن به دولت موقت می‌گوید:

«آمریکایی‌ها با دولت موقت به طمع افتاده بودند که خب مثل اینکه بنا است این جریان تندِ حادّ بسیار پرشور - که هم ملت را داشت، هم شعارهای قوی‌ای داشت - تبدیل بشود به یک جریان ملایم و متمایل به آن‌ها، واقعاً هم این آقایان به آمریکا متمایل بودند، حالا هر چه می‌خواهند بگویند، بگویند.»^{۵۱}

سایت رهبر مستبد ایران در ادامه می‌نویسد: «رویکرد غیرواقع‌بینانه دولت موقت البته مبتنی بر یک هراس مفرط بود. سلیقه سیاسی بازرگان و همفکرانش این بود که می‌گفتند با قدرت بزرگی مثل آمریکا نمی‌شود جنگید. بیخود معطلید. خیلی هم دوست نداشتند مرگ بر آمریکا گفته شود. می‌گفتند: حالا چه اصراری دارید بیخود خودتان را

با یک چنین غول عظیم جنگی و صنعتی به جنگ می‌اندازید. وابسته هم نشوید، تسلیم هم نشوید، نوکر هم نباشید، مزدور هم - مثل شاه - نباشید، اما جنگ هم نکنید. این تصویری بود که دولت موقت داشت، خب این حالت را آمریکایی‌ها خیلی می‌پسندیدند، این همان حالت نرمش است. مقدمه سازش، نرمش است. اگر آن حالت قهر نباشد، حالت سازش‌ناپذیری مطلق نباشد، خشونت انقلابی در مقابل دشمن نباشد، سازش تدریجاً متصور و ممکن خواهد شد.^{۵۲} خامنه‌ای با زیرکی بسیاری قصد دارد که بازرگان را خودفروخته‌ای بزدل نشان دهد و در مقابل در ادامه مطالبش که «همچنان بر همان انگاره مبارزه با استکبار پا پس نکشیده»، خودش را شجاع جلوه دهد. همین خامنه‌ای که از سازش‌ناپذیری مطلق در برابر آمریکا سخن می‌راند، ۶ ماه قبل از روی کار آمدن دولت روباه بنفش حسن روحانی مذاکرات با آمریکا را شروع کرده بود که نتیجه همین مذاکرات شد برجام. آقای خامنه‌ای با آنکه آگاه هستند ولی انکار می‌کنند که پس چرا بازرگان به سمت آن یکی ابر قدرت یعنی شوروی نرفت؟ اینگونه هم حمایت شوروی را داشت و هم داخل ایران حمایت حزب توده و چریک‌های فدایی خلق و دیگر جناح‌ها. اتفاقاً شوروی همسایه شمالی ایران بوده و نه مثل آمریکا آنطرف کره خاکی. چرا آقای خامنه‌ای نمی‌گوید که همزمان با تمایلات بازرگان به سمت غرب، بازرگان با شوروی هم سر دعوا داشت و اصولاً ایران را در خطر تصرف شوروی می‌دانست و نه آمریکا.^{۵۳} چرا آقای خامنه‌ای به این نکته هم اشاره نمی‌کند که بازرگان سال‌ها قبل از انقلاب مبارزاتش را علیه مارکسیست شروع کرده بود و اصولاً و مطلقاً با مارکسیسم مخالف بوده است. چرا آقای خامنه‌ای هیچ اشاره‌ای به مخالفت‌ها و مبارزات بازرگان علیه مارکسیست‌ها و حزب توده و شوروی نمی‌کند؟ شاید می‌خواهد به گونه‌ای تمایلات

چپی خودش را که از همان سال‌های قبل از انقلاب برای ساواک مشهود بوده است و همچنین خودفروختگی و جاسوسی‌اش برای شوروی را به دلیل علاقه‌ای که به استالین و اتحاد جماهیر شوروی دارد، پنهان کند.

علی اکبر هاشمی رفسنجانی علیه مهدی بازرگان

اکبر گنجی در تاریخ ۲۰ خرداد ۱۳۹۰ مقاله‌ای با عنوان «هاشمی رفسنجانی و مسئله بازرگان و سحابی» منتشر کرد که به رابطه هاشمی رفسنجانی با مهدی بازرگان و یاران او می‌پردازد. این نزاع‌ها و جنگ و جدال‌ها ریشه در همان حملات و دشمنی‌های رفسنجانی و خامنه‌ای و یارانشان در زمان روی کار بودن دولت موقت دارد. رفسنجانی در یک ادعای کاذب، خود را مخالف تمامی برخوردهای صورت گرفته با نهضت آزادی و ملی - مذهبی‌ها نشان داده و می‌گوید از اول انقلاب همین منش و مشی را داشته است^{۵۴} و طوری وانمود می‌کند که تنها نیروی عقلانی تاریخ کسی جز هاشمی رفسنجانی نیست. وی طوری وانمود می‌کند که لیبرالیسم را عده‌ای به آقایان نهضت آزادی لقب داده‌اند.^{۵۵} حالا که رفسنجانی قصد دارد از خودش چهره‌ای دیگر بسازد لازم است که یادآوری کنم که همین آقای هاشمی به نهضت آزادی‌ها و جبهه ملی‌ها که دولت موقت را تشکیل داده بودند لیبرالیسم گفته و آن‌ها را مطلوب آمریکا قلمداد کرده.^{۵۶}

هاشمی رفسنجانی خود را دوست بازرگان قلمداد کرده که در ضمن با هر نوع برخوردی با آنان مخالف بوده است. اما گویی از یاد برده است که آنها را به ساختن با گروه‌های محارب و توطئه‌گری متهم می‌کرد. اگر به روزنوشت‌های هاشمی در کتاب خاطراتش مراجعه شود، به میزان کافی شواهد و قرائن وجود دارد. به عنوان نمونه به موارد زیر بنگرید:

«۳۰ فروردین ۱۳۶۰: به بازرگان گفتم... فعلاً تنها دوره دولت انقلابی خط امامی هاست. نهادهای انقلابی و مجلس و شورای قضایی و حزب‌الله حکومت لیبرال‌ها را تحمل نمی‌کنند. بهتر است آقایان اگر حسن نیت دارند دست از تضعیف بردارند و همکاری کنند. ایشان گفتند که نهضت آزادی در صدد اسقاط دولت و تشکیل دولت نیست. ولی من گفتم آقای بنی صدر در صدد است و شما از ایشان حمایت می‌کنید.^{۵۷}»

۸ اردیبهشت ۱۳۶۰: پس از درخواست محاکمه مهدی بازرگان، هاشم صباغیان و ابراهیم یزدی در مجلس، نمایندگان خط امامی کتکی هم در پشت تریبون به آقایان می‌زنند، که هاشمی رفسنجانی با خنده ی ملیحی در حال تماشای صحنه است.

۱۲ اردیبهشت ۱۳۶۰: آقای مهندس بازرگان آمد و از انحصارطلبی جریان حاکم (حرف غلط همیشگی مخالفان) صحبت داشت و از من پرسید از ما چه می‌خواهید؟ و من گفتم کارشکنی نکنید، کافی است.^{۵۸}

۲۵ خرداد ۶۰: معین فر نامه اعتراض آمیز مهدی بازرگان، یدالله سحابی و کاظم سامی را قرائت می‌کند که در اعتراض به توهین و تهدید و عدم تأمین در محوطه در ورود و خروج مجلس، اخلاص‌گیری در اجتماعات، سانسور و محرومیت در صدا و سیما و توقیف روزنامه‌های آزاد در جلسات مجلس شرکت نخواهند کرد. هاشمی رفسنجانی به آنها پاسخ می‌دهد.

۳۰ تیر ۶۰: هاشمی رفسنجانی به مهدی بازرگان، یدالله سبحانی و کاظم سامی می‌گوید: «موضعتان را باید مشخص کنید. این درست نیست که با گروه‌های محارب بسازید و با آنها هم صدا باشید و تقاضای آزادی کنید. از این که در جلسه ی فاتحه خانم آقای شریعتی، به آنها از طرف حزب الله اهانت شده، شکایت داشتند و از من می‌خواستند که حزب‌الله را از این اعمال منع کنیم و من گفتم این حرکات حزب‌الله، عکس‌العمل طغیان نیروهای دوست شما است.»^{۵۹}

۱۵ مهر ۶۰: بازرگان در مجلس سخنرانی می‌کند و دوباره مجلس علیه او طغیان می‌کند.

۱۹ مهر ۶۰: امروز طومارهای پنجاه متری در سالن مجلس آورده‌اند که مردم به دنبال سخنان آقای مهدی بازرگان خواستار اخراج لیبرال‌ها از مجلس شده‌اند و اینها خیلی ناراحتند و از من گله دارند که چرا کاملاً از آنها حمایت نمی‌کنم... [اینها] در این جریان‌های اخیر بد عمل کردند و اوج آن، که کار را مشکل‌تر کرده، وضع روابطشان با ضد انقلاب محارب است که این همه انسان‌های بزرگوار انقلابی را شهید کرده‌اند و در جنگ به عنوان ستون پنجم دشمن عمل می‌کنند.»^{۶۰}

۲۱ اردیبهشت ۱۳۶۱: مهندس مهدی بازرگان و دکتر ابراهیم یزدی آمدند و از فشار حزب الله بر آنها گله داشتند و چاره جویی می‌کردند. گفتم مردم شما را همکار بنی‌صدر و منافقین می‌دانند و طبعاً عکس‌العمل نشان می‌دهند. شما اگر به راستی جمهوری اسلامی را قبول دارید و آنها را قبول ندارید موضع‌گیری کنید، والا کاری نمی‌توانیم بکنیم. به آنها گفتم که رفتارشان جوروی است که اگر بنی‌صدر - به فرض محال - برگشت بتوانید با او کار کنید؛ اشتباه می‌کنید.^{۶۱}

۲۰ مرداد ۱۳۶۲: سخنران پیش از دستور، مهندس مهدی بازرگان بود. چون آزادی انتخابات را زیر سؤال برد، مورد اعتراض بعضی از نمایندگان قرار گرفت. اکثر نمایندگان صبر کردند. می‌خواهند انتخابات را مخدوش کنند.^{۶۲}

۱۴ آبان ۱۳۶۲: نامه مفصلی در جواب نهضت آزادی نوشتم و در آن اشتباهات و کارهای بد و مواضع غلط آنها را یادآور شدم. نصیحت کردم که دست از توطئه و تفرقه افکنی بردارند. احمد آقا آمد. با ایشان برای مضامین نامه مشورت کردم؛ چیزهایی اضافه شد.^{۶۳}

۶ آبان ۶۲: امروز عصر، نهضت آزادی اعلام میتینگ به نام «سمینار تأمین آزادی انتخابات» کرده است. وزارت کشور اجازه نداده و مردم جمع شده و بساط آنها را به هم ریخته‌اند و نیروهای پلیس و کمیته آنها را نجات داده و به خانه‌هایشان برده‌اند.^{۶۴}

در این روز لباس شخصی‌های گسیل شده از مرکز به شدت نهضتی‌ها را کتک زدند که هاشمی نام آن را «جمع کردن بساط» نهاده، اما بعد می‌گوید که نیروهای نظامی آنها را «نجات داده و به خانه‌هایشان برده‌اند.»

«۱۰ آبان ۶۲: در جلسه علنی، آقای هاشم صباغیان در نطق پیش از دستور با مظلوم نمایی، جریان روز جمعه را گفت و آخر صحبت او آقای قره باغ دخالت کرد و دعوایشان شد. به کتک کاری رسید. تربیون را قطع کردم و پخش رادیو قطع شد. آقایان علی اکبر معین‌فر و هاشم صباغیان را به اتاقی منتقل کردند و تحت حفاظت گرفتند.»^{۶۵}

رئیس مجلس، گزارش کتک خوردن جمعه توسط صباغیان را مظلوم‌نمایی قلمداد می‌کند. اما در مجلس هم آنان را می‌زنند که هاشمی می‌نویسد آنها را در اتاقی تحت حفاظت قرار دادند. در همین روز هاشمی در سمینار سفرای ایران درباره نهضت آزادی حرف زده و می‌گوید:

«نهضت آزادی که فکر می‌کند در انتخابات رأی کافی ندارد و شکست می‌خورد، به حيله‌ای دست زده است. مدتی پیش آقای بازرگان ضمن صحبت‌هایشان در مجلس که مستقیماً از رادیو پخش می‌شد، مطرح کردند که در ایران آزادی وجود ندارد... این‌ها حساب شده است و این کار را با نظامی می‌کنند که بهترین بچه‌هایش را شهید می‌دهد. اگر وزارت کشور اجازه [برگزاری سمینار به آنها] دهد، از ما روزنامه و وقت رادیو و تلویزیون می‌خواهند و اگر ندهد، اعلام می‌کنند که به خاطر مخالفت وزارت کشور آن را لغو کرده‌اند.»^{۶۶}

به دنبال حادثه حمله به تجمع نهضت آزادی و حمله به صباغیان و معین‌فر در مجلس، هاشمی رفسنجانی در خطبه‌های نماز جمعه ی ۱۴ آبان ۱۳۶۲ تهران به طرح این موضوع پرداخت و تندترین حملات را نثار آنان کرد. ضمن آن که گفت: «ما نیاز نداریم به خفقان، اگر نیاز داشتیم و انقلاب ایجاب می‌کرد، هیچ ابایی نداشتیم... اگر این انقلاب، یک روزی نیاز به خفقان پیدا کرد، خفقان پیش می‌آوریم، اما امروز هنوز ایجاب نکرده.» این همان آدم معتدل دهه شصت است که مرشد لباس شخصی‌ها - حزب اللهی‌ها بود. ایده‌هایش روشن است. اگر دوام انقلاب - نظام جمهوری اسلامی - منوط به اختناق باشد، قطعاً اختناق برقرار خواهیم کرد. از همین منظر به سراغ بازرگان و نهضتی‌ها رفته و می‌گویید:

«نمی‌خواهم بگویم آنهایی که این روزها این حرکت را کردند، آمریکایی‌اند، ولی در جهت خواست آمریکا است. آمدند حرکتی راه انداختند، (یک مظلوم‌نمایی شبیه مظلوم‌نمایی آمریکا در گرانادا و لبنان) میتینگ اجازه می‌خواهد و الان هنوز اجازه نمی‌دهیم، هنوز موقع انتخاب نرسیده است. با همین کارهایشان مردم را تحریک کردند، مردم آنجا ریختند... آمدند در مجلس یک مصیبت نامه‌ای از تریبون آزاد مجلس خواندند، دیدید دیگر چی خواندند، دروغ گفتند، گفتند: سیصد نفر مسلح آمد. نعوذبالله که آدم اینقدر کج باشد! ما

تربیون آزاد در اختیارش بگذاریم، پخش مستقیم و او بیاید دروغ بگوید و بگوید سیصد تا مسلح ریختند و سمینار ما را به هم زدند... اینها کارشان به جایی می‌رسد که فردا مثل محارب در مقابل جمهوری اسلامی قرار بگیرند، این جوری که شروع کردند؛ یعنی همه‌اش توطئه است، با توطئه که آدم نمی‌تواند کار بکند. آمدند در مجلس به دروغ گفتند: سیصد نفر مسلح، ریختند آنجا را به هم زدند. والله این جوری نبوده، مسلحین رفته بودند اینها را نجات بدهند. نمی‌دانم حالا در مردم، مسلح بود یا نبود، اما مردم بودند، مردم حزب الله بودند... من کنترل کردم مجلس را که - ده دقیقه تا دوازده دقیقه ایشان حرف زد - حرفهایش را بزند، هر چی من اخطار می‌کردم، چراغ قرمز می‌کردم، ایشان ول نمی‌کرد. خب! دیگر حوصله مجلسی‌ها سر رفته بود، تا حد قانونی‌اش همه تحمل کردند، وقتی که از حد قانونی‌اش گذشت، یکی از آقایان آنجا آمد (که البته من کار او را هم قبول ندارم)، منتها من متوجه نشدم، آن نزدیک آمد، یک وقت دیدم ایشان را می‌خواهد از پشت تربیون پایین بیاورد. دیگر تربیون، آنجا باز یک مظلوم‌نمایی جدیدی کرد (مثل همین قضیه آمریکاییها)، که چرا ما را می‌زنید! حالا این آقا داشت او را می‌زد. من دیدم دستش رفته بود عمامه آن آقا را بردارد اما می‌گفت چرا ما را می‌زنید برای این که توی مردم بگویند، در مجلس دارند ما را می‌زنند. خب این که درست نیست، اگر آدم بخواهد این جور مبارزه بکند. با کی شما این جور مبارزه می‌کنید؟ با جمهوری اسلامی؟ با امام؟ با مجلس؟ شما که گفتید این جور در مجلس ما را می‌زنند! اگر جا می‌افتاد و مجلس بدنام می‌شد، برای شما خوب بود؟ این خون شهدا چه می‌شد؟ ما که نمی‌خواهیم شما این جوری بشوید. ما می‌خواهیم شما اگر گروه مخالف سیاسی هم هستید - مخالف ما هستید - باشید. اختلاف نظر آزاد است، می‌توانید با ما اختلاف داشته باشید، ولی این جوری نکنید. آدم این جور برخورد نمی‌کند. اگر شهرت می‌خواهید، شما مشهور هستید. این جور شهرت‌ها به درد شما نمی‌خورد، اینها به درد برادر حاتم طائی می‌خورد که وقتی که دید برادرش آن همه معروف شده، این هم، گاهی می‌رفت خرج کند، مادرش گفت: بابا جان! تو خرج نکن، تو

نمی‌توانی! تو بچه هم که بودی، از پستان من شیر می‌خوردی و با او فرق داشتی. او وقتی که داشت شیر می‌خورد، اگر بچه دیگری می‌آمد، می‌رفت عقب، کله‌اش را می‌کشید عقب که بچه دیگری شیر بخورد؛ تو اگر می‌دید بچه دیگری می‌آید، دست می‌گذاشتی آن یک پستان مرا می‌گرفتی که او نخورد. دید راست می‌گویند این جوری نمی‌تواند، رفت در چاه زمزم ادرار کرد، از این راه مشهور شد. برادر حاتم طائی، شهرتش را از این طریق به دست آورد؛ شماها می‌خواهید با بدنام کردن انقلاب، با علامت سوال گذاشتن روی انتخابات، این کار را بکنید... انتخابات آزاد است، هزاربار بگوییم «آن‌ها انتخابات گذشته، قبلی‌ها را هم می‌گفتند آزاد نبود... شما این جور انتخابات آزاد را می‌گویید ناآزاد. خب این نمی‌شود. انتخابات، آزاد است. ما نیاز نداریم به خفقان، اگر نیاز داشتیم و انقلاب ایجاب می‌کرد، هیچ ابایی نداشتیم. ما برایمان انقلاب اصل است و امام اصل است و اسلام اصل است. اگر این انقلاب، یک روزی نیاز به خفقان پیدا کرد، خفقان پیش می‌آوریم، اما امروز هنوز ایجاب نکرده. ما شما را متهم نمی‌کنیم آمریکایی هستید، ما شما را متهم نمی‌کنیم به یک معنا بی‌دین هستید. اختلاف نظر دارید، اختلاف نظرتان را مثل بقیه بیان کنید و نرسیم به جایی که همه همت این باشد که جمهوری اسلامی را بدنام بکنیم. خب این خواست آمریکاست، آمریکا دارد این کار را می‌کند، صدام به ما موشک می‌زند (همین پنجوین را). این کار شما این جوری است؛ یعنی اصلاً یک جوری، آدم یک قدری باز بکند، مطلب یکی است... خب وقتی که شما از پشت تریبون داد می‌زنید؛ «چرا می‌زنید!» عین کار صدام است که می‌ریزد آنجا را خراب می‌کند، و می‌گوید آنجا را خراب کردند! یک قدری باز بکنید - همین است - مثل کار آمریکاست که وقتی که به خاطر ظلمی که خودش کرده منفجر می‌شود، می‌خواهد به پای جمهوری اسلامی بنویسد.»^{۶۷}

مهندس بازرگان به سخنرانی‌های هاشمی رفسنجانی در مجلس شورای اسلامی، جمع سفراء و نماز جمعه تهران طی نامه‌ای به وی پاسخ گفت. بخش‌هایی از این پاسخ مبسوط به شرح زیر است:

«گفته‌هایتان شامل مطالبی خلاف واقع از قبیل قانون شکنی نهضت در اقدام به تشکیل سمینار، انقضاء وقت قانونی نطق قبل از دستور آقای مهندس صباغیان (در حالی که به شهادت صدها هزار نفر شنونده و نوار ضبط شده بیش از یک دقیقه از وقت قانونی و بیش از چند دقیقه از وقت متداول باقی مانده بود)، کتک زدن ایشان (با آن که مضروب قرار گرفتندشان برابر دیدگان حاضرین در جلسه اتفاق افتاد)، و اتهاماتی مانند مظلوم‌نمایی امریکایی کردن، تحریف‌هایی همچون خون شهیدان را زیر پا گذاشتن، تهدیدهایی در جهت محارب شدن و پیام دلسوزانه به خانواده‌های ما دادن، بود که ما با به کار بستن آیه کریمه والکاظمین الغیظ و العافین عن الناس والله یحب المحسنین از آنها صرف نظر نموده تنها ابراز تأسف و تحیر می‌کنیم... شما خوب می‌دانید که نهضت آزادی نه تنها هرگز علیه نظام جمهوری اسلامی ایران توطئه نمی‌کند بلکه همواره توطئه‌گران را محکوم ساخته و از دوستان نادان خواسته است به هوش بوده تسلیم توطئه دشمنان دانا نگردند. احتمال محارب شدن نهضت آزادی، جمعیتی که هفده سال قبل از پیروزی انقلاب بر پایه ایدئولوژی اسلامی تأسیس شده است و سران و فعالان آن همواره در راه اسلام و حکومت اسلامی قلم و قدم زده‌اند، ظنی سوء و دور از انصاف است. ما همواره به دولتمردان تأکید کرده‌ایم که با تمکین به حقوق ملت که در قانون اساسی آمده است از تشدید درگیری‌ها احتراز شود و حربه را از دست دشمنان بگیرند. حال چگونه ممکن است چنین جمعیتی راه توطئه و یا محاربه علیه نظام جمهوری در پیش گیرد؟ معاذالله ان هذا الا بهتان عظیم! آنچه نهضت آزادی ایران از دوست و دشمن کشیده و می‌کشد به خاطر همین دفاع سرسختانه از جمهوری اسلامی، قانون اساسی و شعارهای آزادی و استقلال است و اگر

روزی بیاید که بدین جرم نهضت حیات سیاسی خود، و نهضتی‌ها زندگی خاکی را از دست بدهند، طبق وعده ی قرآن حیات ابدی و فضل و بشارت الهی در انتظارشان خواهد بود... آن آقایان مجهز متشکل به قول شما "از مردم" که روز روشن در حالی که دفتر نهضت تعطیل بود در منظر و مرئای عام به دفاتر ما ریختند و زیر نظارت و حمایت مأموران انتظامی و دادستانی، کردند آنچه را که کردند، و همچنین آن عده از نمایندگان مجلس که خشم و کین‌ها با ما خالی نمودند، خود به رساترین بیان و آشکارترین وجه اعلام کردند که حق با مدعیان عدم آزادی است. در شرایط حاضر نه تنها امنیت و آزادی لازمه انتخابات قانونی برای غیرخودی‌ها وجود ندارد بلکه فضولی آزادی خواستن را اول با توهین و تهمت و سپس با کتک و غارت جواب می‌دهند. البته ما نه خواهان و آمر چنین امری بودیم و نه مقصر برنامه‌ریز جریانی و نه قصد تضعیف نظام یا جبهه‌ها را داشتیم... شما می‌فرمایید که آزادی هست و نام خدا را پشتوانه آن می‌آورید ولی همان طور که با حلوا حلوا گفتن دهان شیرین نمی‌شود اگر دوصد بار هم این کلام تکرار و تأکید گردد اما در عمل خلاف آن مشاهده شود و مطبوعات و صدا و سیما و همه امکانات گروهی انحصاری علیه آزادی طلبان و قانون خواهان بسیج گردد آزادی وجود نخواهد داشت، که "دو صد گفته چون نیم کردار نیست". بدیهی است که برای دولتمردان و رسانه‌های گروهی انحصاری، آزادی کامل برای هرگونه تهمت بلادفاع و هتک حیثیت و حقوق مخالفین و سابقین برقرار است (از جمله برنامه "از ظهور تا سقوط امریکا" در تلویزیون که به طور وضوح جنبه تدارکاتی منفی انتخابات را دارد)... البته ما موقعیت شما را درک می‌کنیم که در برابر آن حرکات غیرقانونی، به خاطر حفظ آبروی دولت و مجلس، کاسه کوزه‌ها را بر سر ما شکسته و گفته باشید اینها بودند که تمرد و تحریک کردند، مرتکب خلاف شدند، در مجلس هم صحنه سازی نموده نمایندگان را زدند و مظلوم‌نمایی کردند!... ما حرفی نداریم که بدینوسیله بلاگردان حفظ حیثیت و اعتبار جمهوری اسلامی شده باشیم. ولی در عین حال و با توجه به مجاز بودن اختلاف نظر، اگر ما جای شما بودیم با استفاده از نیرو و نصرتی که خدا به

صادقین وعده کرده است و همان طور که چند قدمی هم جلو آمدید و عدم تایید از بعضی اعمال انجام شده را اعلام نمودید، قاطعانه مقصرین مجاز و قاصرین مأمور و ضاربین ناجور را محکوم می‌کردید... ما قبول داریم که همان طور که فرمودید قدرت برای خفقان دارید و هروقت احساس نیاز کنید اعمال می‌نمایید، ولی قرآن کریم و قانون اساسی در هیچ حال آن را قبول ندارند و بدین دلیل هیچ مقامی علیرغم داشتن قدرت هرگز حق ایجاد خفقان و سلب آزادیهای قانونی را ندارد... آنچه نباید بشود این است که طبقه ی ممتازهای در کشور به وجود آید یا روحانیت و مسجد و جماعت با استفاده از امکانات عمومی کشور، وسیله برای سیاست و اعمال قدرت به سود نامزد و یا جمعیتی گردد و اگر چنان شد نامش ارشاد به سوی خدا و هدایت خلق نخواهد بود و اهداف مشخص یا پیمان مقدس انقلاب که «استقلال و آزادی و جمهوری اسلامی» بود تأمین و تحقق نخواهد یافت. جنابعالی در خطبه جمعه ضمن نثار یک سلسله نسبت‌های ناروا و اظهارات دور از حقیقت و انصاف درباره ما، اظهار تمایل و دعوت فرمودید که «با هم باشیم کار کنیم» اما متاسفانه اختلافات و انتقادهای ما و بیان نظریات و دردهای مردم یا دفاع از قرآن و قانون را که همیشه با متانت و منطق و از مجاری قانونی ادا می‌کنیم و به نسبت و در جهت اعتبار و استحکام جمهوری اسلامی می‌باشد، برخورد خصمانه یا هم آهنگی با دشمنان خارجی و تایید دشمنان داخلی نامیدید. در حالی که ایراد و پیشنهاد در هر نظام شورایی و مردمی آزاد، چه اسلامی و چه غیراسلامی و دموکراتیک از بدیهی‌ترین حقوق و بلکه از وظایف هر نماینده و حزب می‌باشد... معذک ما حالا هم با همه ی تهمت‌ها، تلخی‌ها، توهین‌ها، طردها و تهدیدها و ضرب‌ها که به طور یک‌جانبه مشمول و مظلوم آن بوده‌ایم قصد ادامه خدمت به ملت و جمهوری اسلامی را داریم... اکنون نیز برای تحقق آرمان‌های ملت در زمینه آزادی و استقلال و آبادانی و اجرای همه جانبه قانون اساسی با هر گروهی که چنین باشد خواهیم بود و کار خواهیم کرد.»^{۶۸}

هاشمی رفسنجانی در ۹ بهمن ۱۳۶۳ در دیدار با معاونان سیاسی استانداران طی سخنانی از اختلافات و درگیری‌های و دشمنی‌های خود با دولت موقت پرده بر میدارد و ضمن شدیدترین حملات به بازرگان، نهضت آزادی، ملی مذهبی‌ها و دولت موقت که خود به آن‌ها لیبرال می‌گوید همگی آنان را «وابسته به اجانب، سر در آخور غرب، لیبرال، ایجاد کننده فتنه و آشوب، کارشکن، خائن و فعال در کارهای زیرزمینی» قلمداد می‌کند:

«الحمدلله جمهوری اسلامی ایران تاکنون مشکل سیاسی عمده‌ای در داخل ندارد... در آن زمان [آغاز پیروزی انقلاب اسلامی] مخالفان جمهوری اسلامی حتی با اسم اسلام در کنار جمهوری مخالف بودند و حتی برخی از منصوبین به کارهای اجرائی از طرف امام نیز این عقیده را داشتند که اسم اسلام حذف شود و به جای آن «دموکراتیک» گذاشته شود. جریانهای مختلف و گروهک‌ها هر کدام برای خود در مقابل مردم ادعاهائی داشتند و خود را از شرکای مهم انقلاب می‌پنداشتند... بعدها معلوم شد که اینها همگی متکی به اجانب هستند... ملی‌گراها و لیبرال‌ها که طیف وسیعی بودند سر در آخور غرب داشتند. اینها اصولاً به دیگران و به نیروهای انقلابی سهمی در اداره ی کشور نمی‌دادند. در اولین کابینه آنها ما تنها توانستیم دو پست غیرحساس را به آنها تحمیل کنیم... نهادهای جوشیده از بطن انقلاب از قبیل کمیته‌ها، دادگاه‌های انقلاب، جهاد سازندگی و سپاه... که دلسوزانه سرگرم جبران کمبودها بودند از نظر لیبرال‌ها به عنوان دولت در دولت و انگل و غیره معرفی می‌شدند... مجموعه این حوادث برای ما بسیار عبرت‌انگیز است ما هرچه جلوتر آمدیم، روزبه روز نظام اسلامی را قوی‌تر و با ثبات‌تر دیدیم. ما با کسانی درگیر بودیم که فقه اسلام و اقتصاد فقهاتی را قبول نداشتند. وقتی مسئله ولایت فقیه در مجلس خبرگان مطرح شد، آنها تصمیم گرفتند به هر نحو شده مجلس خبرگان را منحل کنند. در مجلس شورای اسلامی نیز شعار «کی باید برود» [بیانیه ۲ خرداد ۱۳۶۰ نهضت آزادی] را مطرح

کردند و سعی نمودند با نامشروع جلوه دادن مجلس آن را منحل نمایند. خیانت‌های این لیبرال‌ها در کردستان همیشه در صفحات تاریخ خواهد ماند. آنها با طرح تشکیل هیات حسن نیت [مأمور از سوی دولت موقت] ایجادکننده فتنه و آشوب بودند. یادم هست که ما نیز همراه هیات مذکور برای خاموش کردن فتنه به کردستان رفتیم مرحوم قره‌نی رئیس ستاد دولت موقت] که آدم قاطعی بود برای خالی کردن دل مزدوران بیگانه پرست و نشان دادن قدرت جمهوری اسلامی با فانتوم‌ها مانورهائی در آن منطقه اجرا کرد. لیبرال‌ها از این کار ناراحت شدند و بلافاصله پس از برگشتن به تهران سپهبد قره‌نی را عزل، بعد هم برای جبران این قاطعیت با کمال تعجب دیدیم که یک استاندار توده‌ای را در جایی منصوب کردند که کمونیست‌ها و چپی‌ها در آنجا برای راضی کردن اربابانشان آشوب و خونریزی به پا کرده بودند. همه این گروهک‌ها و جریانات غیرصالح در آن فضای سیاسی و هرج و مرج خود را نشان دادند و رسوا گشتند. لیبرال‌ها که مدعی تخصص و کارشناسی در امور مملکت بودند بدترین نوع مدیریت را در اداره مملکت به نمایش گذاردند و دولت موقت بدون آنکه کسی از او بخواهد استعفا نمود. در واقع حرکت به موقع دانشجویان پیرو خط امام آنها را وادار به این عکس‌العمل کرد... مورد دیگر (کارشکنی در نهادهای جمهوری اسلامی) صدا و سیماست... در دانشگاه نیز از اینکه استادان و دانشجویان فعال می‌شوند و محیط فرهنگی جذابی را پایه‌گذاری می‌کنند، نگران می‌شوند و همچنین از حل مشکلات اقتصادی بیمناک هستند... بعضی از انسان‌های متدین اما ساده لوح هم دنبال حرف این‌ها را می‌گیرند و گاهی هم یک نماینده ساده لوح مجلس نیز ناآگاهانه کمک به آن جریان میکند... این جریان‌ها ممکن است به اسم اسلام وارد میدان شوند من به مجلس، دولت، روزنامه‌ها، سازمان‌های اطلاعاتی، کمیته و سپاه توصیه می‌کنم که کارشکنی‌هائی را که در کارها ایجاد می‌شود ساده برگزار نکنید. اینها در زیر زمین فعال شده‌اند. من از کارهای اینها مثال دیگری برای شما بگویم مثلاً یک دفعه می‌بینید که سیل نامه‌ها از هر طرف به سوی

بیت امام و دفاتر مسئولین رده اول کشور و سازمان‌های دیگر راه میافتد... همه ارگان‌های مسئول مخصوصاً وزارت کشور مسئول مبارزه با این کارشکنی‌ها و مزاحمت‌ها هستند.»^{۶۹}

هاشمی که در سال ۱۳۸۲ خود را مخالف اشغال سفارت آمریکا معرفی می‌کند، در اینجا آن فتح را «حرکت به موقع دانشجویان پیرو خط امام» معرفی کرده است. هاشمی رفسنجانی در خاطرات سال ۱۳۶۳ بخش‌های دیگری از این سخنرانی را درج کرده که می‌گوید امام:

«مواضع سیاسی متناقض با نظام اسلامی را منزوی و بی‌آبرو ساختند. این مقطع، مقطع مبارزه با مودی‌گری‌ها و کارشکنی‌های شکست خوردگان و رانده شدگان از مردم است. همه ارگان‌های مسئول، مخصوصاً وزارت کشور، مسئول مبارزه با این کارشکنی‌ها و مزاحمت‌ها هستند.»^{۷۰}

پس بازرگان و نهضت آزادی و ملی- مذهبی‌ها مودی‌های کارشکن شکست خورده رانده شده‌ای هستند که وزارت کشور و سازمان‌های اطلاعاتی باید با آنها برخورد کند. دوستی را ببینید! مهدی بازرگان به شکایت علیه هاشمی رفسنجانی برخاست. به همین دلیل در ۱۴ اسفند ۱۳۶۳ طی نامه شماره ۷۸۱-۴-۲۱ به دادسرای شهرستان تهران، علیه «حجت الاسلام آقای اکبر هاشمی رفسنجانی رئیس محترم مجلس شورای اسلامی» به دلیل طرح اتهامات ناروای تبلیغاتی، افترا و توهین و اشاعه اکاذیب «اعلام جرم» کرد. متن اعلام جرم به شرح زیر است:

«آقای هاشمی رفسنجانی رئیس محترم مجلس شورای اسلامی و امام جمعه موقت تهران برای مقابله و خنثی ساختن اقداماتی که نهضت آزادی ایران در چهارچوب قانون و بنا بر وظیفه خطیر ملی و اسلامی در شرایط حساس کنونی مملکت و انجام فریضه امر به معروف

و نهی از منکر با وجود تمامی محدودیت ها به عمل می آورد، در سخنان خود با قلب و تحریف واقعیت های حوادث سال های گذشته و حتی تکذیب اظهارات و مدافعات سابق خودشان اتهامات ناروایی را به سران و اعضای نهضت آزادی وارد ساخته اند که نه تنها شامل افتراء، توهین و اشاعه اکاذیب علیه آنان میباشد بلکه با این عمل، رهبری و اصالت انقلاب اسلامی را زیر سؤال برده و موجبات تضعیف نظام جمهوری اسلامی ایران را فراهم میسازند.

ما در این شکوائیه علیه آقای هاشمی رفسنجانی به آن گونه از سخنان ایشان که ذیلاً نقل میشود کاری نداریم:

«جمهوری اسلامی ایران اکنون مشکل سیاسی عمده ای ندارد» و «روزبه روز نظام جمهوری اسلامی را قوی تر و با ثبات تر دیدیم» و «لیبرال ها [دولت موقت] که مدعی تخصص و کارشناس در امور مملکت بودند بدترین نوع مدیریت را در اداره ی مملکت به نمایش گذاردند» و «دانشگاه استادان و دانشجویان فعال میشوند و محیط فرهنگی جذابی را پایه گذاری می کنند» و «انسان های متدین اما ساده لوح هم دنبال حرف این ها را میگیرند و گاهی هم یک نماینده ساده لوح مجلس نیز ناآگاهانه کمک به آن جریان میکند» و «اینها در روی زمین آبروشان رفته است.»

و یا سخنان مورخ ۲ بهمن ۶۳ ایشان خطاب به ستاد برگزاری مراسم دهه فجر «آن روز [قبل از انقلاب] مردم به نان بخور و نمیری اکتفا میکردند. پیشرفت های ما (بعد از انقلاب) در زمینه اقتصادی نیز غرور آفرین است» (کیهان ۳ بهمن ۶۳).

نسبت به این مطالب آمار و ارقام رسمی منتشر شده شش ساله گذشته کاملاً گویا و ملت ایران و احکم الحاکمین خود بهترین داور برای تشخیص و تصمیم این ادعاها هستند.

و همچنین از این که ایشان و همفکرانشان در این سخنان و در چند سال گذشته برخلاف دستور صریح قرآن «ولاتنابزوا بالالقباب - حجات/۱۱» و اصول و مبانی اخلاق اسلامی کسانی را که قاطبه ملت ایران و تصریح مکرر رهبر انقلاب در مسلمان و متدین بودن آنان شک و تردید ندارند برچسب «لیبرال» را که مربوط به فرهنگ غربی و مارکسیسم بوده و سالها قبل از پیروزی انقلاب اسلامی توسط مارکسیست‌ها به ویژه حزب توده ایران علیه مسلمانان مبارز و تحصیل کرده ی جامعه ما به کار برده شده است، استفاده می نمایند و آب به آسیاب این دشمنان انقلاب اسلامی ریخته و می ریزند، نیز کاری نداریم(صفحات ۱۵ - ۲۴ نشریه ی نامه سرگشاده ی نهضت به سپاه پاسداران پیوست).

بالاخره به جنبه های شرعی شرایط و خصوصیات لازم برای امام جمعه، از جمله شرط عدالت که در کتب فقهی آمده است، نیز در اینجا اشاره‌ای نمی‌کنیم.

آنچه ما می‌خواهیم در این شکوائیه مطرح سازیم تا مقامات قضائی مورد رسیدگی و تعقیب قانونی قرار دهند خلافگویی‌ها و اتهامات ناروایی است که ذیلاً به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱- «جریان‌های مختلف گروهک‌ها هر کدام برای خود در مقابل مردم ادعاهائی داشتند و خود را از شرکای مهم انقلاب می‌پنداشتند بعدها معلوم شد که اینها همگی متکی به اجانب هستند، ملی‌گراها و لیبرال‌ها که طیف وسیعی بودند سر در آخور غرب داشتند.»

با وجودی که آقای هاشمی رفسنجانی در این بیانات صریحاً اشاره به شخص یا گروه خاصی نمی‌کنند اما همانطور که در بالا گفته شد با اشارات روشنی که در مجموع وجود دارد نهضت آزادی ایران، شخص آقای مهندس بازرگان و وزرای دولت موقت نیز مورد اتهام قرار می‌گیرند که متکی به اجانب و سر در آخور غرب دارند. اگر آقای هاشمی رفسنجانی مدارک و دلائل خود را مبنی بر صحت این ادعاهای واهی به مقامات قضائی ارائه ندهند -

که هرگز نخواهند داد - اتهامات وارده افترا است و قابل تعقیب قانونی (صفحات ۲۴ تا ۲۷ نشریه نامه ی سرگشاده نهضت به سپاه پاسداران پیوست).

۲- «در اولین کابینه آنها ما توانستیم دو پست غیرحساس را به آنها تحمیل کنیم.»

این ادعا نه تنها خلاف واقع است بلکه همان طور که در کتاب مسائل و مشکلات اولین سال انقلاب و کتاب شورای انقلاب و دولت موقت از زبان مهندس بازرگان توضیح داده شده است برخلاف حقیقت می باشد زیرا که در چند مرحله دولت موقت کوشیده است مشارکت روحانیون شورای انقلاب را در هیئت دولت جلب نماید که سرانجام پس از امتناع مرحوم دکتر بهشتی از قبول مسئولیت اجرائی و با اصرار زیاد، آقایان هاشمی رفسنجانی در وزارت کشور و مرحوم دکتر باهنر در وزارت آموزش و پرورش و آقای سیدعلی خامنه‌ای در وزارت دفاع فقط به صورت معاون یا مشاور قبول مسئولیت و همکاری نمودند.

۳- اظهار این که «نهادهای جوشیده از بطن انقلاب از قبیل کمیته ها، دادگاههای انقلاب، جهاد سازندگی و سپاه که دلسوزانه سرگرم جبران کمبودها بودند از نظر لیبرالها دولت در دولت و انگل و غیره معرفی میشدند»، این مطلب نیز تحریف واقعیت ها است. نهادهای سپاه و جهاد سازندگی توسط دولت موقت ایجاد و سازماندهی شده بعدها کسانی که قصد حاکمیت انحصاری داشتند به تدریج با بهانه های مختلف این نهادها را از دولت جدا ساختند. آقای مهندس بازرگان و دولت موقت نه تنها با این نهادها خصومتی نداشتند بلکه به مناسبت های مختلف از عملکرد آنان تقدیر و تشکر نیز نموده اند. آنچه آقای مهندس بازرگان گفته اند و مسئولین بعدی شدیدتر از آن را نیز تکرار کرده‌اند مشکل تعدد مراکز قدرت در مدیریت مملکت و ضایعات آن برای مملکت است لذا این بیان ایشان تحریف واقعیت ها و اشاعه اکاذیب می باشد.

۴- اظهار دیگر ایشان که «آنها تصمیم گرفتند که به هر نحو شده مجلس خبرگان را منحل کنند» نیز خلاف واقع و اشاعه اکاذیب می باشد (صفحات ۳۳-۳۸ نشریه ی برخورد با نهضت و پاسخهای ما که پیوست است).

۵- «در مجلس شورای اسلامی نیز شعار "کی باید برود" را مطرح کردند و سعی نمودند با نامشروع جلوه دادن مجلس آن را منحل نمایند.» این ادعا نیز تحریف واقعیت ها و اشاعه اکاذیب است. (یک نسخه از بیانیه "کی باید برود" نهضت آزادی پیوست می باشد).

۶- «خیانت‌های این لیبرال ها در کردستان همیشه در صفحات تاریخ خواهد ماند.» این مطلب تحریف واقعیت ها، افتراء، توهین و اشاعه اکاذیب است (صفحات ۲۳-۳۳ نشریه ی برخورد با نهضت و صفحات ۷۸-۷۲ نامه سرگشاده به سپاه پیوست).

۷- در مورد جریان برکناری مرحوم سپهبد قره نی و انتصاب آقای دکتر یونسی به سمت استانداری کردستان بیانات ایشان تحریف واقعیت ها و اشاعه اکاذیب می باشد.

با توجه به مراتب بالا اتهامات آقای هاشمی رفسنجانی منطبق با مواد قانونی زیر می باشد:

۱- ایشان اتهاماتی را نسبت داده اند که مشمول مبحث چهارم از قانون تعزیرات می باشد و همچنین اتهاماتی که مشمول (جرائم بر ضد امنیت خارجی و داخلی مملکت) است نسبت داده اند که چون افتراء می باشد مشمول مواد ۱۴۰ به بعد قانون تعزیرات بوده و تبصره ماده ۱۴۲ باید رعایت شود.

۲- بیانات ایشان موجب تحریک بعضی افراد خوشنیت ساده دل شده وقایعی از قبیل حوادث لیلہ القدر سال ۱۳۶۱، ۶ آبان سال ۱۳۶۲ و ۲۸ صفر ۶۳ و اخیراً حادثه ۲۲ بهمن را به وجود می آورد که خود موجب اخلاص نظم و امنیت داخلی شده و می شود لذا ایشان مرتکب این جرم نیز گردیده اند. (بند ۶ ماده ۳۱۰ قانون دادرسی و کیفر ارتش که قانون مذکور در قسمت صلاحیت و بعضی امور دیگر فسخ ضمنی شده ولی ماده ی مذکور معتبر

است). ضمناً ماده ۱۹ لایحه ی مطبوعات مصوبه سال ۱۳۵۸ شورای انقلاب نیز آن را دربر می گیرد.

۳- بقیه مطالب ایشان که صریحاً انتساب اتهامی را دربر ندارد، حداقل شامل توهین بوده و نه تنها مخالف دستور قرآن است بلکه ماده ۱۴۳ قانون تعزیرات آن را مجازات می کند که چون توسط مطبوعات این توهین نیز انجام گرفته است ماده ۲۴ قانون مطبوعات آن را دربر می گیرد.

۴ - آنچه جز افترا و توهین است متضمن تعدادی اکاذیب است که نشر آن موجب گول خوردن و انحرافات مردم بوده و نشر اکاذیب طبق ماده ۱۴۱ قانون تعزیرات مجازات میباشد.

۵- در آن قسمت از بیانات ایشان که متضمن اهانت و مطالب غیرانسانی و غیراسلامی بوده منطبق با ماده ۶ فرمان هشت ماده ای رهبر انقلاب می باشد که به صراحت مندرجات آخر این ماده جرم و مستحق تعزیر شرعی است.

با توجه به مراتب بالا و اهمیت ارتکاب اینگونه جرائم توسط مقامات اصلی جمهوری اسلامی خواهشمند است دستور فرمائید براساس مقررات و قوانین جاری کشور رسیدگی و تعقیب قانونی معمول گردد.»^{۷۱}

هاشمی رفسنجانی در سال ۱۳۶۴ در نماز جمعه تهران اعلام کرد که مهندس بازرگان به عنوان نخست وزیر موافقت خود را با ورود شاه به اطلاع دولت آمریکا رسانده بود. هاشمی در خاطرات روز ۱۰ اردیبهشت ۱۳۶۴ نوشته است: «تلگرافی از مهندس مهدی بازرگان رسید که در آن، در مورد اظهاراتم در نماز جمعه اعتراض کرده است.»^{۷۲} متن تلگراف مهندس مهدی بازرگان به شرح زیر است:

«جناب آقای هاشمی رفسنجانی. ریاست مجلس شورای اسلامی و امام جمعه موقت تهران. رونوشت: مقام محترم رهبری انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی و شورایعالی قضائی. عطف به بیانات خلاف حقیقت و انصاف و جعل اکاذیب ناجوانمردانه‌ای که روی اغراض سیاسی در نماز جمعه ی ۶۴/۲/۶ کرده از جمله اظهار داشته اید که رئیس دولت موقت بر طبق کتاب کارتر موافقت با بردن شاه به امریکا کرده بوده است، اعتراض و انزجار خود را اعلام می دارم. اولاً: در کتاب کارتر و بسیاری از همکاران او خلاف اظهارات شما نوشته شده است. ثانیاً: به طوری که در اعلامیه ی مطبوعاتی مورخ ۱۳ آبانماه ۵۸ وزارت خارجه دولت موقت آمده بوده است، در تاریخ ۲۹ مهرماه نظر مخالف دولت را نسبت به قصد انتقال شاه به دولت امریکا اطلاع داده بودیم و وزرات خارجه دو یادداشت شدیدالحن در تاریخ های ۸ و ۱۲ همان ماه در این باب تسلیم دولت امریکا نمود. ثالثاً: مراتب فوق در هیئت دولت که شما هم عضو آن بودید گزارش گردید. اگر شما پای بند تقوای سیاسی و عدالت شرعی برای خود نیستید، لااقل لطمه به قداست نماز جمعه و به حیثیت مقام ریاست مجلس ننزید. چنانچه در خطبه نماز جمعه مبادرت به تکذیب اتهامات انتسابی کردید، از خدا طلب مغفرت برای شما خواهم نمود در غیر این صورت خدای دانای توانا را وکیل گرفته اعلام جرم قانونی به مقامات قضائی و شکایت به مقام رهبری که شخصاً مطلع از قضایا بوده‌اند خواهم برد. الحکم لله والعاقبه للمتقین. مهدی بازرگان. ۸ اردیبهشت ۶۴»^{۷۳}

هاشمی رفسنجانی در نماز جمعه ۲۰ اردیبهشت ۱۳۶۴ دوباره به این موضوع پرداخت و با حمله به مهدی بازرگان، وی را به همکاری و هماهنگی با کارتر متهم کرد و گفت بیایید و بین خود و جیمی کارتر فاصله ایجاد کنید:

«ایشان [بازرگان] نامه‌ای نوشتند و از من خواستند که مسئله را اصلاح کنم و قبول ندارند که کارتر چنین چیزی گفته است و اعلام کردند که اگر اصلاح نکنی به امام و شورای عالی

قضایی و دیگران شکایت خواهیم کرد. من متن اظهارات کارتر با شبکه سی بی اس آمریکا را دیدم که قسمت های مهم آن را می خوانم: "جیمی کارتر در مورد کتاب خود توضیح داده و گفته است اگر لازم باشد بار دیگر تحت همان شرایط آن روز ایران به شاه اجازه ورود به آمریکا بدهم، این اجازه را می دهم. تنها شانس زنده ماندن شاه، اقامت وی در نیویورک بود. در عین حال ما نخست وزیر ایران، آقای بازرگان را از این کار مطلع کردیم و وی تعهد کرد که سفارت و پرسنل سفارت ما را حفظ خواهد کرد. بعداً با اشغال سفارت و حمایت امام خمینی، بازرگان که مردی قوی بود استعفاً داد و این عمل باعث نزول انقلاب و نابودی آن شد. امیدوارم کارتر دروغ گفته باشد و اینها راست بگویند، زیرا ما از اینها زمانی دفاع کرده ایم. شما که علیه ما اعلامیه می دهید، چرا علیه کارتر اعلامیه نمی دهید و نمی گوئید که کارتر دروغ می گوید تا همه موضع شما را بدانند. اگر چنین حرفی بزنید، بین شما و کارتر فاصله می افتد و مردم این جدایی را درک می کنند و مسئله از نظر ما حل می شود."^{۷۴}

مهدی بازرگان به هاشمی اسناد مخالفت دولت موقت با انتقال شاه به آمریکا را ارائه می کند. از سوی دیگر، به هاشمی می گوید که تو خود در هیئت دولت حضور داشتی و از نزدیک شاهد این موضع گیری بودی، پس چرا ناجوانمردانه جعل اکاذیب می کنی؟ اما هاشمی در پاسخ به همان مشی ادامه می دهد.

هاشمی رفسنجانی در دهه شصت مهمترین زمامدار جمهوری اسلامی بود که ادبیات کیهانی را بر ساخت، تبلیغ و ترویج و تثبیت کرد. او بود که به لباس شخصی ها «انرژی» می داد و آنها را با خطبه های نماز جمعه اش یک هفته ای «شارژ» می کرد. وقتی لباس شخصی هایشان به مخالفان حمله می کردند، هاشمی آنان را «مردم» می نامید. لباس

شخصی‌ها - حزب اللهی‌ها به ایدئولوژی و محرک نیاز داشتند. هاشمی رفسنجانی مسئول برساختن «گفتمان دشنام و تهمت و ترور شخصیت» بود.

هاشمی بود که در نماز جمعه ی ۵ مرداد ۱۳۶۳ تهران گفت:

«این لیبرال‌ها را این مردم از صحنه بیرون کردند. اگر شما دور و بر مجلس نیامده بودید، آنها ما را می‌خوردند، من همیشه می‌گفتم ما هر وقت کارد به استخوانمان برسد به مردم می‌گوییم و مردم مسایل را حل می‌کنند.»^{۷۵}

او بود که به حزب اللهی‌ها و لباس شخصی‌های حمله کننده به زنان «بد حجاب» در نماز جمعه تهران گفت:

«اصل مسئله بسیار مقدس، حضور شما عزیزان بسیار مقدس و مورد تشکر... کار بحمدالله به اندازه کافی بود، ضربه‌ای که می‌خواستید وارد کنید و بعضی‌ها را بیدار کنید، بیدار کردید و آینده هم اگر دیدید ما بیدار نشدیم دوباره بگوئید، حرفی نداریم. مسئله حجاب است. این یک مسئله فتوای همه فقه‌های ماست. ما نمی‌توانیم از این صرف نظر کنیم. نمی‌توانیم اجازه دهیم توی خیابان بچه‌های مسلمان‌ها گناه بکنند... ما خبر داریم شماها که می‌روید خارج، خیلی از شماها ترکیه که هواپیماشان رسید چادرها را می‌اندازید پایین و همان جا میز توالت‌تان را همراهتان بردید توی هواپیما. تیپ شما را ما می‌دانیم، ولی این خیابان هایمان، معا برمان، پارک‌هایمان اینها را به خاطر این مردم باید حفظ بکنیم و شما مراعات کنید، تحریک نکنید و بدانید که نصایح ما هم حدی دارد. همان‌طور که عرض کردم ما اگر دیدیم که قاضی‌مان نتواند، پلیس‌مان نتواند، زورش به شما نرسد چاره‌ای نداریم یک روز بگوییم خود مردم امر کنند. امر به معروف و نهی از منکر، ممکن است به آن مرحله برسد. خوب! آن وقت از این چیزها هم پیش می‌آید. ما حالا نگفته بودیم اما ممکن است که به جایی برسیم که بگوییم.»^{۷۶}

او یکی از مهمترین سردمداران تبدیل لیبرالسیم به دشنام بود. به عنوان نمونه، در نماز جمعه ۱۸ بهمن ۱۳۶۴ لیبرال‌ها را حیوان قلمداد کرده و در کنار ولگردها، گردن کلفت‌ها، قاچاقچی‌ها و محتکران می‌نشانند که دائماً افتضاحاتی به بار می‌آورند:

«کاری به آن گردن کلفت‌ها، ولگردها و قاچاقچی‌ها و محتکران و لیبرال‌ها و غریزده‌ها ندارم. ما آنها را همین جوری گذاشته‌ایم، مثل حیوان در جامعه خودمان باشند، بالاخره در کنار مردم افتضاحاتی می‌کنند.»^{۷۷}

هاشمی رفسنجانی در یکی دیگر از خطبه‌های نماز جمعه از نهضت آزادی به عنوان «نکبت آزادی» یاد می‌کند.^{۷۸} رفسنجانی همچنین در نماز جمعه ۲۶ آذر ۱۳۶۱ از دشمنی خود با حمله به دولت موقت می‌گوید: «حکومت لیبرال‌ها در هشت ماهه ابتدای انقلاب مردم را به تردید انداخت. چرا؟ چون به فساد هنری، غنا، حجاب و اصلاح ادارات باور نداشتند. خواهان منشی‌های بی‌حجاب بودند. کاباره‌ها، مشروبخوری‌ها، ربا، فساد را جدی نمی‌گرفتند. ایده‌آلشان برای حکومت، جایی مثل سوئد یا سوئیس و آلمان بود.» از اینها بدتر:

«مردم دیدند که حکومت دست لیبرال‌هاست، آمریکا هم دارد بر می‌گردد، سفارتخانه آمریکا هم که دوباره محل بیا و برو عده‌ای است و در آنجا کارهایی درست می‌کنند. در رادیو و تلویزیون نیز چپی‌ها و هنرمندان چپ نما، بیشتر خودشان را نشان می‌دهند و همان اوضاع گذشته است. مطبوعات هم بدتر از همه به جان نهادهای انقلابی، روحانیت و شخصیت‌ها افتاده‌اند و آن کثافتکاری‌ها را در می‌آورند.»^{۷۹}

راه حل این مسئله چه بود؟ چگونه می‌شد از شر بازرگان و همفکرانش خلاص شد؟ می‌گوید خط امام (رفسنجانی و خامنه‌ای و دیگر خط امامی‌ها) تهاجم دفعی خود را به لیبرال‌ها و لانه‌های فسادشان (سفارت آمریکا، دانشگاه و...) آغاز کرد:

«دانشجوها، آن لانه فساد [سفارت آمریکا] را گرفتند و خیال مردم تا اندازه‌ای راحت شد. عده دیگری از دانشجوها، برای تعطیل دانشگاه‌ها اقدام کردند و خیال مردم از فساد دیگری نیز آسوده شد. مجلس، هم لیبرالیسم و عوامل اشاعه - به اصطلاح - تمدن و فرهنگ غربی هجوم برد و هم به مدعیان مارکسیسم و عوامل شرقی. سرانجام مردم دیدند کارهایی صورت می‌گیرد.»^{۸۰}

هاشمی نظریه پرداز ادبیات کیهانی و انرژی بخش به حزب الله بود. اما همزمان، ایران را آزادترین کشور دنیا قلمداد می‌کرد. در جلسه سران قوا (آیت الله موسوی اردبیلی، علی خامنه‌ای، هاشمی رفسنجانی، احمد خمینی، میرحسین موسوی) مورخ ۲ مرداد ۱۳۶۴ در این باره بحث و گفتگو می‌شود که شورای نگهبان صلاحیت مهدی بازرگان برای انتخابات ریاست جمهوری را رد کرده است. هاشمی در خاطرات ۷ مرداد ۶۴ نوشته است:

«شورای نگهبان همه‌ی نامزدها به جز سه نفر آقایان خامنه‌ای، حبیب الله عسگرآلادی و محمود کاشانی را رد صلاحیت کرده است [یعنی ۴۷ نفر را]. حذف مهندس مهدی بازرگان بی‌مسئله نخواهد بود.»^{۸۱}

در خاطرات ۸ شهریور ۶۴ نوشته است:

«عصر احمد آقا آمد و در مورد شایعه عدم شرکت آیت الله سید شهاب الدین مرعشی نجفی در انتخابات ریاست جمهوری مطالبی داشت.»^{۸۲}

در پاورقی در توضیح همین خبر نوشته است:

«صندوق رأی سیار جهت اخذ رأی از آیت الله سید کاظم شریعتمداری به درب منزل ایشان در قم برده می شود، لیکن ایشان از دادن رأی خودداری می نماید. در زمان مراجعه صندوق سیار به بیت آیت الله مرعشی نجفی و آیت الله سید صادق روحانی، از سوی اهالی منزل اظهار می شود که مراجع مذکور به خارج شهر رفته اند. رسانه های خارجی دلیل امتناع آیت الله مرعشی نجفی از شرکت در انتخابات را ناخشنودی از رد صلاحیت مهندس بازرگان اعلام کردند. مهندس مهدی بازرگان رهبر نهضت آزادی ایران نامزد انتخابات ریاست جمهوری به دلیل حمایت از عباس امیر انتظام که به اتهام جاسوسی برای بیگانگان در زندان به سر می برد، از سوی شورای نگهبان رد صلاحیت شده است.»^{۸۳}

این میزان آزادی مورد ادعای هاشمی رفسنجانی در دهه شصت است. کشور آن قدر آزاد بود که مهدی بازرگان برای سفر به خارج از کشور هم نیازمند تصویب سران قوا بود. هاشمی در خاطرات ۶ شهریور ۱۳۶۴ نوشته است:

«شب آقایان موسوی اردبیلی و میر حسین موسوی نخست وزیر در مجلس میهمان من بودند. قرار شد با سفر مهندس مهدی بازرگان به آلمان موافقت شود.»^{۸۴}

حکایت هاشمی رفسنجانی و خامنه ای، سرگذشت هاشمی و خامنه ای نیست، سرگذشت «نظام سلطانی فقیه سالار» است. سیاست هایی که هاشمی و خامنه ای بر ساختند، گفتمان جمهوری اسلامی بوده و هست. گفتمان جهان اجتماعی را در قالب معنا بر می سازد. گفتمان سوژه را می سازد. مخالف و رقیب توسط این گفتمان به دشمن محارب تبدیل می شود. گفتمانی که آن ها بر ساختند از طریق قوه قهریه به هژمونی دست یافت.

مارکسیست‌ها و مهدی بازرگان

بعد از سال ۵۷ با یورش جمهوری اسلامی و اشغال ایران توسط ائتلاف اسلام‌گرایان و مارکسیست‌ها، آمریکاستیزی نه تنها تبدیل به یک شعار بلکه یک ایدئولوژی بنیادین را از طریق روحانیون و انتقال آن از شوروی به عرصه‌های اجتماعی ایران به ارمغان آورد. اما این ایدئولوژی بعد از ۴۰ سال پیاده کردن آن در خیابان‌ها و خانه‌ها و مدارس و اقصی نقاط ایران در اعتراضات شجاعانه مردم این سرزمین با شعار «مرگ بر جمهوری اسلامی»، «مرگ بر ولایت فقیه»، «مرگ بر خامنه‌ای» و در نهایت با شعار «دشمن ما همین جاست دروغ می‌گن آمریکاست»، درهم شکست. در سالی که با هجوم ویرانگر جمهوری اسلامی آمریکاستیزی در بین اسلام‌گرایان و مارکسیست‌ها وجه اشتراکی اساسی داشت و فضای چپ و ضد دولت موقت فراگیر شده بود، مهدی بازرگان برخلاف این موج با شوروی سر ستیز داشت. مهندس بازرگان که بعد از شهریور ۲۰ کار اجتماعی خودشان را شروع کردند، به لحاظ اعتقادی بزرگ‌ترین چالش خود را مارکسیسم و حزب توده می‌دانستند، آنها فضای جامعه را اشغال کرده بودند.^{۸۵}

«بازرگان مبارزه با مارکسیسم را از نقطه‌ای درست و اصولی آغاز کرد: از مطالعه مارکسیسم. اینکه آیا او در دوران دانشجویی در پاریس با مارکسیسم آشنا می‌شود یا نه خیلی مهم نیست. آنچه مهم است رونق حزب توده در دهه ۱۳۲۰ است که بازرگان را به سمت مهندس بازرگان شدن سوق می‌دهد. او بجای رویارویی مستقیم با مارکسیسم و پاسخ دادن به اینکه دین افیون توده‌ها نیست یا دین ساخته و پرداخته ذهن بشر است، یا دین با اصول و معیارهای علمی سازگاری ندارد و... سعی کرد نشان دهد که

اساساً اصول و عقاید اسلامی منطبق بر اصول و قوانین علمی است. بازرگان توانسته بود رقیبی جدی برای مارکسیسم ایجاد کند.^{۸۶}

«مهندس بازرگان بعد از تغییر ایدئولوژی مجاهدین در سال ۵۴ کتابی دارند به عنوان علمی بودن مارکسیسم. در آن کتاب به صورت نظری مسئله را باز کرد که چرا ما با مارکسیسم مخالفیم.^{۸۷} شاید در ۲۲ بهمن ۵۷ زمانی که حکومت پهلوی سقوط کرد و انقلاب اسلامی حادث شد، بازرگان تصور میکرد که راه برای تحقق امیال، آرزوها، انتظارات و توقعاتی که از دین داشته هموار شده است.^{۸۸} تمایل به مارکسیست و حکومت مارکسیستی در انقلاب پر رنگ بود. بخش اعظمی از ادبیات سیاسی مسلمانان رادیکال و انقلابی همان تفکر ادبیات مارکسیستی است. در این میان تنها دو نفر به هیچ وجه تحت تاثیر ادبیات مارکسیستی قرار نگرفتند. مهندس بازرگان و شهید آیت الله مطهری و جالب است که هر دو مورد بی مهری انقلابیون قرار گرفتند.^{۸۹} مرحوم بازرگان معتقد بود باید با آمریکا و غربی‌ها رابطه داشته باشیم.^{۹۰} اما در آمریکاستیزی تا جایی جلو رفتیم که حتی مهندس بازرگان و ابوالحسن بنی‌صدر را نفوذی دشمن معرفی کردیم.^{۹۱} دولت موقت و نهضت آزادی خطر کمونیسم و حزب توده را بزرگترین دشمن داخلی خود و شوروی را بزرگترین دشمن خارجی خود می‌دانست. آمریکا را شیطان بزرگ و غارتگر و دشمن اصلی ملت ایران در ۲۵ سال گذشته نمی‌شناخت و در مقابل خط امام، به بزرگنمایی خطر شوروی می‌پرداخت و به گفته امام امت (قدس سره) شوروی را مطرح می‌ساخت تا آمریکا فراموش شود و شعار مرگ بر آمریکا را، بعنوان یکی از شعارهای اصلی انقلاب اسلامی، شعار کمونیستی می‌دانست. این خط مشی در تعارض مستقیم با مشی حزب توده بود. نهضت آزادی می‌خواست آمریکا فراموش شود

تا انقلاب اسلامی بتدریج اصالت و هویت خود را از دست بدهد و لذا خطر کمونیسم را برجسته می‌ساخت.^{۹۲}

مهندس مهدی بازرگان که سمت نخست وزیری دولت موقت را به عهده داشت در سیاست‌های خودش دستی به سوی آمریکا داشت و خنجری بسوی شوروی، این سیاست دولت موقت به مذاق روحانیون، شوروی و جاسوسانش در ایران خوش نیامد و درصدد برکناری یا حذف دولت موقت برآمدند. آیت‌الله مهدوی‌کنی در خصوص سیاست بازرگان در برابر شوروی در خاطراتش می‌نویسد:

«آنها سیاست تنش‌زدایی و نزدیکی با غرب را می‌پسندیدند. مهندس بازرگان با روس‌ها خیلی مخالف بودند، یعنی با کمونیسم روس شدیداً مخالف بودند و با حکومت شرقی‌ها و ارتباط با شرقی‌ها و نفوذ آن‌ها در ایران چه قبل از انقلاب و چه بعد از انقلاب سخت مخالف بودند.»^{۹۳}

مخالفت شدید بازرگان با شوروی به اندازه‌ای بود که ایران را در خطر اشغال توسط این کشور می‌دانست. جواد منصوری فرمانده سپاه در سال ۱۳۵۸ طی مصاحبه‌ای گفت:

«اصلاً توجیه ملاقاتشان با برژینسکی چه بود؟ می‌گویند: خطر شوروی احساس می‌شد و برای اینکه مثل افغانستان، ایران را اشغال نکنند، ما می‌خواستیم با آمریکایی‌ها کار کنیم.»^{۹۴}

بازرگان قبل از انقلاب که بحث مبارزه با مارکسیسم نظری بود کتاب می‌نوشتند ولی بعد از انقلاب که قدرت را دست خودشان داشتند فعالیت‌های خود را از بحث‌های نظری فراتر برد و دست به مبارزه‌ای اساسی با مارکسیسم شوروی و حزب توده وابسته به آن

زد. حزبی که تمام و کمال و در طی تمام فعالیتش در پی تامین منافع اتحاد جماهیر شوروی در ایران گام بر می‌داشت. وابستگی حزب به اتحاد جماهیر شوروی امری است که مورد اتفاق همه صاحب‌نظران و اعضای خود حزب قرار دارد. نظامی که در سال ۱۹۱۷ و پس از اسقاط رژیم تزارها در روسیه امروزی پا گرفته و با اتکا به اندیشه‌های مارکسیستی و سوسیالیستی پایه‌گذاری شد. خسرو صدری از کادرهای سابق حزب توده ایران که سال‌های پایانی‌اش را در روسیه به سر می‌برده می‌گوید: «اقامت چند ساله‌ام در شوروی سابق (پس از ۱۹۹۰)، هم زمان با ایام فروپاشی آن، نهایتاً به من کمک کرد تا بتوانم به یک ارزیابی نهایی درمورد فعالیت حزبی‌ام نیز دست یابم. زیرا بدون شناخت شوروی، حزب را هم نمی‌توان شناخت.»^{۹۵} حزب توده نیز در طول دوران فراز و فرودش ضمن توجه به فضای داخلی ایران عموماً در راستای منافع اتحاد جماهیر شوروی گام برداشته و تلاش نموده تحولات داخلی ایران را در راستای سیاست‌های مسکو جهت‌دهی نماید. اصولی که حزب توده دنبال می‌کرد ساقط کردن رابطه آمریکا و غرب با ایران و اتحاد با جماهیر شوروی و نهضت پرولتاریای جهانی بود. حزب توده با پیروزی انقلاب اسلامی فعالیت خود را با وعده وفاداری به آرمان‌های انقلاب رسماً آغاز کرد. این حزب فعالیت علنی خود را در اسفند ۱۳۵۷ توسط آن عده از اعضای حزب که در داخل کشور بودند از سرگرفت. روزنامه حزب با همان نام سابق خود، مردم، منتشر شد و نورالدین کیانوری که در اردیبهشت ۱۳۵۸ به ایران بازگشت،^{۹۶} بلافاصله در سخنانی اعلام کرد: «درباره نظام سیاسی، حزب توده ایران بلافاصله حمایت خود را از ابتکار آیت‌الله خمینی، درباره اعلام جمهوری اسلامی به عنوان جانشین نظام شاهنشاهی پوسیده ۲۵۰۰ ساله یا ۳۰۰۰ ساله یا بیشتر اعلام داشت. ما این ابتکار را

تأیید می‌کنیم و در زمینه محتوای آن به آنچه آیت الله خمینی در تمام صحبت‌هایشان درباره جمهوری اسلامی گفته‌اند معتقدیم»^{۹۷} و در روزنامه مردم ارگان رسمی حزب توده اعلام کردند: «اتحاد شوروی قاطعانه از انقلاب ایران پشتیبانی می‌کند.»



فارغ از نیت توده‌ای‌ها جهت بسط نفوذ در انقلاب مارکسیستی - اسلامیستی، تلاش برای از دور خارج کردن جریان‌های لیبرال و ملی جزو اولویت‌های اساسی جریان توده محسوب می‌شده است، از همین رو این جریان در تمامی تقابل‌های نظام با جریان‌های لیبرال، ملی و آمریکایی به شدت به حمایت از نظام می‌پرداخت. به باور ایدئولوگ‌های حزب و با توجه به فضای دو قطبی حاکم بر جامعه بین‌المللی (وجود دو بلوک شرق و غرب) هرگونه رادیکال نمودن فضای کشور و مقابله با عناصر غرب‌گرا نهایتاً منجر به غلت خوردن انقلابیون به سمت اتحاد جماهیر شوروی منجر خواهد شد. حزب توده لیبرال‌ها را در اردوگاه غرب و آمریکا می‌دانست و بنابراین طبیعی بود که با وابستگان به این تفکر دشمنی نماید. پس از شکل‌گیری دولت موقت از سوی نهضت آزادی، حزب

توده برخورد محتاطانه و توأم با نرمش و مجیزگویی در پیش می‌گیرد. اما پس از آشکار شدن تمایلات غربی دولت موقت، حزب توده موقعیت را مناسب یافت و به شدت به دولت موقت حمله کرد. کمیته‌ی مرکزی حزب توده اقدامات دولت موقت را «ناپیگیر و غیر قاطع» خواند که «جنبه‌های محافظه‌کارانه و تسلیم‌آمیز آن هرروز شدت می‌یابد.»

مهدی بازرگان با اشاره به روزهای آغاز دولت موقت در سخنانی اعضای حزب توده ایران را مبلغان افکار مارکسیستی می‌داند که از همان پیش از انقلاب در نهادها و ادارات موثر به سود افکار مارکسیستی علیه رژیم پهلوی مبارزه کرده‌اند: «بعضی دیگر نام‌ونشان چندان نداشته «حاجی‌اناشریک» گویان وارد کاروان می‌شدند. مانند میوه‌چینان و خوشه‌چینانی که بعد از رسیدن محصول به صورت درویش و دعاگویان مهمان‌های ناخوانده و صاحب‌خانه‌های کهنه، با الهام‌های نهفته سرازیر باغ‌ها و خرمن‌زارها می‌گردند. در این گروه بیشتر از همه کمونیست‌ها و توده‌ای‌های فراری، تبعیدی یا مجاور شده در کشورهای اروپای شرقی بودند و همچنین تازه‌گرویده‌ها و سمپات‌های متفرق در کشورهای اروپای غربی و آمریکا که با گذرنامه یا بدون گذرنامه، از مرزهای بی‌در و دروازه با عجله تمام وارد ایران می‌شدند و بسیاری از آنها تعلیم دیده و تشکل یافته بودند. می‌آمدند که با هم‌زمان در ایران مانده خود پیوندند. به آن‌هایی که در کشاکش جریان‌های گذشته به لباس و فرهنگ دستگاه حاکم درآمده در ادارات و موسسات موثر مانند رادیو تلویزیون، روزنامه‌های کیهان و اطلاعات و آیندگان، وزارت آموزش و پرورش و دانشگاه‌ها، وزارت اطلاعات و حتی در حزب رستاخیز، در دولت و دربار و در میان طلاب، مواضع انتظار یا وظایف تبلیغات و انتشارات، به سود افکار مارکسیستی احراز کرده بودند.»^{۹۸}

در جایی دیگر مهندس بازرگان و دولت موقت که حزب توده را زیر نظر داشتند از حمایت و پشتیبانی شوروی از اعضای حزب توده طبق مشاهدات و گزارشات وقت میگویند:

«از طرفی دیگر مرتباً اعضای حزب توده و چپی‌های پناهنده و پراکنده شده در شوروی و اروپای شرقی یا ویزا و بدون ویزا به ایران سوق داده شده، همه جا به تحکیم مواضع مبارزه و شورش می‌پرداختند. تمام این حرکات طبق مشهودات و گزارشات وقت با پشتیبانی و دخالت‌های مستقیم عمال شوروی صورت می‌گرفت.»^{۹۹}

بازرگان درباره اینکه توده‌ای‌ها به بعضی از اعضای دولت موقت که از آمریکا برگشته بودند برچسب مزدور زده بودند واکنش نشان داده و می‌گوید که چپی‌ها خودشان پیش قراول بدبینی و بدخواهی و خیانت هستند:

«از اوایل دولت موقت زمزمه دخالت یا دست داشتن خارجی‌ها مخصوصاً آمریکایی‌ها و بیشتر از ناحیه چپی‌ها (و دنباله‌روهای مکتبی‌شان) که بنا به قانون قیاس همیشه پیش قراول بدبینی و بدخواهی و خیانت بوده‌اند، نه به طور کلی در ایجاد و اداره انقلاب بلکه در انتخاب و اعزام افراد مأمور، آغاز گردید. به عده‌ای از شخصیت‌های از آمریکا برگشته، درس خوانده‌های سابقه‌دار در مبارزات، و نسبت به افسران برگشته به خدمت، برچسب‌های مأمور و مزدور زده شد.»^{۱۰۰}

نورالدین کیانوری نیز در اولین مصاحبه خود پس از ورود به ایران در واکنش به محدودیت‌هایی که دولت موقت برای ورود افراد حزب توده به ایران ایجاد کرده بود اینگونه واکنش نشان می‌دهد:

«متأسفانه دولت آقای بازرگان مشکلاتی برای بازگشت ایرانی‌ها بوجود آورده است. من خودم به طور صریح بگویم که من بدون گذرنامه بالاخره آمدم. پس از اینکه به سفارت مراجعه کردم. پس از اینکه نامه به نخست وزیر نوشتیم. پس از اینکه نامه به وزارت خارجه نوشتیم. پس از اینکه تلگراف کردیم، پس از اینکه نامه سرگشاده به روزنامه‌ها منتشر کردیم، به ما اجازه مراجعت ندادند. من بدون هیچگونه چیزی آمدم به سرحد ایران...»^{۱۰۱}

در ادامه این کشاکش امیر انتظام به عنوان سخنگوی دولت موقت، حزب توده را به خاطر داشتن اندیشه‌های کمونیستی غیرقانونی اعلام می‌کند. در مقابل، روزنامه مردم، ارگان رسمی حزب توده ایران به این مسئله واکنش نشان می‌دهد و اطلاعیه صادر میکند:

«حزب توده ایران قانونی است. سخنگوی دولت آقای امیرانتظام طی مصاحبه مطبوعاتی اظهار داشته است که قوانین مربوط به غیرقانونی بودن حزب توده ایران تا وقتی لغو نشده به قوت خود باقی است. کمیته مرکزی حزب توده ایران امیدوار است دولت موقت آقای مهندس بازرگان توجه کند که اگر قوانین رژیم سابق به اصلاح تا لغو نشده به قوت خود باقی می‌بود، می‌بایست طومار انقلاب ایران را به طور کامل برچید. این قوانین برای همیشه لغو شده و دولت موقت اسلامی نیز موجودیت خود را مدیون انقلاب است و نه محترم شمردن قوانین رژیم ساقط و ضدملی شاه.»^{۱۰۲}

در اردیبهشت ۱۳۵۸ آیت‌الله مطهری که او هم نظریات مخالف با مارکسیست‌ها داشت ترور شد. مهندس بازرگان این ترور را متوجه مارکسیست‌ها کرد. روزنامه مردم، ارگان رسمی حزب توده، با حمله‌ای شدید به دولت موقت و مهندس بازرگان زیر عنوان «چرا مهندس بازرگان بی پروا به حزب توده ایران تهمت و افترا می‌زند» می‌نویسد:

«لجاجت در خصومت، تا جایی که مانع قضاوت عادلانه و روشن بینانه شود شاید در این جمله بتوان موضع نادرست و زیانمند آقای مهندس بازرگان را نسبت به حزب توده ایران خلاصه کرد. آقای بازرگان در این موضع گیری پیگیر هم هستند. بارها از نخست وزیر سوال کردند که در مورد قانونی بودن حزب توده ایران چه نظری دارید؟ ایشان هر بار، با سماجتی که از یک رجل سیاسی مطلع بعید است چه رسد به رئیس دولت جمهوری اسلامی ایران، به قوانین دوره طاغوت و مصوبات ناموجود زمان شاهنشاهی متوسل شده‌اند تا برای خود بهانه‌ای برای تعلیق اظهار نظر در این مورد بتراشد و ضمناً جای پایی برای همه ضدتوده‌ای‌ها نیز در آینده باز بگذارند. همه کس میدانند که اولاً هیچ قانونی در مورد غیر قانونی کردن حزب توده وجود ندارد و روش‌های شاه مخلوع، برخلاف قانون و بدون قانون زندگی غیر علنی را به حزب ماد تحمیل می‌کنند. ثانیاً مردم ما انقلاب نکردند که قوانین طاغوت و مصوبات شاهنشاهی را محترم شمرند. آن هم بخصوص یکی از ارتجاعی ترین، استبدادی ترین و ضد خلقی ترین تصمیمات را. ولی آقای بازرگان که سخت مایلند در برابر روزنامه نگاران از خود چهره‌ای دموکرات که با سخت گیری‌ها و زیاده روی‌ها موافق نیست بسازند، در مورد یکی از ملاک‌های دموکرات بودن، که رابطه حزب توده و جنبش چپ مترقی ماست، به کلی دست و پای خود را گم می‌کنند و هوادار محترم شمردن قوانین مصوبه استبداد شاهنشاهی می‌شوند. شتاب آقای بازرگان در سرانگیختن لجاجت ضد توه‌ای، هرگونه روشن بینی و احساس مسئولیت را از مقام نخست وزیری سلب کرده است. از جمله ایشان مدعی شده‌اند که گلوله‌هایی که به آیت الله شهید مطهری شلیک شد گویا پاسخ به مبارزات او علیه مارکسیست‌ها بوده است. یعنی حتی پس از تاکید امام خمینی مبنی بر اینکه قتل‌ها کار عمال آمریکاست و قبل از آن که کمترین بررسی و تحقیق انجام گیرد و ردپایی پیدا شود ایشان همانند محافل راست به نحوی کاملاً بی مسئولیت مارکسیست‌ها را مسئول این عمل ضد انقلابی جلوه دادند. زیانمند و ناسالم بودن این طرز تفکر ضد توده‌ای از جانب یک فرد عادی قابل اعتنا نیست ولی در مقام پرمسئولیتی نظیر نخست وزیر دولتی

که باید وظایف پیشبرد انقلاب را به انجام رساند چنین خصومت لجوجانه‌ای می‌تواند نه تنها نشانه فقدان روشن بینی سیاسی باشد بلکه به امر انقلاب صدمه زند و در نتیجه پیامدهای ناگواری برای سرنوشت نهضت ببار آورد و این باعث نگرانی است.^{۱۰۳}

نامه مردم در ادامه حملات خود از تحت فشار قرار دادن دولت موقت با هدف تسلیم در برابر خواسته‌های حزب توده برای مبارزه با آمریکا می‌گوید و همچنین مهدی بازرگان را به دلیل همسو نبودن با آمریکاستیزی از خط انقلاب خارج کرده و اقدامات بازرگان و دولت موقت را ناسالم و زیانمند می‌شمارد:

«زیانمندی و ناسالم بودن این طرز تفکر ضدتوده‌ای البته ناشی از موضع طبقاتی نخست وزیر و مشی سازشکارانه‌ای است که ایشان در قبال حیاتی‌ترین مسائل انقلاب ایران در پیش گرفته اند و حاضر نیستند به اقدامات انقلابی خلق زحمتکش و بر علیه ریشه‌ای ترین منافع اقتصادی و سیاسی امپریالیست‌ها و سرمایه‌داران بزرگ وابسته تن در دهند. مگر آنکه فشار مداوم خلق انقلابی و رهبری انقلاب ایشان را بدان مجبور سازد. به همین جهت هم، چنین لجاجت و سماجتی در دشمنی با حزب توده ایران که خواستار اتحاد فعال و پایدار همه نیروهای ضدامپریالیستی و دمکراتیک برای حفظ و تعمیق دستاوردهای انقلاب است، تعجب آور نیست.»^{۱۰۴}

در این کشاکش انتقادات حزب توده به بازرگان به دلیل نزدیکی با آمریکا و مبارزه نکردن با آن به شدت افزایش می‌یابد آن هم در فضایی که مردم ایران احساسات ضدآمریکایی داشتند. در مقابل هم دولت موقت حزب توده را عمال شوروی معرفی میکند. در جایی دیگر حزب توده دولت موقت را به همکاری فرا می‌خواند و می‌گوید با دولت موقت همکاری خواهد کرد اگر انتقادات سازنده ما را بپذیرد. حزب توده در این مطلب زیرکانه به دولت موقت حمله می‌کند. این حزب می‌گوید:

«ما در یاری به دولت موقت خواهیم کوشید تمامی اقداماتی را که در راه تحکیم استقلال کشور در تمام عرصه‌های اقتصادی، سیاسی، نظامی، فرهنگی و غیره و نیز در زمینه تامین و تضمین حقوق و آزادی‌های دموکراتیک انجام گیرد تایید و تقویت کنیم و در عین حال هرکجا در زمینه‌های نامبرده تعلل و تسامحی مشاهده شود آن را مورد انتقاد سازنده قرار دهیم، یعنی ضمن انتقاد از نارسایی‌ها خواهیم کوشید پیشنهادهایی که به نظر ما برای نیل به اهداف انقلاب می‌تواند مفید باشد آشکار و صریح مطرح سازیم.»^{۱۰۵}

بازی در آوردن حزب توده را می‌بینید؟ حزب توده قبل از این بازرگان را به تظاهر سازی به آدمی دموکرات یا به عبارتی بازرگان را دموکرات‌نما و استبدادمنش، معرفی میکرد و چند ماه بعد از آن پیشنهاد می‌کند که بازرگان را به دموکراتیک بودن تقویت میکند یعنی به او آزادی و دموکراتیک را یاد بدهد و در هرجایی که سهل‌انگاری و بهانه تراشی کرد وی را به راه راست هدایت کند. حزب توده‌ای که قبلاً بازرگان را به ضربه زدن به انقلاب متهم و او را ضد انقلاب می‌خواند حالا می‌گوید با انتقاد از نارسایی‌های دولت موقت و پیشنهادهای حزب توده بازرگان را به آمدن به راه اهداف انقلاب هدایت میکند. حزب توده در ادامه می‌نویسد:

«این مشی انتقاد سازنده که همراه با پیشنهادهای مشخصی نیز هست، موجب تقویت قدرت حاکمه و دولت است و نه تضعیف آن. زیرا هر قدر دولت در راه رسیدن به اهداف انقلاب - استقلال و دموکراسی - یا گام‌های بلندتر و با قاطعیت بیشتر پیش رود، تن به فشارهای امپریالیسم و ارتجاع داخلی وابسته ندهد، به همان نسبت پایگاه اجتماعی خلقی خود را مستحکم‌تر می‌سازد و بنابراین قوی‌تر می‌شود. و برعکس، هر قدر دولت با دشمنان بالفعل و بالقوه انقلاب آشتی پذیرتر باشد، از مردم جداتر خواهد شد و بنابراین ضعیف‌تر

خواهد گردید. ما می‌دانیم آن بلایی که محمدرضای خائن بر سر کشور و ملت آورد با یک چشم بهم زدن رفع شدنی نیست. بنابراین ما توقع نداریم که دولت معجزه کند.»^{۱۰۶}

حزب توده که بازرگان را نقض کننده دموکراسی و به دلیل نزدیکی با آمریکا آن را وابسته قلمداد می‌کرد در اینجا نیز می‌گوید اگر دولت موقت در راه اهداف انقلاب یعنی دموکراسی و استقلال قدم بردارد و دست از نزدیکی با آمریکا بکشد و به خط حزب توده که مبارزه علیه آمریکاست ملحق شود پایگاه اجتماعی‌اش مستحکم خواهد شد و اگر با دشمنان انقلاب آشتی‌پذیر باشد ضعیف خواهد شد. به عبارتی حزب توده با کنایه و زیرکی بازرگان را تهدید و به آن حمله ور شد: نقض آزادی و دموکراسی و استقلال، سهل‌انگاری و نارسایی، وابسته به امپریالیسم و ارتجاع داخلی، جدایی از اهداف انقلاب، دوستی با دشمنان انقلاب، تضعیف کننده قدرت حاکمه، این‌ها اتهاماتی بودند که حزب توده با عنوان «انتقاد سازنده» به دولت موقت زد که تنها راه حل هم: تسلیم در برابر حزب توده و شوروی است. یعنی بازرگان و دولت موقت کژراهه و حزب توده همان راه راست است.

مهدی بازرگان در کتابی که با عنوان «انقلاب ایران در دو حرکت» به رشته تحریر درآورده است از ملاقات خصوصی خود با نورالدین کیانوری می‌گوید. او در این کتاب از صحبت‌های جالبی که بین آن‌ها رد و بدل شده است می‌نویسد:

«در نیمه‌های عمر دولت موقت بعد از تأسیس حزب دمکرات کردستان به رهبری قاسملو و درگیری‌های خونین حزب کومله، آقای دکتر کیانوری دبیرکل حزب توده ایران با اصرار زیاد ملاقاتی از بنده گرفت. تقاضای ایشان پس از مقدمات کوتاه و باز کردن پرونده پربرگی از مقالات و اعلامیه‌های خودشان دائر به پشتیبانی از انقلاب اسلامی و رهبری آیت الله

خمینی (و رعایت حال دولت)، قانونی شناختن حزب توده، و اجازه دادن فعالیت علنی به آنان در کردستان بود، تا بتوانند نیروهای متمایل شده به حزب کومله را بطرف خودشان، یعنی بطرف جمهوری اسلامی ایران، جذب کنند. بنده وعده مطالعه و مشورت دادم. در پایان ملاقات با آقای دکتر کیانوری بطور خصوصی گفتم خودمانیم، شما که کمترین رابطه با اسلام و ملیت و با ما نداشتید چطور حالا طرفدار دوآتشه انقلاب شده‌اید! با همان لحن جواب داد مگر طرفداری پرولتر بین‌الملل و رنجبران جهان و دشمنی با استعمار و امپریالیسم از اصول اولیه مرام کمونیسم نیست؟ ما که تعصب در کلمات نداریم وقتی ایشان اصطلاحات مسلمانی آنها را بکار برده می‌گویند انقلاب اسلامی ایران مدافع مستضعفین جهان و دشمن سرکوب کننده مستکبرین استعمار است چرا ما تایید کننده و همکاری کننده نباشیم؟ و اضافه کرد که البته این بدان معنی نیست که بعد از حصول مقصود راهمان جدا نخواهد شد.^{۱۰۷}

هاشم صباغیان هم می‌گوید زمانی که خلخالی در کردستان جوخه‌های کشتار به راه انداخته بود چپی‌ها از آن به ضرر دولت موقت استفاده کردند، همسر یکی از قربانیان اعدام‌های خلخالی «عبای آقای اشراقی را گرفته بود و می‌گفت: چرا شوهرم را کشتید، خودش مریض بود. این کاری که کردید ننگی بر جمهوری اسلامی است. همین موضوع هم اتفاق افتاده بود، چون آن مرد را با برانکارد آورده بودند و اعدامش کردند؛ چپی‌ها از این مسئله خیلی سوء استفاده کردند. عکس‌های مختلف گرفته بودند و به تمام دنیا پخش کردند و این موضوع خیلی به ضرر دولت تمام شد.»^{۱۰۸} ابراهیم یزدی دبیرکل نهضت آزادی ایران در مصاحبه‌ای با نشریه «اندیشه پویا» از فحاشی‌ها و همچنین لقب لیبرال دادن به دولت بازرگان توسط حزب توده می‌گوید:

«چرا حزب توده نیامد از دولت موقت حمایت کند؟ چون یک حزب مارکسیست لنینیستی است و به تئوری خیزشی لنینی از انقلاب اعتقاد داشت. مدام فحش دادند و گفتند دولت موقت لیبرالی است.»^{۱۰۹}

«در مصاحبه کیانوری به وضوح دیده می‌شود و او می‌گوید: بحث لیبرال‌ها را ما مطرح کردیم که تکنوکرات‌ها و مدیران انقلاب را حذف کنیم...»^{۱۱۰} محمد توسلی نیز در مورد حمله‌های شدید حزب توده به دولت موقت و اختلافات و جدال‌ها و شعارهای این حزب علیه مهدی بازرگان و دولت موقت و نهضت آزادی می‌گوید:

«نقش حزب توده که خود را خط امام معرفی می‌کرد ولی نهضت آزادی و مهندس بازرگان را ضد انقلاب تبلیغ می‌کرد بایستی مورد بررسی تاریخی قرار گیرد. حزب توده بسیاری از شعارهای منفی چون سازشکار و مرگ بر لیبرال را برای اولین بار مطرح کرد و با نفوذ در نهادهای آموزشی، نهادهای انقلابی و... این شعارها و حتی شعار مرگ بر بازرگان را برای سال‌ها در مدارس و حتی نماز جمعه‌های ما جا انداخت.»^{۱۱۱}

فریدون تنکابنی نویسنده و طنزپرداز، از اعضای هیئت موسس کانون نویسندگان ایران است که یکسال پس از انقلاب، به خاطر اختلاف نظر با هیئت دبیران وقت، به همراه دیگر اعضای توده‌ای کانون، از این تشکل صنفی اخراج شد. وی همچنین پس از انقلاب در «شورای نویسندگان و هنرمندان ایران» از نهادهای وابسته به حزب توده که از زمره فعال‌ترین نویسندگان به شمار میرفت و در کنار اعضای حزب توده از منتقدان جدی دولت بازرگان بود در مصاحبه‌ای با تاریخ ایرانی درمورد بخشی از فعالیت‌ها و انتقاداتش و همچنین لیبرال خطاب کردن دولت موقت از سوی منتقدان چپ‌گرا که آن زمان از این واژه مثل یک دشنام سیاسی بهره می‌بردند، می‌گوید:

«من همان موقع هم در نوشته‌های پراکنده‌ای که در نشریات این سو و آن سو می‌نوشتیم، این مسئله را توضیح داده‌ام که در آن جو انقلابی و تند و تیز، مهدی بازرگان با خصوصیتی که همگی با آن‌ها آشنا بودیم، با شرایط خاص آن زمان سازگار نیست؛ چرا که بازرگان، آدمی بود بسیار ملاحظه‌کار، محافظه‌کار و به قول خودش آسه برو، آسه بیا. ایراد ما هم دقیقاً همین بود. من حتی همان زمان در قالب یک نوشته طنزآلود مثالی زده بودم که حکایت ما، حکایت اتومبیلی آخرین مدل است که با آخرین سرعت حرکت می‌کند و بازرگان و دولتش مثل فولکس واگنی هستند که پشت این اتومبیل متصل شده‌اند، یعنی هیچ چیزشان با آن متناسب نیست؛ نه سرعتش و نه امکاناتش. مسلماً در یک جو انقلابی که همه کارها به سرعت انجام می‌شود و همه می‌خواهند همه چیز را زود و سریع به نتیجه برسانند، لیبرال بودن وصله ناجور است. البته لیبرال به خودی خود، صفت بدی نیست اما در آن زمان از نظر ما و با توجه به آن جو انقلابی و شور حاکم بر جامعه ایران، لیبرال بودن از آن جنسی که بازرگان بود، می‌توانست یک صفت منفی تلقی شود، چنانکه شد و او را با مشکل مواجه کرد.»^{۱۱۲}

سعید حجاریان در گفتگویی پرده از بسیاری اختلافات دولت موقت با حزب توده و شوروی برمیدارد. وی در این گفتگو از تأسیس یک سرویس امنیتی برای زیر نظر گرفتن حزب توده و رصد کردن تحرکات شوروی صحبت می‌کند. سعید حجاریان در این رابطه می‌گوید:

«می‌دانید که ساواک به عنوان مهم‌ترین نهاد امنیتی حکومت پهلوی در دوره نخست وزیری بختیار منحل شد. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی زمانی که دولت موقت زمام امور کشور را به دست گرفت طبیعتاً ضرورت وجود یک سرویس امنیتی احساس می‌شد. بنابراین دکتر یزدی در نخست وزیری واحدی را به نام دفتر امور انقلاب تأسیس کرد که به امور اطلاعاتی امنیتی می‌پرداخت. بعد از این که دکتر یزدی به وزارت خارجه رفت

مسئولیت این واحد به شهید چمران سپرده شد. همزمان با تأسیس این دفتر یکی از بستگان دکتر یزدی که از پرسنل اداره هشتم ساواک (اداره ضدجاسوسی) بود به ایشان مراجعه کرده و خبر داده بود که او و جمعی از کارمندان نخبه بخش ضد جاسوسی ساواک از کشور خارج نشده‌اند. او گفته بود که این پرسنل برخلاف پرسنل سایر ادارات ساواک نه تنها نقشی در سرکوب و جنایت‌های این سازمان نداشته‌اند، بلکه وظیفه‌شان رصد امنیتی تحرکات بیگانگان در کشور بوده است و حالا هم آماده خدمت به انقلاب و کشور هستند. به این ترتیب با نظر مساعد دولت موقت جمعی از کارمندان اداره هشتم (اداره ضدجاسوسی) به دفتر امور انقلاب جذب شدند و به صورت متمرکز شروع به فعالیت کردند. مشهور بود که می‌گفتند چشم چپ اداره هشتمی‌ها بهتر می‌بیند یعنی ایشان به صورتی آموش دیده بودند که نسبت به تحرکات شوروی و کشورهای بلوک شرق حساسیت بالایی داشتند و نسبت به تحرکات سرویس‌های امنیتی غربی حساسیت کمتری داشتند. دایره هدف اداره هشتمی‌ها علاوه بر اتحاد شوروی و چین که سردمداران آن روز بلوک شرق بودند بر کشورهای هم‌چون عراق، سوریه، لیبی، کره شمالی، مصر، یمن جنوبی و حتی اتیوپی که روابط دوستانه با شوروی داشتند متمرکز بود. بعد از انقلاب این نیروها با توجه به تخصص و نوع آموزش‌هایی که دیده بودند مشغول رصد تحرکات شوروی شده بودند. بنابراین از آن جا که حزب توده و سران از تبعید بازگشته آن با توجه به وابستگی‌شان به شوروی سال‌های متمادی اصلی‌ترین سوژه اداره ضدجاسوسی ساواک بوده‌اند. کیانوری از زمان بازگشت به ایران مورد رصد امنیتی این نیروها قرار گرفت.^{۱۱۳}

محمد مهدی پرتوی، یکی از اعضای اصلی حزب توده و رئیس تشکیلات مخفی این حزب در ایران، در گفتگویی با خبرگزاری فارس وابسته به سپاه پاسداران از آگاه بودن حزب توده از زیر نظر بودن این حزب توسط دولت موقت می‌گوید:

«بعد از انقلاب، در دستگاه نخست وزیری دولت موقت به این نتیجه رسیدند که به یک سازمان اطلاعاتی نیاز است و برای همین اداره ششم و هفتم ساواک یعنی دو اداره جاسوسی و ضد جاسوسی را احیا کردند و نام آن را «ساواما» (سازمان اطلاعات و امنیت ملی ایران) گذاشتند که مدیریت آن برعهده افرادی نظیر آقایان حجاریان و مادرشاهی و چند نفر دیگر بود. این دستگاه از همان ابتدای تاسیس، به جهت حضور افراد کارکشته‌ای که از قبل به مسائل آشنا بودند، شروع به تعقیب و مراقبت از حزب کرد، به طوری که وقتی مثلاً آقای کیانوری به ایران آمد و در خانه دخترش در خیابان فرصت مستقر شد، بعد از مدت کوتاهی به من مراجعه کرد و گفت وضعیت مشکوکی در اطراف خانه من دیده می‌شود و می‌خواهم بدانم این‌ها چه کسانی هستند که مراقبت می‌کنند. این نخستین بار بود که تشکیلات نوید - که سازمان مخفی بود و به نوعی سازمان اطلاعاتی برای حزب محسوب می‌شد - شروع به فعالیت اطلاعاتی کرد. در پوشش سیگارفروش و میوه فروش کنار خیابان و غیره، تیم مراقبت درست کردیم. شماره ماشینی که کیانوری را تعقیب می‌کرد برداشتیم و از یک نفر که در اداره شماره‌گذاری راهنمایی رانندگی داشتیم، خواستیم آن را چک کند. بعد به این نتیجه رسیدیم که شماره این ماشین‌ها برای ساواک است و از اینجا مطلع شدیم که دستگاه اطلاعات نخست‌وزیری یعنی «ساواما» ما را تعقیب می‌کند.»^{۱۱۴}

بیانات پرتوی و حجاریان کاملاً با هم همخوانی دارد. اینکه دولت موقت نسبت به مارکسیسم‌ها و شوروی و حزب توده آنقدر بی‌اعتماد بوده که یک سازمان امنیتی برای زیر نظر گرفتن تحرکات آن‌ها تأسیس می‌کند و حزب توده هم از این تعقیب‌ها آگاه می‌شود. دولت موقت مهندس بازرگان برای مقابله با شوروی و زیر نظر گرفتن هر چه بیشتر آن‌ها و آگاهی از اقدامات آنها در ایران حتی به سفارت شوروی هم نفوذ کرده

بودند. سعید حجاریان درمورد مامور دوجانبه‌ای که در سفارت شوروی به دولت موقت اطلاعات می‌رساند می‌گوید:

«ک.گ.ب سازمان امنیتی قوی‌ای بود اما نظام در این دوره اشراف امنیتی خاصی بر فعالیت این سازمان در ایران داشت. آن هم از طریق یک مامور دو جانبه در سفارت شوروی در تهران. اصلی‌ترین کار ویژه اداره هشتم ساواک مقابله با تهدید امنیتی شوروی یعنی ک.گ.ب بود. او منبع اطلاعاتی اداره هشتمی‌ها بود. بخشی از گزارش‌های این مامور دو جانبه درباره فعالیت‌ها و ارتباطات حزب توده با ک.گ.ب بود.»^{۱۱۵}

دولت موقت مهدی بازرگان آنقدر مارکسیست‌ها را زیر نظر می‌گیرد و آنقدر با آن‌ها مبارزه می‌کند و آنقدر تحرکات آن‌ها را رصد می‌کند که این موضوع باعث نگرانی کامل توده‌ای‌ها می‌گردد. پرتوی در این مورد از کیانوری نقل می‌کند: «جریان اصلی که باید از آن بترسیم ساواما است.»^{۱۱۶}

حذف دولت بازرگان

این مبارزه‌ها بین دولت موقت و روحانیون و شوروی تا جایی پیش می‌رود که در واکنش به دیدار مهندس مهدی بازرگان، ابراهیم یزدی و دکتر چمران با برژینسکی نماینده آمریکا در الجزایر، با تسخیر سفارت آمریکا به رهبری موسوی‌خوئینی‌ها فارغ التحصیل دانشگاه پاتریس لومومبای شوروی، دولت موقت را مجبور به استعفاء می‌کنند. روزنامه جمهوری اسلامی در پی دیدار گروه ۳ نفره مهندس بازرگان با برژینسکی معاون کارتر در بیانیه‌ای تند پرسیده است:

«در زمانی که امام و امت شدیداً سیاست‌های تجاوزکارانه آمریکا را محکوم می‌کنند، آیا ملاقات با برژینسکی می‌تواند با حرکت انقلابی مردم مسلمان ایران هماهنگ باشد؟»^{۱۱۷}

غلامعلی توسلی از یاران بازرگان و از اعضای نهضت آزادی درباره استعفای مهندس بازرگان بعد از حمله و تصرف سفارت آمریکا می‌گوید:

«استعفا به دست خود ایشان نبود. اظهارنظرها در طول ۹ ماه دولت موقت بسیار زیاد بود و مخالفت‌های زیادی علیه ایشان وجود داشت. عده‌ای از خواص و روحانیون ایشان را نمی‌خواستند. کاری که مهندس بازرگان کرد طبیعی بود. از زمان تسخیر سفارت آمریکا توسط دانشجویان خط امام و مخالفت دولت موقت با این تسخیر مسائلی را برای ایشان بوجود آوردند که باعث استعفای ایشان شد.»^{۱۱۸}

سردار محمدعلی (عزیز) جعفری نیز که از اعضای حمله به سفارت آمریکا بود در خاطرات خود از چنین اقدامی با هدف حذف کردن دولت موقت یاد می‌کند:

«با استعفای مهندس بازرگان و موافقت امام خمینی، از نظر ما، تا همین جای کار مقصود اصلی حاصل شده بود. باورمان این بود که دولت موقت نه تنها نمی‌تواند پا به پای امام حرکت کند بلکه در بسیاری از موارد مانع حرکت شتابناک انقلاب هم می‌شود. با حذف این دولت، انقلاب می‌توانست مسیر خودش را طی کند. در حقیقت، ما، دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، با این اقدام مهر ابطال را به موجودیت دولت لیبرال مهندس بازرگان کوبیدیم.»^{۱۱۹}

فرورز رجایی‌فر رییس ستاد پاسداشت شهدای نهضت جهانی اسلام و از اعضای جمعیت دفاع از ملت فلسطین که از رهبران حوزه انتفاضه فلسطین علیه اسرائیل محسوب می‌شود و یکی از اعضای واحد خواهران سپاه پاسداران بود و پیش از انقلاب

در کمپ‌های آموزش نظامی و عقیدتی شوروی در خاورمیانه، زیر نظر سازمان آزادی بخش فلسطین تعلیم دیده بود و گروهی از مهاجمان به سفارت ایالات متحده آمریکا را هدایت می‌کرد، در رابطه با حذف دولت موقت می‌گوید:

«این پیش بینی بود که در اثر این تسخیر، دولت موقت استعفا دهد که از نظر ما، خسران به حساب نمی‌آمد. چون ما به این تحلیل و نتیجه رسیده بودیم که دولت موقت، با مسیر انقلاب همخوانی لازم را ندارد و می‌توانم بگویم از این پیش بینی که امکان دارد دولت موقت استعفا دهد، خوشحال و راضی بودیم.»^{۱۲۰}

محسن میردامادی نیز در سال ۱۳۷۷ در گفتگویی «سقوط دولت بازرگان را یکی از اهداف جنبشی دانشجویان مسلمان پیرو خط امام اعلام نموده بود.»^{۱۲۱} خانم معصومه ابتکار نیز گر چه در مصاحبه‌های خود اصرار دارد که بگوید هدف از تسخیر سفارت آمریکا سقوط دولت موقت نبوده است، ولی در خاطرات خودش می‌نویسد: «بعد از ظهر دوازدهم آبان ماه که جلسه ویژه‌ای تشکیل شد گروهی با توجه به انتصاب دولت موقت مهندس بازرگان از سوی امام می‌گفتند: مگر ما در چه جایگاهی هستیم که کنترل اوضاع را در دست بگیریم...»^{۱۲۲} نکته بحث از گرفتن کنترل اوضاع از دولت بازرگان شده است که بعضی در جلسه به خاطر اینکه دولت او منتصب امام است به درستی پروژه شک می‌کنند. پس می‌توان باز هم مطرح کرد که ورود شاه به آمریکا و ملاقات بازرگان با برژینسکی فقط بهانه طراحان پروژه، کسب قدرت و سقوط بازرگان هم یکی از اهداف اصلی آنها بود.

ابراهیم اصغر زاده که در مطلبی کذب گفته بود ما قصد حذف بازرگان را نداشته و اصلاً هیچ مشکلی با او نداشتیم در جایی دیگر در رد همین صحبت‌های خود اعتراف می‌کند که:

«تصرف سفارت آمریکا، در حقیقت، راهی بود که از طرفی مسایل داخلی ما را حل می‌کرد، یعنی با دولت موقت برخورد داشت و از طرفی مسایل ما را در منطقه و جهان در برابر سیاست‌های امپریالیستی آمریکا حل می‌کرد. به همین دلیل بود که ما قبل از تصرف لانه‌ی جاسوسی تحلیل می‌کردیم، با تصرف سفارت آمریکا، دولت وقت هم ساقط خواهد شد و این تحلیل درست از آب درآمد. شاید اصلی‌ترین انگیزه‌ها هم همین‌ها بودند.»^{۱۲۳}

دو ماه بعد از اشغال سفارت هم موسوی‌خوئینی‌ها در یک سخنرانی نسبتاً کوتاه در مقابل سفارت علناً می‌گویند که هدف آنها افشای خط گام به گام دولت بازرگان بوده و در این سخنرانی کوتاه ۲۳ بار لفظ گام به گام را تکرار و به شدت به آن حمله می‌کند.^{۱۲۴}

بعدها هم که اسناد حزب توده به دست می‌آید مشخص می‌شود شوروی از حزب توده خواسته بود که دولت موقت را از صحنه سیاست حذف کند. صفایی‌فراهانی با تاکید بر این موضوع می‌گوید:

«بعدها که اسناد حزب توده افشا شد، مشخص گردید که کا.گ.ب از حزب توده خواسته بود دولت بازرگان را با انگ لیبرال بودن از دور خارج کنند. حزب توده هم در این مورد به خوبی عمل کرد.»^{۱۲۵}

در اصل با اشغال سفارت آمریکا با یک تیر سه نشان را زدند. اول: استعفای دولت موقت که برای حزب توده و شوروی مشکلات بسیار زیادی را در ایران درست کرده بود

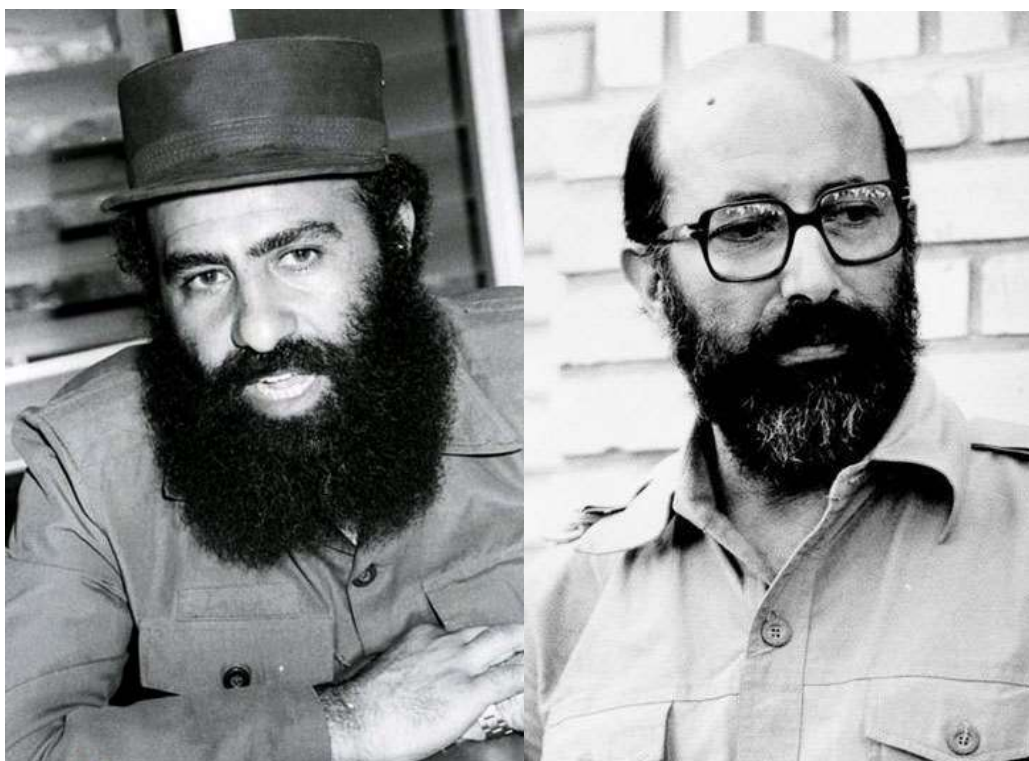
و از طرفی مانع روی کار آمدن حکومتی در جهت منافع شوروی هم شده بود. دوم: شوروی از طریق جاسوسان خودش از جمله موسوی خوئینی‌ها و خامنه‌ای به اسناد سفارت آمریکا دست پیدا کرد. سوم: موضوع ولایت فقیه که با مخالفت طالقانی مواجه شده بود و با قتل وی در گنجاندن آن به قانون اساسی به تصویب رسید، بعد از استعفای دولت موقت به رفراندومی کذایی گذاشته شد. بازرگان به شدت با موضوع ولایت فقیه مخالف بود. مهدوی کنی درباره خصومت بازرگان و دولت موقت با اصل ولایت فقیه می‌گوید:

«وقتی در دولت شنیده شد که می‌خواهند مسئله ولایت فقیه را در قانون اساسی بگنجانند، سامی - وزیر بهداشتی - با عصبانیت می‌گوید ما نمی‌گذاریم این کار بشود، یعنی چه؟ ولایت فقیه یعنی چه؟ این برای ما مورد قبول نیست. به خدمت امام می‌رویم و می‌گوییم که ما اصلاً خبرگان را تحریم می‌کنیم و چنین و چنان می‌کنیم... مهندس بازرگان هم حرف دکتر سامی را تائید می‌کرد و همگی تند و عصبانی که چرا مسئله ولایت فقیه مطرح شده است.»^{۱۲۶}

محمد نبی حبیبی دبیر کل حزب موتلفه اسلامی نیز از اعتقاد نداشتن مهدی بازرگان و دولت موقت به ولایت فقیه اعتراض می‌کند: «مردم پای ولایت فقیه کشته و شهید دادند تا حکومت دینی شکل بگیرد آنوقت آقای مهندس بازرگان و دوستانشان که غالباً افراد با مطالعه هم هستند اعتقادی به آن ندارند.»^{۱۲۷} علی اصغر حاج سید جوای نیز می‌گوید مهندس بازرگان زیر بار ولایت فقیه نرفت.^{۱۲۸}

فصل چهارم

مرگ خاموش چمران در دهلاویه



«داستان زندگی مصطفی چمران، صادق قطب‌زاده و ابراهیم یزدی نمونه‌هایی است برای بیان واقعیتی بسیار تلخ که گریبان مردم جهان سوم را در سال‌های جنگ سرد گرفت. اینکه چطور جوانان نخبه و پر انرژی آلت دست صحنه گردانان شطرنج باز روس قرار گرفتند تا سرنوشت یک ملت را به تباهی بکشانند تا رهبران کرم‌لین احساس

رضایت کنند. در شرایطی که ایران سال‌های طلایی رشد اقتصادی را تجربه می‌کرد، حکومت وقت ایران در ایجاد تسهیلات برای نخبه‌های علمی و جوانان مشتاق، خودش را مسئول می‌دانست تا با بورس‌های تحصیلی امکان ادامه تحصیل در بهترین دانشگاه‌های دنیا را برای آنها فراهم کند. انتظار می‌رفت آنان پس از بازگشت به کشور در پیشرفت سرزمینشان تاثیرگذار باشند. اما طراحان بازی‌های شوم شطرنج در مسکو شبانه‌روز در گوشه‌وکنار دنیا به شکار این جوانان با استعداد می‌پرداختند تا آنها را علیه حکومت هایشان و مردمشان بشورانند و برتری ایدئولوژی خودشان را ثابت کنند. چمران نابغه فیزیک که با تحریکات سازمان امنیت اتحاد شوروی به یک تروریست بین‌المللی تبدیل شد، بهترین مثال از این موارد می‌باشد. وی بدون اینکه بداند، مهره بازی روس‌ها بود و آتشی به پا کرد که نه تنها ایران، بلکه مصر، سوریه و لبنان همچنان که بیش از سه دهه از مرگ وی می‌گذرد، در آن آتش می‌سوزند. مصطفی چمران در خانواده‌ای فقیر از روستای چمران در دهستان آق‌کهریز شهرستان ساوه در سال ۱۳۱۱ خورشیدی متولد شد. بر اساس سرشماری مرکز آمار ایران در سال ۱۳۸۵، جمعیت این روستا ۴۴۱ نفر شامل ۱۲۶ خانوار بوده است که از این طریق می‌توانیم حدس بزنیم هشتاد سال پیش از آن تاریخ، این روستا در چه وضعی بوده است. اما مصطفی چمران که نبوغی خاص به ویژه در فیزیک و ریاضیات داشت، دوران دبستان را در مدرسه انتصاریه تهران نزدیک محله پامنار گذراند و سپس به مدرسه دارالفنون رفت. دوره متوسطه را در دبیرستان البرز به پایان رساند و در سال ۱۳۳۲ خورشیدی با رتبه پانزده وارد دانشکده فنی دانشگاه تهران شد تا در رشته الکترومکانیک تحصیل کند. در همان آغاز هوش و استعداد وی توسط یکی از استادان این دانشگاه، مهدی بازرگان، کشف شد و

این جوان با استعداد روستایی را در تشکیلات نهضت آزادی وارد کرد. کمتر از ۳ ماه پس از ورود چمران به دانشگاه تهران اعتراضات دانشجویی بالا گرفت و حادثه ۱۶ آذر ۱۳۳۲ رخ داد. وی در ۱۳۳۶ فارغ التحصیل شد و برای یک سال به تدریس در دانشکده فنی پرداخت. در سال ۱۳۳۷ خورشیدی با بورسیه دولتی که از طرف حکومت شاهنشاهی ایران به شاگردان ممتاز داده می‌شد، برای ادامه تحصیل به آمریکا رفت و در دانشگاه ای‌ان‌دام تگزاس فوق لیسانس گرفت. در سال ۱۳۴۰ دانشجوی دکترای دانشگاه برکلی در کالیفرنیا در رشته الکترونیک و فیزیک پلاسما شد. در همین دوره نخستین انجمن اسلامی دانشجویان در این دانشگاه را ثبت کرد. همین فعالیت‌های ضد رژیم سبب شد تا بورسیه دولتی وی قطع گردد. در آذرماه ۱۳۴۱، نه سال پس از حادثه ۱۶ آذر در دانشگاه تهران چمران در یادداشتی به بیان خاطراتش از آن روز پرداخت که رد پای کمپین دیس اینفورمیشن یا همان کمپین دروغ که تخصص ویژه سازمان امنیت شوروی بود، در آن به روشنی دیده می‌شود.

مصطفی چمران پس از اخذ مدرک دکترا با رتبه ممتاز در سال ۱۳۴۲ خورشیدی، به استخدام موسسه معتبر تحقیقاتی بل در ایالت نیوجرسی در آمریکا درآمد. محققان این موسسه که نام آن از مخترع تلفن، اکساندر گراهام بل گرفته شده است، هشت بار توانسته‌اند در نتیجه تحقیقاتشان در آزمایشگاه‌های این موسسه جایزه نوبل فیزیک را دریافت کنند. با وجود چنین افتخار بزرگی که نصیب دکتر چمران شده بود تا رویای علمی زندگی‌اش را دنبال کند، وی با تحریکات ماموران کا.گ.ب و کنسول مصر در واشینگتن که دولت متبوعش هم‌پیمان اتحاد جماهیر شوروی در نبرد با ایالات متحده آمریکا و اسرائیل بود، تصمیم گرفت پس از چند ماه کار در این آزمایشگاه از آنجا

استعفا داده و به مصر برود تا دوره‌های چریکی برای مبارزه مسلحانه با رژیم شاه، امپریالیسم آمریکا و اسرائیل ببیند! مصطفی چمران پس از آن هیچگاه به عرصه‌های علمی و تحقیقاتی که رویای زندگی‌اش بود، بازنگشت. همسر چمران تامس هیمن که پروانه نامیده میشد یک دختر آمریکایی مسلمان بود. یک دختر به نام روشن و سه پسر به نام‌های رحیم، علی و جمال ثمره ازدواج آنها بود. همسر و فرزندانش را به کالیفرنیا فرستاد. پدر همسرش ناشری موفق در سانفرانسیسکو بود و امکانات مالی خوبی داشت و اینگونه چمران با خیالی آسوده از بابت خانواده‌اش می‌توانست به مصر بازگردد و ماجراجویی‌های تروریستی‌اش را ادامه دهد. ابراهیم یزدی دوست نزدیک و هم‌پیمان تشکیلاتی مصطفی چمران و رئیس نهضت آزادی ایران در یادنامه‌ای که برای دکتر مصطفی چمران در سال ۱۳۸۳ توسط انتشارات قلم در تهران منتشر شد، از آموزش مبارزات مسلحانه و جنگ‌های چریکی توسط همین به اصطلاح نهضت آزادی‌بخش زیر نظر سازمان امنیت شوروی، پرده بر می‌دارد. به این ترتیب مصطفی چمران از مرداد ۱۳۴۳ تا خرداد ۱۳۴۵ خورشیدی، مسئول قرارگاه آموزش نظامی و چریکی ایرانیان در قاهره بود که زیر نظر افسران سازمان امنیت شوروی با همکاری دولت سوسیالیست جمال عبدالناصر در مصر تربیت می‌شدند تا به ایران اعزام شوند و جنگ‌های چریکی مسلحانه را علیه حکومت شاه ترتیب دهند. وی در اردیبهشت ۱۳۴۴ یک بار دیگر قاهره را به مقصد آمریکا ترک نمود تا ترتیب انتقال خانواده خود را نیز به مصر بدهد. در خرداد ۱۳۴۵، با پیدایش برخی مشکلات درون سازمانی و به خصوص قطع بودجه سازمان از سوی دولت مصر، قرارگاه آموزش نظامی چریک‌های ایرانی در قاهره تعطیل شد و چمران مجبور شد به کالیفرنیا بازگردد. سال ۱۳۵۰ برابر با ۱۹۷۱ میلادی، امام

موسی صدر در دیدار با مهندس بازرگان در تهران از وی خواست تا یک مهندس مجرب را برای یک دوره مخفی آموزش چریکی، در غالب مدرسه صنعتی جبل عامل در شهر صور در لبنان به وی معرفی کند. بازرگان بی‌درنگ به یاد دانشجوی قدیمی‌اش مصطفی چمران افتاد که تجربه اینگونه کارها را هم در مصر کسب کرده بود. چمران به درخواست استادش بازرگان از کالیفرنیا به لبنان رفت و در کنار امام موسی صدر سازمان حرکت المحرومین و پس از آن هم در سال ۱۹۷۴ میلادی نخستین گروه شبه نظامی و شریکی شیعه با نام جنبش امل را پایه گذاشت. این جنبش یک سال پس از آن در ۱۹۷۵ میلادی از آتش افروزان جنگ داخلی لبنان بود که برای پانزده سال تا ۱۹۹۰ میلادی ادامه یافت. محمد نصرالله عضو هیئت رئیسه جنبش امل درباره حضور چمران در لبنان می‌گوید: «دکتر چمران بر حسب خواست امام موسی صدر به لبنان آمد. همسر ایشان به همراه سه پسر و یک دختر نیز به لبنان آمدند. اما به دلیل عدم وجود مدرسه برای آنان خانواده چمران نتوانست در لبنان زندگی کند. او از همسرش جدا شد تا با خانواده فقرا زندگی کند. می‌گفت من خاک کفش‌های فقرا هستم.»^۱

در سال ۱۳۵۰ گروهی از سازمان مجاهدین خلق به دلیل ایجاد آشوب و اقدامات تروریستی و بمب‌گذاری‌ها طی سالیان در ایران، دستگیر شدند، «انجمن اسلامی دانشجویان در اروپا و آمریکا و همچنین نهضت آزادی ایران که در بهار سال ۱۳۴۱ که یکی از موسسین آن دکتر چمران بود، در آمریکا تشکیل گردید، با تمام قوا به حمایت از سازمان مجاهدین خلق برخاستند. زمانی که سازمان مجاهدین خلق دفتری در بغداد دایر کرد و نمایندگان آنها مرتباً به بیروت رفت و آمد می‌کردند، با چمران ارتباط برقرار نمودند و از طریق وی با نهضت آزادی ایران در خارج از کشور نیز مرتبط شدند.

مصطفی چمران گر چه پیشنهاد آنها را که جنوب لبنان را رها کند و به سازمان مجاهدین خلق بپیوندد، رد کرده بود، ولی با این وجود دکتر چمران از هیچ کمکی به آنها دریغ نمی‌کرد و در موارد مختلف کمک‌های بسیار باارزشی به آنها نمود.^۲

در مدت زمان اقامت و فعالیت‌های دکتر چمران با گروه تروریستی امل در لبنان بود که در مواجهه با مارکسیست‌های لبنان باعث شد وی نگاه منفی به مارکسیست‌ها پیدا کند. صادق زیباکلام در مصاحبه‌ای با عصر ایران با تایید بر این موضوع اشاره می‌کند که: «شهید چمران تجربیات بسیار تلخی از چپ‌ها و مارکسیست‌های فلسطینی در لبنان داشت. متأسفانه کار بین امل با شماری از فلسطینیان مارکسیست حتی به درگیری و برخورد مسلحانه کشیده بود و یکی از دلایل ربوده شدن امام موسی صدر از سوی قذافی نیز همان درگیری‌های سازمان امل و گروه‌های رادیکال فلسطینی در لبنان بود.»^۳

«شهید چمران معتقد بود بین ما و مارکسیست‌ها توافق و مصالحه‌ای نمی‌تواند شکل بگیرد. چمران به شدت به مارکسیست‌ها بدبین و بی‌اعتماد بود و معتقد بود که مارکسیست‌ها هر وقت که فرصت پیدا کنند، از پشت با خنجر به مسلمانان ضربه خواهند زد.^۴ درست در زمانی که حزب توده وابسته به شوروی از اعدام‌های خلخالی به شدت حمایت می‌کرد^۵ در طرف مقابل چمران مخالف اعدام‌های خلخالی بود زیرا اعدام‌های خلخالی را دقیقاً در خدمت جریان‌ات مارکسیستی می‌دانست.^۶ حتی توده‌ای‌ها در سردر دانشگاه پلاکارد زدند که مصطفی چمران عضو سیا است و باید در لیست اعدام باشند.»^۷ ابراهیم یزدی هم در این راستا می‌گوید: «خط مشی چمران، مشی نهضت

آزادی بود. او همیشه با ما در مسائل مختلف مشورت می‌کرد و نظر مجموعه را انعکاس می‌داد، منتهی چپی‌ها (مارکسیست‌ها) فوق‌العاده نسبت به چمران عناد می‌ورزیدند.^۸

چمران گفته بود که نفوذی‌های حزب توده در ارتش اطلاعات جنگ را از طریق حزب توده و روس‌ها به عراق میدادند. مهندس بازرگان نیز در کتاب خود از ملاقات با کیانوری نوشته است: «در نیمه‌های عمر دولت موقت بعد از تأسیس حزب دمکرات کردستان به رهبری دکتر قاسملو و درگیری‌های خونین حزب کومله، آقای دکتر کیانوری دبیر کل حزب توده ایران با اصرار زیاد ملاقاتی از بنده گرفت.»^۹ (محتوای این ملاقات در صفحات قبل گفته شده است.) وی در ادامه از مخالفت شدید دکتر چمران نسبت به این ملاقات و بی‌اعتمادی به حزب توده و مارکسیست‌ها می‌نویسد:

«شهید دکتر چمران معاون نخست وزیر در امور انقلاب ما را سخت بر حذر داشته می‌گفت قصد آن‌ها رسمیت یافتن حزب برای تشکل و تجمع بیشتر و جا باز کردن و نفوذ در جمهوری اسلامی است تا مکتب و مرام خود را پیش برده موقع مقتضی ضربه لازم را بزنند.»^{۱۰}

«در ۳۰ بهمن ۱۳۵۷ خورشیدی یک هفته پس از پیروزی انقلاب دکتر چمران سوار بر هواپیمای اختصاصی که دولت حافظ اسد در سوریه، بزرگترین متحد شوروی در خاورمیانه، برای وی در لبنان فراهم کرده بود، با نود و دو نفر از چریک‌های آموزش دیده تحت فرمانش در تهران به زمین نشست. مسافران این هواپیما به دستور نخست وزیر دولت موقت، مستقیم از فرودگاه مهرآباد راهی ساختمان مرکزی ساواک مستقر در خیابان سلطنت آباد شدند و نام پاسداران بر خودشان گذاشتند. مهندس بازرگان همان استاد دانشگاه تهران که بسیار هم به چمران علاقه داشت حالا به عنوان نخست وزیر

دولت موقت انتخاب شده بود. چمران با حکم بازرگان به عنوان مشاور نخست وزیر در امور انقلاب و سپس وزیر دفاع ملی برگزیده شد. یک روز پس از تسخیر سفارت آمریکا در ۱۳ آبان ۱۳۵۸، دولت موقت استعفا داد و بلافاصله دولت شورای انقلاب زیر نظر مستقیم اعضای شورای انقلاب شکل گرفت. در این دولت نیز مصطفی چمران همچنان با حکم روح الله خمینی بعنوان وزیر دفاع ملی به ادامه کار مشغول بود. در پی آغاز عملیاتی برای پاکسازی نیروهای وفادار به آیت الله طالقانی و مهندس بازرگان از سپاه پاسداران که سبب بالا گرفتن اختلاف بین چمران و خامنه‌ای شد، چمران از عضویت در سپاه و همچنین از سمت وزارت دفاع استعفا داد و علی خامنه‌ای به جای وی وزیر دفاع در کابینه دولت در شورای انقلاب شد. پس از آن چمران کاندیدای نمایندگی مجلس شد و همزمان با راه اندازی ستاد جنگ‌های نامنظم و چریکی بیشتر وقتش را در جبهه‌های جنگ با دشمن بعثی عراق گذراند. با برگزاری نخستین انتخابات ریاست جمهوری درگیری‌های داخلی بین انقلابیون اوج گرفت و همین امر سبب شده بود تا در بحبوحه جنگ با عراق، کابینه دولت وزیر جنگ نداشته باشد. شخصیت کاریزماتیک چمران و ارتباط ویژه و نزدیکی با خمینی سبب شده بود تا وی عملاً در نقش وزیر دفاع غیررسمی فعال باشد که این مسئله خشم خامنه‌ای را به همراه داشت. در انتخابات مجلس اول درگیری‌های علی خامنه‌ای با مصطفی چمران نیز بالا گرفت. چمران و ابراهیم یزدی از لیست ائتلاف بزرگ انتخاباتی که متعلق به جامعه روحانیت مبارز و حزب جمهوری اسلامی بود کنار گذاشته شدند و پس از آن به لیست ائتلاف گروه همنام که متعلق به نهضت آزادی بود پیوستند و عنوان کاندیدای این تشکل از تهران

به نخستین مجلس راه یافتند. از سوی دیگر رقابت بین گروه‌های چریکی مسلح انقلابی سبب ساز بروز اختلافات شدید بین آنها شده بود.^{۱۱}

بعد از انقلاب نیز تندروها علیه دکتر چمران حرف‌های زیادی می‌زدند و می‌گفتند او نماینده غرب است و می‌خواهد ما را شکست دهد. بخش زیادی از نمایندگان مجلس به ایشان مشکوک بودند و جالب است زمانی که ایشان را به کردستان و اهواز فرستادند، به دلیل این شایعات، فردی را هم فرستادند که مراقب ایشان باشد تا کاری خلاف نظام انجام ندهد.^{۱۲}

عباس امیر انتظام در خاطرات قبل از استعفای دولت موقت می‌نویسد دکتر چمران به دلیل دخالت روحانیون در امور دولت قصد کناره‌گیری داشته که به خواسته امیرانتظام از این کار منصرف می‌شود:

«روزی دکتر مصطفی چمران به اطاقم آمد و پس از سلام و احوالپرسی به من گفت که تصمیم گرفته است ایران را ترک کند. پرسیدم چرا؟ گفت از دخالت روحانیون در امور داخلی دولت عاصی شده و می‌خواهد کناره‌گیری کند. او در ضمن شرح ناراحتی‌ها منقلب شده و گریست. او را دلداری داده و گفتم: مصطفی، تو و من آرزو داشتیم تا روزی در حکومت ملی و کشورمان خدمت کنیم، حالا موقع خدمت است. انصاف نیست که بازرگان را تنها بگذاریم تا خودمان را راحت کنیم.»^{۱۳}

ابراهیم یزدی نیز خاطره خودش را از حضور در اهواز، دیدار با دکتر چمران، مشکلاتی را که مقامات برای چمران درست کرده بودند، حملاتی که به او می‌شد و او را تحت فشار گذاشته و ماندن چمران را در آنجا تحمل نمی‌کردند بیان می‌کند: «به اهواز که برگشتم، دکتر چمران به من گفت شما اینجا نمانید. گفت افرادی با ما مخالف

هستند و از فشارهای زیادی که علیه او، از جانب برخی افراد و مقامات وجود داشت شمه‌ای برای من بیان کرد و گفت آنها مایل نیستند که او در جنوب باشد، ماندن من را در اینجا نمی‌توانند تحمل کنند. تو هم بمانی، نه می‌گذارند که من بمانم و نه شما. از ما دو نفر یکی باید بماند. من گفتم که نه، شما بمانید، چون تجربه و دانش و آمادگی شما بیشتر است.^{۱۴} دکتر چمران از دشمنی‌ها، کارشکنی‌ها، توطئه‌ها و نامردی‌ها ناراحت بود. حتی در زمان جنگ هم دشمنان و حسودان او را آزد نمی‌گذاشتند. ترور شخصیت و جنگ روانی علیه او به شدت ادامه پیدا کرد. دشمنان دیروز با نوشتن مقالات و کتاب علیه او، او را جاسوس موساد، قاتل تل‌زعترو نبعه متهم ساختند. در اوایل سال ۱۳۶۰، همین دشمنان بیمار دل چمران، لوحه‌ای را تهیه دیده بودند که در آن اسامی کسانی که به تعبیر آنان جاسوسان سیا و موساد هستند و باید اعدام شوند، شامل مهندس بازرگان... و دکتر چمران نوشته بود. این لوحه را در راهروهای مجلس توزیع کرده بودند و در مقابل در ورودی دانشگاه تهران نیز آویخته بودند. روزی که خبر شهادت دکتر چمران در مجلس به ما رسید، آمرین و عاملین این توطئه و ترور شخصیت‌ها، با یک قلم ماژیک روی اسم چمران را خط کشیدند. همین!!^{۱۵}

توسلی در مصاحبه‌ای از آخرین سفر دکتر چمران و ممانعت دفتر آقای خمینی از چمران برای دیدار با آیت الله خمینی می‌گوید: «آقای خمینی نسبت به چمران بسیار علاقه مند بودند. یعنی ارتباط عاطفی نزدیک داشتند. اما شرایط به گونه‌ای رقم خورده بود که در سفر آخر چمران به تهران، دفتر آقای خمینی نگذاشتند دکتر چمران دیداری با آقای خمینی داشته باشند و ایشان بسیار ناراحت شدند.»^{۱۶}

ابراهیم یزدی نیز از آخرین سفر چمران به تهران و مشکلاتی که در مجلس و جبهه برای او ایجاد کرده بودند و اینکه چمران می‌خواست گزارشات جنگ را به آیت الله خمینی بدهد ولی با عدم اجازه دفتر خمینی مواجه شده و او را از دیدار با خمینی منع کردند، می‌گوید:

«چمران در اسفند ۱۳۵۹ به تهران آمد. او را سخت ناراحت از کارشکنی عوامل خودی در خوزستان یافتیم. با من درد دل‌ها کرد و چه دل‌خونی داشت از دوستان نادان و مغرض. چمران گله کرد که غرضی به ماشین‌های ما بنزین نمی‌دهد. حاضر نشد به دیدن امام برود و شکایت کند. من رفتم پیش آقای خمینی و گفتم آقا، ما در مجلس گرفتار بازی‌های سیاسی شده‌ایم. چمران به عنوان نماینده شما در جبهه است. برای چه او را اذیت می‌کنند؟ امام گفت که به او بگویید به دیدن من بیاید. پاسخ دادم که چمران گفته است دیگر تهران نخواهد آمد، یا آنجا می‌مانم و کشته می‌شوم یا اگر صدام شکست خورد، از همانجا به لبنان خواهم رفت. آقای خمینی، احمد آقا را صدا کرد و گفت به دکتر مصطفی بگو بیاید، من کارش دارم. در فروردین ۶۰ دکتر چمران به دیدار آقا رفت. آقا استمالت کرد. او هم حرف‌هایش را گفت. چمران به جبهه رفت. اردیبهشت برگشت، خواست که برود و به امام گزارش بدهد، گفتند که آقا وقت ندارد. نگذاشتند. به من زنگ زد، گفت من به جبهه می‌روم، به آن‌ها هم گفته‌ام اگر برگشتم، دوباره می‌آیم آقا را ببینم. این آخرین دیدار و تماس ما بود.»^{۱۷}

مهدی بازرگان نخست وزیر دولت موقت که مورد تهاجم گروه‌ها و اشخاصی قرار گرفت که بعد از او به سراغ چمران رفتند در کتاب یادنامه دکتر چمران می‌گوید:

«همانطور که می‌دانید از ابتدای دولت موقت در اثر رقابت‌ها بر سر قدرت و روح انحصارگری، کارشکنی‌های زیادی علیه کسانی که مخلص و مطیع مطلق به آنها تبلیغات

خائنه و تهمت‌های ناجوانمردانه علیه دکتر چمران و دیگر همکاران بنده از ناحیه چپی‌ها و سپس بعضی افراد غیر عادی یا متعصب مدعی انقلاب و اسلام! به عمل می‌آمد. در همان ایام که ایشان جان بر کف در سنندج و پاوه و سردشت و ارومیه می‌جنگید و به ارتشیان و پاسداران و داوطلبان، روحیه و ایمان و تعلیم و تربیت نظامی می‌داد، این دوستان و مدعیان خدمت و این دشمنان ظاهرا دوست، از تکرار و استمرار بر اینکه چمران مزدور آمریکا و جاسوس موساد است دریغ نداشتند. در شورای انقلاب و شورای عالی دفاع نیز محیط و روی مساعدی برای چمران و گروه‌های بی‌ریا و وفادار ایشان و برای جنگ‌های نامنظم وجود نداشت.^{۱۸}

دقت کنید در شورای عالی دفاع که روی مساعدی برای چمران وجود نداشت علی‌خامنه‌ای در آن معاون چمران بود و همین «شورای دفاع بدون اطلاع و مشارکت آقای خامنه‌ای تشکیل نمی‌شد.»^{۱۹} همین خامنه‌ای نیز در سپاه پاسدارانی حضور داشت که با چمران و ستاد جنگ‌های نامنظم اختلاف و درگیری بسیاری داشتند. هاشمی رفسنجانی در خاطرات خودش درباره سپاهی که زیر نظر دولت موقت تشکیل شده بود که با نفوذ خودش و خامنه‌ای جلوی آن را گرفتند و سپاه دیگری را تشکیل دادند مینویسد:

«البته برخی از اعضای دولت موقت و دوستانشان که معتقد بودند ما از اینگونه مسائل آگاهی نداریم، در یک مقطع پیش از این، خواستند به نیروهای اصیل انقلاب رو دست بزنند. بنابراین سپاهی را تشکیل دادند و اداره آن را به دست نیروهای مورد نظرشان سپردند. ما جلوی آن را به سرعت گرفتیم و با جمع کردن گروه‌های متفرق، سپاه اصلی را تشکیل دادیم. این کار با اشاره امام آغاز شد. بعد امام (ره) مرا مامور کردند که آنها را

سازماندهی کنم. بعد از من آیت الله خامنه‌ای رفتند و به سازماندهی و اداره سپاه پرداختند. خاطرات رفسنجانی - مبارزه و پیروزی»^{۲۰}

اشاره هاشمی رفسنجانی به گارد ملی بود که فرماندهی آن را مصطفی چمران بر عهده داشت. در این خاطره به وضوح درگیری‌های این دو روحانی قدرت طلب با دکتر چمران مشخص است. همان انقلابیون و «خط امامی»هایی که با دولت بازرگان لجاجت و دشمنی می‌ورزیدند، همان بلا را هم بر سر دکتر مصطفی چمرانی که «بازرگان را مثل بت می‌پرستید» آوردند اما اینبار از طریق قتل او. همان ائتلافی که بین مارکسیست‌ها و اسلام‌گرایان برای حذف دولت بازرگان ایجاد شده بود برای حذف مصطفی چمران هم تشکیل شده بود.

چمران از همه سو تحت فشار بود. نه فقط دوستان بیمار دل و یا جاهل انقلاب، بلکه از طرف گروه‌های چپ وابسته‌ای که در نهادهای مختلف حتی نیروهای مسلح رخنه کرده بودند و حضور موثر چمران را در جبهه‌ها بر نمی‌تابیدند.^{۲۱} بعد از انقلاب، در تهران، همان دوستان معاند قدیمی که بعد از انقلاب به ایران برگشته بودند و در محافل سیاسی قدرت، جایگاهی داشتند کتابی علیه دکتر چمران و نهضت آزادی ایران در خارج منتشر ساختند و او را به بدترین شکل مورد تهاجم تبلیغاتی قرار دادند و دروغ‌هایی علیه او ساختند که خود نیز آنها را باور نداشتند.^{۲۲} یعنی همان ائتلافی که در لبنان علیه چمران و جنبش امل بود حالا در ایران هم همان ائتلاف علیه او برقرار است. اما اینبار پای روحانیونی که در پی قدرت و حذف رقیبان بودند نیز به این ائتلاف باز شده و برای حذف چمران از هیچ راهی دریغ نمی‌کردند. این ائتلافی بود که در مجلس، آن هم درست زمانی که رفسنجانی رئیس آن بود، دشمنان «بیمار دل» چمران، لوحه‌ای را

تهیه کرده بودند و در آن اسامی مهندس بازرگان، ابراهیم یزدی و دکتر چمران را که باید اعدام شوند به عنوان جاسوسان مוסاد و سیا نوشته و توزیع می‌کنند.^{۲۳} حزب توده هم همین لوحه را به سردر دانشگاه تهران آویزان می‌کند.^{۲۴} «این درگیری‌ها بیش از هر جریان دیگری بین گروه چریکی محمد منتظری و گروه چریکی چمران دیده می‌شد که هر دو در کمپ‌های تروریستی سازمان امنیت شوروی در جنوب لبنان و سوریه آموزش دیده بودند.»^{۲۵}

یکی از این اختلافات بر سر موضوع قذافی و ربودن امام موسی صدر بود. در شرف انقلاب ۱۳۵۷، انقلابیون ایران به واسطه یاسر عرفات و سازمان فتح با قذافی مرتبط شدند. محمد منتظری که از سال ۱۳۴۹ در خارج از ایران به سر می‌برد و تلاش خود را برای ایجاد هماهنگی میان نهضت‌های مسلحانه اسلامی معطوف کرده بود و به شدت هم از سازمان مجاهدین خلق حمایت می‌کرد و جلال‌الدین فارسی نماینده انقلابیون ایرانی در سازمان فتح و ابوشریف که بعدها در تأسیس و سازماندهی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی نقش ویژه‌ای ایفا کرد، اصلی‌ترین چهره‌های مرتبط با لیبی بودند. طی دیدار کوتاهی که در یک جلسه عمومی در مدرسه علوی صورت گرفت و محمد منتظری و ابوشریف در آن حاضر بودند، خمینی سفر قذافی به ایران را رد کرد و از دولت لیبی خواست مسئله امام موسی را حل کند. واسطه سفر جلود، نماینده قذافی، جلال‌الدین فارسی و محمد منتظری بودند اما بر خلاف استقبال گروه‌ها و گرایش‌های مختلف انقلابی از یاسر عرفات، جلود میزبانان زیادی نداشت. حتی بر سر ورود هواپیمای آنان به فضای ایران نیز میان گروه چمران و گروه محمد منتظری درگیری صورت می‌گیرد. گروه چمران معتقد بود که قذافی، امام موسی صدر را ربوده است و

محمد منتظری معتقد بود که باید با لیبی رابطه داشته باشیم و آمریکا و اسرائیل موجب اختلاف بین ایران و لیبی شده‌اند. این اختلاف به درگیری‌هایی در ایران کشیده شد که گروه چمران با محاصره هواپیما از خروج نماینده قذافی و ورودش به کشور جلوگیری کرده و گروه منتظری در واکنش به اقدام چمران طی یک عملیات نظامی فرودگاه را به محاصره در می‌آورد، گروه چمران را به عقب می‌راند و از نماینده قذافی محافظت می‌کند. محسن رفیق دوست در اینباره می‌گوید:

«روز ۹ تیر ۱۳۵۸ در فرودگاه مهرآباد تهران درگیری شد. این حادثه از آنجا رخ داد که آقای محمد منتظری با حدود ۷۰ نفر از انقلابیون مسلح به همراه اسلحه و مهمات به فرودگاه رفتند تا به لیبی بروند و با آن کشور ارتباط برقرار کنند. آن‌ها چون گذرنامه نداشتند شهربانی فرودگاه اجازه پرواز نداد و محمد منتظری چند ساعتی فرودگاه را به اشغال خود درآورد. ریشه این حادثه این بود که محمد معتقد بود باید نهضت جهانی اسلام راه بیفتد و در اکثر کشورهای انقلابی، پایگاه و حضور داشته باشیم. جزئیات این ماجرا یادم نیست، اما یادم هست قبل از آن، در روزهای اول انقلاب خبر دادند که هیئتی از لیبی به ریاست عبدالسلام جلود، عضو شورای فرماندهی و معاون قذافی، می‌خواهد برای عرض تبریک به ایران بیاید. محمد منتظری معتقد بود اختلاف افکنی میان ملت‌های انقلابی ایران و لیبی توطئه استکبار است و در صدد بود دیداری میان مقامات لیبی و مقامات وقت ایران ترتیب دهد. وقتی هواپیماهای آن‌ها در فرودگاه تهران نشست، گروهی از طرف دولت موقت به دستور شهید چمران هواپیما را محاصره کردند و نگذاشتند جلود و همراهانش پیاده شوند. دولت موقت، از جمله ابراهیم یزدی و دکتر چمران می‌گفتند چون امام موسی صدر در لیبی گم شده، جلود حق ورود ندارد. من و محمد منتظری با عده‌ای از پاسداران مسلح به فرودگاه رفتیم، گروه دولت موقت را عقب زدیم، جلود و گروه لیبیایی را سوار ماشین کردیم و به هتل شرایتون - هتل همای فعلی - بردیم. گروه طرفدار نهضت

آزادی هر روز مقابل هتل می‌آمدند و به خاطر امام موسی صدر علیه لیبی شعار میدادند.^{۲۶}

یادمان نرود که محسن رفیق‌دوست از اعضای برجسته سپاه پاسداران و گروه محمد منتظری هم هسته اولیه سپاه پاسداران را شکل داده بود. محمد منتظری از ممانعت گروه چمران در استقبال هیات لیبیایی آشفته می‌شود و در بخشی از مطلبی با عنوان «نقش امپریالیسم در کشورهای جهان سوم» می‌نویسد: «...آری سیاست امپریالیستی- صهیونیستی ماموران رژیم گذشته بر بسیاری از مسائل کنونی کشور سایه انداخته و عناصر نالایق و احياناً مزدور به اصطلاح حاکم بر کشور، در چارچوب همین سیاست عمل می‌کنند...»^{۲۷} اظهارات آیت الله منتظری هم در مورد سفر نماینده قذافی به تهران نشان می‌دهد که ابوشریف از اعضای گروه منتظری در این مناقشات دست داشته و همچنین وی از رابطه حسنه خامنه‌ای و رفسنجانی با لیبی پرده بر می‌دارد که نشان میدهد آن‌ها هم در این درگیری‌ها علیه دولت موقت و چمران حضور فعالی داشته‌اند:

«جلود که آمده بود من در قم بودم و در تهران او را به بازی نگرفتند، من این را شنیدم که گفته بودند حالا این آمده اینجا می‌خواهد یک پایگاه کمونیستی هم اینجا درست کند، به هر حال جلود را در تهران تحویل نگرفتند، بعد مرحوم محمد به خاطر سوابق آشنایی که با آنها داشت ایشان را آورد قم در منزل ما، و افرادی مانند ابوشریف هم اطراف آنها بودند، بعداً آقای حاج احمد آقا خمینی هم در منزل ما به دیدن آنها آمد. شاید عدم پیگیری قضیه آقای حاج آقا موسی صدر هم در این برخورد سرد با لیبیایی‌ها موثر بوده است، بعدها که آقای هاشمی و آقای خامنه‌ای مسئولیت گرفتند در جریان جنگ عراق و ایران با لیبی خیلی گرم می‌گرفتند.»^{۲۸}

جلود حتی در روز ۷ اردیبهشت ۱۳۵۸ در دفتر «حزب جمهوری اسلامی» سخنانی ایراد کرد. «حزبی که محمد منتظری در برپایی آن تلاش فراوانی کرد.»^{۲۹} محمد منتظری در ادامه فعالیت‌هایش که تأثیر گرفته از لیبی بود تشکیلاتی با عنوان مرکز نهضت‌های آزادی‌بخش جهان را تأسیس کرد؛ تشکیلاتی که پس از کشته شدن او مسوولیت آن در اختیار مهدی هاشمی قرار گرفت. همچنین با کمک‌های مالی لیبی سازمانی موسوم به «ساتجا» مخفف سازمان انقلابی توده‌های جمهوری اسلامی تأسیس کرد. عمده فعالیت این سازمان و نیز نشریه وابسته به آن تبلیغ برای سرهنگ قذافی و بدگویی از امام موسی صدر و دکتر چمران بود.

طی این درگیری‌های گروه محمد منتظری علیه دولت موقت و دکتر چمران و سفر هیئتی با مسئولیت محمد منتظری به لیبی بود که کاسه صبر دولت موقت را پر کرد و صادق طباطبایی، سخنگوی دولت موقت اعلام کرد که او نماینده دولت ایران نبوده و سفر او به لیبی یک سفر رسمی نیست و آیت‌الله مهدوی کنی رئیس کمیته‌های انقلاب اسلامی و مهندس بازرگان، رئیس دولت موقت دستور بازداشت وی را صادر کرده‌اند. اما علی رغم بازداشت چند ساعته، شیخ محمد از دست مامورین گریخت و مدتی را در اصفهان پنهان شد.

محمد منتظری طی این سفر و سفر پیشین در گفت‌وگوهای مطبوعاتی گفت: «نخست وزیر ایران زیر نفوذ سازمان‌های اطلاعاتی آمریکا و صهیونیسم است» و «عوامل صهیونیستی و آمریکایی در دولت ایران رخنه کرده‌اند.» وی در گفت‌وگو با روزنامه النهار چاپ بیروت، با توجه با اقدامات آنان علیه دکتر چمران سخنانی گفت که مطمئناً مخاطب سخنانش کسانی چون چمران هستند: «دولت فعلی ایران به علت این

که بعضی از اعضای آن دیدگاهی انقلابی ندارند، ضعیف است. عواملی صهیونیستی و آمریکایی داخل صفوف آنان فعالیت می‌کنند و سبب می‌شوند مواضعی خاص با الهام از خارج اتخاذ کنند.» و در پاسخ این پرسش که «آیا تغییراتی در دولت پیش بینی میکنید؟» گفت: «در آینده‌ای نزدیک تغییراتی در دولت داده خواهد شد.»^{۳۰}

عباس آقازمانی نیز که در تمامی این مناقشات علیه دکتر چمران فعالیت بسیار زیادی داشته و در ستاد ضد کودتای نوژه هم همکاری نزدیکی با علی خامنه‌ای داشت، علاوه بر عضویت در گروه تروریستی حزب ملل اسلامی و حمایت از سازمان مجاهدین خلق، عضو گروه محمد منتظری هم بود و یک دشمنی ریشه‌ای با چمران داشت. وی قبل از انقلاب با فریب ساواک به پاکستان متواری شد و در سال ۱۳۵۴ به کمک محمد منتظری به لبنان رفت و در اردوگاه‌های تروریستی سازمان امنیت شوروی به آموزش و فعالیت نظامی مشغول شد. عباس آقازمانی در کنار محمد منتظری به حمایت از الفتح در مخالفت با امام موسی صدر، چمران و جنبش أمل بود. علی جنتی فرزند آیت الله جنتی که رابطه بسیار نزدیکی با سازمان مجاهدین خلق داشته و برادرش نیز از اعضای این سازمان بوده که هیچوقت هم از آن جدا نشده و در درگیری‌های مسلحانه مجاهدین با نیروهای جمهوری اسلامی به دست نیروهای نظام حاکم بر ایران کشته شد، در خاطرات خود آقازمانی را یکی از اعضای گروه شبه نظامی موسوم به گروه محمد منتظری معرفی می‌کند که با سازمان آزادی بخش فلسطین همکاری نزدیک داشتند.^{۳۱}

حتی عباس آقازمانی معروف به ابوشریف طی سفری به برلین شمالی و ملاقات با کیانوری قصد داشته از طریق اتحاد جماهیر شوروی، به واسطه حزب توده، برای اعضای

گروه محمد منتظری آموزش مخصوص ساخت مواد منفجره و امکانات تسلیحاتی فراهم کند.^{۳۲} وقتی که دکتر چمران در لبنان در گروه امل فعالیت میکرد آن‌ها با یکدیگر درگیری‌های بسیار زیادی داشتند. «زمانی که نیروهای چپ مارکسیستی لبنان و فلسطین با جنبش امل کارشان به درگیری‌های مسلحانه کشیده بود و از هر نوع شایعه پراکنی امتناع نمی‌نمودند و سایه چمران را هم با تیر می‌زدند، برخی از ایرانیان مستقر در لبنان و سوریه (مانند محمد منتظری، عباس آقازمانی و جلال الدین فارسی) تحت تأثیر همین نیروها به شدت علیه امام موسی صدر و چمران موضع داشتند و برای ترور شخصیت وی از هیچ چیز روی گردان نبودند. او بارها هدف توطئه قتل از طرف گروه‌های معاند بود، ماشینش را منفجر کردند. بارها بر سر راه صور به بیروت به کمین نشسته و او را به رگبار گلوله بستند.»^{۳۳}

ابوشریف که عضو شورای عالی افغانستان بود و زیرنظر ریاست جمهوری وقت سیدعلی خامنه‌ای فعالیت می‌کرد^{۳۴} در یک گفت‌وگوی تفصیلی با سایت مشرق‌نیوز از درگیری‌های سپاه که زمانی ابوشریف خودش مسئول عملیات آن و سپس فرمانده کل سپاه بود با ستاد جنگ‌های نامنظم که فرماندهی آن را مصطفی چمران بر عهده داشت پرده برداشته می‌گوید سپاه و ستاد در تمام مسائل با هم اختلاف داشته و این دو نوع تفکر نمی‌توانستند با هم سنخیتی داشته باشند.^{۳۵} محسن رفیق‌دوست نیز در خاطرات خودش تحت عنوان برای تاریخ می‌گوییم، اختلافات سپاه و چمران را بیان میکند:

«من هم می‌دیدم که روابط بین سپاه و چمران خوب نیست. حتی در زمانی که ایشان وزیر دفاع شد، در دوره کوتاهی آقای خامنه‌ای معاون ایشان بود. خدا رحمتش کند. ایشان

همان موقع که وزیر دفاع بود، با سپاه همکاری نداشت. این قضیه به قبل از جنگ مربوط میشود. من رفتم و با چمران ملاقت کردم. صحبت ما بر سر این بود که چرا ایشان آبش با سپاه در یک جوی نمی‌رود.»^{۳۶}

فراموش نکنیم که خامنه‌ای چهار ماه سرپرستی سپاه را عهده‌دار بود و در اسفند ۱۳۵۸ فقط بخاطر شرکت در انتخابات مجلس از این سمت استعفا داد. استعفای او همانطور که مشخص است به علت شرکت در انتخابات است و این به معنای جدایی او از سپاه پاسداران نیست. دکتر چمران از سوی همین رقیبان و دشمنانش «به شدت تحت فشار بود تا ستاد جنگ‌های نامنظم را منحل کند.»^{۳۷} در تاریخ نگاری‌های جمهوری اسلامی نیز هیچگاه درگیری‌ها و اختلافات شدید بین آقازمانی و چمران تکذیب نشد.^{۳۸}



«خامنه‌ای از همین اختلاف داخلی استفاده کرد و با نزدیک شدن به گروه محمد منتظری از آنها برای سر به نیست کردن چمران استفاده کرد.»^{۳۹} در نهایت هم در ۳۱

خرداد ۱۳۶۰ خورشیدی، همزمان با برگزاری جلسه استیضاح رییس جمهور بنی صدر در مجلس، عباس آقازمانی در محور دهلاویه در جبهه، از پشت سر به چمران شلیک کرد تا این متحد بنی صدر را از سر راه بردارد.^{۴۰} مصطفی چمران نخستین قربانی ترورهای زنجیره‌ای، بمب‌گذاری‌ها و مرگ‌های خاموش در سال ۱۳۶۰ خورشیدی بود که به سر به نیست شدن بسیاری از دشمنان سید علی خامنه‌ای انجامید. چمران که برای معرفی و توجیه فرمانده جدید محور دهلاویه به خط مقدم جبهه جنگ با عراق رفته بود از پشت سر مورد هدف قرار گرفت و کشته شد. وزارت دفاع جمهوری اسلامی دلیل کشته شدن وی را اصابت ترکش خمپاره ۶۰ اعلام کرد اما واقعیت چیز دیگری بود. حسین بروجردی در کتاب پشت پرده انقلاب عنوان می‌کند که چمران را عوامل عباس آقازمانی معروف به ابوشریف کشته‌اند. از دلایلی مانند تیر از پشت به وی اصابت کرده و نیز تیر ژ ۳ به او اصابت کرده است که سربازان ایرانی از آن استفاده می‌کرده‌اند. با این توضیح که ارتشیان عراق اسلحه کلاشینکف داشتند. وی معتقد است ابوشریف به دلیل کینه‌های باقی مانده از رقابت بین گروه‌های مسلح چریکی و انقلابی این کار را انجام داده است. این ادعا منطقی به نظر می‌رسد. چرا که عباس آقا زمانی به گروه محمد منتظری تعلق داشت و این گروه هسته اولیه سپاه پاسداران را شکل داده بود. در آن زمان تنش بین سپاه پاسداران تازه تشکیل و ستاد جنگ‌های نامنظم که گروه چمران آن را شکل داده بودند به بالاترین حد خود رسیده بود. حتی فرمان خمینی که چمران و خامنه‌ای هر دو را به عنوان نمایندگان خود در شورای عالی دفاع معرفی کرده بود کمکی به کاهش این تنش‌ها نکرد. در نهایت مرگ چمران بود که توانست این بحران را برای خامنه‌ای حل کند و عملاً نیروهای نظامی کشور تحت امر

وی قرار گرفتند. سرلشکر علی شمخانی رئیس شورای عالی امنیت ملی و وزیر سابق دفاع در مصاحبه‌ای با صدا و سیمای جمهوری اسلامی ناخواسته از خشم خود و دیگر گروه‌های مسلح انقلابی در سال‌های نخستین انقلاب نسبت به چمران پرده برمی‌دارد. وی عنوان می‌کند که مصطفی چمران از حمایت رئیس جمهور وقت، بنی صدر برخوردار بود و اسلحه و امکانات پیشرفته‌ای در اختیار وی و ستاد جنگ‌های نامنظم گذاشته شده بود که آرزوی دیگر گروه‌های نظامی دسترسی به آن سلاح‌ها بود و چگونه پس از کشته شدن چمران و انحلال ستاد جنگ‌های نامنظم مجموعه آن اسلحه‌ها نیز توسط گروه‌های رقیب به غنیمت گرفته شد. در این مصاحبه شمخانی درجه عصبانیت خود و دیگر فرماندهان سپاه را در آن سال‌ها از اینکه چمران یک اسطوره و یک قهرمان ملی دیده می‌شد و همه حرف‌هایش خریدار داشت و همه توجه‌ها روی او بود و کسی به حرف امسال شمخانی‌ها توجه نمی‌کرد را به نمایش گذاشت. چمران یک نابغه فیزیک و ریاضیات بود که در اوج موفقیت در تار عنکبوتی شبکه‌های سازمان امنیت شوروی گرفتار شد و در حالی که نام وی به عنوان یکی از بانیان اصلی ریخته شدن خون‌های بسیاری در ایران و در جنگ داخلی لبنان ثبت شده بود، مرد.^{۴۱}

«بعد از قتل چمران دشمنانش در مجلس روی اسم او را با ماژیک خط کشیدند و به یاران وی اجازه برگزاری مجلس ختم ندادند.»^{۴۲} تنها چند روز بعد از ترور دکتر چمران در دهلاویه، جاهد، محافظ آقای چمران نیز به قتل می‌رسد. در سایت فرهنگ نیوز طی مطلبی که راوی آن خراسانی است به رفتارهای عجیب جاهد پس از قتل چمران و بعد از آن به نکته‌ای اشاره می‌کند که تردید آدمی را برمی‌انگیزد:

«فکر میکنم که سوم تیر ماه بود که به اهواز برگشتم و بعد از دو الی سه روز به سراغ جناب مهندس مهدی چمران رفتم پس از عرض تسلیت مجدداً سراغ برادر محافظ دکتر چمران را گرفتم که ایشان فرمودند مگر نشنیدی جاهد شهید شد. بسیار متاسف شدم، جاهد تنها شاهد زخمی شدن دکتر در دهلاویه بود، که به درجه شهادت رسید.»^{۴۳}

پس از قتل دکتر چمران گفتند که او در جبهه به شهادت رسیده است. چند روز بعد تنها شاهد قتل دکتر چمران را هم می‌گویند که به شهادت رسیده است. اینکه چرا محافظ چمران بعد از قتل چمران رفتارهای عجیبی نشان می‌دهد شاید مشخص باشد زیرا که راوی می‌گوید: «چون شاهد شهادت دکتر بوده به سرش زده است» ولی اینکه چرا باید سراغ «تنها شاهد ترور چمران را بگیرند» معلوم نیست. ولی چیزی که مسلم است، با نبود «تنها شاهد قتل چمران» رد پای تیم ترور هم پاک خواهد شد.

«پس از چمران معاون وی سید مجتبی هاشمی فرماندهی ستاد جنگ‌های نامنظم را به عهده گرفت. وی که پیش از انقلاب عضو یگان ویژه کلاه‌سبزه‌ها در ارتش شاهنشاهی بود، در آستانه انقلاب از ارتش جدا شد و به عضویت کمیته استقبال از خمینی در بازگشت از فرانسه درآمد و در آن استقبال تاریخی شرکت نمود. پس از پیروزی انقلاب سید مجتبی هاشمی، به سرعت نیروهای انقلابی و پرشور منطقه ۹ تهران را سازماندهی کرده و کمیته انقلاب اسلامی منطقه ۹ را تشکیل داد. با شروع درگیری‌ها در کردستان وی به همراه عده‌ای از افراد کمیته منطقه ۹ عازم کردستان شد و در آنجا با چمران روابط بسیار نزدیکی پیدا کرد. در پی شروع جنگ ایران و عراق گروه چمران و کمیته منطقه ۹ تهران به رهبری سید مجتبی هاشمی، ستاد جنگ‌های نامنظم را شکل دادند. در ادامه مرگ‌های مشکوک پس از ۱۳۶۰ خورشیدی، سید مجتبی هاشمی هم به

سرنوست چمران دچار شد و در حالی که از سال‌ها حضور در جبهه‌های جنگ جان سالم به در برده بود، در خانه خودش در خیابان وحدت اسلامی تهران (محل شاهپور سابق) در اردیبهشت ۱۳۶۴ خورشیدی توسط افراد ناشناس کشته شد. جمهوری اسلامی همانند بسیاری از مرگ‌های مشکوک ترور وی را گردن سازمان مجاهدین خلق انداخت. این در حالی بود که مرگ وی هیچ نفعی برای سازمان مجاهدین نداشت و اساساً گروه چمران از حمایت بنی صدر، رئیس جمهور برکنار شده و همچنین سازمان مجاهدین خلق که طرفداران بنی صدر بودند، برخوردار بود. اما ترور مجتبی هاشمی، این جانشین توانمند چمران از تعداد دشمنان خامنه‌ای کم می‌کرد. در آبان‌ماه ۱۳۸۸ خورشیدی برابر با نوامبر ۲۰۰۹ میلادی، در هیاهوی جنبش بزرگ اعتراضی و سبز مردم ایران، سید مرتضی هاشمی پسر کوچک سید مجتبی هاشمی و همسرش که در همان ایام پیگیر پرونده ترور مشکوک پدر بودند در خانه شخصی‌شان در تهران سر بریده شد.^{۴۴}



دکتر مصطفی چمران به همراه معاونش سید مجتبی هاشمی در ستاد جنگ‌های نامنظم

فصل پنجم

مجاهدین خلق و پدر طالقانی



در ابتدا مايلم از ارتباط و حمايت‌هاى آيت الله طالقانى از گروه تروريستى فدائيان اسلام بگويم. آيت الله طالقانى كه با تمام اضلاع نهضت ملى از جمله با دكتور مصدق رابطه داشت از فدائيان اسلام حمايت مى‌كرد تا مصدق را به قدرت برساند. جمعى كه به همراه نواب صفوى فدائيان اسلام را تشكيل دادند، همواره «آقا سيد محمود» را از

حامیان و دوستان خویش می‌شمردند.^۱ از میان علما و مراجع تقلید از جمله آیت‌الله طالقانی به طور جدی از فدائیان اسلام حمایت می‌کرد.^۲ نواب صفوی که به چیزی کمتر از حکومت اسلامی رضایت نمی‌داد به همراه اعضای گروه فدائیان اسلام برای شرکت در نماز جماعت آیت‌الله طالقانی به مسجد هدایت می‌رفتند و ایشان هم با روی گشاده از آن‌ها استقبال می‌کرد.^۳ آن‌ها در جلسات نماز و تفسیر مسجد هدایت از رهنمودها و ارشادات طالقانی استفاده می‌کردند.^۴ نواب صفوی در اوایل سال ۱۳۳۳ که از مصر بر میگشت طالقانی با دسته گلی به استقبال او رفت. همچنین در سال ۱۳۳۳ چند نفر از اعضای فدائیان اسلام از جمله رهبر گروه نواب صفوی و خلیل طهماسبی قاتل رزم آرا برای خوردن صبحانه به منزل طالقانی می‌روند.^۵ طالقانی هربار در خطرترین ادوار، فدائیان اسلام را پناه داد. بار اول پس از آنکه عبدالحسین هژیر را ترور کردند، طالقانی آن‌ها را به ده ورکش طالقان رهنمون ساخت. بار دوم پس از حمله به حسین علاء نخست وزیر وقت بود. مظفر علی ذوالقدر او را در حیات مسجد شاه تهران و در مراسم ترحیم سید مصطفی کاشانی فرزند آیت الله سید ابوالقاسم کاشانی ترور کرد که با دستگیری او، نواب و یارانش به سراغ طالقانی رفتند و با آغوش باز آن‌ها را در منزل خود در امیریه تهران مخفی نمود.^۶ آیت الله طالقانی گروه تروریستی فدائیان اسلام را جوانان پرشور و مؤمنی قلمداد می‌کند که موانع را برداشته و راه را باز می‌کنند، از جمله این موانع ترور رزم آرا بود که صنعت نفت ملی شد.^۷ پس از انقلاب ۱۳۵۷ علاقمندان به دکتر مصدق با برگزاری مراسمی در احمدآباد، تصمیم به احیای نام وی داشتند. طالقانی به آنجا رفت و به سخرانی پرداخت. وی در این سخرانی از جمله به تجلیل از فدائیان به عنوان پیشتازان ملی شدن نفت پرداخت. حاضران در آن محفل چهره‌هایی

چون علی شایگان، کریم سنجابی، مهدی بازرگان، داریوش فروهر، مهدی آذر، مسعود رجوی، موسی خیابانی و... بودند. از آن روز بود که با ابتکار طالقانی، بازخوانی کتاب قطور مبارزات فدائیان اسلام، مجدداً آغاز گشت.^۸



آیت الله طالقانی و نواب صفوی

اما در رابطه با ارتباط آیت الله طالقانی با سازمان مجاهدین خلق که وی برای آنها حکم پدر را داشت باید گفت که طالقانی سخرانی‌ها و تفسیرات قرآن را در مسجد هدایت آغاز کرده بود. جاذبه سخنان و منش سیاسی او به گونه‌ای بود که گروه‌های مختلف و متنوع مخالف شاه (از نهضت آزادی تا فدائیان اسلام) نگاهی مثبت نسبت به وی داشتند. فعالیت طالقانی برای بسیاری از جوانان از جمله بنیان‌گذاران سازمان مجاهدین خلق مانند محمد حنیف نژاد، سعید محسن و اصغر بدیع زادگان جذابیت داشت و از آنجایی که به دنبال تفاسیر به روز بودند جذب مسجد هدایت شدند. از سوی دیگر، پدر ناصر صادق (از اعضای رهبری سازمان مجاهدین خلق) از دوستان آیت الله

طالقانی و از بازاریان خیابان سعدی تهران بود که در مسجد هدایت فعالیت و حضور پررنگی داشت. در ابتدای شکل‌گیری این سازمان، برخی از چهره‌هایی که بعدها به عناصر کلیدی این سازمان بدل شدند برای شرکت در جلسات روزانه ایشان در مسجد هدایت گاهی روزانه ۷۰ تا ۸۰ کیلومتر را می‌پیمودند.^۹ آیت الله طالقانی با بنیان‌گذاران این سازمان به ویژه محمد حنیف نژاد بسیار نزدیک و همفکر بود.^{۱۰} وی می‌گوید: «بنیان‌گذاران سازمان مجاهدین خلق مسلمانان راستینی هستند که در تاریکی درخشیدند و راه جهاد را گشودند،^{۱۱} آنها بودند که مبارزه‌ای قهرمانانه را آغاز کردند که در بلوغ خود، نهایتاً به انقلاب اسلامی منجر گردید.»^{۱۲} آیت الله طالقانی همچنین در دیدار با مجاهدین آزاد شده از زندان در دی ماه ۱۳۵۷ می‌گوید:

«وقتی اسم مجاهدین برده می‌شد اعصاب این‌ها به هم می‌لرزید و کنترلشون رو از دست می‌دادند. این دلیل بر قدرت عقیده و ایمان به حق بود. از اسم مسعود رجوی وحشت داشتند، از اسم خیابانی وحشت داشتند.»^{۱۳}

چرا آیت الله طالقانی باید ترور می‌شد؟

وی پس از پیروزی انقلاب ایران ستیزانه بهمن ۱۳۵۷ سمت‌های مختلفی را بر عهده گرفت. «پس از ترور آیت الله مطهری در اردیبهشت ۱۳۵۸ خورشیدی، ریاست شورای انقلاب به آیت الله طالقانی سپرده شد. سه شنبه اول خرداد همان سال، در جلسه شش ساعته مشترکی بین اعضای شورای انقلاب و دولت موقت با خمینی، بحث تدوین قانون اساسی و مجلس موسسان مطرح شد. ۲۴ خرداد پیش نویس قانون اساسی جمهوری

اسلامی برای نظر خواهی از مردم در رسانه‌ها منتشر شد. نحوه نگارش این پیش‌نویس نشان می‌دهد که اگرچه ساختار سیاسی جمهوری اسلامی در نگاه اول بسیار پیچیده به نظر می‌رسد اما بسیار کودکانه و ابتدایی نگاشته شده است. صادق طباطبایی از نزدیکترین یاران خمینی در نوفل لوشاتو و خواهر زاده امام موسی صدر، که به واسطه وی و همچنین نزدیکی به حکومت حافظ اسد، در سوریه، روابط گرمی با سازمان امنیت شوروی داشت، در مصاحبه با یکی از رسانه‌های جمهوری اسلامی، نحوه نگارش پیش‌نویس قانون اساسی را چنین شرح داد:

«یک روز من و آقای دکتر حسن حبیبی در حال قهوه خوردن بودیم که آقای حبیبی به من گفت: این سید با قلم و خودنویس خود همه چیز را به هم ریخته و نشان می‌دهد اینکه می‌گویند وقتی امام زمان ظهور کند با یک قلم و یک بیان حکومت‌های تمام دنیا را برهم می‌ریزد، قابل فهم شده است. امام هم همین کار را انجام داده و اگر نظام شاهنشاهی را بعد از ۲۵۰۰ سال با همین قلم و نوشته‌های خود بر هم بریزد، واقعا چیز عجیبی است. صحبت از همین جا شروع شد و سرانجام آقای حبیبی گفت: واقعیتش این است که امام دارد همینطور می‌رود جلو و به نظر می‌رسد که بوی حلوی شاه بلند شده است و به زودی هم باید حلوی نظام شاهنشاهی را بخوریم. اگر آقا قرار است با فروپاشی نظام کنونی به ایران برود، باید قانون اساسی‌اش هم زیر بغلش باشد! در آن زمان این یک گفتگوی خوشبینانه و خیال پردازانه از انواع دایی جان ناپلئونی‌اش، بین من و آقای حبیبی بود نزدیک غروب وقتی به دیدن امام رفتیم و من این موضوع را مطرح کردم، امام به ایشان گفتند شما بروید و پیش‌نویس قانون اساسی را تهیه کنید، اگر در مواردی به آرای فقهی نیاز داشتید با آقای سلطانی در میان بگذارید. در آن زمان مرحوم پدرم آیت الله سلطانی هم در پاریس بودند. از این رو دکتر حبیبی مامور تدوین قانون اساسی جدید شد و پس از

همان دیدار با امام از جمع کناره گرفت و به گوشه‌ای رفت تا با تمرکز کافی و در مدتی اندک کار را به اتمام برساند.^{۱۴}

در حقیقت پیش نویس قانون اساسی جمهوری اسلامی یک کپی‌برداری ناشیانه از قانون اساسی کشور فرانسه بود که بسیار شتابزده و بدون توجه به روح قوانین اساسی در جوامع مدرن و دموکراتیک نوشته شد. کارکرد اصلی یک قانون اساسی مدرن و دموکراتیک پاسداری و دفاع از حقوق مردم در برابر حکومت است. این کارکرد در قانون اساسی جمهوری اسلامی درست در جهت معکوس دیده می‌شود که پاسداری و دفاع از حقوق حکومت در برابر مردم بی‌دفاع می‌باشد. این مشکل که همچون یک بیماری مزمن در قانون اساسی و ساختار رژیم جمهوری اسلامی ریشه دوانده است امکان هر نوع اصلاحی را در درون حکومت از بین برده و عفونتی پایدار در آن ایجاد کرده است که تا پایان عمر رژیم با آن خواهد ماند. به هر صورت در ۱۲ مرداد ۱۳۵۸ خورشیدی، انتخابات مجلس خبرگان قانون اساسی برگزار شد و آیت الله محمود طالقانی با کسب هشتاد درصد آرای مردم تهران جایگاه نخست ایستاد و پس از وی ابوالحسن بنی‌صدر، آیت الله منتظری، آیت الله محمد بهشتی، آیت الله موسوی اردبیلی، علی گلزاده غفوری، عباس شیبانی، عزت الله سبحانی، محمد عرب و منیره گرجی از تهران و دیگر چهره‌های حامی انقلاب همچون آیت الله محمد صدوقی از یزد، حجت الاسلام محمدجواد باهنر از کرمان، آیت الله جلال طاهری از اصفهان، آیت الله سید عبدالحسین دستغیب از فارس و آیت الله علی مشکینی از آذربایجان انتخاب شدند. این انتخابات در حالی برگزار شد که سید علی خامنه‌ای، علی اکبر هاشمی‌رفسنجانی و سید محمد موسوی‌خوئینی‌ها هیچکدام نتوانسته بودند به جمع هفتاد و دو نفر اعضای منتخب مردم در این مهم‌ترین

مجلس قانون‌گذاری یا همان مجلس موسسان رژیم تازه تأسیس جمهوری اسلامی راه یابند.

رای بسیار بالای طالقانی نشان از محبوبیت چشمگیر وی داشت و در مقابل راهیابی سید محمد خامنه‌ای برادر بزرگتر سید علی خامنه‌ای از استان خراسان به خبرگان قانون اساسی، سرافکندگی مضاعفی را برای سید علی خامنه‌ای پیش آورد و نشان داد که باز هم در آزمون مشروعیت انقلابی نه تنها به گرد پای امثال طالقانی و بهشتی نمی‌رسید، بلکه از برادرش نیز جا مانده بود. این بار خمینی در برابر رای مردم تسلیم شد و تصمیم گرفت با معرفی طالقانی به عنوان امام جمعه تهران، به ماه‌ها کشمکش و درگیری با طالقانی و طرفدارانش خاتمه دهد. نکته جالب توجه اینکه شش ماه پس از انتخابات خبرگان، هاشمی رفسنجانی، در مقام سرپرست وزارت کشور با همکاری سید علی خامنه‌ای، انتخابات مجلس شورای ملی پس از انقلاب اسلامی را تدارک دیدند و با مهندسی آرا و تقلب گسترده توانستند خودشان و بسیاری از هم پیمانانشان را در سراسر کشور به مجلس بفرستند و در مقابل، مخالفان و منتقدانشان را از راهیابی به این مجلس باز دارند.

از سوی دیگر توجه اتحاد جماهیر شوروی به آیت الله طالقانی به عنوان یکی از تاثیرگذارترین مهره‌های انقلاب که از محبوبیت مردمی بسیار بالایی برخوردار بود، جلب شد. تصمیم گیرندگان کاخ کرملین در مسکو از سفیر شوروی در تهران خواستند تا به ملاقات طالقانی برود و از نزدیک با روحیات وی و دیدگاهش نسبت به اتحاد جماهیر شوروی جویا شود. تنها دو هفته پس از انتخابات خبرگان قانون اساسی، در حالی که سفیر شوروی در تهران مقدمات دیدار با آیت الله طالقانی را فراهم می‌کرد، در ۲۸ مرداد

۱۳۵۸ خورشیدی، نخستین جلسه خبرگان قانون اساسی تشکیل شد. بحث گنجاندن اصل ولایت فقیه در قانون اساسی مطرح شد و آیت الله طالقانی به شدت با آن مخالفت کرد.^{۱۵}

آیت الله حسینعلی منتظری در جلد نخست کتاب خاطرات خود، طالقانی را از جمله مخالفان گنجاندن اصل ولایت فقیه در قانون اساسی شمرده است:

«در رابطه با گنجاندن اصل ولایت فقیه در قانون اساسی، من و آقایان بهشتی و ربانی شیرازی و دکتر حسن آیت اصرار داشتیم. البته بعضی‌ها هم مثل مرحوم آیت الله طالقانی و دکتر بنی صدر مخالف بودند.»^{۱۶}

طالقانی که تریبون نماز جمعه را در اختیار داشت اعتراضاتش را نسبت به گنجاندن ولایت فقیه در قانون اساسی با عنوان استبداد دینی به توده مردم می‌کشاند. او همیشه در خطبه‌های نماز جمعه این مسائل را مطرح می‌کرد. در آخرین خطبه‌هایش از خودرأیی، خودخواهی، گروه‌خواهی و فرصت‌طلبی مخالفانش و همچنین از استبداد ولایت فقیه سخن گفت، و از اینکه در مجلس به او هجوم می‌آورند که چرا این اعتراضات را در توده مردم مطرح می‌کند سخرانی کرده بود. مخالفت طالقانی با ولایت فقیه را برخی دیگر از اعضای مجلس خبرگان قانون اساسی مثل ابوالحسن بنی صدر نیز یادآور شده‌اند. «مخالفت وی با توجه به محبوبیت مردمی و رای بالای وی در راهیابی به خبرگان، قابل چشم‌پوشی نبود. موسسان حزب جمهوری اسلامی که مواضع آیت الله طالقانی را با توجه به محبوبیت وی یک تهدید بزرگ برای حیات سیاسی خود میدیدند، فشارهای پشت پرده علیه وی را شدت بخشیدند. طالقانی در مقابل به جای سکوت به افشای این فشارها اقدام کرد و به ویژه در نماز جمعه نهم شهریور ۱۳۵۸ خورشیدی، با

حمله به حزب و حزب بازی غیرمستقیم موسسان حزب جمهوری اسلامی را مورد نکوهش قرار داد.^{۱۷} تنها ده روز پس از این سخنانی، طالقانی کشته شد که مرگ وی از طرف آشنایان و خانواده‌اش در اثر مسمومیت شدید و مشکوک اعلام شد.^{۱۸} از همه موارد عجیب‌تر اینکه تنها دو روز پس از مرگ طالقانی که مخالف سر سخت گنجاندن اصل ولایت فقیه در قانون اساسی بود، در ۲۱ شهریور ۱۳۵۸ خورشیدی، این اصل در مجلس خبرگان قانون اساسی تصویب شد. در این اصل که اصل پنجم قانون اساسی نام گرفت، و بالاتر از اصول مربوط به رئیس جمهور و مجلس شورای ملی نشست، آمده بود: در زمان غیبت حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه)، در جمهوری اسلامی ایران ولایت امر و امامت امت بر عهده فقیه عادل و باتقوی، آگاه به زمان، شجاع، مدیر و مدبر است، که اکثریت مردم او را به رهبری شناخته و پذیرفته باشند. در صورتی که هیچ فقیهی دارای چنین اکثریتی نباشد، رهبر یا شورای رهبری مرکب از فقهای واجد شرایط بالا طبق اصل یکصد و هفتم عهده دار آن می‌گردد. سید علی خامنه‌ای ده سال بعد در سال ۱۳۶۸ خورشیدی، در حالی که آیت الله خمینی به مرگی شبیه به مرگ آیت الله طالقانی دچار شده بود، در جریان بازنگری قانون اساسی، بخش مربوط به پذیرفته شدن ولی فقیه توسط اکثریت مردم و همچنین امکان شورای رهبری را از این اصل حذف کرد تا راه را برای نشستن خویش بر صندلی ولایت فقیه جمهوری اسلامی ایران هموار کند.^{۱۹}

سید منیرالدین حسینی از اعضای تاثیرگذار مجلس خبرگان قانون اساسی در کتاب خاطراتش با اشاره به درگذشت آیت الله طالقانی و مخالفت وی با اصل ولایت فقیه، خاطراتی را مطرح می‌کند که بسیاری از معماهای قتل طالقانی در آن حل می‌گردد:

«از دیگر مخالفان صاحب نام ولایت فقیه می‌توان به مرحوم آقای طالقانی اشاره کرد. به نظر من رحلت ایشان برای این کشور و قانون اساسی و نیز خود آن بزرگ مرد، برکاتی به همراه داشت. اگر آن وجود ذی جود تا تصویب قانون اساسی و در تمام مباحث آن در قید حیات بودند، شاید به سختی می‌شد کار را پیش برد. شیوه کار مرحوم طالقانی با آقای حجتی و دیگر دوستان گرامی که سنگ اندازی می‌کردند متفاوت بود. ایشان سعی می‌کرد هیجان‌های مجلس را وارد جامعه کند و به سطح توده مردم بکشاند. بر این اساس در آخرین نماز جمعه‌ای که ایشان در بهشت زهرا نماز خواند، درباره قانون اساسی ابراز کرد که حضرات در حال دوختن قبایی هستند که برازنده قد و قامت خودشان باشد! ایشان در خطبه‌های نماز جمعه به مجلس خبرگان قانون اساسی حمله کرد و برداشت من این است که اگر رشته حیات ایشان نمی‌گسست، به احتمال بسیار زیاد، مردم را به صحنه می‌کشاند و آنان را علیه مصوبات خبرگان و اصول قانون اساسی می‌شوراند. البته آن مرحوم نیز در مبارزاتش، عنصر مخلصی بود؛ در عین حال زمینه‌ای داشت که باعث می‌شد افراد ناپاک نیز بر گردش حلقه بزنند. حتی به گونه‌ای بود که در مجلس خبرگان، وقتی جلسات به پایان میرسید، هواداران مجاهدین خلق و نهضتی‌ها و جبهه ملی‌ها و روشنفکران مختلف با آرم‌ها و آرمان‌های مختلف، ایشان را دوره می‌کردند و از در مجلس بیرون می‌بردند. حتی ما وقتی با ایشان حرفی داشتیم یا می‌خواستیم وقت ملاقاتی بگیریم و ایشان را روشن کنیم، این امکان برایمان فراهم نبود.»^{۲۰}

کوزیچکین افسر سابق کاگب در تهران در خاطراتش با اشاره به درگیری‌های گسترده بین سازمان مجاهدین خلق و چریک‌های فدایی با سپاه پاسداران در تیر و مرداد ۱۳۵۸ خورشیدی، درباره طالقانی می‌نویسد:

«اقدامات دست‌اندرکاران حکومت انقلابی علیه سازمان‌های چپ‌گرا، سبب بروز درگیری‌هایی بین آنها با روحانیون پر نفوذ نیز شد. همانطور که پیش از این اشاره کردم فرزندان

آیت الله طالقانی که از شهرت بسیاری برخوردار بود، که از اعضای سازمان چریک‌های فدایی خلق بودند نیز توسط سپاه پاسداران بازداشت شدند. یک شب اتومبیل آن‌ها در حالی متوقف شد که پر از اسلحه‌هایی بود که باید به یکی از مکان‌های امن سازمان انتقال می‌یافت. آیت الله طالقانی از دستگیری فرزندانش بسیار عصبانی شده بود و خواستار آزادی فوری آنها شد. وقتی با درخواست وی مخالفت شد، همه سمت‌های رسمی حکومت را رها کرد و به قهر به شهر طالقان رفت و همانجا در اعتراض به این اقدام سپاه پاسداران بسط نشست.^{۲۱}

سازمان مجاهدین خلق در جریان همین دستگیری فرزندان آیت الله طالقانی و قهر وی به نشانه اعتراض بود که به همراه فدائیان در اعتراض به چنین اقدامی و نشان دادن همبستگی کامل خود با طالقانی تظاهرات خیابانی راه انداختند و شعار: «زنده باد طالقانی، مرگ بر ارتجاع» سر دادند. این سازمان همچنین در واکنشی دیگر به این اقدامات اعلام کردند که کلیه نیروهای نظامی خود را در اختیار و تحت فرماندهی آیت الله طالقانی قرار می‌دهند:

«اعلام می‌داریم که از همین امروز (یکشنبه ۲۶ فروردین ۵۸) نیروها و افراد نظامی خود در سراسر کشور و همچنین کلیه تجارب نظامی - انقلابی ۱۴ ساله سازمان مجاهدین خلق ایران را تماماً و بدون هیچ انتظار و چشم داشت متقابل تحت فرماندهی و نظارت عالی شخص حضرت آیت الله العظمی طالقانی قرار می‌دهیم. این حکم برای کلیه نیروهای سازمان مجاهدین خلق ایران در سراسر کشور قطعی و لازم‌الاتباع است.»^{۲۲}

ولادیمیر کوزیچکین افسر سابق کا.گ.ب در ایران در ادامه خاطراتش می‌نویسد:

«بسط نشستن علما یکی از قوی‌ترین اعتراضات در دنیای اسلام به حساب می‌آید. چنین اعتراضی توسط یکی از شناخته‌ترین شخصیت‌های کشور آسیبی بزرگ برای دست‌اندرکاران

حکومت انقلابی بود. بنابراین یک فرستاده ویژه از طرف خمینی به طالقان رفت و با اصرار و التماس از طالقانی خواست که به تهران بازگردد. طالقانی به تهران بازگشت و تا چند روز هیچ خبری از وی شنیده نشد. پس از چند روز وقتی در صفحه تلویزیون ظاهر شد، با ابراز پشیمانی از کاری که کرده بود طلب بخشش و مغفرت کرد. در این برنامه تلویزیونی طالقانی سر به زیر و با چشمانی افسرده گفت که با کار اشتباهی که مرتکب شد، به انقلاب اسلامی آسیب زد و سپس ارادت قلبی خود را به راه خمینی و اهداف انقلاب اعلام کرد. همه آنچه دیدیم، به هیچ عنوان آن آیت الله طالقانی که ما شناختیم نبود، آنقدر توهین آمیز طراحی شده بود که حتی تماشای آن هم خالی از درد نبود. دست‌اندرکاران حکومت انقلابی راهی برای ساکت کردن این صدای آزاد پیدا کرده بودند. تمام این نمایش مسخره برای من بسیار آشنا و بسیار شبیه به بخشی از تاریخی که می‌شناختم بود. یعنی اعترافات رفقا و دستیاران نزدیک لنین در دادگاه‌های نمایشی و فرمایشی استالین در دهه سی میلادی در روسیه. به این شکل طالقانی مهر شده بود. با این وجود، رهبران شوروی در مسکو طالقانی را به عنوان یکی از رهبران ناراضی در بین روحانیون می‌دانستند و برای اطمینان تصمیم گرفته شد تا ارتباط مستقیم با وی برقرار شود. وینوگرادف سفیر شوروی در تهران، مامور شد تا با طالقانی ملاقات کرده و شرایط را بسنجد. این ملاقات در دهم سپتامبر ۱۹۷۹ میلادی برابر با ۱۹ شهریور ۱۳۵۸ خورشیدی برای مدت دو ساعت انجام شد. وقتی وینوگرادف به سفارت شوروی بازگشت از نتایج این ملاقات بسیار خوشحال به نظر می‌رسید، اما صبح روز بعد تمام روزنامه‌های تهران خبر از مرگ ناگهانی آیت الله طالقانی را منتشر کردند. خبرنگاران با دقت و حساسیت جزئیات گزارش پزشکی و علایم و نشانه‌های به جا مانده در جسد طالقانی که آشکارا نشان از مسمومیت داشت منتشر کردند. همچنین تمام روزنامه‌ها به طور همزمان به این مسئله که مرگ طالقانی بلافاصله پس از ملاقات وی با سفیر شوروی رخ داده است، اشاره کرده بودند. هیچ اشاره مستقیمی به دخالت شوروی در این مرگ نشده بود، اما خیلی زود شایعه‌های فراوانی شهر را گرفت که

سفیر شوروی با انگشتی زهرآگین در حال دست دادن با طالقانی وی را مسموم کرد و کشت. مسلماً این دروغ محض بود اما جامعه ایرانی آمادگی کامل برای باور کردن چنین داستان‌هایی را داشت و آن را خیلی جدی گرفتند. سفیر شوروی برای مدتی در انتظار عمومی ظاهر نشد و حتی وقتی بیرون از سفارت می‌رفت یک محافظ مسلح همه جا وی را همراهی می‌کرد. آن روزها این یک جوک معروف در مهمانی‌های دیپلماتیک در تهران بود که دیپلمات‌های خارجی از ماموران اتحاد شوروی می‌پرسیدند: کی سفیر شما قصد دارد با خمینی ملاقات کند؟ چند روز پس از مرگ طالقانی ما از طریق رابطان خودمان به جزئیات مرگ وی پی بردیم. این حادثه نتیجه یک سلسله اقدامات بود. آن روز صبح سفیر شوروی با طالقانی ملاقات کرده بود. پس از ملاقات، طالقانی سرحال و معمولی بود. اما همان شب پس از صرف شام، ناگهان احساس بیماری کرد. محافظان شخصی وی بسرعت به سمت تلفن رفتند تا با پزشک معالج وی تماس بگیرند. اما خط تلفن قطع بود. سعی کردند برایش آب بیاورند، اما آب منزل وی نیز قطع شده بود. پیرمرد هیچ شانس نداشت. قاتلانش فکر همه جزئیات را نیز کرده بودند. همانند همه موارد از این دست، همه مخالفت‌های وی با مقامات حکومت انقلابی، پس از مرگ وی به فراموشی سپرده و یک دوره طولانی سوگواری هم برای وی ترتیب داده شد. با مرگ طالقانی جریان‌های چپ انقلابی تنها حامی خود را در بین روحانیون شناخته شده از دست دادند. حالا مقامات می‌توانستند فصل جدیدی از برخورد با جوانان خاطی را بکشایند.^{۲۳}

اشاره کوزیچکین به علائم مسمومیت بر روی بدن طالقانی را هم سیف الدین نبوی، متخصص قلب و پزشک مخصوص خمینی و طالقانی، در مصاحبه‌ای با سیاوش اوستا تأیید می‌کند و راز قتل طالقانی را برملا می‌سازد. وی به «لکه‌ها و علائم مسمومیت بر روی بدن آیت‌الله طالقانی» زمانی که با او تماس می‌گیرند و او به بالای سر جنازه

طالقانی می‌رسد، اشاره می‌کند. همچنین وی از عدم اجازه مقامات برای کالبد شکافی طالقانی در این مصاحبه صحبت می‌کند.^{۲۴}

«نه تنها اسناد و شواهد تاریخی، بلکه نگاه منطقی به مرگ آیت‌الله طالقانی نیز این بخش از خاطرات کوزیچکین، افسر سازمان امنیت شوروی را که آن زمان در پوشش دیپلمات در سفارت شوروی حضور داشت را تأیید می‌کند. اگر قرار بود طالقانی توسط مأموران شوروی کشته و مسموم شود، هیچ نیازی به دیدار وی با سفیر شوروی تنها چند ساعت پیش از مرگ وی نبود تا همه توجه‌ها را به سوی شوروی جلب کند. این کار می‌توانست با هنرنمایی مأموران خبره کا.گ.ب که تعدادشان در ایران کم هم نبود در سکوت و بدون بر جای گذاشتن هیچ رد پایی از سوی شوروی صورت پذیرد. ادعای اینکه مجاهدین خلق یا چریک‌های فدایی خلق آیت‌الله طالقانی را کشتند نیز بسیار غیرمعقول است. طالقانی به گفته کوزیچکین تنها روحانی عالی‌رتبه‌ای بود که در زمره انقلابیون ارشد از حقوق پایمال شده این دو جریان سیاسی پس از انقلاب دفاع می‌کرد و کشتن وی هیچ کمکی به آن‌ها نمی‌توانست بکند که حتی ضرر فراوانی برایشان در پی داشت. اما بدون شک بودند کسانی که از مرگ طالقانی سود فراوان بردند که در صدر آنها میتوان از سیدعلی خامنه‌ای و هاشمی‌رفسنجانی نام برد. آیت‌الله طالقانی در هفته‌های پیش از مرگش تهدیدی بزرگ برای منافع سیاسی برخی از روحانیون انقلابی و موسس حزب جمهوری اسلامی به حساب می‌آمد. روابط وی با خمینی بهبود یافته و خمینی وی را به عنوان امام جمعه تهران برگزیده بود، در حالی که از حمایت کامل و بی‌چون و چرای دو سازمان شبه‌نظامی بزرگ و منسجم یعنی مجاهدین خلق و چریک‌های فدایی خلق نیز برخوردار بود. همچنین با بالاترین رأی به مجلس موسسان چهارم یا

همان مجلس خبرگان قانون اساسی راه یافت و با توجه به شخصیت کاریزماتیک و محبوبیت فراوان مردمی، عملاً این مجلس را هدایت می‌کرد.

مخالفت آیت‌الله طالقانی با گنجاندن اصل ولایت فقیه در قانون اساسی جمهوری اسلامی خطری بسیار بزرگ برای موسسان حزب جمهوری اسلامی ایجاد کرده بود. این گروه از روحانیون انقلابی همچون خامنه‌ای، رفسنجانی و موسوی خوئینی‌ها که به واسطه ناشناخته بودن در بین مردم و نداشتن سابقه درخشان انقلابی مجبور بودند خودشان را به خمینی به عنوان رهبر انقلاب بچسبانند و از این طریق مشروعیت سیاسی لازم را برای سهم خواهی از انقلاب کسب کنند، مدافعان گنجاندن اصل ولایت فقیه در قانون اساسی بودند تا به این شکل زیر سایه فصل‌الخطاب بودن خمینی در مقام ولایت فقیه، بتوانند آینده سیاسی خود را تضمین کنند. روابط تازه‌ای که بین آیت الله طالقانی از طریق فرزندان او که عضو سازمان چریک‌های فدایی خلق بودند با رهبران سازمان آزادی‌بخش فلسطین، به ویژه هانی‌الحسن فرد شماره دو این تشکیلات پس از یاسر عرفات، برقرار شده بود نیز یک تهدید بزرگ دیگر به حساب می‌آمد. هانی‌الحسن و سازمان آزادی‌بخش فلسطین درخواست خامنه‌ای و رفسنجانی را که سرپرستی سپاه پاسداران را در ماه‌های نخست آن کسب کرده بودند، برای تعلیم اعضای سپاه رد کرده بود و حالا این سازمان هر روز به طالقانی نزدیک‌تر می‌شد. بدون تردید ملاقات موفقیت‌آمیز سفیر شوروی با آیت‌الله طالقانی در آخرین ساعات زندگی‌اش را می‌توان آخرین قطره‌ای که در کاسه صبر این روحانیون انقلابی موسس حزب جمهوری اسلامی افتاد تلقی کرد. با نگاهی به بخش‌هایی از کتاب خاطرات هاشمی رفسنجانی با عنوان انقلاب و پیروزی، با عناوین «ماجرای دستگیری فرزندان آیت الله طالقانی»، «اقامه

اولین نماز جمعه به امامت طالقانی»، و «رحلت آیت الله طالقانی و واکنش برخی از گروه‌های سیاسی آن» توجه ویژه این گروه از روحانیون انقلابی و موسسان حزب جمهوری اسلامی به موارد فوق‌الذکر را تأیید می‌کند و هاشمی رفسنجانی می‌نویسد:

«در کش و قوس بحث‌هایی که بین موافقان و مخالفان محاکمه و اعدام هویدا در جریان بود، اقدام خودسرانه گروهی از افراد کمیته در دستگیری فرزندان آیت‌الله طالقانی به نامهای ابوالحسن و مجتبی، در تاریخ ۲۳ فروردین ۱۳۵۸، به بهانه ارتباط ایشان با گروههای سیاسی چپ، موجی از نگرانی و نارضایتی را به همراه آورد. هر چند که اصل مسئله دستگیری این افراد با حضور و تلاش آقای مهدوی‌کنی (سرپرست کمیته‌های انقلاب) و آقای دکتر یزدی (معاون نخست وزیر در امور انقلاب)، در همان روز، حل و فصل شد و با آزادی آنها، کلّ قضیه فیصله یافت؛ اما خروج غیرمنتظره آیت‌الله طالقانی از تهران و اعتراض قهرگونه وی به این حادثه و رفتن به نقطه نامعلومی که به جز افراد خاص، کسی به ایشان دسترسی نداشته باشد، بهانه‌ای در دست گروه‌های سیاسی مخالف، بویژه منافقین (مجاهدین خلق) و چپ‌گراها داد که با برگزاری راهپیمایی و گردهمایی‌های متعدد، بر شدت برخورد با نیروهای انقلابی و ایجاد تنش و التهاب در جامعه بیفزایند. امام بلافاصله دستور بررسی مسئله را دادند و حاج احمد‌آقا برای دلجویی از آقای طالقانی از قم عازم تهران شد و با کشف محل انزوای آیت‌الله طالقانی، خود را به ایشان رساند. خود من به حاج احمد آقا تأکید کردم، در این روزها به صورت مرتب، در کنار آقای طالقانی باشد و ایشان را ترک نکند؛ زیرا بیم آن داشتیم که منافقین دور ایشان جمع شوند و با ایجاد مسائل تازه، هیاهو و جنجال دیگری به پا شود. طبیعی بود که موضوع در شورای انقلاب و دولت موقت هم مطرح شود و هر دو از وقوع این حادثه اظهار تأسف کرده و بر جلوگیری از تکرار آن تأکید کردند. در بحث و بررسی شورای انقلاب، اعضا به سوءاستفاده گروه‌های سیاسی چپ و منافقین از این حادثه اشاره کردند و ضمن گلایه از آیت‌الله طالقانی،

خواستار فیصله یافتن موضوع شدند. بازگشت آیت الله طالقانی و ملاقات ایشان با امام در تاریخ ۲۹ فروردین ۱۳۵۸ خورشیدی و سپس سخنان مفصلشان در مدرسه فیضیه قم خصوصاً آن قسمت که تاکید کردند، کسانی که آرامش جامعه را به هم می‌ریزند، از کشورهای خارجی و به خصوص آمریکا دستور می‌گیرند و اگر دستشان برسد سر آقای طالقانی را می‌برند و همچنین اعلامیه شورای انقلاب که در آن با تجلیل از آیت الله طالقانی، زندان‌های بی‌ربط، تقبیح و گروه‌های سیاسی فرصت‌طلب محکوم شده بودند و به مردم هشدار داده شده بود که مراقب باشند، آلت دست نشوند، شاهد عقب نشینی گروه‌های سیاسی و حاکم شدن آرامش نسبی بر جامعه ملت‌ه‌ب آن روزها شدیم. این مسئله یک بار دیگر و این بار با حضور خود آیت الله طالقانی در جلسه مورخ ۶ اردیبهشت ۱۳۵۸ در شورای انقلاب مطرح شد. در آن جلسه برخی از اعضا از جمله خود من با رعایت حال آیت الله طالقانی، برخی از انتقاداتی را که به واکنش ایشان در برابر این مسئله، وارد بود، مطرح کردیم و مجدداً خواستار تلاش دولت و نیروهای انقلابی برای جلوگیری از تکرار این وقایع شدیم.»^{۲۵}

این بخش از کتاب خاطرات هاشمی‌رفسنجانی بسیاری از موارد مطرح شده در خاطرات کوزیچکین را عیناً تصدیق می‌کند. همچنین پرده از یک درگیری پنهان داخلی در شورای انقلاب بین روحانیون موسس حزب جمهوری اسلامی و آیت الله طالقانی بر می‌دارد که تا حد اخطار به طالقانی و تلاش برای کنترل وی توسط احمد خمینی پیش رفته بودند. نگرانی آشکار نیز از حمایت گسترده سازمان قدرتمند مجاهدین خلق و چریک‌های فدایی خلق از طالقانی دیده می‌شود. هاشمی‌رفسنجانی در بخش دیگری از کتابش به محبوبیت مردمی طالقانی اشاره می‌کند:

«اقامه نخستین نماز جمعه به امامت آیت الله طالقانی: نماز جمعه از جمله سنت‌های حسنه اسلامی است که اقامه آن در رژیم پهلوی تقریباً به فراموشی سپرده شده بود و به استثنای یکی دو شهر مذهبی و آن هم به صورتی کاملاً محدود، در هیچ جای دیگر نماز جمعه برگزار نمی‌شد. با پیروزی انقلاب اسلامی، انتظار مردم این بود که این وضعیت تغییر کند. امام هم خودشان در این زمینه تأکید و اصرار داشتند و منتظر فرصت مناسب بودند. این فرصت با تثبیت اوضاع و آرامش نسبی در کشور و نیز با فرا رسیدن اولین ماه مبارک رمضان بعد از انقلاب فراهم شد و امام نخستین فرمان اقامه نماز جمعه در تاریخ سوم مرداد ۱۳۵۸ خورشیدی را به نام آیت الله سید محمود طالقانی صادر کردند. یک روز پس از این دستور، اولین نماز جمعه تهران باشکوه و عظمت خاصی و با حضور نزدیک به یک میلیون نفر در دانشگاه تهران، توسط آقای طالقانی اقامه شد. در این روز سادگی و وفای مردم و شعارهای آنها و نیز سخنان انقلابی خطیب جمعه، به ویژه آنجا که گفت، یا می‌میریم یا استعمار را دفن می‌کنیم و یا آنجا که به دسیسه‌گرانی که کشور را به آشوب کشیده‌اند، هشدار داد که اگر به جای خود ننشینید، من پیرمرد، مسلسل به دست می‌گیرم و پشت تانک می‌نشینم و امام خمینی هم خواهد آمد، بسیار تاثیرگذار و به یاد ماندنی بود.»^{۲۶}

سرانجام در بخش دیگری از خاطراتش هاشمی‌رفسنجانی با اشاره به محبوبیت رو به گسترش آیت الله طالقانی نزد خمینی و اعتراف به اینکه طالقانی بسیار باسابقه‌تر و شناخته‌شده‌تر از کسانی چون خود وی و سید علی خامنه‌ای بود و قدرت و نفوذ کلام بالایی بین مردم داشت، تلاش می‌کند تا مرگ وی را به دیدار طولانی با سفیر شوروی پیوند بزند:

«در حالی که هنوز چند روز از شروع فعالیت مجلس خبرگان قانون اساسی نگذشته بود، خبر رحلت آیت الله طالقانی (در تاریخ ۱۹ شهریور ۱۳۵۸) واقعه تلخ این ایام، برای ما بود. پخش این خبر، ماتمی بزرگ بر جان ملت نشانده. وجود ایشان در کنار امام، همیشه نقطه

اتکاء و امید بود. امام هم همواره نسبت به این مبارز بزرگ، حساسیت و توجهی ویژه، نشان می‌دادند. پیام‌ها، ملاقات‌ها، ملاطفت‌ها و احترام‌های ایشان نسبت به وی، جایگاه بلند ایشان را نزد امام به نیکی نشان می‌داد. همچنین انتخاب ایشان به عنوان نخستین امام جمعه تهران، با توجه به محبوبیت و نفوذ کلامی که ایشان در مردم داشتند و استعداد عظیمی که در خطابه با بیانی شیرین و دلنشین داشتند، خطبه‌های نماز جمعه آن روزها را سرشار از کرامت‌های انقلابی و میراثی تاریخی برای شناخت طریق ضاله از صراط مستقیم می‌ساخت. البته آیت‌الله طالقانی در مبارزه با رژیم شاه از ما باسابقه‌تر بودند. از زمان رضا خان و سپس جبهه ملی، یعنی آن موقع‌ها که ما هنوز فعال نبودیم، ایشان در مبارزه بودند و بین ملیون و نیروهای مبارز سابق شناخته‌تر شده بودند. مسجدشان پایگاه بسیار مهمی برای مبارزه و مبارزین بود. ایشان هم در واقع مثل ما جزو جبهه پرخاش و در صف مقدم مبارزه بودند. یعنی میدان‌داری و سخنرانی و حضور در میادین خطر بر عهده ایشان، آیت الله خامنه‌ای و من و جمعی دیگر از برادران، و فعالیت‌های فرهنگی بر عهده آقای مطهری، آقای بهشتی و آقای باهنر و جمعی دیگر از دوستان بود... با درگذشت آیت‌الله طالقانی، مسئولیت اقامه نماز جمعه تهران طبق فرمان امام، به آیت الله منتظری محول شد که البته چند ماه بعد و با توجه به اظهارعلاقه آقای منتظری نسبت به اقامت در قم و انجام بحث‌ها و مذاکرات علمی در حوزه، حضرت امام مسئولیت اقامه این نماز را در تاریخ ۲۵ دی ۱۳۵۸ خورشیدی به آیت‌الله خامنه‌ای سپردند. اما در این میان سوءاستفاده گروه‌های سیاسی مخالف، به ویژه منافقین و گروه‌های چپ از چگونگی فوت آقای طالقانی، تاسف ما را برانگیخت. آن‌ها کوشیدند در سکتة قلبی وی به این بهانه که بدون اظهار ناراحتی، ساعاتی پیش از سکتة با سفیر شوروی ملاقاتی طولانی داشته است، شک و شبه ایجاد کنند و با متهم کردن نیروهای انقلابی به کوتاهی در حفظ سلامت آیت‌الله و با اظهار اینکه در هنگام سکتة، وی در خانه تنها بود و حتی تلفن خانه‌اش قطع شده بود و وسیله‌ای برای بردن ایشان به بیمارستان هم وجود نداشته، بر شدت شایعات بیفزایند. هدف آن‌ها از ایجاد

چنین جو ناسالمی، بهره‌برداری سیاسی برای ایجاد و گسترش ضدیت با شورای انقلاب و خصوصاً با مجلس خبرگان بود. حتی اگر می‌توانستند، می‌خواستند، علیه امام نیز موضعگیری کنند.»^{۲۷}

مجتبی طالقانی فرزند آیت‌الله طالقانی، در آذرماه ۱۳۹۱ خورشیدی در مصاحبه‌ای با ماهنامه تاریخی - فرهنگی یادآور سه دهه سکوت خود درباره حوادث منتهی به مرگ پدر را شکست و در پرسش و پاسخ با این ماهنامه گفت:

«تا آنجا که من یادم هست البته من همیشه مشروط حرف می‌زنم، چون به هر حال بعد از ۳۰ سال، یکسری چیزها از ذهن آدم می‌رود، مسئله اساسی‌اش که پدرمان به آن دلیل ما را برای ملاقات با هانی الحسن فرستاد، این بود که هانی الحسن که نماینده سازمان آزادی‌بخش فلسطین در تهران بود، چندین بار با دفتر تماس گرفته بود تا با پدرمان ملاقات کند، ولی ایشان مقداری از او دلگیر بود. علتش هم این بود که پدرمان به مناسبت سالروز وفات دکتر مصدق از ایشان دعوت کرده بود که اگر می‌تواند به احمدآباد بیاید، ولی ایشان به هر دلیلی نرفته بود. بعد از داستان احمدآباد، توسط بعضی از روحانیون تهران برای آیت‌الله کاشانی مراسمی گذاشته شد که در واقع پاسخی بود به مراسم احمدآباد. در این جلسه از هانی الحسن دعوت کرده بودند و او رفته بود. پدر ما از این داستان خیلی کلافه شدند و از من پرسید: تو هانی الحسن را می‌شناسی؟ جواب دادم: در این حد که سه، چهار تا برادر هستند و نقششان را هم در سازمان آزادی‌بخش و رابطه‌شان با یاسر عرفات تا آنجا که می‌دانستم، گفتم، چون به هر حال در لبنان و جاهای دیگر با ابوجهاد و این‌ها رابطه داشتیم. پدر ما برای کسانی که سیاست‌بازی‌های این شکلی داشتند، اصطلاح بازیگری را به کار می‌برد. پرسید: این به ایران آمده تا از فلسطین دفاع کند یا می‌خواهد وارد جریانات داخلی اینجا شود؟ این بازیگری‌ها چیست که می‌کند؟ گفتم: به هر حال آدم‌های این جوری هم در سازمان آزادی‌بخش هستند و از این کارها هم می‌کنند. ایشان

گفتند: بارها زنگ زده و ملاقات خواسته و ما هم نداده‌ایم. ولی گفته که کار خیلی مهمی دارد و می‌خواهد خصوصی بیاید، حتی گفته از یاسر عرفات پیام دارد که باید به ما بدهد. تو که زبان این‌ها را بلدی، برو ببین پیامش چیست و اگر مسئله واقعا مهم بود، ملاقاتی می‌گذاریم که ببینیم چه می‌گوید... به هر حال با این مقدمات، پدر به من گفتند با ابوالحسن و همسر سابقم، هدی، بروید. آن موقع دفتر فلسطین توی خیابان شادمان بود. دفتر پاستور در حال تغییر بود و موقتاً به آن‌ها در یکی از خانه‌های بزرگ مصادره شده، دفتر داده بودند. ما به محض اینکه پیاده شدیم، دیدم حفاظت آنجا دست یکسری از افراد مسلح است. آن موقع هنوز سپاه وجود نداشت. البته باز این حفاظت هم یک مقدار طبیعی بود. به هر حال من رفتم داخل و با هانی صحبت کردم. پرسیدم: پیام چیست؟ جواب داد: یاسر عرفات گفته که سازمان آزادی‌بخش دفتری در اهواز درست کرده بود. آن دفتر بسته شده و این برای ما قابل توجه نیست. اگر وزارت خارجه بخواهد این کار را بکند، ما دفترمان در تهران را هم می‌بندیم. این در واقع اولتیماتومی به دولت موقت و مشخصاً وزارت امور خارجه و آقای یزدی بود. بعد ایشان گفتند: ما یکسری اسناد از افراد مشکوکی در وزارت امور خارجه داریم که تحت عنوان طرفداری انقلاب نفوذ کرده‌اند و به همراه آقای دکتر چمران و گروه امل لبنان، وارد شده‌اند، این‌ها دارند تمام تلاششان را می‌کنند که مانع نزدیکی انقلاب ایران و فلسطین شوند و همان وضعیتی را که در لبنان ایجاد کرده‌اند، به ایران هم منتقل کنند. ما از این آدم‌ها یک لیست داریم که با سازمان‌های جاسوسی غربی تماس دارند و می‌خواهیم این لیست را خدمت آقا بدهیم. با این مقدمات معلوم شد که پیام کاملاً مهم بود. پرسیدم: چیز کتبی‌ای وجود دارد؟ گفت: نه باید شفاهی بگوییم. به هر حال مشغول همین بحث‌ها بودیم که در باز شد و یکی از محافظ‌ها آمد داخل. مرا که دید، چشم‌هایش برق زد! بعد هم رفت و ما هم توجهی نکردیم. بعد از این جلسه برگشتیم که برویم این پیام را به پدر گزارش بدهیم که در میان راه، در خیابان شادمان یک دفعه چندین ماشین با چراغ‌های روشن، راهنما زدند و پیچیدند. جلوی ماشین ما و آن را متوقف

کردند. اصغر صباغیان بود که به ابوالحسن گفت: ماشین را بزن کنار و بیا پایین. ابوالحسن فکر کرد اشتباه شده و کارت دفتر را درآورد و خودش را معرفی کرد. او گفت: بله، همه تان را می‌شناسم. ابوالحسن یک مقدار دماغ هم شد. من در آن لحظه احساس کردم که هدف اصلی آن من هستم. به هر حال گفتم: باید مرا به زور ببرید و گرنه با پای خودم نمی‌آیم. این‌ها همه ما را به زور کشیدند و توی ماشین دیگری و به نقطه نامعلومی بردند که بعداً معلوم شد ظاهراً باغ شیان در سلطنت‌آباد بوده است. البته قبل از اینکه به باغ ببرند، به ابوالحسن و همسرم گفتند: ما با شماها کار نداریم، فقط با این کار داریم. پیدا بود که طرفشان من هستم. البته با آن پیش‌زمینه قبلی، تا حدی برنامه برای من روشن بود که این‌ها پروژه‌شان کلید خورده و دارند که کار خودشان را می‌کنند. همان موقع که مرا به سلول می‌بردند، صدای همهمه می‌شنیدم، از جمله از سلول بغلی ما که بعداً فهمیدم حماد شیبانی بوده و سرود می‌خواند. به هر حال بعد از چند ساعتی، مرا با چشم‌های بسته برای بازجویی بردند و در نتیجه نتوانستم ببینم چه کسانی هستند، ولی پیدا بود که نفرت زیادند. یک بخشی از بازجویی‌ها دربارهٔ همین داستان‌های درون سازمان بود و اتهاماتی که مطرح کردند و من همان جواب‌ها را به آن‌ها دادم. حرف‌هایی از این قبیل می‌زدند که: تو که کمونیست هستی، چطور در خانه پدرت که یک روحانی است، زندگی می‌کنی؟ گفتم: من در خانه خودم هستم. اگر مشکل شرعی دارید، از پدرمان که مجتهد است بپرسید. این مشکل من نیست، مشکل شماست. تشخیص پدر ما در این مورد با شما فرق دارد.^{۲۸}

صحبت‌های فرزند آیت الله طالقانی، از رقابت‌های درون گروهی سازمان‌های شبه نظامی پس از انقلاب برای جلب نظر و حمایت سازمان آزادیبخش فلسطین پرده برداشت. اینکه برخی گروه‌های چریکی و شبهه نظامی که همه‌شان زیر چتر سازمان امنیت شوروی ایجاد شده و فعالیت می‌کردند، همچون سازمان آزادیبخش فلسطین و گروه چریکی چمران که در کنار امام موسی صدر در لبنان جنبش امل را راه اندازی

کرده بودند، با وجود حمایت‌های مشترک از طرف ابرقدرت شرق، رقابت‌های سنگینی نیز با یکدیگر داشتند تا وفاوادی‌شان را به شوروی ثابت کنند. همانطور که گفته شد مرگ مطهری و سپس طالقانی سبب شد تا مؤسسان حزب جمهوری اسلامی و بویژه خامنه‌ای و هاشمی‌رفسنجانی به سرعت در شورای انقلاب قدرت بگیرند و حتی خامنه‌ای توانست با اعلام انصراف منتظری که جانشین طالقانی برای اقامه نماز جمعه تهران بود، این تریبون بسیار حساس و قدرتمند را در اختیار خود بگیرد.

به استناد کتاب هاشمی‌رفسنجانی، تنها یک ماه پس از مرگ طالقانی در ۱۸ مهر ۱۳۵۸ خورشیدی، وی به همراه هانی‌الحسن نماینده سازمان آزادیبخش فلسطین که سفیر فلسطین در ایران لقب گرفته بود، به دیدار خمینی رفت تا کدورت‌های ایجاد شده با سازمان آزادیبخش را رفع کند. سازمان آزادیبخش فلسطین که برای حدود دو دهه شبه نظامیان انقلابی را برای مبارزه با حکومت شاه تعلیم می‌داد، پس از پیروزی انقلاب اسلامی روابطی بسیار صمیمانه با خمینی و یارانش داشت. در ۲۸ بهمن ۱۳۵۷، تنها شش روز پس از وقوع انقلاب، یاسر عرفات و یارانش در شورای رهبری سازمان آزادیبخش فلسطین به تهران رفتند و با خمینی دیدار کردند. پس از آن سفارت سابق اسرائیل در تهران به سازمان آزادیبخش فلسطین تحویل داده شد و سفارت فلسطین نام گرفت. سازمان آزادیبخش فلسطین که در نبود حمایت‌های آیت الله طالقانی، کار سازمان مجاهدین خلق و چریک‌های فدایی خلق را تمام شده می‌دید، با تمام توان در کنار سپاه پاسداران انقلاب اسلامی قرار گرفت.^{۲۹}

فصل ششم

تابستان خونین ۱۳۶۰



همه انقلابیون ۱۳۵۷ از مجاهدین خلق حمایت می‌کردند. از رفسنجانی و خامنه‌ای و طالقانی و بهشتی گرفته تا بازرگان و رجایی. محمد حنیف نژاد از رهبران و مؤسسان سازمان مجاهدین خلق پس از ورود به دانشگاه تهران با روحانیونی از جمله آیت‌الله بهشتی آشنا شد و ارتباط فعالی برقرار کرد. در سال ۱۳۴۱ حنیف نژاد به قم رفته و از آیت‌الله بهشتی برای سخنرانی در یکی از جشن‌های مبعث دعوت می‌کند که این سخنرانی و دعوت زمینه‌ای برای طرح حکومت اسلامی فراهم کرد که از جمله افراد پیگیر آن حنیف‌نژاد بود.^۱ آیت‌الله بهشتی بعد از انقلاب نیز اعلام کردند: انقلاب

اسلامی بر سه ستون استوار شد: امام خمینی، علی شریعتی و سازمان مجاهدین.^۲ محمدعلی رجایی نیز با گروه اسلام‌گرای فدائیان اسلام - که احمد کسروی، علی رزم‌آرا و عبدالحسین هژیر را ترور کردند - همکاری می‌کرده است، همچنین وی با حزب مؤتلفه - که حسنعلی منصور را ترور کردند و در این ترور هاشمی رفسنجانی هم نقش داشته - همکاری داشته، رجایی از اعضای نهضت آزادی بود که در سال‌های قبل از انقلاب از نیروهای مرتبط با سازمان مجاهدین خلق بود. لطف‌الله میثمی که در تأسیس نهضت آزادی حضور داشت، با مؤسسان سازمان مجاهدین خلق رابطه بسیار نزدیکی داشت و از اعضای این سازمان بود، علیه حکومت پهلوی مبارزات مسلحانه و اقدامات تروریستی انجام می‌داد و پس از شورش ۱۳۵۷ در انتخابات مجلس دهم از لیست ۳۰ نفره ائتلاف فراگیر اصلاح‌طلبان حمایت کرد و از مردم خواست به کاندیداهای نزدیک به هاشمی رفسنجانی رأی بدهند، در این رابطه می‌گوید:

«در سال ۵۲ من از زندان شیراز آزاد شدم و به مدت ۴ ماه از شهریور ۵۲ فعالیت علنی می‌کردم. در این دوره همسر، خانم حوریه بازرگان در مدرسه دخترانه رفاه تدریس می‌کرد و آقای رجایی هم در این مدرسه به تدریس و همچنین نظامت می‌پرداخت. روزی قصد سفر به مشهد را داشتیم و در برابر مدرسه رفاه رجایی دوربینی را به خانم بازرگان داد و من بعدها فهمیدم که حوریه خانم رابط میان من و سازمان مجاهدین از طریق مرحوم رجایی بوده است. به هر شکل سازمان از طریق آقای رجایی و به واسطه همسر من به بنده پیام می‌داد. اولین پیامی که گرفتم نحوه مخفی شدن بود و اینکه چگونه مخفی شوید و یا بر سر قرارها حاضر شوید. من حتی تا این موقع هم نمی‌دانستم که مرحوم رجایی با سازمان همکاری دارد. بعد از مخفی شدن، چند روزی را با دکتر کریم رستگار بودم که وی دستگیر شد و من فراری شدم فردای آن شب، به شاخه بهرام آرام در خیابان آقا شیخ

هادی وصل شدم و چند روز بعد بهرام قراری را برای من معین کرد و گفت سر قرار برو و تاکید کرد که فرد مورد نظر را می‌شناسی. من رفتم و دیدم آقای رجایی است. رجایی مرا به منزل برد و زیر کرسی نشاند و یک سری از فعالیت‌های خود را شرح داد. در ۷ ماهی که من مخفی بودم هفته‌ای دو روز آقای رجایی را در خیابان می‌دیدم و به محلی می‌رفتیم و به بحث و تبادل نظر می‌پرداختیم کم کم مهندس محمد توسلی هم به ما اضافه شد. رجایی در این ۷ ماه رابط بنده با شهید بهشتی، مرحوم طالقانی مرحوم بازرگان و آقای هاشمی رفسنجانی هم بود. گاهی با وی به شاه عبدالعظیم می‌رفتیم و او خانه‌ای را جهت خانه تیمی به ما معرفی می‌کرد. او همچنین می‌گفت که می‌توانید خانه مرا بفروشید و پول آن را صرف سازمان کنید و تا بدین حد در راه هدف جدی بود. در منزل رجایی ما اجازه تمرین و تیراندازی داشتیم منزل رجایی جایی بود که برادران رضایی هم مدتی در آن مخفی بوده‌اند.^۳

کاملاً از صحبت‌های لطف الله میثمی مشخص است که رجایی، بهشتی و بازرگان هم علاوه بر طالقانی و رفسنجانی و بسیاری دیگر، با سازمان مجاهدین خلق ارتباط تنگاتنگی داشتند و همکاری می‌کردند. دلیل پنهان شدن برادران رضایی در خانه رجایی هم این بود که فعالیت‌های تروریستی انجام می‌دادند و تحت تعقیب قرار گرفته بودند. «اهمیت حضور رجایی در صحنه جنبش مسلحانه و ارتباط با مجاهدین خلق و نیز رابطه قوی و مستمر وی با دیگر نیروهای مبارز، چنان بود که با دستگیری وی بسیاری از ارتباطات معطل ماند، رجایی صرفاً یک رابط نبود، بلکه به دلیل تجربه مبارزاتی و رابط گسترده در تصمیم‌گیری‌ها نیز دخیل بود. رجایی در هنگام دستگیری علاوه بر سر پل ارتباطی در اغلب قرارهای تشکیلاتی و ارتباطات مردمی، رابط خارج از کشور نیز بود، رابط رجایی با مجاهدین خلق شخص بهرام آرام بود که از قرار اضطراری

استفاده می‌کرد و طی آن اطلاعات و اخبار و پول و... مبادله می‌شد. مرحوم حجت الاسلام سید علی اکبر ابوترابی می‌گوید: سال‌ها قبل از پیروزی انقلاب اسلامی یک روز شهید سیدعلی اندرزگو به من گفتند: «در رابطه با کار مبارزه و تهیه پول برای خرید اسلحه و مواد منفجره، آقای رجایی از کسانی بود که با من همکاری زیادی داشت و رابط بین من و بازار بود.» از جمله مسافرت مبارزاتی حاج‌مهدی غیوران نیز نخستین بار توسط رجایی پایه‌ریزی شد. غیوران در ماموریتی از سوی رجایی دوبار به فرانسه رفت تا چمدانی پر از اطلاعات و اسناد و پول را به رابط سازمان برساند. رفسنجانی می‌گوید: «من پیش ایشان اسراری داشتم که اگر فاش می‌کرد بنده را اعدام می‌کردند.» دستگیری رجایی ضربه مهمی به ارتباطات سازمان زد.^۴

البته بعدها رجایی در کنار باهنر همچون آیت‌الله بهشتی و آیت‌الله طالقانی توسط سیدعلی خامنه‌ای، هاشمی‌رفسنجانی، موسوی‌خوئینی‌ها، ری‌شهری، محمدعلی نظران و... ترور درون حکومتی شدند. مسعود کشمیری عامل ترور سال ۱۳۶۰ برخلاف اینکه حکومت او را عامل نفوذی سازمان مجاهدین خلق معرفی کرد از نزدیک‌ترین و باوفاترین یاران سید علی خامنه‌ای بوده است.

شوروی و جاسوسان آن که توانسته بودند تمام رقبای سیاسی در اطراف خمینی و کسانی که به نوعی گرایشاتی به سمت غرب و آمریکا داشتند را از سر راه خود بردارند در تابستان ۱۳۶۰ آخرین حریفان سیاسی که یکی همچون بازرگان امید آمریکایی‌ها برای ایجاد رابطه با ایران یعنی آیت‌الله بهشتی و دیگری که بازهم مانند بازرگان سرِ ناسازگاری با اتحاد جماهیر شوروی داشت یعنی رجایی، هر دو را از صحنه سیاست حذف کنند تا در این میدان قدرت جایی برای خود باز کنند. در ترورهای تابستان

۱۳۶۰ گرچه بسیاری از مردم و حتی اپوزیسیون‌های ما به دلیل دروغ پراکنی‌های جمهوری اسلامی بر این باورند که این انفجارها توسط سازمان مجاهدین خلق انجام شده است اما واقعیت امر این است که این موضوع حتی برای بسیاری از افراد داخل نظام هم مبهم است. در اینجا قصد دارم چند سند جدید و برای پرهیز از تکرار مطالبی از کتاب رفیق آیت‌الله از امیرعباس فخرآور را به طور خلاصه بیاورم. خوانندگان عزیز می‌توانند برای کسب اطلاعات کامل که در اینجا از آن در مواردی بصورت خلاصه استفاده شده است به کتاب اشاره شده مراجعه کنند.

ترسناک‌ترین راز خامنه‌ای در طول دوران زندگی‌اش مربوط به رابطه نزدیک وی با مسعود کشمیری عامل اصلی انفجار نخست وزیری می‌باشد که تمام اطرافیان وی از افشا شدن این «راز مگو» سر باز زده‌اند. «هاشمی‌رفسنجانی، محسن‌رضایی، ری شهری، موسوی‌خوئینی‌ها و جواد قدیری که در حال حاضر در شورای فرماندهی سازمان مجاهدین خلق فعال می‌باشد، همگی این راز بزرگ را که کشمیری زیر نظر خامنه‌ای کار می‌کرد و از وی فرمان می‌برد پنهان کرده‌اند. به اعتراف شخص علی خامنه‌ای در کتاب کودتای نوژه که در سال ۱۳۶۸ خورشیدی در پایان دوره ریاست جمهوری وی منتشر شد به درخواست خامنه‌ای در ۱۸ تیرماه ۱۳۵۹، مسعود کشمیری و محسن رضایی نیمه شب به خانه خامنه‌ای رفتند و ستاد خنثی سازی کودتای نوژه را همان جا و در همان روز تشکیل دادند. لازم به ذکر است که چند ماه پس از انتشار کتاب کودتای نوژه خامنه‌ای به رهبری رسید و دیگر هیچگاه این کتاب تجدید چاپ نشد. نکته دیگر اینکه در زمان انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی، محمد علی نظران که وی نیز همانند خامنه‌ای و موسوی خوئینی‌ها از آموزش دیده‌های دانشگاه

پاتریس لومومبا در مسکو بود، مسئول حفاظت حزب جمهوری اسلامی به حساب می‌آمد و بدون شک باید نخستین فرد پاسخگو در قبال بزرگترین انفجار تاریخ جمهوری اسلامی می‌بود که زیر چشم وی و در دوران مسئولیت وی اتفاق افتاد. اما محمد علی نظران نه تنها توسط رفسنجانی و خامنه‌ای مورد پرسش قرار نگرفت، بلکه از طرف خامنه‌ای به پاس خدمات ارزشمند و نبوغ امنیتی‌اش به بالاترین سمت‌های نظامی و امنیتی در تاریخ جمهوری اسلامی گمارده شد و تا زمان مرگش در سال ۱۳۷۳ خورشیدی نزدیکترین یار وفادار خامنه‌ای باقی ماند. هاشمی رفسنجانی و سیدعلی خامنه‌ای پس از انفجارهای ۷ تیر و ۸ شهریور ۱۳۶۰ خورشیدی که به کشته شدن تمام چهره‌های مطرح حزب جمهوری اسلامی انجامید، به عنوان میراث خواران اصلی این حزب بالا آمده بودند و قاعدتاً باید از مسئول حفاظت جمهوری اسلامی می‌پرسیدند که چطور چنین انفجارهایی در درون بخش حفاظت حزب طراحی و اجرا شد. محمد رضا کلاهی که عامل انفجار دفتر حزب جمهوری اسلامی معرفی شد مستقیماً زیر نظر محمدعلی نظران در حفاظت حزب جمهوری اسلامی کار می‌کرد. نکته بسیار مهم دیگر که باید یکی از پرسش‌های کلیدی در مورد پیگیری این پرونده باشد این است که چرا جمهوری اسلامی هیچگاه عاملان انجام این ترورهای هولناک را که به طور مشخص محمد رضا کلاهی، مسعود کشمیری و جواد قدیری معرفی شدند از طریق پلیس بین الملل تحت تعقیب قرار نداد. در حالیکه جمهوری اسلامی برای پرونده‌های بسیار کم اهمیت‌تر از این پرونده بارها و بارها دست به دامان پلیس بین‌الملل شده است. جالب اینجاست در حالیکه اثرانگشت خون‌آلود سازمان امنیت شوروی و مأموران تعلیم دیده‌اش در صحنه تمام این ترورها دیده می‌شود، در تمام سه دهه گذشته، مسئولیت مجموعه

این حوادث تروریستی بدون اینکه اجازه پیگیری قضایی درمورد آنها داده شود، به گردن سازمان مجاهدین خلق و ایالات متحده آمریکا انداخته شد که نقشی در هیچکدام از این حوادث تروریستی نداشتند.^۵

استیضاح بنی‌صدر و ترور دکتر چمران در آخرین روز بهار ۱۳۶۰ توسط تیم علی خامنه‌ای و هاشمی‌رفسنجانی خبر از آغاز تابستانی داغ و خونین می‌داد که با حذف بسیاری از چهره‌های انقلابی راه خامنه‌ای برای تصاحب قدرت را هموار کرد. مسعود کشمیری عامل انفجار دفتر نخست وزیری که او را از اعضای سازمان مجاهدین خلق معرفی می‌کنند تا زمان انفجار از اعضای برجسته سپاه پاسداران بوده و کلاهی نیز که پاسدار کمیته انقلاب اسلامی ولی عصر در خیابان پاستور و از اشغالگران سفارت آمریکا و از اعضای سپاه پاسداران بود، زیر نظر محمدعلی نظران مسئول حفاظت حزب جمهوری اسلامی در این حزب فعالیت می‌کرد. مسعود کشمیری یکی از کسانی است که در ستاد ضدکودتای نوژه که توسط خامنه‌ای تاسیس شد فعالیت می‌کرد. از اعضای ستاد ضدکودتای نوژه که از آن می‌توان به عنوان آخرین شانس خامنه‌ای برای تثبیت جایگاه سیاسی وی نام برد، میتوان از محمدعلی نظران، محمدرضا کلاهی‌صمدی، مسعود کشمیری، محمدمهدی نیکری‌شهری، جواد منصور، تقی محمدی، عباس آقازمانی قاتل دکتر مصطفی چمران، محمدجواد قدیری، محسن رضایی، سید محمد خامنه‌ای اشاره کرد. از افراد دیگری همچون خسرو تهرانی، محمد کاظم پیروزوی، سعید حجاریان و چند تن دیگر میتوان به عنوان افراد مرتبط با ستاد ضدکودتای نوژه و پرونده انفجارهای تابستان ۶۰ نام برد که زیر نظر محمد مهدی نیکری‌شهری کار میکردند.^۶ ری‌شهری از آموزش دیدگان مرکز آموزش تروریست پاتریس لومومبای

شوروی و از یاران نزدیک علی خامنه‌ای در قوه قضائیه بود که توسط خامنه‌ای به عضویت بانفوذ ستاد خنثی سازی کودتای نوژه درآمد.

ماجرا زمانی جالب می‌شود که محمدکاظم پیرورضوی که زیر نظر ری‌شهری کار میکرد و از دوستان نزدیک وی بود رابطه نزدیکی با مسعود کشمیری داشت. ری‌شهری درباره نوع ارتباط کشمیری و پیرورضوی طوری خاطره‌نویسی می‌کند تا کشمیری و جوادقدیری را از اعضای سازمان مجاهدین خلق معرفی کند و همچنین بتواند به گونه‌ای هم خود و هم رضوی را از اتهامات تبرئه کند:

«در این مجموعه [ستاد ضدکودتای نوژه] که از نیروهای انقلاب تشکیل می‌شد، دست کم منافقین دو نفوذی داشتند: یکی همین شخص یعنی کشمیری و دیگری جواد قدیری، که بعد از انفجار نخست‌وزیری به خارج گریختند... آقای رضوی خیلی مورد اعتماد مرحوم شهید رجایی بود... اما اعتماد ایشان به عنصری مانند کشمیری خطرساز شد. البته با در نظر گرفتن فضای آن روز ایران نمی‌توانیم آقای رضوی را مقصر بدانیم، اما قصور وجود داشت... آقای رضوی آن قدر به کشمیری اعتقاد داشت که حتی پس از انفجار نخست‌وزیری در پاسخ به سؤال تلفنی اینجانب در این باره می‌گفت: من هنوز باور نکرده‌ام که کشمیری در این جریان نقش داشته باشد...»^۷

باز ماجرا زمانی جالب‌تر می‌شود که رضوی که از دوستان نزدیک ری‌شهری بود و به همراه دوست نزدیک خود کشمیری زیر نظر ری‌شهری کار می‌کردند، دوست دیگری داشت که ری‌شهری در خاطرات خودش از آن به عنوان منافق یاد می‌کند تا بتواند خود و یارانش را تبرئه کند، یعنی جواد قدیری. مهدی منتظری رئیس سابق حفاظت اطلاعات ارتش در خاطرات خودش می‌نویسد که جواد قدیری از همان اوایل شکل

گیری کمیته مستقر در اداره دوم در دوره رضوی مشغول به کار شد و بعد هم در کارهای اطلاعاتی که شروع شد و ستاد خنثی سازی کودتا تشکیل شد، جواد قدیری رفت و آمد زیادی پیدا کرد و وارد مباحث اطلاعاتی جدی شد.^۸ عزت شاهی نیز در خاطرات خودش می‌نویسد که جواد قدیری از طریق و حمایت محمد رضوی (از بچه های سازمان مجاهدین انقلاب) به دادرسی ارتش نفوذ کرده بود. عزت شاهی می‌نویسد که حتی چندبار در رابطه با جواد قدیری با رضوی صحبت کرده و به وی گفته که قدیری آدم خطرناکی است ولی رضوی علاوه بر اینکه نپذیرفته، ناراحت شده و به عزت شاهی بی احترامی کرده است.^۹ جواد قدیری به همراه محمد کاظم پیرورضوی در کمیته اداره دوم ارتش حضور به هم می‌رساند و همزمان در کنار کشمیری مأموریت‌های حساس دیگری همچون مقابله با جنگ روانی منافقین را نیز به‌عهده می‌گیرد.^{۱۰}

پس گروه محمدکاظم پیرورضوی (وی از اعضای شورای مرکزی سازمان مجاهدین انقلاب بود) که متشکل از جواد قدیری و مسعود کشمیری و همچنین تقی محمدی که از دیگر دوستان جواد قدیری و پیرورضوی بود که با معرفی خوئینی‌ها و هماهنگی سیدعلی خامنه‌ای به کمیته انقلاب اسلامی مستقر در اداره دوم ارتش رفت و در بخش ضدجاسوسی همکار مسعود کشمیری شد، زیر نظر آقای ری‌شهری کار می‌کردند. سعید حجاریان از دوستان نزدیک و قدیمی تقی محمدی که در کنار یکدیگر در کمیته انقلاب اسلامی نازی آباد فعالیت می‌کردند و از مهاجمان به سفارت آمریکا بود و در دهه شصت از نخستین معاونان وزیر اطلاعات در دوران ری‌شهری شد که پس از مرگ تقی محمدی جنازه‌اش را از اوین تحویل گرفت می‌گوید: خامنه‌ای شناخت خوبی از تقی

محمدی داشت.^{۱۱} ری شهری از دوستان نزدیک سیدعلی خامنه‌ای و از همدوره‌ای‌های دانشگاه پاتریس لومومبای شوروی بود که قبل از انقلاب هم چندین بار یکدیگر را دیده بودند،^{۱۲} در ستاد ضدکودتای نوژه زیر نظر سید علی خامنه‌ای فعالیت می‌کرد. این گروهی که زیر نظر ری شهری کار می‌کردند در ستاد ضدکودتای نوژه در کنار وی نیز حضور مستمر داشتند که خود ری شهری هم تحت اوامر مافوق خود سید علی خامنه‌ای بود. همین ستاد خنثی سازی کودتای نوژه به تسویه حسابی خونین در ارتش می‌پردازد تا اطمینان حاصل شود که روح معترض ارتش ایران کشته خواهد شد پیش از این هم برای اینکه بتوانند ارتش را به کلی نابود کنند مسعود کشمیری با جمعی از اعضای ستاد ضدکودتای نوژه به دیدار خمینی رفته و پیشنهاد انحلال ارتش را داده بودند.^{۱۳} مسعود کشمیری از دوستان با وفای سید علی خامنه‌ای به شمار می‌رود که مدیریت ستاد ضدکودتای نوژه را به عهده داشت و سرپرستی این ستاد هم با علی خامنه‌ای بود. با تشکیل ستاد ضدکودتای نوژه ارتباطات و همکاری‌های بسیار نزدیکی بین کمیته مستقر در اداره دوم ارتش و اطلاعات سپاه پاسداران با این ستاد برقرار شد که مجموعه این فعالیت‌ها زیر نظر سیدعلی خامنه‌ای به انجام می‌رسید. تا بهار ۱۳۶۰ بسیاری از اعضای ستاد خنثی سازی کودتای نوژه در دفتر اطلاعات نخست وزیری توانسته بودند برای خودشان شغل دولتی دست و پا کنند. با ورود مسعود کشمیری به این دفتر در فروردین ۱۳۶۰ عملاً ستاد خنثی سازی کودتای نوژه منحل شد. در خرداد ماه همان سال و چند روز پیش از استیضاح رئیس جمهور بنی‌صدر و آغاز پروژه تسویه حساب بزرگ که به ترورهای زنجیره‌ای تابستان ۱۳۶۰ انجامید، مسعود کشمیری که رابطه بسیار نزدیکی هم با خامنه‌ای داشت پیشنهاد تشکیل شورای امنیت کشور به ریاست

نخست وزیر را مطرح کرد. پیشنهاد شده بود تا فرماندهان ارتش، سپاه، ژاندارمری، شهربانی، کمیته‌های انقلاب اسلامی و همچنین وزیر کشور و رئیس صداوسیما از اعضای این شورا باشند. مسعود کشمیری پس از پیگیری برای تشکیل این شورا خسرو تهرانی را به عنوان دبیر شورای امنیت کشور و خود را به عنوان قائم مقام دبیر معرفی می‌کرد. سه ماه بعد در یکی از جلسات هفتگی همین شورای امنیت کشور در هشتم شهریور انفجار تروریستی بزرگی رخ داد و رئیس جمهور رجایی و نخست وزیر باهنر کشته شدند.

مسعود کشمیری در ابتدا در یک پروژه شهید سازی به عنوان شهید سوم این حادثه و یک هفته پس از آن به عنوان عامل متواری و متهم ردیف اول عملیات تروریستی معرفی شد. جالب آنکه در حالیکه نسبت به جنازه ساختگی کشمیری تا این حد احساسات عمومی برانگیخته می‌شود، هیچ اقدامی از سوی دفتر نخست وزیری برای تشییع و تدفین دفتریان که مدیرکل امور مالی نخست وزیری بوده است انجام نمی‌پذیرد. سید رضا زواره‌ای نماینده وقت مجلس شورای اسلامی در سؤال از وزیر دادگستری وقت، می‌پرسد: «هیچ‌گاه ندیدیم، که به صورت سؤال در رسانه‌ها، چه روزنامه‌ها و چه رادیو و تلویزیون مطرح بشود، که مثلاً انفجار حزب جمهوری اسلامی، نتیجه تعقیبش به کجا انجامید؟ مسئله نخست‌وزیری به کجا انجامید؟»^{۱۴} آیت‌الله امامی کاشانی نیز همچون بسیاری دیگر پرونده انفجار دفتر نخست وزیری را مبهم می‌پندارد و می‌گوید:

«شصت و سه روز پس از انفجار دفتر حزب جمهوری اسلامی که در آن ۷۲ تن از چهره‌های پاک و صدیق انقلاب را از دست دادیم، در انفجار دفتر رئیس جمهور، او و نخست وزیرش

در آتش نفرت دشمنان سوختند و کشتار ناجوانمردانه آنان همچنان در پرده‌ای از ابهام باقی ماند. مدتی از فردی به اسم کشمیری نام برده شد و بعد هم سکوت و هیچ. قطعاً برای مردم پیوسته، این سؤال مطرح بوده است که چگونه در مکان‌هایی که باید تدابیر امنیتی ویژه‌ای به کار می‌رفت، چنین انفجارهای مهیبی رخ داد و عاملان اصلی این جنایت‌ها چه کسانی بودند. این سؤال پیوسته مطرح خواهد بود که عوامل نفوذی چگونه توانستند تا این سطح رسوخ کنند. اندکی دقت نشان می‌دهد که وسعت اقدامات این گروه تا بدان پایه است که از عامل واقعی جنایت دفتر نخست وزیری، شهید! می‌سازد. بسیار ساده لوحانه است اگر گمان کنیم این اشتباه سهواً پدید آمده که تکه‌هایی را که به عنوان تکه‌های بدن کشمیری در یک کیسه پلاستیکی جمع شده با عنوان شهید کشمیری! مطرح شود، ولی جسد سالم برادر شهیدمان، دفتریان تا ۴۸ ساعت به عنوان یکی از شهدای حادثه، اعلام نشود. هویت واقعی کشمیری همچون همدست دیگرش، کلاهی، هنوز در پرده ابهام است. کشمیری در اوایل انقلاب از طریق دادستانی کل انقلاب به اداره دوم ارتش معرفی و در آنجا مشغول به کار می‌شود. لازم به ذکر است که اداره دوم ارتش مرکز اسرار مهم مملکتی است. پس از مدتی از اداره دوم ارتش به نیروی هوایی می‌آید و کلیه اسناد مستشاری آمریکایی و جاسوسی در اختیار او قرار می‌گیرد. حدود دو ماه قبل از انفجار دفتر رئیس جمهور، توسط رئیس حراست کل کشور در نخست وزیری بخشنامه‌ای صادر می‌شود که در آن ۹ نفر از بررسی بدنی معاف می‌شوند. یکی از آنها کشمیری است. تا در روز ۸ شهریور، جلسه شورای امنیت، رأس ساعت ۲ تشکیل می‌شود. کشمیری به بهانه آوردن ضبط صوت از جلسه خارج می‌شود و لحظاتی بعد انفجار روی می‌دهد. اینک سال‌ها از آن فاجعه غمبار می‌گذرد و همچنان این ماجرا در پرده ابهام است.»^{۱۵}

تفتیش منزل مسعود کشمیری و جواد قدیری توسط گروهی که محمد کاظم پیرورضوی هم بود که زیر نظر ری شهری کار می‌کردند و در صفحات قبل به آن

پرداختیم، بدون مجوز دادستانی و خارج کردن اسناد و مدارک بسیار مهم و دخل و تصرف در آنها و عدم ارائه به بازپرس ویژه رسیدگی به انفجار نخست وزیری تا هنگام درخواست او که باز هم مقدار زیادی از اسناد را تحت عنوان تعلق داشتن به اداره دوم به بازپرس ویژه تحویل ندادند از دیگر ابهامات این پرونده است. در گزارشات اسدالله لاجوردی نیز آمده است که محمدکاظم پیرورضوی در تفتیش منزل مسعود کشمیری بدون اجازه دادستانی اسناد و مدارک را ربوده و در آن دخل و تصرف کرده و همچنین جواد قدیری را هم فراری داده است. در مورد اینکه چه کسی دستور تفتیش منزل کشمیری را داده بود شدیداً تناقض‌گویی وجود دارد. بازرسی از منزل کشمیری بدون دلیل و انگیزه منطقی انجام شده بود. اولاً با توجه به اینکه وی را شهید قلمداد کرده بودند، تفتیش منزل شهید بدون مجوز دادستانی چه مفهومی می‌توانست داشته باشد؟ ثانیاً اگر اهمیت مدارک مطرح بوده، تفتیش کنندگان یا از وجود مدارکی در منزل کشمیری مطلع بوده‌اند یا از کشف مسئله دیگری نگران بوده‌اند. در پی همین اقدام دادستان کل کشور، بازپرس ویژه‌ای را جهت بررسی انفجار نخست‌وزیری مأمور می‌کند. همین بازپرسی ویژه دادستان کل متهمین را دستگیر و ممنوع‌الملاقات می‌کند. یک روز پس از بازداشت متهمین خسرو تهرانی بدون هماهنگی و کسب اجازه از بازپرس با متهمین ملاقات و به آنها می‌گوید شما یکی دو روز دیگر آزاد خواهید شد.

گام‌ها برای رهایی بخشیدن متهمین درست از لحظات انفجار آغاز شد که شایعه شهید شدن کشمیری و جسد سازی برای وی به جریان افتاد. همسر دفتریان می‌گوید: «اینقدر می‌دانم که ساعت حدود هشت و چند دقیقه‌ای بود که نام کشمیری را به عنوان سومین شهید نام بردند حتی تا ساعت ۲ آن روز هم نام دفتریان به عنوان شهید

اعلام نشد و فردا بعدازظهر ساعت ۲ نام دفتریان را اعلام کردند. معلوم شد که به هرحال شهید اول و دوم و سوم هم کشمیری و چهارم شهید دفتریان ولی چون سه جنازه بیشتر حمل نشد یکی جنازه شهید رجایی و یکی جنازه شهید باهنر که سوخته بودند و غسل نمی‌خواستند ولی جنازه ما تا رفت، شسته شد و دفن کردیم حدود سه بعداز ظهر شد و فردای آن روز که من و خانم باهنر و خانم رجایی که قرار گذاشتیم با هم صبح به بهشت زهرا برویم در آنجا متوجه شدم که بعد از جنازه دفتریان جنازه کشمیری دفن شده که این برای من سؤال شد که دو تا جنازه که سوخته بود کنار هم دفن شده بود. مگر نگفتند که کشمیری هم سوخته بود خب این هم باید سریع دفن می‌شده. چطور شد که دو تا جنازه سوخته کنار هم بعد از آن جنازه‌ای که سوخته نشده و بعد از آن یک خستی زده‌اند و نوشته‌اند کشمیری به هر حال این سؤال برای ما بود.»^{۱۶}

حتی پس از پر رنگ شدن احتمال فرار کشمیری از ارائه عکس وی به فرودگاه‌ها و نقاط مرزی کشور خودداری می‌شود، در حالی که عکس وی در تیراژ ۱۵۰۰ عدد از بودجه دفتر اطلاعات و تحقیقات نخست وزیری به عنوان شهید چاپ و به صورت محدود پخش می‌گردد.^{۱۷}

برخی از کسانی که بعد از انفجار به حاشیه رانده شدند تا کسی به آن‌ها شک نکند تقی محمدی بود. وی پس از انقلاب ابتدا به کمیته انقلاب اسلامی نازی آباد و سپس سپاه پاسداران پیوست و در حمله به سفارت ایالات متحده فعال بود و سپس با معرفی سید محمد موسوی‌خوئینی‌ها و سید علی خامنه‌ای که سرپرستی سپاه پاسداران را در آن زمان به عهده داشت به کمیته انقلاب اسلامی مستقر در اداره دوم ارتش رفت و در

بخش ضد جاسوسی، همکار مسعود کشمیری شد. در تیرماه ۱۳۵۹ به ستاد ضد کودتای نوژه پیوست. در فروردین ۱۳۶۰ خورشیدی به همراه مسعود کشمیری به دفتر اطلاعات نخست وزیری رفت تا برای عملیات پاکسازی بزرگ آماده شود. تقی محمدی بلافاصله پس از انفجار دفتر نخست وزیر در ۸ شهریور ۱۳۶۰ توسط همکار سابق خود در سپاه پاسداران و در ستاد ستاد ضدکودتای نوژه یعنی جواد منصوری که معاون فرهنگی و کنسولی وزارت خارجه شده بود، به ماموریتی عجیب در خارج از کشور فرستاده شد. ابتدا به عنوان مامور دفتر اطلاعات و تحقیقات نخست وزیری در کویت و سپس به عنوان کاردار ایران در افغانستان منصوب شد. تقی محمدی در این سمت برای پنج سال از کشور دور مانده بود که بسیار عجیب و شبهه برانگیز بود. در فروردین ۱۳۶۵ دادستانی انقلاب به دلیل نزدیکی او با مسعود کشمیری که وی را عامل انفجار نخست‌وزیری می‌شناخت، با هماهنگی وزارت خارجه و بدون آشکار کردن موضوع، او را از کابل فراخواند و در فرودگاه مهرآباد بازداشت کرد. تقی محمدی در بند ۲۰۹ وزارت اطلاعات در زندان اوین، زیر نظر اسدالله لاجوردی بازجویی شد و پس از شنیدن برخی اعترافات هم پرونده‌های‌هایش علیه او در بازداشتگاه، برای اعتراف اعلام آمادگی کرد. تقی محمدی پس از بیان برخی نکات با نظر کارشناس مربوطه ساعاتی فرصت استراحت دریافت می‌کند تا بازگردد و همه اعترافات را بنویسد اما در این فاصله به طرز مشکوکی با کمر بند در تاریخ ۹ فروردین ۱۳۶۵ در سلول انفرادی اش حلق آویز میشود.^{۱۸}



تقی محمدی (نفر دوم سمت راست) در کنار سردار دهقان (نفر اول سمت چپ) در اشغال سفارت آمریکا

زندان اوین زیر نظر وزارت اطلاعات که همکاران سابق تقی محمدی آن را اداره میکردند، قرار داشت. ری شهری (که تقی محمدی از دوستان نزدیک ری شهری و پیرورضوی بود و علی خامنه‌ای شناخت کاملی نسبت به او داشت و زیر نظر ری شهری فعالیت میکردند و ری شهری نیز تحت اوامر خامنه‌ای بود) وزیر اطلاعات بود و آخرین فردی که تقی محمدی را در سلول دیده، جواد منصوری نخستین فرمانده سپاه پاسداران بود. «هردوی این افراد همکاران تقی محمدی در ستاد ضدکودتای نوژه بودند و اگر قرار بود تقی محمدی علیه کسانی اعتراف کند این دو نیز در فهرست وی قرار داشتند. پانزده سال پس از مرگ وی در زندان، حجت الاسلام روح الله حسینیان رئیس مرکز اسناد انقلاب اسلامی در یک سخنرانی در تاریخ دهم شهریور ۱۳۷۹ با اشاره به اینکه روی رگ‌های گردن تقی محمدی در هنگام حلق‌آویز شدن در سلول انفرادی

زندان چوب کبریت گذاشته شده بود تصریح می‌کند که تقی محمدی را عده‌ای در سلول انفرادی‌اش کشته‌اند و سپس حلق‌آویزش کرده‌اند.^{۱۹} خوئینی‌ها پس از دریافت گزارش خودکشی تقی محمدی مسئولین پرونده را تحت فشار می‌گذارد که «وضعیت به این صورت زیاد قابل دوام نیست» در ادامه مسیر رسیدگی نیاز به حضور سعید حجاریان و بهزاد نبوی برای بازجویی به موسوی خوئینی‌ها اعلام می‌گردد که او پاسخ می‌دهد مواردی که لازم است را اعلام نمایید تا من خود اقدام به تحقیق نمایم. او در خصوص بازرسی محل کار تقی محمدی نیز اعلام نمود خود کار تحقیقات را به‌عهده می‌گیرم، اما نتیجه آن را برای درج در پرونده و صدور کیفرخواست در اختیار نمی‌گذارد. در جلسه بعد موسوی خوئینی‌ها اصرار می‌کند که «شما قصد دارید سازمان مجاهدین انقلاب را محاکمه کنید» که این موضوع از سوی مسئولین پرونده رد می‌شود اما خوئینی‌ها می‌گویند «من که بچه نیستم؛ شما رأس سازمان را مطرح می‌کنید که بهزاد نبوی باشد و بقیه متهمین هم اعضای سازمان هستند» یکی از مخاطبین وی پاسخ می‌دهد که ما کاری به گرایش سیاسی آنها نداریم اما اگر یکی از متهمین رأس سازمان و بقیه عضو آن هستند گناه ما چیست؟ او در اینجا دستور توقف تحقیقات و صدور کیفرخواست را صادر می‌نماید که به رغم توضیح در خصوص ناقص بودن پرونده، می‌گویند تحقیقات شما به درد تاریخ نویسی می‌خورد و دستور توقف تحقیقات را صادر می‌نماید و یک هفته فرصت جهت صدور کیفرخواست می‌دهد. با اصرار مسئولین پرونده به اینکه فرصت کم است و تحقیقات ناقص، پاسخ می‌دهد «اجازه نخواهم داد آقای بهزاد نبوی به اینجا بیاید، شما می‌خواهید همه مسئولین را دستگیر کنید، خودم از وی تحقیق می‌کنم.» جالب آنکه علی‌رغم اصرار خوئینی‌ها به تعجیل در کار چهار

کیفرخواستی که به او تحویل می‌شود به دادگاه ارجاع نمی‌گردد. در این میان از سوی یکی از مطلعین، اطلاعات جالبی ارائه می‌گردد که با در میان گذاشتن آن با متهمین، موارد بسیار مهمی کشف می‌گردد. این اقدام موجب عصبانیت خوئینی‌ها شده و می‌گوید «دستور من این بود که تحقیق نکنید، به چه علت تحقیق کرده‌اید؟» سپس گفت‌وگو میان عوامل پرونده و او به جایی می‌رسد که او ادعا می‌کند این اطلاعات را همه مسئولین از اول می‌دانستند و شما بیهوده طولش می‌دهید، چیزی نیست و ما بیهوده تعدادی را بازداشت نموده‌ایم! من از اول می‌دانستم که هیچ چیز نیست منتها گفتم که شماها برسید و معلوم شود که چیزی نیست و آن وقت گریبان شماها را بگیرم و بگویم که همین‌ها بودند که به مسئولین تهمت می‌زدند. او سپس دستور می‌دهد متهمین کنار هم باشند که علی‌رغم توضیح در این خصوص که موارد اتهامی اینها یکی است و هنوز تحقیقات تمام نشده و دادگاه نیز در پیش است و این امر می‌تواند باعث تبانی شده و در روند رسیدگی اخلاص ایجاد کند؛ او تأکید می‌کند که این دستور همین امشب انجام گردد که این امر موجب اعلام استعفای مسئولین پرونده می‌شود و خوئینی‌ها نیز با ابراز اینکه تاکنون با شما مامشات کرده‌ام، می‌گوید همین فردا تکلیف شما را روشن می‌کنم. همزمان رازینی به نقل از منتظری اعلام می‌کند که قائم مقام رهبری گفته‌اند اگر چیزی نیست آزاد کنید! این اقدامات اما مورد انتقاد برخی مسئولین وقت شورای عالی قضایی همچون آیت‌الله مقتدایی قرار گرفت و خواستار ادامه تحقیقات و تعیین تکلیف پرونده‌ها در دادگاه شده بودند. خوئینی‌ها کار را تمام کرد! در این فاصله در بولتن «در دیدارهای سپاه پاسداران انقلاب اسلامی» در مقاله‌ای نظر دادستان کل کشور مبنی بر اینکه در پرونده خسرو تهرانی مسئله‌ای دیده نمی‌شود؛ منعکس

می‌گردد. در نتیجه این اقدامات با کناره‌گیری مسئولین وقت پرونده و به علت سلب استقلال قضایی از آنها، پرونده‌ای که به دلیل کارشکنی‌های مکرر نزدیک به پنج سال طول کشیده بود، سرانجام متوقف گردید. در عین حال از سوی شعبه مربوطه اعلام می‌گردد در صورت آمادگی برای حفظ استقلال قضایی آماده دادن پرونده می‌باشد. دادستان کل در تلاش برای احاله پرونده به شعبه‌ای دیگر وارد مذاکره با دیگر قضات می‌گردد و بحث به درازا کشیده می‌شود. در این میان موسوی خوئینی‌ها خواستار آزادی متهمین با قرار وثیقه و تأمین می‌گردد. موسوی خوئینی‌ها و سیدابراهیم رئیسی در دیدار با خمینی نیز با تأکید به اینکه «به پرونده رسیدگی نمودیم و مسئله خاصی در پرونده‌ها وجود ندارد»، خمینی دستور مسکوت شدن پرونده را صادر میکند.^{۲۰} کشته شدن تقی محمدی که مسیر تحقیقات برای یافتن عاملان انفجار نخست وزیری را پس از پنج سال مسدود کرده بود، به استعفای مسئولین این پرونده در شعبه هفتم دادستانی انقلاب انجامید و در خرداد ۱۳۶۵ با درخواست روسای سه قوه، یعنی خامنه‌ای ریاست قوه مجریه، هاشمی‌رفسنجانی از قوه مقننه و موسوی‌خوئینی‌ها از قوه قضائیه و با دستور اکید خمینی پرونده برای همیشه مسکوت اعلام شد.^{۲۱} بعدها هم مهدی طائب رئیس قرارگاه عمار گفت: «اگر رجایی کشته نمی‌شد مقابل امام می‌ایستاد.»^{۲۲}

«شخص سیدعلی خامنه‌ای تیمی در کنار خود داشت به نام ستاد ضدکوتای نوژه که مستقیماً توسط خامنه‌ای ساخته و هدایت و تغذیه اطلاعاتی آن توسط سازمان امنیت شوروی کا.گ.ب انجام می‌شد. کلاهی و کشمیری عاملان ترورهای سال ۱۳۶۰ تا آن زمان هیچکدام از اعضای سازمان مجاهدین خلق نبوده‌اند، بلکه طبق اسناد رسمی که در مرکز اسناد انقلاب اسلامی و خاطرات مسئولین جمهوری اسلامی وجود دارد،

کشمیری و کلاهی هر دو از افراد انقلابی، اعضای کمیته‌های انقلاب اسلامی و از اعضای سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بودند. آنها بعد از به سرانجام رساندن مأموریتشان از کشور خارج شده و برای ادامه فعالیت‌های تروریستی جمهوری اسلامی به سازمان‌هایی مانند مجاهدین خلق نفوذ کرده و خواسته‌های رژیم را انجام می‌دهند. جالب توجه اینکه در تمام طول مدتی که آنها در خارج از کشور بودند دائم توسط وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی و اطلاعات سپاه ردیابی شده‌اند، در مقالات مختلفی که جمهوری اسلامی منتشر می‌کرد، عنوان می‌کردند کشمیری و کلاهی در آلمان دیده شدند، در هامبورگ دیده شدند یا مثلاً یکی از سرداران سپاه گفته بود که کشمیری چند سال پیش در مراسم ختم پدرش در لندن شرکت کرده بود. یعنی جمهوری اسلامی دقیقاً از این دو نفر در هر مکان و زمانی اطلاعات دقیقی داشته که به نظر می‌آید با هم همکاری داشته‌اند. سوال اینجاست چرا مقامات جمهوری اسلامی و در رأس آن شخص خامنه‌ای از پلیس بین‌الملل درخواست نمی‌کنند که این دو نفر را دستگیر کنند؟ شماها که میدانید آنها در کدام کشور هستند، چرا در حالی که از تمام رفت و آمدها و محل زندگی آنها باخبرید هیچگاه از پلیس بین‌الملل چنین درخواستی نکردید؟ در کمال ناباوری وقتی که تمامی این اسناد بعد از سال‌ها افشا می‌شود که کشمیری و کلاهی هر دو از خودی‌های نظامی جمهوری اسلامی هستند و پس از طرح چنین سوال‌هایی، مأموران وزارت اطلاعات کلاهی را در خانه خودش به قتل می‌رسانند. به سراغ کشمیری می‌روند که او هم متواری می‌شود. وقتی که به پرونده بهشتی و رجایی نگاه می‌کنیم می‌بینیم که یک گزارش محرمانه‌ای از CIA در سال ۲۰۰۸ منتشر شد که درباره سابقه ارتباط آمریکایی‌ها با آیت‌الله بهشتی می‌گوید و اینکه چقدر به بهشتی به عنوان

امید نگاه می‌کردند که بتوانند بعد از ماجرای گروگانگیری به ایران برگردند که این بسیار شوروی‌ها را عصبانی کرده بود. حتی در تمام گزارشاتی که از CIA و وزارت خارجه آمریکا می‌بینیم بهشتی را به عنوان کسی که ممکن است بعد از خمینی جانشین وی شود یاد می‌کنند و بسیار به او نزدیک‌اند و می‌گویند شماره بهشتی را داشتیم و هر کاری پیش می‌آمد ما فقط با آیت‌الله بهشتی تماس می‌گرفتیم. این دید آمریکایی‌ها به بهشتی است و جالب اینجاست که سازمان امنیت شوروی با آن تبلیغات دیس اینفورمیشن، کمپین دروغ و شایعه‌سازی، طوری وانمود می‌کردند که بهشتی مامور شوروی‌ها بوده در صورتی که بهشتی امید آمریکایی‌ها بود برای اینکه شرایط بعد از انقلاب دوباره به گونه‌ای ثبت شود که آمریکا بتواند به ایران برگردد و دوباره سفارت خودش را باز کند. پس هم شوروی انگیزه دارد و هم خامنه‌ای برای اینکه در حزب جمهوری اسلامی بهشتی همه‌کاره حزب است و خامنه‌ای عملاً هیچ‌کاره و در کنار بهشتی حتی دیده نمی‌شود. تا این حد قد سیاسی بهشتی بلند است.»^{۲۳}

حتی جواد منصوری می‌گوید زمانی که سفارت آمریکا اشغال شد موسوی خوئینی‌ها به دنبال کشف سندی از سفارت علیه آیت‌الله بهشتی بود.^{۲۴}

«در کنار بهشتی، رجایی چرا؟ اگر نگاهی به دوران نخست وزیری رجایی وقتی که بنی‌صدر رئیس جمهور و رجایی نخست وزیر بود بیندازید، رجایی در دوران نخست وزیری بارها و بارها با سفیر شوروی درگیر می‌شود و کارشان حتی به فحاشی هم میرسد. درگیری‌های لفظی شدیدی که این درگیری‌ها به رسانه‌ها کشیده می‌شود، در روزنامه کیهان و اطلاعات، عیناً منتشر می‌گردد. درگیری نخست وزیر رجایی و سفیر شوروی که به شدت به آن‌ها اعتراض داشت بویژه بعد از حمله شوروی به افغانستان.

شوروی می‌خواست که خودش را از شر رجایی خلاص کند. مخصوصاً که دیده بود رجایی حالا نخست وزیر که هیچ، رئیس جمهور شده است. شوروی انگیزه بسیار زیادی داشت برای اینکه هم رجایی و هم بهشتی را بردارد، خامنه‌ای هم همین انگیزه را داشت.^{۲۵} مخصوصاً که رجایی شانس نخست وزیری را از خامنه‌ای ربوده بود. آیت الله امامی کاشانی از مخالفت بنی‌صدر با خامنه‌ای و حذف خامنه‌ای از طرف مجلس برای نخست وزیری می‌گوید:

«پس از انتخاب بنی‌صدر به ریاست جمهوری و با توجه به شناخت علما و صاحب‌نظران مجلس از او، مجلس شورای اسلامی تصمیم گرفت برای انتخاب نخست وزیر فعالانه وارد صحنه شود و پنج تن از برجسته‌ترین شخصیت‌های خود را برای این امر معرفی کرد. این افراد عبارت بودند از: آیت الله خامنه‌ای، شهید باهنر، جناب آقای یزدی، آقای پرورش و بنده. جلسات غیرعلنی تشکیل دادیم. ابتدا از بنی‌صدر دعوت کردیم تا به مجلس آمد، او پیشنهاد کرد که مجلس پنج نفر و شخص او دو نفر را انتخاب کنند که بنشینند و بر سر انتخاب نخست‌وزیر به توافق برسند. البته او در مجلس طرفدارانی داشت که کم هم نبودند. نشستیم و تصمیم گرفتیم و پنج نفر مجلس (به شرحی که گفته شد) انتخاب شدند. بنی‌صدر دو نفر از اعضای مجلس را انتخاب کرد و از میان منتخبین مجلس گفت که آیت الله خامنه‌ای و شهید باهنر را قبول ندارم چون عضو حزب جمهوری اسلامی هستند. مجلس برای اینکه در سطح جامعه تزلزلی به وجود نیاید در مقابل این رأی بنی‌صدر سکوت کرد. سه نفر از طرف مجلس و دو نفر از سوی بنی‌صدر در حضور او جلسه‌ای را تشکیل دادیم و گفتیم به اعتقاد ما آقای رجایی گزینه صحیحی است چون سوابق او را می‌دانیم و مردم هم او را می‌شناسند و آدمی است جدی و متعهد است و ما او را برای این کار مناسب می‌دانیم. باز تشکیل جلسه غیرعلنی دادیم و آقای رجایی مطرح شد و رأی بسیار بالایی آورد.»^{۲۶}

حزب جمهوری اسلامی با تمام توان در صدد بود که نخست وزیر پیشنهادی و مورد نظرش مقام نخست وزیری را در اختیار بگیرد. پس از اینکه با چند نفر از اعضای پیشنهادی حزب جمهوری اسلامی مخالفت می‌شود بنی صدر با خامنه‌ای از لیست ۵ نفره پیشنهادی بعنوان گزینه‌ای برای نخست وزیری چون از اعضای حزب جمهوری اسلامی بود مخالفت می‌کند و مجلس هم او را از لیست پیشنهادی حذف می‌کند. پس از این شکست و تحقیر سنگین برای خامنه‌ای رجایی در صورتی که او هم در حزب سیاسی حزب جمهوری اسلامی بود با رأی بسیار بالایی نخست وزیر می‌شود. «جالب است که بدانید بعد از اینکه اینها بهشتی را در ۷ تیر ۱۳۶۰ ترور می‌کنند، فردای آن روز رفسنجانی در خاطرات خود، عبور از بحران، نوشته که رفتیم پیش خمینی به امام پیشنهاد کردیم که خامنه‌ای رئیس جمهور شود ولی خمینی مخالفت کرد و قرار شد رجایی رئیس جمهور شود.»^{۲۷}

خامنه‌ای که شانس نخست وزیری را به خاطر محبوبیت رجایی از دست داده بود، بار دیگر خمینی پیشنهاد ریاست جمهوری خامنه‌ای را حذف می‌کند و باز همان رجایی از نخست وزیری به ریاست جمهوری می‌رسد. «یعنی این طرح وجود داشته که خامنه‌ای بعد از استیضاح بنی صدر و بعد از کشتن بهشتی رئیس جمهور شود. اما این طرح موفق نبود. خمینی موافقت نکرده بود تا اینکه بعد از کشتن رجایی دوباره به سراغ خمینی می‌روند و به او فشار می‌آورند که باید قبول کنند خامنه‌ای رئیس جمهور شود. اما چگونه این کار را انجام دادند؟ آنها برای اینکه انگشت اتهامی به سمت خامنه‌ای و تیم وی قرار نگیرد باید یک ترور ساختگی را طراحی می‌کردند. این ترور ساختگی برای روز ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ طراحی و قرار بر این بود که خامنه‌ای به مسجد ابوذری رفته و در همان

جا در حین سخرانی به اصطلاح ترور شود بعد در بیمارستان باشد تا ترورهای دیگر که از هفته بعد قرار است انجام گردد مشکلی پیش نیاید. روز ۳۰ خرداد همان روز است که جلسه استیضاح بنی صدر را شروع کرده‌اند، فکر می‌کردند می‌توانند تمامش کنند که با مقاومت در مجلس مواجه می‌شوند و جلسه روز ۳۰ خرداد تمام نشد و به ۳۱ خرداد کشید. برای همین سخرانی علی خامنه‌ای در مسجد ابوذر را لغو می‌کنند و به هفته بعد می‌اندازند. نگاهی بیندازید به مصاحبه جالب حجت‌الاسلام مطلبی، امام جماعت مسجد ابوذر، وی می‌گوید مسئول حفاظت حزب جمهوری اسلامی، آقای محمدعلی نظران، با من تماس گرفت گفت آقای خامنه‌ای به آنجا می‌آید برای سخرانی. توجه کنید محمدعلی نظران مسئول حفاظت حزب جمهوری اسلامی بود. ایشان کارمندی داشتند در زیر دست خود به نام محمدرضا کلاهی صمدی. کلاهی صمدی مستقیماً نوچه و چمدان کش آقای نظران بود که مسئول حفاظت حزب جمهوری اسلامی است. محمدعلی نظران تماس می‌گیرد با مسجد ابوذر و می‌گوید خامنه‌ای به آنجا می‌آید. خامنه‌ای به مسجد می‌رود ولی حتی کسی او را نمی‌شناسد، ۴۵ دقیقه با شش هفت نفر می‌نشیند. آقای مطلبی می‌گوید که آقای خامنه‌ای با شش هفت نفر از دوستان دوران زندان خودشان نشستند و داشتند صحبت می‌کردند. جالبه مطلبی می‌گوید خدا را شکر بمب منفجر نشد. پس بمبی منفجر نشده. وی می‌گوید بیشتر شبیه شلیک گلوله بود. نه اثر سوختگی روی میز وجود دارد و نه اثر شکستگی، نه اثر سوختگی روی ریش‌های پراکنده خامنه‌ای وجود دارد، نه هیچ اثر بریدگی و نه هیچ اثر خونی. در تمام عکس‌هایی که از انفجار روز ۶ تیر ماه از مسجد ابوذر وجود دارد حتی نمی‌توانید خون پیدا کنید. یک لکه بسیار کم‌رنگ ۲ سانتی‌متری شاید روی فرش یک گوشه‌ای به رنگ

قرمز است که می‌گویند خون است. در صورتی که گفته شده آنقدر خون از بدن علی خامنه‌ای رفته بود - در گزارش‌هایی که نوشته‌اند - که خامنه‌ای از شدت خونریزی بیهوش شده بود و چندباری از دست رفت و برگشت. اما در صحنه هیچ خونی وجود ندارد، هیچ اثر سوختگی وجود ندارد. دست خامنه‌ای هم به هیچ وجه در اینجا آسیب نمی‌بیند. دست او ۸ ماه بعد که در خاطرات رفسنجانی، عبور از بحران، آمده است خانم دکتری از کره به نام لی آمده پیش خامنه‌ای و ساعت‌ها با خامنه‌ای به طب سوزنی مشغول بوده. تعداد بسیار زیادی سوزن روی دست‌های ایشان، کمر و بدنش می‌زده. در نتیجه این طب سوزنی که گویا از کنترل این خانم خارج می‌شود، ۸ ماه بعد از این ترور ساختگی فلج شده و هیچ ارتباطی با این انفجار ساختگی ندارد. اگر به لیست فارغ التحصیلان پاتریس لومومبا نگاهی بیندازید در آن علی خامنه‌ای، ری شهری، موسوی خوئینی‌ها و هم محمدعلی نظران مسئول حفاظت حزب جمهوری اسلامی دیده می‌شود. البته این دانشگاه مرکز پرورش تروریست است که در آن روش‌های ساخت بمب، روش‌های انقلاب کردن، روش‌های استفاده از اسلحه، شبیه سازی انقلاب‌ها با انقلاب شوروی و... آموزش می‌دهند که چطور این افرادی را که از کشورهای مختلف انتخاب می‌کنند در مسکو برگردند به کشورهای خود و با حمایت سازمان امنیت شوروی آنجا انقلاب کنند و حکومت‌های طرفدار آمریکا و غرب را ساقط کنند و حکومت‌های طرفدار شوروی را به روی کار بیاورند. خامنه‌ای غیر از اسنادی که از دانشگاه پاتریس لومومبا بیرون آمده، جسته و گریخته در نقاط مختلف تاریخ ایران می‌بینیم از جمله مصاحبه‌ای که محسن رضایی چند سال پیش با شبکه خبر جمهوری اسلامی داشت. محسن رضایی به عنوان فرمانده اطلاعات سپاه آن زمان، یار بسیار نزدیک خامنه‌ای بود. محسن

رضایی در این مصاحبه عنوان می‌کند که آقای خامنه‌ای در آن زمان که هنوز رهبر نبودند در اوایل انقلاب، با من تماس گرفتند و گفتند شوروی‌ها، آن زمان کا.گ.ب بود، اپوزیسیون در ترکیه جمع شده‌اند و می‌خواهند از آنجا یک حمله نظامی کنند، بروید و جلوی آن را بگیرید. در جاهای مختلف تاریخی دیگر هم می‌بینیم که هاشم صباغیان اعلام کرده بود اسناد کودتای نوژه را کا.گ.ب در اختیار خامنه‌ای گذاشته است. مجموعه این اسناد را وقتی کنار یکدیگر قرار می‌دهیم از ارتباط بسیار نزدیک خامنه‌ای با کا.گ.ب چه در دوران جوانی خود که در مسکو تعلیم میدیده و چه در دورانی که بعد از انقلاب کاملاً تغذیه اطلاعاتی می‌شده خواهید دید. محمدعلی نظران گفتیم که مسئول حفاظت حزب جمهوری اسلامی بود. زیر نظر این مسئول حفاظت حزب، بزرگترین انفجار تاریخ جمهوری اسلامی صورت می‌گیرد و قاعدتاً اولین کسی که باید به چهار میخ کشیده شود مسئول حفاظت حزب است.»^{۲۸}

حسن کامران که در ماجرای انفجار نخست وزیری مسئول حراست بود و مشخص نیست که چرا دستور عدم تفتیش ورود عده‌ای از جمله مسعود کشمیری را داده بود در مصاحبه‌ای می‌گوید «طبیعی بود که توجهات به سمت حراست برود زیرا اولین سوال این بود که حفاظت چه کرد؟»^{۲۹} اما در رابطه با انفجار حزب جمهوری اسلامی که محمدعلی نظران مسئول حفاظت از حزب بود چرا توجهات به سمت آن نرفت و کسی از وی نپرسید که «حفاظت چه کرد؟» حسن کامران در ادامه می‌گوید: «چرا آنقدر که بر پرونده نخست وزیری مانور داده شد با پرونده انفجار حزب برخورد نکردند؟!»^{۳۰}

«اما با محمدعلی نظران کسی کاری ندارد و اتفاقاً وی ترفیع درجه هم می‌گیرد و در دفتر دادستان کل، رئیس دفتر دادستان کل می‌شود، که دادستان کل چه کسی است؟

قدوسی. قدوسی به چه کاری مشغول است؟ قدوسی مشغول پیگیری پرونده ترور ۷ تیر است که ببیند چه کسانی آن ترور را انجام داده‌اند. بعد از ترور دوم که ۸ شهریور انجام میشود، قدوسی یک سری ردپاها را پیدا می‌کند. موسوی اردبیلی در تاریخ ۱۳ شهریور در مصاحبه با روزنامه کیهان اعلام می‌کند که دادستان کل آقای قدوسی رد پاهای بسیاری را پیدا کرده و تیمی که این ترور را انجام داده‌اند شناسایی شده‌اند. این حرف را که آقای اردبیلی میزند صبح روز بعد روز ۱۴ شهریور یعنی ۶ روز بعد از انفجار ۸ شهریور، دفتر آقای قدوسی منفجر می‌گردد. نکته جالب، بمب در طبقه پایین اتاق ایشان به سقف طبقه پایین چسبیده بود که بسیار هم شبیه به بمبی بوده که در دفتر نخست وزیری به کار رفته بود.^{۳۱}

در رابطه با اینکه در دفتر نخست وزیری چه نوع بمبی به کار رفته بود که در آن سالن محدود فقط دو نفر مستقیماً کشته می‌شوند، حسن کامران در مصاحبه با خبرآنلاین وقتی به وی گفته می‌شود «بمبی که در دفتر نخست وزیری کار گذاشته شده بود بمبی پیشرفته و ساخت روسیه بوده است» وی در پاسخ تکذیب نمی‌کند.^{۳۲}

بمبی که در طبقه پایین اتاق قدوسی به سقف طبقه پایین چسبیده بود که بسیار هم شبیه به همان بمب ساخت روسیه بوده که در دفتر نخست وزیری به کار رفته بود، «اتاق چه کسی بوده آنجا؟ اتاق آقای محمدعلی نظران. یعنی نظران بعد از اینکه مسئول حفاظت حزب جمهوری اسلامی بود و زیر چشمش آن انفجار بزرگ صورت می‌گیرد، ترفیع می‌گیرد و رئیس دفتر دادستان می‌شود، در سقف اتاق آقای نظران یک بمبی کارگذاری و منفجر می‌شود.»^{۳۳}

حتی ربانی املشی که بعد از قدوسی مسئول پیگیری این پرونده شد در یک مصاحبه رادیو تلویزیونی می‌گوید در بعضی از موارد اشکال وارد است، مثلاً در فاجعه دادستانی کل انقلاب که به شهادت قدوسی منجر شد اشکال وارد است.^{۳۴} حسن کامران هم در مصاحبه خود علاوه بر اینکه می‌گوید: چرا آنقدر که بر پرونده نخست وزیری مانور داده شد با پرونده انفجار حزب برخورد نکردند، می‌افزاید: «در دادستانی هم این اتفاق رخ داد اما می‌بینیم بیشترین هجمه متوجه نخست وزیری شد.»^{۳۵} یعنی اعتراض آقای کامران میشود اینکه: چرا در هر دو انفجاری که محمدعلی نظران که در یکی از آنها حتی وی مسئول حفاظت آن بوده برخوردی صورت نگرفته ولی با انفجار نخست وزیری که مسئول حفاظتش با کامران بوده از او بازجویی شده است که «حفاظت چه کرد؟»

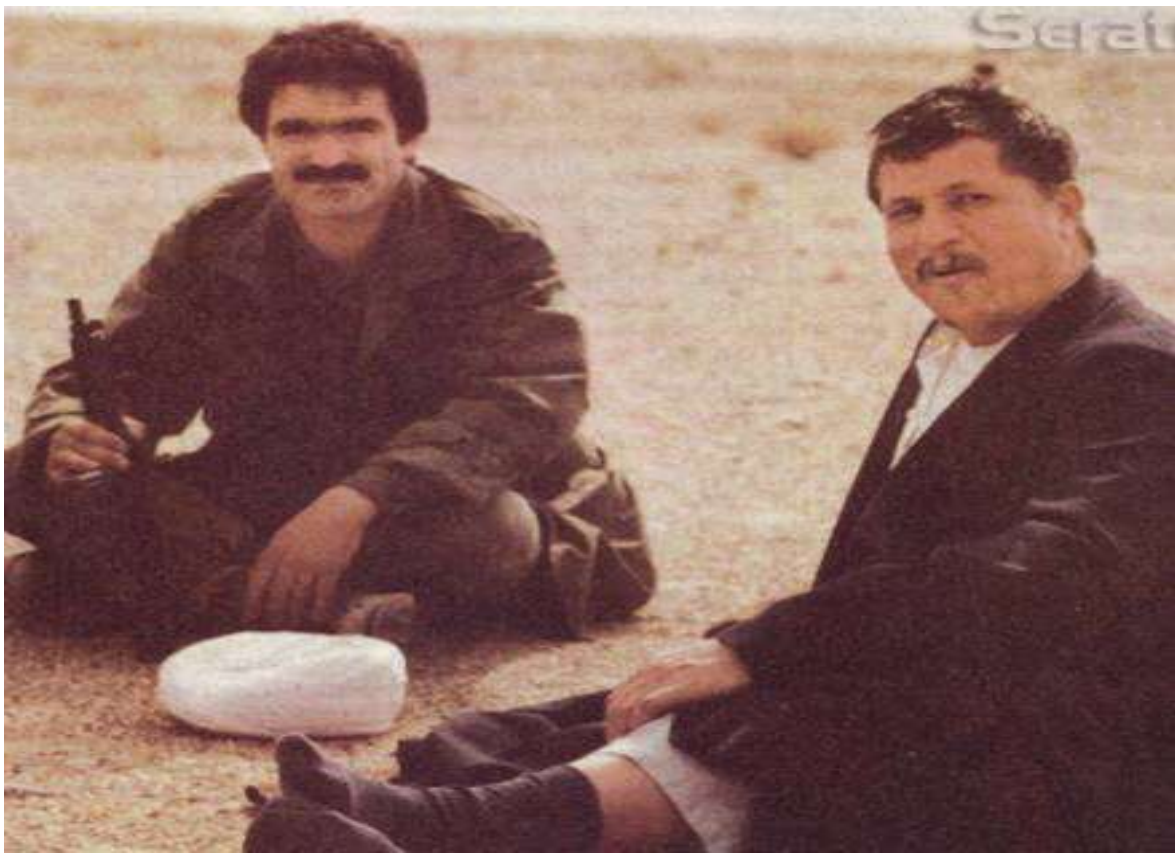
«بعد از این دو انفجار بزرگ که زیر نظر آقای نظران صورت می‌گیرد، که محمدرضا کلاهی هم نوچه وی بود، آقای خامنه‌ای وقتی رئیس جمهور می‌شود بالاترین پست امنیتی دستگاه خودش را به آقای نظران می‌دهد.^{۳۶} در تاریخ‌نگاری‌ها و مطالب منتشر شده از سوی رسانه‌های وابسته حکومتی و همچنین در کتاب زندگینامه ری شهری که توسط بنیاد حفظ آثار و ارزش‌های دفاع مقدس در سال ۱۳۷۵ منتشر شده آمده است که محمدعلی نظران با تأسیس حزب جمهوری اسلامی در واحد حفاظت حزب به فعالیت پرداخت که در همان دوران عملکرد موفق ایشان باعث شد تا مورد توجه و عنایت حضرت آیت‌الله خامنه‌ای قرار گیرد، که این بسیار عجیب و غیرقابل توجیه به نظر می‌رسد.^{۳۷} خامنه‌ای پس از رهبر شدن طی حکمی محمدعلی نظران را به عنوان مسئول کل حفاظت ستاد فرماندهی کل قوا منصوب می‌کند. چگونه محمدعلی نظران که زیر چشمش همه این انفجارها صورت می‌گیرد و تمام رقبای خامنه‌ای حذف شدند

مسئول کل حفاظت و سمت‌های حفاظتی به او داده می‌شود. چرا تمام کسانی که مسئول پرونده ترورهای سال ۶۰ شدند، تمامشان یکی یکی کشته شدند؟ اول از همه آقای قدوسی، که ۶ روز بعد از انفجار دوم پس از پیدا کردن سرنخ‌ها با بمبی شبیه همان بمب‌ها ترورش می‌کنند. دوم ربانی املشی، در ۱۷ تیرماه ۱۳۶۴ که مسئول دیگر این پرونده بود و آن را پیگیری می‌کرد با سم رادیواکتیو که به سرطان پیشرونده تهاجمی دچار می‌کند مسموم می‌کنند. درست همان سرطانی که خمینی به آن مبتلا شد دو هفته قبل از اینکه خامنه‌ای دوران ریاست جمهوری خود را به پایان برساند. خمینی به همان مدل سرطانی که ربانی املشی دچار شده بود دچار شد و ظرف دو هفته از بین رفت تا جا برای خامنه‌ای باز شود. اما کجا گفته شده که ربانی املشی به قتل رسیده است؟ در کتاب خاطرات آقای ری‌شهری وزیر ارتباطات وی گفته یکی از معاونان وزارت اطلاعات ربانی املشی را با مواد رادیواکتیو ترور کرده است. مواد رادیواکتیوی که فقط روس‌ها، سازمان امنیت شوروی، از این مواد استفاده می‌کنند. نفر سوم، به محض آنکه ربانی املشی کشته می‌شود آقای لاجوردی که مسئول پیگیری پرونده بود را برکنار می‌کنند و آقای موسوی‌خوئینی‌ها، همکلاسی آقای خامنه‌ای در همان مرکز پرورش تروریست در مسکو، مسئول پیگیری پرونده می‌شود. موسوی‌خوئینی‌ها یکی از دستیاران خود به نام سیدابراهیم رئیسی را مسئول پرونده می‌کند. این دو نفر در ۷ خرداد ۱۳۶۵ اعلام می‌کنند حضرت آقا گفت این پرونده به نفع نظام است پیگیری نشود. یعنی ۵ سال بعد از اینکه این پرونده مثلاً داشت پیگیری می‌شد و به هیچ جایی هم نمی‌رسید و فقط مسئولین پرونده کشته می‌شدند، پرونده با امضای موسوی‌خوئینی‌ها و سیدابراهیم رئیسی، برای همیشه مسکوت اعلام می‌گردد و تا به

امروز هم باز نشده است زیرا خامنه‌ای نمی‌خواهد این پرونده باز شود.^{۳۸} در شهریورماه ۱۳۷۷ خورشیدی، دوازده سال پس از مسکوت اعلام شدن این پرونده اسدالله لاجوردی تصمیم گرفت آن را باز به جریان بیندازد که توسط افرادناشناس در مقابل حجره‌اش در بازار تهران ترور شد. به این ترتیب هر سه مسئول قضایی که اصرار بر پیگیری پرونده ترورهای تابستان ۱۳۶۰ داشتند، یعنی آیت الله قدوسی، آیت الله ربانی املشی و اسدالله لاجوردی به سرنوشتی شوم دچار و ترور شدند. در مقابل سیدمحمد موسوی خوئینی‌ها و سیدابراهیم رئیسی که به عنوان چهارمین تیم قضایی این پرونده را برای همیشه مسکوت گذاشتند و به بایگانی قوه قضاییه فرستادند، تشویق شده و هر دو در دوره‌های مختلف دادستان کل کشور شدند.^{۳۹}

فصل هفتم

مجاهدین خلق و هاشمی رفسنجانی



در درون سازمان مجاهدین خلق در سال ۱۳۵۴ شکافی بوجود آمد. عده‌ای از اعضای آن تغییر ایدئولوژی دادند و به مارکسیسم گرویدند. اما اعضای دیگر آن چه در داخل و چه در خارج از زندان گرایش به مارکسیسم را نپذیرفتند. این دوگانگی در بین اعضای سازمان مجاهدین خلق موجب درگیری شد. مثلاً مجید شریف واقفی که به مارکسیسم

تغییر ایدئولوژی نداده بود توسط محسن سید خاموشی - که از جلسات درس دکتر شریعتی در حسینیه ارشاد به این سازمان ملحق شده بود - ترور شد. حکومت پهلوی نیز برای اینکه بتواند این سازمان تروریستی را از درون فروپاشی شود به این شکاف دامن میزد. این شکاف بین اعضای مجاهدین خلق، مارکسیست‌ها و اسلام‌گرایان و نیروهای مذهبی دیگر داشت به شکافی عمیق تبدیل می‌شد که توسط آیت‌الله طالقانی، آیت‌الله هاشمی رفسنجانی، آیت‌الله منتظری، حجت‌الاسلام لاهوتی و حجت‌الاسلام مهدوی‌کنی به این شکاف پایان داده شد. صادق زیباکلام استاد علوم سیاسی دانشگاه تهران که در یکی از سخنرانی‌هایش اظهار میکند که «من برای نظام سوپاپ اطمینان هستم» و بر این اعتقاد است «نظام جمهوری اسلامی به هیچ وجه نباید فروپاشد» و قبل از انقلاب نیز به جرم ارتباط با سازمان مجاهدین خلق به ۳ سال حبس محکوم شده بود در این رابطه می‌گوید:

«آنچه جلو آن برخوردها و بحران میان مبارزان را که هر روز هم گسترده‌تر می‌شد گرفت، عقل و اعتدال روحانی‌ای بود به نام اکبر هاشمی رفسنجانی که از قضای روزگار به واسطه اعترافات وحید افراخته رهبر مارکسیست شده سازمان گرفتار شده بود. او به کمک مرحوم آیت‌الله طالقانی، مرحوم آیت‌الله منتظری، مرحوم حجت‌الاسلام لاهوتی و حجت‌الاسلام محمدرضا مهدوی‌کنی توانست یک فرمولی پیدا کند که منجر به نوعی مصالحه میان مارکسیست‌ها، سازمان و سایر نیروهای مذهبی درون و بیرون از زندان شد. فرمول هاشمی رفسنجانی نه تسلیم جریان‌ات تندرو ضد سازمان (اعم از مارکسیست شده‌ها) که خواهان رویارویی با مارکسیست‌ها بودند، می‌شد و نه تسلیم گروه رجوی که خواهان ادامه وضعیت قبلی یعنی همکاری مسلمانان همچون گذشته با مارکسیست‌ها بودند. آن همکاری دیگر تعطیل می‌شد و زندگی اشتراکی در زندان با مارکسیست‌ها هم پایان می‌یافت. حسب

مصالحه هاشمی رفسنجانی رویارویی با مارکسیست‌ها در همان جا متوقف می‌شد یعنی در حقیقت جدایی میان مسلمانان و مارکسیست‌ها و دیگر از آن جلوتر نمی‌رفت. آن طرح از جانب علمای بزرگ که در زندان بودند مورد تصدیق قرار گرفت و منجر به صدور فتوایی از جانب آنان درون زندان شد. طرفداران رجوی یا رهبری سازمان با آن مخالف بودند ولی برای جلوگیری از تیره‌تر شدن رابطه با مارکسیست‌ها به آن تن دادند.^۱

البته بعد از نوشتن این فتوا آیت‌الله طالقانی از آن عقب نشینی کرد. هاشمی رفسنجانی در نشریه شاهد شماره ۷ خرداد ۱۳۶۰ خاطراتش را اینگونه نقل می‌کند:

«در سال ۱۳۵۰ در رابطه با سازمان مجاهدین خلق دستگیر شدم و هفت ماه زندان برایم بردند و در سال ۱۳۵۱ با کمک به خانواده‌های مجاهدین خلق دستگیر شدم و حدود ۴۰ روز در زندان بودم و در سال ۱۳۵۴ در این رابطه البته به خاطر ایجاد یک خط سالم برای مجاهدین خلق که منحرف شده بودند مخفی شدم. ولی وحید افراخته مرا لو داده بود و این آخرین باری بود که دستگیر شدم و ۳ سال همراه با شکنجه در زندان بودم.»^۲

اینکه هاشمی رفسنجانی به دلیل ایجاد یک خط سالم برای مجاهدین خلق که منحرف شده بودند به زندان افتاد، تأییدی بر گفته‌های صادق زیباکلام است. هاشمی رفسنجانی تا سال ۱۳۵۳ به کمک‌های مالی‌اش به سازمان مجاهدین خلق ادامه می‌داده است و به اعتراف خودش مبلغ ۱۰۰ هزار تومان به واسطه آقایان توکلی بینا و مهدی غیوران در اختیار مرکزیت سازمان که بهرام آرام، تقی شهرام و شریف واقفی بوده‌اند، قرار داده بود.^۳

مصباح یزدی نیز گفته است:

«کمک‌های آقای هاشمی به منافقین را نباید فراموش کرد. چه پول‌هایی که به آن‌ها داد.»^۴

مهدوی‌کنی نیز در کتاب خاطرات خودش پس از گفتن این مطلب که هاشمی رفسنجانی و لاهوتی با مجاهدین خلق ارتباط داشتند می‌افزاید:

«همان شبی که مرا گرفتند آقایان هاشمی، طالقانی و لاهوتی را هم گرفته بودند. ما چهار نفر پرونده‌مان از یک نظر مشترک بود و در ارتباط با مجاهدین خلق بود. می‌گفتند شما به اینها کمک‌های مالی کرده‌اید و با آنها ارتباط دارید. البته مسئله اسلحه را هم می‌گفتند گر چه از من مسئله سلاح را نمی‌پرسیدند و بیشتر روی جنبه مالی تکیه می‌کردند... ما برای این آقایان (مجاهدین) خیلی کتک خوردیم... بعد از اعلام مواضع (سازمان مجاهدین خلق) ظاهراً آقای لاهوتی با آنها قطع ارتباط نکرده بود و مدعی بود که من با اینها هستم تا شاید بتوانم آنها را برگردانم. سازمانی‌ها با ایشان رفت و آمد می‌کردند، از کسانی که بنا به اظهار آقای لاهوتی به خانه ایشان رفت و آمد داشتند بهرام آرام، تقی شهرام و دختر آقای دزفولی به نام بتول دزفولی و وحید افراخته بودند. آقای لاهوتی می‌گفت اینها گاهی شبها هم در منزل من می‌مانند و اظهار می‌کرد که درصدد هستیم اینها را برگردانم. وحید افراخته، لاهوتی را لو داده بود چون بیش از همه با ایشان تماس داشت... یکی از فرزندان هم جزو مجاهدین خلق بود.»^۵

علی جنتی هم که از اعضای سازمان مجاهدین خلق بود و براساس سندی از ساواک که مرکز اسناد انقلاب اسلامی منتشر کرد دال بر جدایی او از این سازمان پس از تغییر ایدئولوژی تعدادی از مجاهدین خلق، در خاطراتش از کمک یک میلیاردی آقای مصباح به هاشمی رفسنجانی جهت مبارزه با حکومت پهلوی می‌گوید. از آنجایی که هاشمی رفسنجانی و طالقانی از حامیان مالی مجاهدین خلق بوده‌اند این کمک‌های مالی از سوی مصباح به رفسنجانی بدون شک برای سازمانی مانند مجاهدین خلق هم خرج میشده است:

«آقای هاشمی ملاقات‌هایی با این آقایان [بنی صدر، قطب زاده، حسن حبیبی] داشت و آنها را ترغیب می‌کرد که بنیادی را برای حمایت از دانشجویان مسلمان و همچنین حمایت از مبارزات سیاسی داخل کشور پایه‌گذاری کنند... پس از آن صحبت کمک مالی به این بنیاد شد که آقای هاشمی اظهار داشت: فردی در ایران که بسیار ثروتمند است و حاضر شده بخش عمدهٔ ثروتش را به خارج از کشور منتقل کند و در اختیار فعالیت‌های مبارزاتی قرار بدهد. آن زمان ما ایشان را به اسم مستعار «ایثاری» می‌شناختیم. هیچ وقت ایشان را ندیدم، اما بر اساس ارتباطی که برقرار شد، ایشان حسابی در لندن باز کرده، به آنجا پول حواله می‌کردند که برای بنیاد و نیز مبارزاتی که در خاورمیانه، دمشق و لبنان بودند استفاده می‌شد. بعد از پیروزی انقلاب که به ایران آمدم، متوجه شدم که آقای ایثاری، همان مرحوم مصباح است که تولیت آستانهٔ قم را بر عهده داشت. شاه وی را عزل کرد و فرد دیگری را منصوب کرد که از نظر علما غیرمشروع بود... آنگونه که آقای هاشمی می‌فرمود، ایشان در آن زمان حدود یک میلیارد تومان از ثروتش را برای اینگونه فعالیت‌ها کنار گذاشته بود.»^۶

دقت کنید که این خاطرات را علی جنتی گفته است، کسی که خودش از اعضای سازمان مجاهدین خلق بوده و این پول‌ها به دست کسی سپرده می‌شده است به نام هاشمی رفسنجانی که با مجاهدین خلق ارتباط بسیار نزدیکی داشته طوری که می‌توان او را از اعضای برجسته سازمان مجاهدین خلق دانست، حامی مالی آن‌ها بوده و حتی در زمان دوگانگی این سازمان نقش منجی و ریش سفید را بازی کرده است. جدا شدن علی جنتی دلیلی بر قطع ارتباط او با سازمان مجاهدین خلق نبوده است. چون هاشمی رفسنجانی و طالقانی سازمان مجاهدین خلق را که دچار دوگانگی شده بودند و همه گروه‌های مخالف با حکومت پهلوی را به قصد ساقط کردن رژیم پهلوی به گرد هم

آورده بودند. گر چه این فتوا در زندان مبنی بر نجس بودن مارکسیست‌ها داده شده بود ولی به معنای قطع ارتباط بصورت مطلق نبوده است و همه گروه‌ها در کنار یکدیگر اعم از مارکسیست‌ها می‌توانستند با حکومت پهلوی مبارزه کنند چون هدف مشترکی داشتند، اما فقط مسلمانان و مارکسیست‌ها سر یک سفره نباید می‌نشستند. حتی بسیاری از روحانیون مانند آیت‌الله طالقانی وقتی دیدند که از این فتوا حکومت پهلوی سود می‌برد از آن پا پس کشیدند. هاشمی رفسنجانی به همراه سید علی خامنه‌ای به دیدار مصباح یزدی می‌روند تا از او بخواهند با مجاهدین خلق همکاری کند. در میان این گفتگو هاشمی رفسنجانی به مصباح یزدی حرفی می‌زند که بسیاری از مسائل را روشن می‌سازد:

«حتی ما با مارکسیست‌ها باید اتحاد داشته باشیم، ما باید با تمام گروه‌هایی که ضد امپریالیسم هستند از مارکسیست‌ها، مجاهدین، طرفداران شریعتی تا طرفداران صالحی نجف آبادی و دیگران اتحاد داشته باشیم و مخالفت را کنار بگذاریم و فقط با امپریالیسم مبارزه کنیم»^۷

از اکبرشاه تا اکبرشیطان

اینکه هاشمی رفسنجانی برای خامنه‌ای یک احمقِ بدردبخور برای رسیدن به قدرت بوده است هیچ تردیدی نیست. رفسنجانی در کنار خامنه‌ای در تمامی ترورها و خونریزی‌های درون حکومتی، ترور دگراندیشان، به قتل رساندن اپوزیسیون‌ها چه در داخل و چه در خارج از ایران، اعدام‌های بعد از انقلاب، اعدام‌ها و تیرباران‌ها و کشتار دهه ۶۰، قتل‌های زنجیره‌ای، واقعه حمله به کوی دانشجو در ۱۸ تیر، مفاسد اقتصادی و

کشته شدن ده‌ها هزار ایرانی در جنگ با عراق و صدها جنایت دیگر دست داشته است. اما این جنایتکار خونخوار بعد از تمام کشتارهایی که به راه انداخت قسیر دررفت.

تیم سیدعلی خامنه‌ای مهارت خاصی در به قتل رساندن دوستان دیروز و مخالفان امروز دارد. هاشمی رفسنجانی که نقش بسزایی در رهبری مادام‌العمر خامنه‌ای داشت و به او کمک کرده بود که آیت‌الله منتظری را از جانشینی برکنار و پس از ترور بیولوژیکی خمینی، به رهبری برسد و متن تصویب رهبری را نوشته و موافقت اعضای هیئت رئیسه را برای به کار بردن آیت‌الله بجای حجت‌الاسلام والمسلمین برای خامنه‌ای گرفته بود،^۸ قصد داشت خودش را رئیس‌جمهور مادام‌العمر ایران کند. خامنه‌ای که توانسته بود از راه‌های مختلف از جمله سفر به کره‌شمالی و از طریق سفیر ایران در شوروی اعتماد دوباره مسکو را جلب کند، پس از به رهبری رسیدن با کمک رفسنجانی که برای او یک احمقِ بدرد بخور بود، رفسنجانی را کنار زده و خودش قدرت مطلقه شود. رفسنجانی هم فکر می‌کرد اگر خامنه‌ای را به رهبری برساند می‌تواند یا قدرت را بین خودشان تقسیم کنند و یا از آن مهمتر اینکه خودش قدرت پشت پرده نظام باشد. در این طرح شکست خورده هاشمی رفسنجانی، وی در خاطراتش می‌نویسد:

«بعد از نماز به دفتر رهبری رفتم. دو سه ساعتی با هم درباره امور کشور و سیاست‌های آینده مذاکره کردیم. در زمینه‌های زیادی توافق به عمل آمد. قرار شد هفته‌ای یک بار جلسه دو نفری داشته باشیم که سیاست‌های رهبری و اجرایی را هماهنگ کنیم.»^۹

رفسنجانی به دفتر رهبری می‌رود و با خامنه‌ای درباره امور کشور و سیاست‌های آینده مذاکره می‌کند و حتی در زمینه‌های زیادی به توافق هم می‌رسند. حتی قرار گذاشته‌اند که هفته‌ای دوبار جلسات فقط دو نفری داشته باشند تا سیاست‌های رهبری

و اجرایی را هماهنگ کنند. این‌ها نشان از این دارد که رفسنجانی گر چه به خامنه‌ای کمک کرده بود به رهبری برسد ولی خودش را قدرت اول نظام می‌دانست. هر دو یکدیگر را احمق‌های بدرد بخور تصور می‌کردند. حتی وقتی نگاهی به خاطرات هاشمی رفسنجانی می‌اندازیم می‌بینیم که گر چه خامنه‌ای رهبر است ولی خودش و حتی مقامات هم رفسنجانی را مسئول نظام می‌دانند:

«برای بدرقه رئیس مجلس الجزایر که برای مراسم به ایران آمده بود به فرودگاه رفتیم. درباره اوپک و توسعه روابط حرف زدیم...بعد از جلسه به مجلس رفتیم. کارهای دفتر را انجام دادم. آقای محمدجواد ایروانی وزیر اقتصاد آمد. درباره طرح‌های در دستور سفر به شوروی گفت...اول شب آقای ناطق نوری و دکتر روحانی آمدند. پیشنهادهایی برای دفتر رهبری داشتند. گفتم ایشان آمادگی دارد که دفتری تنظیم کند که متکی به جریان خاصی نباشد و حالت جامعیت داشته باشد...»^{۱۰}

رفسنجانی با توجه به سوابقی که قبل از انقلاب برای به قدرت رساندن نظام جمهوری اسلامی داشت و با توجه به سوابق وی برای تصرف کرسی‌های قدرت در نظام و حتی اولین شخصی بود که با تغییر قانون اساسی توانسته بود به ریاست جمهوری بدون نخست وزیری برسد، و حتی در دوره دوم ریاست جمهوری خود که با مجلس مشکلاتی پیدا می‌کند برای اینکه بتواند قدرت خود را نگاه دارد حزب کارگزاران را که از ریاست جمهوری مادام‌العمر او حمایت می‌کرد تشکیل داد هرچند عده‌ای معتقدند هدف رفسنجانی از تأسیس حزب کارگزاران درست کردن بستری برای ماندن در قدرت مادام‌العمر بود. چنین شخص قدرت‌طلبی هرگز نمی‌توانست خود را دور افتاده از قدرت ببیند. پس از ترور بیولوژیکی خمینی، خامنه‌ای مسند ولایت فقیه را تصاحب کرد و

رفسنجانی بر مسند ریاست جمهوری نشست. این سرآغاز جنگ قدرت بین سیدعلی خامنه‌ای و علی‌اکبر هاشمی‌رفسنجانی بود. رفسنجانی عملاً رهبری را به دست گرفته و خامنه‌ای همچون مترسکی بر صندلی رهبری تکیه زده بود. اما این موضوع برای رفسنجانی که رئیس‌جمهور شده بود و گویی قدرت را بین خودشان تقسیم کرده بودند ولی قصد داشت پشت نقاب خامنه‌ای قدرت اول نظام باشد، دوام چندانی نداشت و رفته رفته قدرت بین آنها توازن و سپس به سمت خامنه‌ای چربید. خامنه‌ای که با پشتیبانی رفسنجانی به مقام رهبری جمهوری اسلامی رسیده بود، محتاطانه سیاست تثبیت قدرت خود را شروع کرد و رفسنجانی که پس از ترور آیت‌الله مطهری و آیت‌الله طالقانی و آیت‌الله بهشتی بدل به مرد شماره دو جمهوری اسلامی شده بود، بر آن بود تا موقعیت خود را تحکیم بخشد. با اینکه رفسنجانی فکر می‌کرد با فریب علی خامنه‌ای راه را برای به قدرت رسیدن خودش باز کرده اما غافل از این بود که خامنه‌ای هم تیم خودش را دارد و تنها نیست و برعکس، این رفسنجانی‌ست که بازیچه دست خامنه‌ای شده برای قدرت مطلقه شدن. در اوایل هاشمی‌رفسنجانی و دیگر مقامات او را قدرت اول می‌دانستند و خامنه‌ای فقط در نگاه مردم رهبر بود. برای علی خامنه‌ای هم که آن همه تلاش کرده بود، رقیبان را از سر راه برداشته و اعتماد دوباره مسکو را جلب کند، با سفر هاشمی‌رفسنجانی به شوروی شاید خامنه‌ای جایگاه خود را در بین رهبران مسکو از دست رفته می‌دید. اما همانطور که خامنه‌ای برای رفسنجانی احمقی بدرد بخور بود، رفسنجانی هم برای خامنه‌ای یک احمق بدرد بخور محسوب می‌شد. رفسنجانی و خامنه‌ای که در تمام این مدت به یکدیگر کمک کرده بودند تا تمام رقیبان را حذف کنند و در کنار آخرین لطف رفسنجانی به خامنه‌ای در به رهبری رساندن وی که در

اصل با این لطف گور خود را کنده بود قصد داشت همانطور که خامنه‌ای را رهبر مادام‌العمر کرده، با تغییر قانون اساسی کشور با تمدید دوره ریاست جمهوری، خودش را رئیس جمهور مادام‌العمر ایران کند تا مبادا از میدان قدرت حذف گردد. شاید هم این موضوع از مذاکراتی بود که همانطور که در خاطرات رفسنجانی آمده و به آن هم اشاره شد، بین هاشمی رفسنجانی و خامنه‌ای در مورد سیاست‌های آینده بسته شده بود و به توافق رسیده بودند. از جمله کسانی که از رئیس جمهوری مادام‌العمر رفسنجانی حمایت می‌کردند میتوان به عطاءالله مهاجرانی، طاهری اصفهانی امام جمعه اصفهان که این بحث را به خطبه‌های نماز جمعه هم کشانده بود، عبدالله نوری، حسین مرعشی، حسن روحانی، اطلاع طلبان و حزب کارگزاران سازندگی و... اشاره کرد. این طرح که از سال ۱۳۷۳ به طور علنی کلید خورده بود هیچگاه با مخالفت رفسنجانی روبرو نشد. در نهایت علی خامنه‌ای به عنوان رهبر و ولی فقیه با این موضوع مخالفت کرد. درست بعد از مخالفت خامنه‌ای بود که رفسنجانی هم به مخالفت با این طرح برخاست.

اختلافات بین خامنه‌ای و رفسنجانی از سال ۱۳۸۸ در انتخابات ریاست جمهوری و حمایت خامنه‌ای از احمدی‌نژاد، صحبت‌های تند محمود احمدی‌نژاد در مناظره‌های تلویزیونی علیه رفسنجانی، سخنرانی خامنه‌ای در نماز جمعه سال ۱۳۸۸ در حمایت از احمدی‌نژاد و مخالفت با رفسنجانی و آن جمله معروف در آخر سخنرانی‌اش مبنی بر اینکه «نظر آقای رئیس جمهور به نظر بنده نزدیک‌تر است» و سپس ماجرای میرحسین موسوی، شدت گرفته بود. اختلافات بین میرحسین موسوی و سیدعلی خامنه‌ای به دوره ریاست جمهوری خامنه‌ای بر می‌گردد. وی که توانسته بود با حذف رقیبان خود به ریاست جمهوری برسد، با نخست‌وزیری میرحسین موسوی که قدرتی بیشتر از

رئیس‌جمهوری داشت مخالفت شدیدی می‌کرد. خامنه‌ای برای برکناری موسوی از نخست‌وزیری با رفسنجانی موضوع را مطرح می‌کند و از او می‌خواهد که وی را همراهی کند و رفسنجانی هم به خامنه‌ای قول همکاری می‌دهد. طوری که رفسنجانی مینویسد: «مشکل را جدی می‌بینم.» خامنه‌ای چندین بار به دیدار خمینی می‌رود تا او را راضی کند که میرحسین موسوی فرد شایسته‌ای نیست و باید از نخست‌وزیری برکنار شود. ولی هربار با مخالفت خمینی مواجه می‌گردد. رفسنجانی در رابطه با مخالفت‌های خمینی با برکناری موسوی می‌نویسد: «مشکل عمده خامنه‌ای، اظهار نظر امام است.» اختلافات بین میرحسین موسوی و سیدعلی خامنه‌ای بیشتر می‌شود طوری که میرحسین موسوی و طرفدارانش در اعتراض به سخنان علی خامنه‌ای در مراسم تنفیذ ریاست‌جمهوری به خمینی نامه‌ای می‌نویسند. خامنه‌ای که می‌دانست ریاست‌جمهوری با وجود اشخاصی مانند خمینی به عنوان رهبر، رفسنجانی به عنوان رئیس‌مجلس و میرحسین موسوی به عنوان نخست‌وزیر، قدرتی ندارد و فعلاً فقط توانایی برکناری میرحسین موسوی را دارد تمام تلاش خود را در این راه به کار گرفت بخصوص که رهبران شوروی به وی چشم امید دوخته بودند. خمینی در جواب نامه به حمایت از موسوی و مخالفت با خامنه‌ای بر می‌آید. رفسنجانی درباره نامه خمینی و تاکید مجدد در حمایت از موسوی می‌نویسد: «این نامه کتبی مجدد، لابد آقای رئیس‌جمهور و جناح مقابل آقای موسوی را عصبانی‌تر می‌کند.»^{۱۱} موفقیت موسوی منجر به کاهش قدرت طرفداران خامنه‌ای به سود حامیان موسوی شد بخصوص که یکی از حامیان میرحسین موسوی شخص اول نظام یعنی روح‌الله خمینی بود. در سال ۱۳۸۸ سیدعلی خامنه‌ای به هیچ وجه اجازه نمی‌داد که دوباره میرحسین موسوی پیروز میدان باشد بخصوص

حالا که او رهبر است. میرحسین موسوی در زمان ریاست جمهوری خامنه‌ای با حمایت خمینی در مقابله با خامنه‌ای پیروز بیرون آمد که منجر به کاهش قدرت خامنه‌ای شد. اما حالا این خامنه‌ایست که رهبر است و از احمدی نژاد حمایت می‌کند و قطعاً اینبار کسی که پیروز بیرون می‌آید خامنه‌ای خواهد بود بخصوص که رفسنجانی هم رهبر مجلس خبرگان بود. اینجا لازم است به نکته ای تاریخی اشاره کنم. میرحسین موسوی بعد از انقلاب علیه امیرانتظام گفته بود:

«در رابطه با لیبرال‌ها من فقط خاطره آن شبی را نقل می‌کنم که اسناد لانه جاسوسی در رابطه با امیر انتظام افشا شد. واقعا احساس می‌کردم کوه سنگینی از روی دوش من برداشته شد... من هیچ وقت خوشحالی آن شب را فراموش نمی‌کنم... سنجاقی که امیر انتظام روی کراوات خود میزد، همیشه مانند سوزنی در چشمان من فرو می‌رفت... اینکه شروع شد به افشاگری این جریان، این امید را به ما بخشید، با معجزاتی که در انقلاب دیدیم، این انقلاب تا آخر بتواند تا آخر پیش برود و این جریان را (لیبرال‌ها) را جارو کند و چنین هم کرد.»^{۱۲}

میرحسین موسوی همچنین سال ۱۳۶۲، در مقام نخست وزیر، در مصاحبه اختصاصی با روزنامه جمهوری اسلامی شعار نهضت آزادی مبنی بر تأمین آزادی انتخابات را در راستای تضعیف جبهه‌ها ارزیابی و از پررویی نهضتی‌ها اظهار تعجب کرد و سپس طعنه‌ای سنگین به نهضت آزاد زد که نهضت آزادی برای آمریکایی‌ها خوراک تهیه می‌کند.^{۱۳} اصلاح طلبان که قصد دارند امیرانتظام را به نفع خودشان صادره کنند کافیست نگاهی به تاریخ بیندازند. میرحسین موسوی را در بالا اشاره کردم. کروبی هم که اکنون یکی از رهبران جریان اصلاحات شناخته می‌شود در مهر ماه ۶۱ که ریاست بنیاد شهید را بر عهده داشت، در یکی از سخنرانی‌های پیش از خطبه‌های نماز جمعه

در مهرماه همان سال در ارتباط با امیرانتظام و جریان حامی‌اش، یعنی نهضت آزادی، می‌گوید:

«امیرانتظام می‌گوید من هرچه انجام داده‌ام زیر نظر مهندس بازرگان بوده و ایشان هم این را تایید می‌کند. عدالت اسلامی ایجاب می‌کند که یا امیرانتظام از زندان آزاد شود و یا اگر او مجرم است و به حق هم مجرم است، بنابراین این‌ها (نهضت آزادی‌ها) هم محاکمه شوند... شورای عالی قضائی و دادستان کل انقلاب و دادستان انقلاب مرکز! که از زحماتتان تقدیر می‌شود؛ باز هم شما نشسته‌اید که اینها حرف‌هایی بزنند و بچه‌های بیگناه مردم را تحریک کنند و آنها را وادار به کارهایی نمایند... باید از ریشه حساب را تسویه کنید.»^{۱۴}

محمد خاتمی نیز که در دهه شصت سرپرستی موسسه کیهان را بر عهده داشت، در مهر ماه همان سال در یادداشتی تند خطاب به مهندس بازرگان چنین می‌نویسد: «چه نقصی در کار شماست که فردی چون امیر انتظام، جاسوس و مزدور آمریکا تا سطح معاونت نخست وزیر و سخنگوی دولت موقت بالا می‌آید؟»^{۱۵}

خبرگزاری‌هایی که خط و مش و وابستگی به علی خامنه‌ای دارند و پیش از ترور رفسنجانی فعالیت‌هایشان را علیه وی شدت بخشیده بودند در یکی از این موضع‌گیریها با واژه‌هایی که بسیار هم آشنا هستند اینگونه رفسنجانی را مورد حمله قرار می‌دادند:

«نگاهی به مواضع و عملکرد هاشمی رفسنجانی و مواضع رهبری طی ۱۰ سال اخیر نشان می‌دهد همان‌طور که رهبرانقلاب گفته‌اند هاشمی در سه‌زمینه مسائل خارجی، نحوه اجرای عدالت و برخی مسائل فرهنگی دیدگاه‌های متفاوتی دارد. او در سیاست خارجی معتقد به تنش‌زدایی - به معنای غربی و لیبرال کلمه و کوتاه‌آمدن در برابر دشمنان-، در مسائل اقتصادی معتقد به مدل توسعه غربی- که بهترین نمودش همان جمله معروف برخی باید

زیر چرخ‌های توسعه له شوند است- و درزمینه مسائل فرهنگی معتقد به تسامح و تساهل لیبرالیستی است. در مقابل رهبر انقلاب در سیاست خارجی معتقد به پیگیری سیاست خارجی پویای معتقد بر اصول اساسی انقلاب و امام یعنی عزت، حکمت و مصلحت، در مسائل اقتصادی معتقد به پیشرفت همراه با عدالت، و درزمینه مسائل فرهنگی معتقد به عدم تسامح و تساهل و پایبندی و تأکید بر اصول اسلامی هستند.^{۱۶}

یادمان نرود که واژه‌هایی همچون لیبرال و تساهل لیبرالیستی را حتی خود هاشمی رفسنجانی برای چه کسانی به کار می‌بردند و سرنوشتشان در نهایت چه شد. این خبرگزاری در ادامه می‌نویسد:

«مروری بر روابط ترسیم‌شده توسط هاشمی بین او و رهبرمعظم انقلاب، نشان می‌دهد او همیشه کوشیده این رابطه را بیشتر یک رابطه شخصی، فردی و دوستانه نشان دهد. اگر از تقابل‌های هاشمی با امام بر سر ادامه یا پایان جنگ و رابطه با امریکا بگذریم، باید گفت هاشمی پس از رحلت امام در سه زمینه «سیاست‌خارجی، مسائل فرهنگی و مسائل اقتصادی» نسخه‌ای متفاوت با نسخه رهبرمعظم انقلاب پیچیده است. پیگیری این اهداف مستلزم اقدامات و جهت‌گیری‌هایی است که در میدان عمل، با جهت‌گیری‌هایی که رهبر معظم انقلاب به‌عنوان ولی‌فقیه برای کشور توصیه می‌کنند تعارض دارد. تعارضی که شاید مشهورترین بروزهای آن، خود را در انتقادات رهبرانقلاب از سازندگی و اشتباه گرفتن آن با مادی‌گرایی توسط برخی مسئولین وقت نشان می‌دهد. اما وقتی روابط از فاز رابطه ولی‌فقیه و یکی از کارگزاران نظام اسلامی به فاز رابطه دو رفیق و دوست قدیمی پنجاه‌وچندساله تقلیل یافت، دیگر مخالفت هاشمی با آیت‌الله خامنه‌ای نه به معنای مخالفت با ولایت‌فقیه و تقابل با ایشان، بلکه به معنای اختلاف‌نظر دو رفیق صمیمی و قدیمی معنا می‌شود. همچنین یکی از وجوه پنهان آن‌که شاید عامدانه بطور علنی بیان نمی‌شود ولی القاء می‌شود، ترسیم چهره‌ای به‌دروغ‌منفعل، ضعیف و دنباله‌رو از رهبری نظام در مسائل

حکومتی و چهره‌ای دوران‌دیش و زیرک از هاشمی است. ولی فقیه‌ی که از قضا خیلی از مقاطع از جمله رهبری‌اش را مدیون هاشمی است و در خاطرات هاشمی نیز، نه یک کنشگر انقلابی فعال؛ بلکه یک فرد مسکوت یا دنباله‌رو بوده و در ایام رهبری نیز تنها وقتی کنشگر و فعال و فصل‌الخطاب است که نظرش با نظر هاشمی همسان باشد. منطق برخورد دوگانه هاشمی با رهبری این است که آیت‌الله خامنه‌ای در ۸ سال دولت احمدی‌نژاد و هشت‌ماه فتنه ۸۸ حرفش فصل‌الخطاب نیست، اما پس از روی کار آمدن دولت روحانی مخالفان و منتقدان باید ساکت شوند چون مذاکرات زیرنظر رهبر معظم انقلاب است. سخنان رهبر معظم انقلاب در سالگرد رحلت امام در ۱۴ خرداد ۹۴ مبتنی بر اینکه برخی می‌خواهند امام فقط یک شخصیت محترم تاریخی باشد هشدار صریحی بود که پس از دو سال روند تحریف امام با خاطرات شاذ و نادر که خلاف واقع بودن آنها ثابت شده است او را هدف گرفت. اما هاشمی مدت‌هاست تحریف شخصیت و عملکرد رهبر معظم انقلاب را به نحوی خزنده در پیش گرفته است و می‌خواهد «رهبری» را نیز «یک شخصیت محترم سیاسی» نشان دهد که همیشه از روابط دوستانه و قدیمی‌شان تعریف و تمجید کنند و بگویند عشقم آقای خامنه‌ای است؛ ولی نه در سیاست خارجی نه در مسائل فرهنگی و نه در مسائل اقتصادی راه مدنظر خود را روند.^{۱۷}

رفسنجانی که می‌توانست در انتخاب رهبر بعدی تاثیرگذار باشد با مرگش آب راحتی از گلوی خامنه‌ای و اطرافیانش پایین رفت تا بتوانند آنگونه که می‌خواهند جایگزینی برای رهبری آینده انتخاب کنند. رفسنجانی که از سال ۱۳۸۸ جانی دوباره گرفته بود و نسبت به آینده در عرصه قدرت امیدوارتر شده بود، در طرف مقابل سیدعلی خامنه‌ای از حضور رفسنجانی با توجه به تجربه سال ۱۳۸۸ در هر انتخاباتی که پیش روی خودش می‌دید احساس خطر می‌کرد و او را نگران کرده بود. رفسنجانی پایگاه مردمی بیشتری نسبت به خامنه‌ای داشت و هیچکس به اندازه او نمی‌توانست هم‌تراز با خامنه‌ای ظاهر

شود. او در مصاحبه‌ای می‌گوید همه کارهای کشور زیر نظر رهبری است و باید به نهادهایی که زیر نظر خامنه‌ای هستند نظارت کنیم:

«همه کارهای کشور زیر نظر رهبری است و ما نباید از آنها غافل باشیم. رهبری قدرت مطلق کشور هستند، لذا ما باید لاقلاً نهادهایی را که زیر نظر رهبری هستند، و هر عیبی دارند، با رهبری مطرح و پیگیری کنیم که آن عیب برطرف شود.»^{۱۸}

اوج همتراز کردن خود با خامنه‌ای در همین است که باید به نهادهای زیر نظر رهبری نظارت کند و با خامنه‌ای عیوب آن را برطرف کنند. هاشمی رفسنجانی می‌گوید «خامنه‌ای قدرت مطلق کشور است» پس نهادهای زیر نظر او هم نهادهای قدرت هستند. وی وقتی می‌گوید «تندروی‌ها ریشه در نهادهای قدرت دارند»^{۱۹} دقیقاً به همین‌ها اشاره دارد که در راس آن سیدعلی خامنه‌ای است. همچنین وقتی وی در ادامه می‌گوید که «صداوسیما تندروی‌ها را پخش کرده و آنها را تشویق می‌کند»^{۲۰} انگشت اشاره خود را به سمت نهاد قدرت صداوسیما که زیر نظر رهبری است می‌گیرد و از این طریق خامنه‌ای هدف قرار می‌گیرد. کسی جز هاشمی رفسنجانی نمی‌توانست اینگونه مطرح کند که خامنه‌ای در مدیریت نهادهای زیر نظرش ناتوان است و باید بر آن نهادها نظارت شود. خامنه‌ای ولایت مطلقه فقیه نظام جمهوری اسلامی است و نظام وی تا آمدن امام زمان در اختیار وی قرار دارد. چنین شخصی نه ضعف و نه ناتوان باید باشد. هر چه باشد او ولایت مطلقه فقیه است. اما رفسنجانی او را با طرح چنین مسائلی زیر سوال می‌برد و خودش را در کنار خامنه‌ای می‌نشانند. به همین جهت مورد هجوم جناح سیدعلی خامنه‌ای قرار گرفت. خامنه‌ای نیز سایه سنگین او را دیگر نمی‌توانست تحمل کند. جناح مخالف رفسنجانی که خامنه‌ای و اطرافیانش بودند به او هجوم برده و

یادآور می‌شدند که کشور رهبر دارد و وظیفه رفسنجانی اطاعت از رهبری‌ست، نه خود را همتراز با او قرار دادن یا در برابر او ایستادن. با قتل هاشمی رفسنجانی جناح اصلاح طلب بزرگترین حامی خود را از دست داد و حالا خامنه‌ای در نبود سایه سنگین هاشمی رفسنجانی به راحتی می‌تواند در میدان قدرت جولان دهد و طرح‌های خود را برای آینده عملی سازد. سخنان رفسنجانی درباره ولایت فقیه، رهبری آینده و چگونگی آن باعث شده بود که خامنه‌ای و یارانش را علیه خود سازد. حتی برکناری رفسنجانی از امامت نماز جمعه بعد از حوادث سال ۱۳۸۸ و برکناری وی از رهبری مجلس خبرگان که می‌توانست رهبری خامنه‌ای به عنوان ولایت مطلقه فقیه را به مخاطره افکند هم راه بجایی نبرد. رفسنجانی که آگاه بود خامنه‌ای کم کم او را از تمامی پست‌های حکومتی حذف کرده و حیات سیاسی خود را در خطر می‌دید، برای مقابله با خامنه‌ای و نیز برای اینکه بتواند خود را از حمله‌های سیدعلی خامنه‌ای و اصولگرایان و نظامیان و رسانه‌ها و افراد همدل با آنها محفوظ نگاه دارد، خود را در پشت خمینی مخفی و او را علم می‌کرد تا از این طریق به دفاع از خود پرداخته و جناح مقابل را به انحراف از خط امام متهم کند. رفسنجانی که می‌کوشید در این راه یک خمینی دموکرات اختراع کند اما با واکنش تند خامنه‌ای روبرو شد مبنی بر اینکه «برخی با تحریف امام طبق میل و سلیقه خود تا جایی پیش می‌روند که امام را یک آدم لیبرال معرفی کنند که به شدت غلط و خلاف واقع است.»^{۲۱} وقتی خامنه‌ای می‌گوید رفسنجانی قصد دارد خمینی را یک آدم لیبرال معرفی کند، درواقع دارد به هاشمی رفسنجانی یک «دشنام سیاسی» می‌دهد. یادمان نرود واژه لیبرال در دوران روی کار بودن دولت مهدی بازرگان به عنوان یک دشنام سیاسی برای حذف او به کار گرفته می‌شد و هنوز لیبرال برای خامنه‌ای همان

معنا و مفهوم را دارد. به همین جهت می‌گوید که عده‌ای قصد دارند خمینی را لیبرال معرفی کنند، یعنی با توجه به سابقه استفاده از این واژه از سوی اشخاصی همچون سیدعلی خامنه‌ای و علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی در دوران دولت موقت مهدی بازرگان می‌خواهد بگوید که رفسنجانی قصد دارد به خمینی «انگ لیبرال» بودن بچسباند. اظهارات و اقدامات رفسنجانی در مقابله با خامنه‌ای باعث شده بود که خامنه‌ای و جناحش را علیه خود سازد. اوج آن در رد صلاحیت هاشمی رفسنجانی برای ریاست جمهوری سال ۱۳۹۲ مشهود شد.

یکی از دلایلی که باعث شد دست رفسنجانی را از نظام کوتاه کنند، برنامه‌ریزی‌های رفسنجانی برای به رهبری رساندن شورا، به جای فرد بود که باعث شد اختلافات وی با خامنه‌ای از پیش بیشتر شود. گرچه رفسنجانی این موضوع را در یکی از مصاحبه‌هایش تکذیب میکند زیرا هیچ‌زمانی صراحتاً نگفته که شورایی شدن رهبری از طرح‌های آینده وی می‌باشد. اما این موضوع در بسیاری از سخنرانی‌های رفسنجانی وجود دارد که وی به دنبال شورای رهبری است. اشاره‌های هاشمی رفسنجانی به امکان شورایی شدن رهبری با واکنش‌های تندی روبرو شد. وی بارها با طرح چنین موضوعی در پیوند با انتخابات پنجمین دوره مجلس خبرگان به امکان نظارت بر رهبری و تغییر قانون اساسی نیز اشاره کرد. اشاره به چنین موضوعاتی، رفسنجانی که ریاست مجمع تشخیص مصلحت نظام را بر عهده داشت با حملات شدید روبرو ساخت که در مواردی به تهدید بازداشت خانگی و برخورد قضائی و در نهایت به ترور بیولوژیکی مواجه شد. در این میان اشاره‌های رفسنجانی به تشکیل شورای رهبری حساسیت‌های بیشتری برانگیخت، به ویژه که در بازنگری قانون اساسی در سال ۱۳۶۸ امکان شورایی در جمهوری اسلامی

حذف شد. رفسنجانی از مرداد ۱۳۸۶ تا اسفند ۱۳۹۳ رئیس مجلس خبرگان بود و به خاطر فشارهایی که پس از انتخابات ۱۳۸۸ بر او وارد شد به اجبار این کرسی را به مهدوی کنی واگذار کرد. او که داوطلب نامزدی در انتخابات دوره پنجم مجلس شد حدود یک سال پیش از آن تاکید کرد که کار مجلس تنها زمانی «حساس» می‌شود که بخواهد رهبر جدید را انتخاب کند. عضو مجلس خبرگان در اسفند ۱۳۹۳ به روزنامه شرق که با تیتراژ درشت از زبان رفسنجانی زده بود: **در آن لحظه حساس لازم نیست رئیس باشم، گفت:**

«برای آن لحظه حساس حتماً لازم نیست رئیس باشم، کافی است عضو خبرگان باشم. انسان در خبرگان می‌تواند صحبت کند و نظرش را بدهد و اگر بخواهم، تأثیرگذار هم خواهم بود.»^{۲۲}

او در دو ماه پایانی ۱۳۹۳ در چند مصاحبه، از جمله با روزنامه شرق و جمهوری اسلامی به مسئله انتخاب جانشینی رهبر کنونی جمهوری اسلامی، علی خامنه‌ای و امکان شورایی شدن رهبری پرداخت. رفسنجانی ۲۶ بهمن ۱۳۹۳ به روزنامه جمهوری اسلامی گفت:

«اگر خبرگان به وظیفه خودش درست عمل کند، در صورت نبودن یک فرد مناسب حتماً می‌توانند [رهبری را] شورایی کنند. چون قانون شورا شدن هم باز است.»^{۲۳}

او ۱۹ اسفند ۱۳۹۲ نیز این موضوع را با گفتگو با روزنامه شرق تکرار کرد: «این مطالب [رهبری شورایی] در قانون اساسی آمده است، هم قبل از بازنگری و هم بعد از بازنگری به آن توجه شده است.»^{۲۴} تکرار چنین سخنانی، به ویژه با نزدیک شدن به

انتخابات پنجمین دوره مجلس خبرگان موجی از پرخاشگری، انتقاد، توهین و در مواردی تهدید علیه رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام به دنبال داشت. در میان شاخص‌ترین افرادی که به طرح امکان‌شورایی شدن رهبری به شدت انتقاد کرده‌اند نام کسانی چون رئیس قوه قضائیه، صادق لاریجانی، دبیر شورای نگهبان، احمد جنتی، رئیس ستاد کل نیروهای مسلح، فیروزآبادی و شماری از اعضای هیئت رئیسه مجلس خبرگان به چشم می‌خورد. فیروزآبادی به گزارش دفاع پرس وابسته به ستاد کل نیروهای مسلح در تاریخ ۲۷ آذر ۱۳۹۴ با اشاره‌هایی صریح، رفسنجانی را امام جمعه فتنه‌گران در سال ۸۸ و طرح رهبری شورایی را حيله جدید هاشمی رفسنجانی خواند و نوشت:

«امروز که شمشیر فتنه کند شده است، حيله جدیدی به نام شورا به کار گرفته می‌شود تا راهکار قانون اساسی برای شرایط اضطرار به طرح شورا در مجمع خبرگان، ولایت فقیه زنده، پویا و برقرار در کشور را بشکنند. کلید شکستن استحکام داخلی اقتدار ایران اسلامی، امروز واژه شورا است.»^{۲۵}

فیروزآبادی با بیان اینکه «امروزه واژه شورا کلید شکستن استحکام داخلی اقتدار ایران اسلامی» است، تاکید کرد که «هیچگاه شورا نیابت ولایت امر و مسئولیت اجرای حکم ولایت فقیه را نمی‌تواند برعهده بگیرد.»

صادق لاریجانی نیز سه روز بعد در واکنش به برخی اظهارات رفسنجانی گفت:

«احساس می‌شود در پشت سر این حرف‌ها یک حرکت مرموز دیگری وجود دارد، یک زمانی بحث شورای رهبری را مطرح می‌کنند با اینکه خلاف نص قانون اساسی است، یا فرض کنید بحث نظارت [بر رهبری] را مطرح می‌کنند.»^{۲۶}

مطابق اصل ۱۱۱ قانون اساسی معتبر کنونی، در صورت فوت یا کناره‌گیری یا عزل رهبر، خبرگان موظفند، در اسرع وقت نسبت به تعیین و معرفی رهبر جدید اقدام نمایند. آئین‌نامه داخلی مجلس خبرگان مقرر کرده که انتخاب رهبر جدید باید با رأی دو سوم نمایندگان این مجلس انجام شود. به این ترتیب احتمال این که این تعداد از اعضای مجلس خبرگان بر سر فرد خاصی به توافق نرسند کم نیست. در اصل یاد شده آمده است: «تا هنگام معرفی رهبر، شورایی مرکب از رئیس‌جمهور، رئیس قوه قضائیه و یکی از فقهای شورای نگهبان به انتخاب مجمع تشخیص مصلحت نظام، همه وظایف رهبری را به‌طور موقت به‌عهده می‌گیرد.» از سوی دیگر در اصل ۱۱۱ هیچ محدوده زمانی مشخصی برای دورانی که شورای سه نفره وظایف رهبری را بر عهده می‌گیرد تعریف نشده است. به عبارت دیگر رفسنجانی و نزدیکانش حتی اگر اندکی بیش از یک سوم کرسی‌های مجلس خبرگان را هم در اختیار داشته باشند می‌توانند مانع رهبر شدن یک فرد خاص شوند و ادامه رهبری شورایی را به اکثریت تحمیل کنند؛ گرچه دو نفر از اعضای آن منصوبان خامنه‌ای هستند.

علی اکبر هاشمی رفسنجانی که در گفتگو با روزنامه شرق می‌گوید «همچنان طرفدار رهبری شورایی است» می‌افزاید: «اگر روزی قرار باشد که دوباره رهبری را انتخاب کنیم، بحث می‌کنیم که فرد یا شورا باشد. در اینجا مشکلی نداریم»،^{۲۷} با واکنش تند یکی دیگر از اطرافیان سیدعلی خامنه‌ای روبرو شد. جنتی در ۱۴ دی‌ماه در همایش امامان جمعه گفت، این عده می‌کوشند اکثریت کرسی‌های مجلس خبرگان را به دست بیاورند و در غیر این صورت اقلیتی قدرتمند و سر و زبان‌دار تشکیل می‌دهند که خبرگان را به هم بریزند و همیشه برای اکثریت مانع‌تراشی کنند:

«برخی کمر بسته‌اند که خبرگان را قبضه کنند، آنها می‌خواهند اگر توانستند اکثریتی در آنجا داشته باشند و یا حتی اگر نشد اقلیت قوی قدرتمند سرزبان‌داری داشته باشند و نگذارند اکثریت کارشان را بکنند که اگر در این کار موفق شدند می‌خواهند شورای رهبری را در خبرگان پیگیری کنند که این چیز بسیار زشت بد و مضر و خلاف قانون اساسی است که موضوع شورای رهبری را مدتهاست که پیگیری می‌کنند.»^{۲۸}

یکی از راه‌های قانونی کردن رهبری شورایی تغییر قانون اساسی است. شورایی که به طور موقت وظایف رهبری را بر عهده دارد می‌تواند فرمان همه‌پرسی هم صادر کند. بر اساس اصل ۱۷۷ قانون اساسی بازنگری در این قانون به پیشنهاد رهبر جمهوری اسلامی و با مراجعه به آرای عمومی انجام می‌شود، اما نقش شورای رهبری در این فرایند در ابهام قرار دارد. رفسنجانی احتمال می‌دهد که اعضای مجلس خبرگان «در آینده بدون شورا نتوانند کار درستی انجام بدهند». او در گفت‌وگو با روزنامه جمهوری اسلامی با امیدواری به «انتخاب درست مردم» خاطر نشان کرد: «البته این کار تا حدودی به مردم هم بر می‌گردد، چون اگر مردم نمایندگان خود را درست انتخاب کنند، می‌توان امیدوار بود.»^{۳۷} جنتی در همایش امامان جمعه با تأکید بر این که رهبری شورایی نه تنها غیرقانونی است که کارآیی و توانایی لازم را نیز ندارد، افزود: با این وجود چندین سال است که این افراد موضوع شورای رهبری را زمزمه می‌کنند:

«این‌ها سال‌ها است که بر شورای رهبری تأکید دارند و آن را زمزمه می‌کنند. این‌ها می‌خواهند قدرت رهبری را تضعیف کنند. یکی از اختیارات خبرگان عزل رهبری است و آنها می‌خواهند از این طریق قدرت مطلقه را از رهبری نظام بگیرند. اینها نقشه‌های شیطانی دارند و بر سر این موضوع تأکید می‌کنند.»^{۳۸}

سعید رضوی فقیه، سخنگوی ستاد انتخاباتی مهدی کروبی اندکی پس از انتخابات سال ۸۸ می‌گوید، یکی از علت‌های اعتراض‌های دامنه‌دار، بی‌اعتمادی مردم به تصمیم‌گیرهای کلان سیاسی در کشور است. او راه حل بحران را تبدیل رهبری فردی به رهبری شورایی عنوان کرد. همزمان، برخی خبرگزاری‌های خارجی از جمله «ریانووستی» روسیه، با اشاره به اختلاف‌های عمیق میان سردمداران جمهوری اسلامی از رایزنی رفسنجانی با شماری از مراجع تقلید و اعضای شاخص مجلس خبرگان برای کنار گذاشتن خامنه‌ای و تشکیل یک شورای رهبری خبر دادند. آن زمان رفسنجانی رئیس مجلس خبرگان بود و با اوج‌گیری جنبش اعتراضی به نتایج اعلام شده انتخابات ریاست جمهوری، اقتدار و جایگاه خامنه‌ای که از نظر معترضان بر تقلب انتخاباتی صحنه گذاشت به شدت تضعیف شده بود. رفسنجانی بحث شورای رهبری را پس از انتخابات سال ۸۴ نیز مطرح کرده بود. او معتقد است نهادهای تحت فرمان خامنه‌ای به ویژه سپاه و بسیج در این انتخابات دخالت کرده و نتیجه را به نفع محمود احمدی‌نژاد تغییر داده‌اند. اندکی پیش از انتخابات سال ۸۸ محمد یزدی، رئیس جامعه مدرسین حوزه علمیه قم و رئیس کنونی مجلس خبرگان در گفت‌وگوی مفصلی با روزنامه جوان، وابسته به سپاه، به نقد رهبری شورایی پرداخت و تاکید کرد که این نوع رهبری «خلاف مبناي اسلام» است.^{۳۹} محمد تقی مصباح‌یزدی، رئیس موسسه آموزشی و پژوهشی خمینی و از نظریه‌پردازان شاخص اصول‌گرایان نیز در نقد رهبری شورایی گفته است: «در اسلام مشورت داریم ولی مشورت با تصمیم‌گیری متفاوت است.»^{۴۰} مصباح‌یزدی که بارها به صراحت بی‌اعتقادی خود به مبانی جمهوریت را اعلام کرده می‌گوید رهبری شورایی در تاریخ ۱۴۰۰ ساله اسلام سابقه نداشته و بدعت است.

بنا بر گزارش‌ها مصباح‌یزدی ۲۱ اردیبهشت ۸۹ در نشست هم‌اندیشی پیرامون ولایت فقیه در مدرسه فیضیه قم گفت: «در پشت مطرح کردن مسئله شورای رهبری، دست ناصالحی برای تضعیف حکومت و ولایت فقیه در کار می‌باشد.»^{۴۱} این سخنان زمانی ابراز شد که بیش از سه دهه از عمر جمهوری اسلامی می‌گذشت و در دهه نخست (تا سال ۶۸) امکان انتخاب ۳ یا ۵ نفر برای رهبری شورای حکومت در قانون اساسی وجود داشت. مصباح‌یزدی در نشست یاد شده درباره طرح شورای رهبری گفته است: «این طرح ممکن است طرحی شیطانی باشد تا کسی که می‌داند رهبر نمی‌شود، فکر کند اگر شورایی باشد در آن شورا حضور پیدا خواهد کرد.»^{۴۲} به این ترتیب امکانی که در قانون اساسی نخست جمهوری اسلامی وجود داشته و به گفته رفسنجانی ۳۵ عضو خبرگان در سال ۶۸ با آن موافق بوده‌اند توسط شماری از کارگزاران حکومت «حیله جدید»، «حرکت مرموز» و حتی «طرح شیطانی» قلمداد می‌شود.

هاشمی رفسنجانی در اعتراض به رد صلاحیت حسن خمینی تندترین حملات را به خامنه‌ای می‌کند. عده‌ای بر این باورند که تمام سخنان او متوجه شورای نگهبان است ولی با کمی تأمل بر آن، به عنوان مثال که قبلاً گفته بود: «ائمه جمعه با رهبری است»، و همچنین که شورای نگهبان از «نهادهای قدرت» زیر نظر سیدعلی خامنه‌ای است که صلاحیت آنها هم توسط خامنه‌ای تایید شده است، متوجه می‌شوید که هاشمی رفسنجانی نه تنها شورای نگهبان، نهادهای نظامی، صداوسیما و نماز جمعه که همگی از «نهادهای قدرت» زیر نظر علی خامنه‌ای هستند، بلکه شخص خامنه‌ای را هم مورد حمله قرار می‌دهد:

«صلاحیت شخصیتی که اشبه به جدش امام خمینی است را قبول نمی‌کنید؛ شما صلاحیت خود را از کجا آورده‌اید؟ چه کسی به شما اجازه داده است که قضاوت کنید؟ چه کسی به شما اجازه داد که یکجا بنشینید و داوری کنید؟ برای مجلس و دولت و جاهای دیگر و اختیارات را در دست بگیرید؟ چه کسی اجازه داد که اسلحه برای شما باشد و تربیون‌ها برای شما باشد؟ چه کسی اجازه داد که تربیون‌های نماز جمعه برای شما باشد و صداوسیما برای شما باشد؟ چه کسی به شما این‌ها را داد؟ اگر امام خمینی و نهضت ایشان و اراده عمومی مردم نبود هیچ‌کدام از این‌ها نبودند. زمانی که باید همه به هم تبریک بگوییم هدیه بدی به بیت امام دادید. خداوند از سر تقصیرتان بگذرد و باید عذرخواهی کنید.»^{۴۳}

در نهایت خامنه‌ای با سخنانی خود چند ساعت قبل از ترور رفسنجانی به تمامی این اختلافات پایان می‌دهد و سایه سنگین و خطرناک او را از روی قدرت خود بر می‌دارد. خامنه‌ای در این سخنانی علی اکبر هاشمی رفسنجانی که در دهه شصت معروف به «اکبرشاه» بود را «اکبرشیطان» عنوان می‌کند و می‌گوید که او دشمن ما است:

«ما هم اگر بد عمل کنیم، اگر به وقت عمل نکنیم، اگر تنبلی کنیم، اگر دشمن را اشتباه بگیریم، اگر به جای شیطان اکبر واقعی، یک برادر ناباب یا ناراهی - که حالا برادر ما است، ولو ناباب و ناراه است - شیطان اکبر ما شد، ضربه خواهیم خورد. پس این هم دشمن ما است.»^{۴۴}

دقت کنیم که این متن از پیش نوشته شده در پوشش سالروز ۱۹ دی گفته شده است. دقیقا روزی که همه از جمله خامنه‌ای می‌دانستند که رفسنجانی مثل همیشه یکشنبه‌ها، تنها به استخر میرود. هاشمی رفسنجانی این را در خاطراتش هم آورده که وی هفته‌ای دو نوبت یکشنبه یا دوشنبه و پنجشنبه تنها به استخر میرود.^{۴۵}

استخر کوشک قتلگاه هاشمی رفسنجانی

در تاریخ ۱۹ دی ماه ۱۳۹۵ صداوسیما و دیگر رسانه‌ها اعلام کردند که هاشمی رفسنجانی بر اثر سکته قلبی درگذشت. بعد از این خبر در بسیاری از رسانه‌های خارجی و در بین چندی از اپوزیسیون‌ها گفته شد که وی به مرگ طبیعی نمرده بلکه او را به قتل رسانده‌اند. خبر ترور وی توسط رسانه‌های داخلی و جیره‌خواران و مزدوران نظام به لودگی گرفته شد. علی خامنه‌ای در پی مرگ رفسنجانی پیام تسلیتی ارسال می‌کند که برخلاف تمام این دوران‌ها که هاشمی را «آیت‌الله» خطاب می‌کردند، خامنه‌ای در پیام خود وی را «حجت‌الاسلام» عنوان می‌کند.^{۴۶} پس از مرگ هاشمی رفسنجانی چندین مکان برای محل دفن وی مد نظر قرار گرفت که در نهایت تصمیم بر این شد که وی در قصر خمینی دفن شود؛ و مراسم تشییع از ساعت ۱۰ صبح روز ۲۱ دی ۹۵ از جلوی دانشگاه تهران آغاز شد.^{۴۷} نماز میت اکبر هاشمی رفسنجانی به اقامت سیدعلی خامنه‌ای خوانده شد. اما با این حال اقامه این نماز نیز با حواشی همراه بود. رهبر مستبد رژیم حاکم بر ایران در این نماز جمله مستحب «اللهم انا لا نعلم منه الا خيرا» (ترجمه: خدایا ما جز خوبی از او ندیدیم) را که پیش از این در نماز میت محمدرضا مهدوی‌کنی و آیت‌الله خوشوقت و همسر روح‌الله خمینی سه مرتبه قرائت کرده بود، نخوانده و بجای آن جمله مستحب «اللهم انک قبضت روحه و انت غنی عن عذابه و هو محتاج الی رحمتک» (ترجمه: خدایا تو او را قبض روح کردی و تو از عذاب او بی‌نیازی و او به رحمت تو نیازمند است) را قرائت نمود و در پایان دعای نماز نه مرتبه تعبیر «عَفْوَك» (ترجمه: بگذر) را تکرار نمود.^{۴۸}

قاضی‌زاده هاشمی، وزیر بهداشت، در حاشیه مراسم وداع با پیکر هاشمی رفسنجانی در حسینیه جماران در جمع خبرنگاران مطلبی را عنوان کرد مبنی بر اینکه تیم پزشکی همراه وی نبوده و کوتاهی کرده‌اند. این صحبت‌های قاضی‌زاده شک و تردیدها را نسبت به مرگ مشکوک هاشمی بیشتر کرد:

«آن طور که به من گزارش شده ظاهراً تیم پزشکی همراه ایشان نبوده، درحالی که همراه شخصیت‌ها باید تیم پزشکی حاضر باشد. تیم پزشکی زمانی هم که متوجه شدند، فرصت از دست رفته بود و شاید اگر بودند هم نمی‌توانستند کاری کنند اما اگر این گزارشی که به من داده شده درست باشد کوتاهی کرده‌اند.»^{۴۹}

حسین مرعشی، برادر همسر رفسنجانی در پاسخ به این پرسش که چرا تیم پزشکی هاشمی رفسنجانی را که در دایره مسئولان طراز اول نظام قرار داشتند، همراهی نمی‌کرد، می‌گوید: «دلیل عدم همراهی تیم پزشکی مشخص نیست اما چیزی که مشخص است اینکه هیچ پزشک یا کوچک‌ترین امکانات پزشکی همراه با ایشان نبود.»^{۵۰}

دکتر حسن عباسی، سخنگوی اورژانس تهران به همشهری می‌گوید: «پس از حمله قلبی آیت‌الله هاشمی رفسنجانی هیچ تماسی با مرکز اورژانس تهران در اینباره گرفته نشد و همراهان او شخصاً وی را به بیمارستان منتقل کردند.»^{۵۱}

غلامعلی رجایی مشاور هاشمی رفسنجانی در مجمع تشخیص مصلحت نظام در گفتگویی با روزنامه شرق در تاریخ ۲۵ دی ماه ۱۳۹۵ درباره وضعیت جسمی او چهار روز پیش از مرگش، انجام داد که در جای خود تردیدها را نسبت به مرگ وی بیش از پیش برانگیخت:

«از وضعیت سلامت ایشان بی‌خبر نبودم. چون یک شائبه‌ای درباره عروقتشان مطرح شده بود. من چهار روز قبل از این اتفاق یک نشست خصوصی با ایشان داشتم. بحثی شد که به سلامتی ایشان ربط داشت. ایشان خودشان گفتند اخیراً یک پزشک از آلمان آمده و یک دستگاه جدید هم با خودش آورده بود و قلب من را معاینه کرد و گفت شما قلب یک جوان ۲۰ساله را دارید. من دست‌هایم را بالا بردم و گفتم خدا را شکر. ایشان گفتند من هیچ چیزیم نیست.»^{۵۲}

فاطمه هاشمی فرزند ارشد هاشمی رفسنجانی در گفتگویی با ایسنا از وضعیت جسمانی سالم پدر توسط پزشک ایرانی مقیم آمریکا سخن می‌راند و همچنین در واکنش به سخنان محمدهاشمی که گفته بود مرگ برادرش ایست قلبی بوده است، به طور غیرمستقیم واکنش نشان داده و اشاره می‌کند که اظهار نظر نزدیکان خانواده هاشمی رفسنجانی درباره علت مرگ او دقیق نیست و می‌افزاید هیچ مشکل و ناراحتی قلبی در پدرم وجود نداشت و ایشان از نظر جسمی خیلی از فرزندان قوی‌تر بودند:

«ایشان هیچ مشکلی از نظر سلامت نداشتند. پنجشنبه هفته قبل از فوت، پزشکی ایرانی که مقیم آمریکا هستند با یک دستگاه سونوگرافی مجهز و با اصرار من ایشان را معاینه کردند و به من گفتند پدر شما به قدری سالم است که به راحتی تا ۱۰ سال بدون هیچ مشکلی می‌تواند زندگی کنند؛ تمام بدن ایشان را بررسی کردند، حتی آزمایش دادند که جواب آن‌ها بعد از فوت ایشان آماده شد و همه چیز طبیعی بود؛ ایشان هیچ مشکلی نداشتند. آقای هاشمی وزیر بهداشت، دکتر طباطبایی و دکتر ناظری در مصاحبه‌های خود مطالبی را مطرح کردند که در مواردی دقیق نبوده است. قند ایشان کنترل شده بود و میزان آن روی ۸۵ الی صد بود و هیچ مشکل و ناراحتی قلبی در پدرم وجود نداشت. درباره اینکه برخی می‌گویند عمل آنژیو روی پدرم انجام شده است باید بگویم حقیقت آن است

که این کار به اجبار پزشک ها و من انجام شد. جواب آنژیو نیز حاکی از این بود که هیچ گونه مشکلی در قلب ایشان وجود ندارد؛ چرا که آیت الله هاشمی کوه نوردی می کردند و پله های مجمع را با دو طی می کردند و هر روز دور حیاط خانه نیز می دویدند، ایشان از نظر جسمی خیلی از فرزندانشان قوی تر بودند، با اینکه در خانه ایشان آسانسور وجود دارد، اما ایشان به هیچ وجه از آن استفاده نمی کرد و از پله بالا و پایین می رفتند.^{۵۳}

اینک اما محمد هاشمی در آخرین مصاحبه اش با روزنامه شهروند در تاریخ ۲۵ آذر ۱۳۹۶ گفته است که مرگ برادرش غیر مترقبه و غیر عادی بوده و افزوده است:

«علت مرگ را در بیمارستان ایست قلبی اعلام کردند، ولی علت ایست قلبی را کسی اعلام نکرد. هنوز هم کسی اعلام نکرده که علت ایست قلبی چه بوده. روزهای نخست که ما و اعضای خانواده حالت عادی نداشتیم، یعنی من تعادلی نداشتم و حالت شوک بسیار بدی به من وارد شده بود و طبعاً نمی توانستم خیلی در این نوع مسائل بررسی و تعقل کنم. وقتی پزشکان گفتند ایشان ایست قلبی داشتند، من هم که در بیمارستان بالای سر اخوی بودم اعلام کردم علت ایست قلبی بوده، اما علت ایست قلبی مشخص نشد.»^{۵۴}

وی همچنین در پاسخ به این پرسش که آیا پیگیری نکردید، گفته است:

«جوابی نگرفتیم، یعنی جواب پزشکی یا علمی از این قضیه نگرفتیم که ببینیم علت ایست قلبی چه بوده است، چون کالبدشکافی هم انجام نشد، بنابراین برای ما علت ایست قلبی نامشخص است. آن چیزی هم که برخی از رسانه ها عنوان می کنند، همین است که علت ایست قلبی مشخص نیست. به ما رحلت آیت الله را به دلیل ایست قلبی اعلام کردند، اما این که علت ایست قلبی چه بود؟ آن را هنوز نمی دانیم. اخوی روز یکشنبه مرحوم و سه شنبه دفن شدند، در این دو روز شرایطی نداشتیم که بتوانیم دنبال علت این موضوع برویم. بعد از این که ایشان هم دفن شدند، بعضی از امکانات از دست رفته بود، بالاخره اگر

کالبدشکافی می‌شد و علت خاصی داشت، مشخص می‌شد، اما ما راهی برای پیگیری نداشتیم که بتوانیم این کار را انجام دهیم.»^{۵۵}

سران جمهوری اسلامی از زمان قتل رفسنجانی تا یک هفته بعد از آن خبر دقیقی از چگونگی مرگ وی ارائه نمی‌دادند و فقط به این بسنده می‌کردند که وی «به طور ناگهانی دچار ایست کامل قلبی شدند، بلافاصله به یکی از بیمارستان های تهران منتقل شدند و پس از یک ساعت فوت کردند.»^{۵۶} حتی حسین مرعشی که شاید از اصل ماجرا باخبر نبوده، می‌گوید که هاشمی رفسنجانی در راه بازگشت به خانه و در داخل ماشین ایست قلبی کرده است.^{۵۷} اما مهدی خزعلی پزشک و فعال سیاسی که در دوران‌هایی پست‌های حکومتی را عهده‌دار بود طی سخنانی پرده از مرگ رفسنجانی بر می‌دارد و مرگ وی را خفگی در آب اعلام می‌کند:

«باید عرض کنم پزشکان معالج می‌گویند که وقتی هاشمی را به بیمارستان آوردند لب‌ها کبود بوده است و ریه‌ها پر از آب. این به معنای این است که علت مرگ، خفگی در آب است.»^{۵۸}

یک هفته بعد از اینکه مشخص شد رفسنجانی در استخر مرده آرام آرام افشا شد وی در استخر کوشک واقع در مجموعه سعدآباد به مرگ محکوم شده است که هفته‌ای ۲ روز آقای هاشمی آنجا می‌رفته و با توجه به تسلط وی به شنا، به صورت انفرادی و در غیاب محافظان شنا می‌کرد.^{۵۹} غلامعلی رجایی در مصاحبه با اعتماد به سوال مجری که «چرا ایشان را به بیمارستان شهدای تجریش بردند؟ آیا در مسیر مجمع به خانه بوده اند؟ جواب می‌دهد: بله، منزل نبوده‌اند؛ اگر منزل بودند که ایشان را به همان بیمارستان قلب جماران می‌بردند»^{۶۰}

در جریان مرگ مشکوک هاشمی رفسنجانی بود که خبر وصیت‌نامه وی در رسانه‌ها خبرساز شد: «محسن هاشمی: ممکن است وصیت‌نامه دیگری هم باشد که هنوز آن را پیدا نکرده‌ایم. یاسر هاشمی: هنوز نتوانستیم وصیت‌نامه اصلی ایشان را که خبر داریم نوشته و در جایی گذاشته بود پیدا کنیم. فاطمه هاشمی: همان موقعی که پدرم فوت شدند، آقایان آمدند و هرچه بود و نبود را با خودشان برداشتند و بردند.»^{۶۱}

فائزه هاشمی نیز در مصاحبه‌ای با روزنامه اعتماد اظهار می‌کند که اگر علت فوت روشن شود شاید جای وصیت‌نامه نیز مشخص شود:

«ما وصیت‌نامه جدیدی پیدا نکرده‌ایم اما خود این موضوع که اصلاً وصیت‌نامه‌ای وجود داشته یا نداشته، محل بحث است. این اطمینان کامل وجود ندارد که وصیت‌نامه‌ای نوشته شده باشد. معمولاً افرادی که با عقل و درایت عمل می‌کنند وصیت‌نامه می‌نویسند. اینکه بابا با آن سن و سال وصیت‌نامه ننوشته باشد از نظر ما عجیب است. نمی‌توانم صد درصد بگویم که حتماً وصیت‌نامه نوشته بود اما فکر می‌کنم که احتمال نوشتن وصیت‌نامه بیش از احتمال ننوشتن آن است. فکر نمی‌کنم بابا در مورد وصیت‌نامه فردی امین‌تر از خانواده و مامان داشته باشند. شاید من در جریان نیستم که بالاخره وصیت‌نامه‌ای نوشته شده یا خیر. اما اصل ابهام از اینجا است که حادثه فوت یکباره اتفاق افتاد. تا مدتی نیز درگیر عزاداری بودیم و مسئله وصیت‌نامه را پیگیری نکردیم. منزل در اختیار ما بود و مطلع بودیم که وصیت‌نامه‌ای نیست اما مجمع و جاهای دیگری که محل کار بابا بود را نگشتیم. بنابراین وصیت‌نامه می‌تواند در این فاصله گم شده باشد. به خصوص اگر ابهام در نحوه فوت ایشان را بپذیریم. به صورت قطعی نمی‌توانم بگویم اما با توجه به حدسیاتی که در این خصوص وجود دارد، می‌توان این دو موضوع را به یکدیگر ربط داد. به هر حال ما در مورد علت مرگ نیز به صورت قطعی نمی‌توانیم اظهارنظر کنیم و همه چیز مبهم و ناشی از

حدسیات است. اگر ابهام در مورد علت مرگ رفع شود، وصیت‌نامه پیدا نمی‌شود اما میتوان فهمید که کجاست. اگر کسی وصیت‌نامه را برداشته باشد به ما نمی‌گوید اما شاید بتوان فهمید که وصیت‌نامه کجاست. آن وقت می‌توان با قطعیت بیشتری صحبت کرد. ما نمی‌دانیم که حتماً نکات خاصی در کار بوده است یا خیر. ممکن است این وصیت‌نامه به موضوع خاصی اشاره نداشته باشد. اگر فرض گم شدن یا برداشته شدن وصیت‌نامه را پذیریم باز هم ممکن است که آن افراد فکر کرده باشند وصیت‌نامه حاوی نکات مهمی بوده است. من اولاً نمی‌توانم با قطعیت بگویم که وصیت‌نامه‌ای نوشته شده است. دوماً با قطعیت نمی‌توانم بگویم که حتماً اسرار و نکات مهمی در آن درج شده است. اما ممکن است عده‌ای فکر کرده‌اند این وصیت‌نامه حاوی اسراری است و رفتند سراغ آن. الان هم نمی‌توانند دوباره وصیت‌نامه را برگردانند.»^{۶۲}

اما در رابطه با چگونگی ترور هاشمی، علی مطهری، نائب رئیس مجلس شورای اسلامی در گفتگویی با اعتمادآنلاین وجود مواد رادیواکتیو در بدن رفسنجانی و ترور بیولوژیکی او را تایید کرد: «من آن زمان شنیده بودم در آزمایش‌ها خونی که از آیت‌الله هاشمی گرفته بودند مواد رادیواکتیو وجود داشت و ممکن است علت فوت این باشد. این مطلب را از سوی خانواده آیت‌الله هاشمی شنیده بودم که باعث شد این موضوع را پیگیری کنم.» او با بیان این مطلب تصریح کرد: «وقتی این موضوع را پیگیری کردم و از مسئولان امر پرسیدم به من گفتند که مواد رادیواکتیو در حدی نبوده که باعث فوت آیت‌الله شود!» او به این سوال که از چه کسی این موضوع را پیگیری کرده است پاسخ نداد. مطهری در این گفتگو با تأکید بر اینکه پیگیری این مسئله از طریق شخصیت حقیقی من بوده است و از طرف مجلس مأموریتی در اینباره نداشتم گفت: «من از طریق هیئت‌رئیس مجلس یا از طریق کمیسیون خاص مأمور پیگیری این پرونده نبودم

و وقتی از خانواده آیت الله هاشمی شنیدم، این موضوع را خودم شخصاً پیگیری کردم.»
 نائب رئیس دوم مجلس شورای اسلامی اظهار کرد: «پاسخی که به من در این باره داده شد مبنی بر اینکه مواد رادیواکتیو در حدی نبوده که موجب فوت آیت الله شود چون از طریق یکی از مقامات عالی بیان شد باید به آن اعتماد کنیم اما اگر کسانی اسناد و مدارکی برخلاف این مسئله دارند باید ارائه کنند تا بررسی شود.»^{۶۳}

پس از انتشار خبر حذف زندگی نامه رفسنجانی از سایت مجمع تشخیص مصلحت نظام در سایت اعتمادآنلاین، روابط عمومی مجمع، اقدام به اصلاح این بخش کرد و زندگی نامه هاشمی نیز به سایت مجمع تشخیص مصلحت نظام بازگردانده شد. اما واکنش فاطمه هاشمی نسبت به حذف زندگینامه رفسنجانی از سایت مجمع تشخیص بسیار حائز اهمیت است. وی در اعتراض به این اقدام نوشت: «وقتی آقای هاشمی را حذف فیزیکی می کنند توقع دارید زندگینامه ایشان را حذف نکنند؟!»

غلامعلی رجایی، مشاور هاشمی رفسنجانی در گفت و گویی درباره علت مرگ هاشمی رفسنجانی صریحاً می گوید هاشمی با سگته و مرگ طبیعی نمرده است:

«می دانم اتفاقی افتاده است، و آن اتفاق مرگ طبیعی و سگته نیست، نه من آدم امنیتی هستم که بتوانم جزییات واقعه را تجزیه و تحلیل کنم و نه اطلاعات لازم را دارم، تنها می دانم که اتفاقی افتاده است. بر حسب قاعده آقای هاشمی شاید خود را در معرض ترور می دیده است. فاطمه خانم هم یک بار چیزی گفت: «یک کسی با موتور نزدیک شده و گفته است که به پدرتان بگوید که می خواهند بزنندش» و بعد هم رفته است...حالا آن شخص چه کسی بوده، و از کجا گفته این حرفها را من نمی دانم. به نظر من باید منتظر باشیم مقامات امنیتی اظهارنظر بکنند؛ چون در این قضیه نظر دادن من مبنای کارشناسی

ندارد. حالا به هر حال ابهاماتی وجود دارد، نکاتی هست که به طور حتم در چند دهه‌ی دیگر روشن خواهد شد. ولی آن چیزی که ما از آقای هاشمی سراغ داشتیم که آخرین روز را هم من فیلمش را منتشر کردم... دوربین‌های مدار بسته گرفته بودند. ما صحبت کردیم، یک مکث کردند و مثل همیشه پله‌ها را طی کردند و دویدند. من هم در فیلم برمی‌گردم و پشت سرم را نگاه می‌کنم... آن هاشمی که ما دیدیم ده، پانزده سال دیگر همین هاشمی بود، ایشان پله‌ها را می‌دوید. ما مشاهد چند جا برای بازدید رفتیم و واقعاً ایشان در سن هشتاد و یک سالگی پله‌ها را می‌دوید.^{۶۴}

«پرونده قتل هاشمی رفسنجانی در شورای عالی امنیت ملی در حال بررسی است»، این خبری بود که محسن هاشمی در حالی که حدود دو ماه از مرگ علی اکبر هاشمی رفسنجانی می‌گذشت به هفته نامه صدا داد. پرونده‌ای که به گفته او علی شمخانی، دبیر شورای عالی امنیت ملی و رضا سیف‌اللهی، معاونش آن را بررسی می‌کردند. اکنون فائزه هاشمی دختر هاشمی رفسنجانی در گفتگو با اعتمادآنلاین درباره سرنوشت این پرونده توضیح می‌دهد و از ترور بیولوژیکی پدرش پرده برمیدارد و به تمامی تردیدها پایان می‌دهد. او با بیان اینکه جلسه‌ای با حضور همه اعضای خانواده و برخی از اعضای شورای عالی امنیت برگزار شد گفت: «در این جلسه به ما اعلام کردند بررسی‌ها نشان می‌دهد که در بدن پدر ۱۰ برابر حد مجاز رادیواکتیو بوده است.» فرزند هاشمی در پاسخ به این سوال که آیا این پرونده در شورای عالی امنیت ملی بسته شد گفت: «درباره اینکه این پرونده در شورای عالی امنیت ملی بسته شده است یا خیر اطلاعی به ما ندادند اما از صحبت‌های اعضای شورای امنیت ملی در آن جلسه اینطور بر می‌آمد که پرونده از نظر آنان مختومه شده است.»^{۶۵}

اما تمامی این اسناد در اثبات قتل رفسنجانی یک طرف، اعتراف به ترور او هم یک طرف. نظام جمهوری اسلامی به درجه‌ای رسیده است که همانطور که در یک برنامه تلویزیونی با حضور انیس نقاش که با افتخار از ترور بختیار صحبت می‌کنند، امروزه هم بسیار عادی اعتراف به قتل رفسنجانی می‌کنند. تروریسم برای جمهوری اسلامی یک موضوع عادی و افتخارآمیز است. روز پنجشنبه تجمعی در مدرسه فیضیه قم با هدف اعتراض به سیاست‌های دولت برگزار شد که وجود یک تابلو با مضمونی تهدیدآمیز نسبت به رئیس جمهور، توجه بسیاری از کاربران فضای مجازی را جلب کرد و با واکنش بسیار زیادی مواجه شد. بر روی این تابلو نوشته شده بود: «ای آنکه مذاکره شغارت - استخر فرح در انتظارت». جالب اینکه روی دسته تابلوهای این مراسم نوشته شده بود «بعد از مراسم تابلوها را تحویل دهید» جمله‌ای که برنامه ریزی شده بودن این تجمع توسط یک جریان خاص را برملا کرد. تجمعی که با حمایت سپاه پاسداران برگزار شده بود.



فصل هفتم

اشغال سفارت آمریکا



بعد از فاجعه ۱۳۵۷ حمله به سفارت آمریکا و به گروگان گرفتن دیپلمات‌های آمریکایی به دست اراذل و اوباشی که خود را دانشجویان پیرو خط امام نامگذاری کرده بودند، توسط خمینی «انقلاب دوم» نام گرفت و یکی از مهمترین حوادث آن سال‌ها در سطح جهانی شد. این گروگان‌گیران «در واقع نیروهای ویژه وابسته به سپاه

پاسداران بودند که توسط چریک‌های سازمان آزادی بخش فلسطین و زیر نظر افسران سازمان امنیت شوروی تعلیم دیده بودند. این عملیات با هدایت مستقیم موسوی خوئینی‌ها و سید علی خامنه‌ای که هر دو از روحانیون تربیت شده در مرکز آموزشی کا.گ.ب یعنی دانشگاه پاتریس لومومبا در مسکو بودند، انجام شد. هدف آن دستیابی سازمان امنیت شوروی به مدارک محرمانه سفارت آمریکا و همچنین بریدن دست ایالات متحده آمریکا از ایران بود تا اتحاد جماهیر شوروی بتواند با اطمینان خاطر ایران پس از انقلاب را ببلعد.^۱

رهبران شوروی که تا پیش از اشغال سفارت آمریکا به خمینی به عنوان شریک ابر قدرت شرق به دیده تردید می‌نگریستند، بعد از موضع‌گیری‌های خمینی در ۱۴ آبان ۱۳۵۸ نسبت به اشغال سفارت آمریکا که آن را انقلاب دوم نامید، از آمریکا به عنوان شیطان بزرگ یاد کرد، به سفارت آمریکا لقب لانه جاسوسی، مرکز توطئه و فساد داد و این اقدام به اصطلاح دانشجویان پیرو خط امام را شدیداً مورد حمایت قرار داد، همین موضع‌گیری‌ها و اعمال قاطع و تند خمینی نسبت به آمریکا باعث شد که اتحاد جماهیر شوروی خیالش از آمریکاستیزی و غرب‌ستیزی خمینی آسوده گردد. ولادیمیر کوزیچکین درباره تغییر دیدگاه شوروی به خمینی پس از اشغال سفارت آمریکا، در خاطراتش می‌نویسد:

«اشغال سفارت آمریکا در تهران رهبران مسکو را حسابی گیج کرده بود، تا پیش از این اقدام، رهبران شوروی خمینی را مهره پیاده (سرباز) امپریالیسم آمریکا در بازی شطرنج سیاسی ایران می‌دیدند که بر پایه محاسباتشان انتظار داشتند به زودی کمپین ضد آمریکایی خمینی تخفیف پیدا کنند. بارها رهبران شوروی درباره سخنان ضد آمریکایی

خمینی تا پیش از اشغال سفارت گفته بودند که خمینی همانند سگی است که واق واق می‌کند اما پاچه نمی‌گیرد. اما در ماجرای حمله به سفارت آمریکا، این سگ، بسیار سخت آمریکایی‌ها را گاز گرفت. حالا باید رفتار مسکو در قبال رژیم خمینی تغییر می‌کرد و به حمایت از خمینی می‌پرداختند. اتحاد جماهیر شوروی باید خطر حمله آمریکایی‌ها به ایران در پاسخ به اشغال سفارت این کشور را تا حد امکان خنثی می‌کرد. به آمریکایی‌ها اخطار داده شد که حمله به ایران در حکم حمله به مرزهای جنوبی اتحاد جماهیر شوروی تلقی خواهد شد که امنیت شوروی را به خطر خواهد انداخت و پیامدهای آن ممکن است برخورد مستقیم بین دو ابرقدرت باشد. برای ما شوروی‌ها آشکار شده بود که آمریکا قصد برخورد مستقیم با ایران را در این حادثه ندارد. این برای مقامات انقلابی ایران یک دستاورد بزرگ بود که زیر چتر امنیتی شوروی قرار گرفتند. این موضع‌گیری شوروی دست خمینی و مقامات انقلابی ایران را باز گذاشت تا بدون نگرانی، بازداشت طولانی گروگان‌های آمریکایی را ادامه دهند.^۲

همین موضع‌گیری‌های شوروی باعث شد که جمهوری اسلامی زیر چتر امنیتی شوروی، دیپلمات‌های آمریکایی را به مدت ۴۴۴ روز به گروگان بگیرند. «روس‌ها که همه چیز را بازی شطرنج می‌دیدند، خمینی را مهره پیاده یا همان مهره سرباز در بازی شطرنج آمریکایی‌ها تصور کرده بودند. به همین دلیل اگر چه مهره‌های بسیاری را در فرانسه به وی می‌رساندند، همچنین با احتیاط وی را زیر نظر داشتند و از دیگر رهبران پر نفوذ مذهبی از جمله آیت الله طالقانی هم غافل نبودند. مرگ طالقانی و حمایت آشکار خمینی از اشغال سفارت آمریکا سبب شد که ساکنان کاخ کرملین در مسکو در حمایت از خمینی و تیم همراه وی مصمم شوند و به این شکل برگی تازه در تاریخ روابط اتحاد جماهیر شوروی و ایران پس از انقلاب اسلامی ورق خورد. پیش از پرداختن

به اصل حادثه اشغال سفارت ایالات متحده در تهران، بررسی تاریخچه حمله به سفارتخانه‌ها پس از انقلاب و علاقه‌مندی سازمان امنیت شوروی برای دستیابی به اسناد برخی از این اماکن نگاه می‌اندازیم.^۳

تلاش کاغذ برای دسترسی به اسناد سفارت آمریکا و اسرائیل

پس از وقوع انقلاب اسلامی در ایران در بهمن ۱۳۵۷ خورشیدی، ساکنان کاخ کرملین در مسکو بسیار علاقه‌مند بودند تا با کمک انقلابیون وفادار به اتحاد جماهیر شوروی، به اسناد چند مرکز استراتژیک ایالات متحده آمریکا در ایران دست یابند. از آنجا که حکومت شاه در ایران متحد نزدیک ایالات متحده آمریکا در منطقه خاورمیانه بود، این مراکز و اسناد موجود در آنها حکم معدن الماس اطلاعاتی برای شوروی داشت، از جمله این مراکز سفارت ایالات متحده در تهران، مرکز مستشاری آمریکایی‌ها در اداره دوم ارتش و همچنین سفارت اسرائیل در تهران بود. سه روز پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ۲۵ بهمن ۱۳۵۷ خورشیدی، سازمان چریک‌های فدایی خلق که از حمایت آشکار شوروی برخوردار بودند، به سفارت آمریکا در تهران حمله کردند و قصد اشغال آن را داشتند. این حمله با وساطت ابراهیم یزدی به ثمر نرسید و چریک‌های فدایی خلق محوطه سفارت آمریکا را بدون موفقیت ترک کردند. سفارت اسرائیل و اسناد موجود در آن هم، از دیگر اهدافی بود که سازمان امنیت شوروی بسار علاقه داشت آنها را در اختیار داشته باشد. اما اقدام به موقع اسرائیلی‌ها در تخلیه سفارت اسرائیل در تهران سبب شد تا هیچ سند و مدرکی برای شوروی‌ها به جای نماند و با شعله‌ور شدن

آتش انقلاب، خانواده دیپلمات‌های اسرائیلی در پاییز ۱۳۵۷ خورشیدی، ایران را ترک کردند. تنها پنج روز پس از انقلاب در ۲۷ بهمن ماه ۱۳۵۷، برابر با ۱۶ فوریه ۱۹۷۹ میلادی، دست اندرکاران انقلاب ایران، قطع روابط سیاسی و دیپلماتیک با اسرائیل را اعلام کردند. جان دیپلمات‌های اسرائیلی در معرض خطر جدی قرار داشت. بر پایه اسناد محرمانه دولت اسرائیل که پس از ۳۵ سال در فوریه سال ۲۰۱۴ میلادی از حالت محرمانه خارج و منتشر شد، با همکاری دولت آمریکا سفیر و کارکنان سفارت اسرائیل همگی باهم با هواپیما به آلمان و از آنجا به اسرائیل منتقل شدند. نخست‌وزیر وقت اسرائیل مناخیم بگین در نوزدهم فوریه ۱۹۷۹ میلادی، برابر با ۳۰ بهمن ۱۳۵۷ خورشیدی، در نامه‌ای خطاب به جیمی کارتر رئیس جمهور آمریکا از تلاش‌های نیروهای آمریکایی برای همکاری در تامین امنیت و خروج به موقع دیپلمات‌ها و کارکنان سفارت اسرائیل از ایران تشکر کرد. همزمان با خروج اسرائیلی‌ها از ایران، یاسر عرفات، رهبر سازمان آزادی بخش فلسطین و همکار وفادار سازمان امنیت شوروی، به همراه مشاور ارشد امنیتی‌اش هانی‌الحسن و تیم رهبری این سازمان به تهران رفت و سفارت اسرائیل به آن‌ها تحویل داده شد و نام سفارت فلسطین بر آن نهاده شد.

بر اساس خاطرات ولادیمیر کوزیچکین، مأمور سازمان امنیت شوروی در تهران که در قالب دیپلمات در سفارت شوروی کار می‌کرد و در سال ۱۹۸۲ میلادی، سه سال پس از انقلاب اسلامی در ایران به انگلستان پناهنده شد، مأموران سازمان امنیت شوروی، کا.گ.ب، تقریباً همزمان با رهبران سازمان آزادی بخش فلسطین به سفارت اسرائیل پا گذاشتند. کوزیچکین سرخوردگی مأموران سازمان امنیت شوروی را از اینکه

همه اسناد محرمانه به موقع از سفارت خارج شده بود و جز ساختمان خالی سفارت، چیز باارزش دیگری به دست نیاوردند، شرح داده است.

هدف دیگری که سازمان امنیت شوروی برای دستیابی به اسناد آن، پس از انقلاب کمین کرده بود، مرکز مستشاری آمریکایی‌ها در اداره دوم ارتش شاهنشاهی ایران بود. اسناد محرمانه این مرکز تقریباً بدون مقاومت و نگرانی با همکاری سیدعلی خامنه‌ای در شورای انقلاب و مسعود کشمیری به عنوان عضو کمیته انقلاب اسلامی مستقر در اداره دوم ارتش، انجام شد. مستشاران آمریکایی در دوران حکومت شاه در ایران در امور نظامی، اطلاعاتی و امنیتی همواره در کنار ارتش شاهنشاهی و سازمان امنیت ایران فعال بوده‌اند. آنها با بهره‌گیری از جدیدترین تکنولوژی‌های روز برای کشف و خنثی سازی توطئه‌های مخالفان حکومت شاه به ویژه توطئه‌های ماموران سازمان امنیت شوروی، به نیروهای امنیتی ایران کمک می‌کردند، ژنرال قره‌باغی در خاطرات خود در این مورد می‌نویسد:

«علاوه بر اینکه دولت ایران عضو پیمان مرکز سنتو بود، یک قرارداد دوجانبه جداگانه نیز با دولت آمریکا داشت که به موجب آن، دولت آمریکا متعهد شده بود در مقابل هر نوع خطر و تهدید کمونیسم در منطقه به کشور ایران کمک و از استقلال و تمامیت ایران دفاع نماید، اعم از اینکه این خطر خارجی باشد یا داخلی. برابر مدارک اطلاعاتی و برآوردهای اداره دوم ستاد بزرگ ارتشداران که بر حسب معمول با هماهنگی مستشاران مربوطه آمریکایی بررسی و تهیه شده بود و همچنین بیانات رسمی اعلیحضرت نخست وزیر و سایر مقامات مسوول، آشوبگران و اغتشاشگران اصلی را را کمونیست و مارکسیست‌های اسلامی تشخیص داده بودند و همگان معتقد بودند که اغتشاش کنندگان در کشور در ظاهر به صورت مسلمان و به نام اسلام عمل می‌کنند ولی در باطن کمونیست هستند و منظورشان

اضمحال کشور است... در نتیجه طبق برآوردهای اطلاعاتی ستاد، تهدیدی که علیه کشور و دولت صورت می‌گرفت، تهدید مشترک علیه ایران و آمریکا و تهدید کمونیسم تلقی می‌گردید. بنابراین در بحث و بررسی‌هایی که در مذاکرات اولیه با ژنرال هایزر و ژنرال گس، به عمل می‌آمد، ابتدا عقیده و نظر اینها این بود که باید با قدرت در مقابل این خطر کمونیسم مقاومت و از آن جلوگیری کرد و ضمن اعلام پشتیبانی دولت آمریکا از دولت بختیار اظهار می‌کردند راه حل برقراری آرامش در کشور این است که ارتش از دولت قانونی پشتیبانی نماید.^۴

در تاریخ ۱۰ تیر ۱۳۵۸ طی جلسه مشترک شورای انقلاب و دولت موقت در حضور خمینی، نتیجه بر آن شد که شورای انقلاب و دولت موقت در یکدیگر ادغام شوند. علی‌خامنه‌ای که معاون وزیر دفاع در دولت موقت شد از فرصت استفاده کرد و مسعود کشمیری را از طرف معاونت وزارت دفاع در دولت موقت به ستاد فرماندهی ارتش معرفی کرد تا به عنوان مسوول بخش اسناد نیروی هوایی در کمیته اداره دوم ارتش و همچنین مسوول بخش اسناد مربوط به مستشاران آمریکایی مشغول به کار شود. رئیس ستاد کل ارتش جمهوری اسلامی ناصر فرید در نامه‌ای با مهر اقدام سریع، به تاریخ ۱۱ تیر ۱۳۵۸، مسعود کشمیری را به فرماندهی ستاد نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی معرفی کرد:

«بسمه تعالی - جمهوری اسلامی ایران - ستاد کل ارتش - از ستاد کل ارتش جمهوری اسلامی ایران (اداره دوم) به فرماندهی ستاد نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران - موضوع: بررسی اسناد و مدارک طبقه بندی شده - بدینوسیله آقای مسعود کشمیری که از دفتر نخست وزیری جهت بررسی اسناد و مدارک طبقه بندی شده تا رده بکلی سری تعیین گردیده‌اند، به آن نیرو معرفی می‌شوند. دستور فرمایید مسوولین امر در این زمینه

تسهیلات لازم معمول و همکاری بایسته به عمل آورند. رییس ستاد کل ارتش جمهوری اسلامی ایران - ناصر فرید - یازدهم تیر ۱۳۵۸»^۵

مرکز مستشاری آمریکایی‌ها در ارتش شاهنشاهی در نیروی هوایی مستقر بود و تنها یک روز پس از اینکه خامنه‌ای به معاونت وزارت دفاع در دولت موقت رسید، با حکمی مسعود کشمیری را جهت دسترسی به پرونده‌های فوق محرمانه ارتش شاهنشاهی و مرکز مستشاری آمریکایی‌ها برگزید. محمدمهدی اسلامی عضو مرکز مطالعات استراتژیک ریاست جمهوری و از نویسندگان کتاب پرونده مسکوت در شهریور ۱۳۸۸ خورشیدی در مقاله‌ای نوشت:

«مطابق اطلاعات برخی از کارشناسان و مسئولان ذیربط در زمان نفوذ کشمیری به ارتش، وی از اختیارات ویژه‌ای در رفت و آمد آزادانه به محل بایگانی اسناد طبقه‌بندی شده برخوردار بوده و پرونده‌های سری مربوط به پروژه‌های حساس آمریکایی‌ها در نیروی هوایی زمان شاه مانند پروژه HB یا IBEX توسط وی مورد دستبرد واقع شده بود.»^۶

محمدحسن روزی طلب عضو مرکز مطالعات استراتژیک ریاست جمهوری در کتاب پرونده مسکوت آورده است:

«یکی از مهم‌ترین بخش‌های رکن دو نیروی هوایی، بخش مربوط به فعالیت‌های جاسوسی مستشاران آمریکایی از شوروی و پروژه‌های آنها بود. کشمیری و تیم همراهش تا یک ماه ساختمان مرکزی ضد اطلاعات نیروی هوایی و قسمت مستشاری آمریکایی را انحصاراً در اختیار داشتند و طی این مدت اقدام به انهدام و مهم‌تر از آن سرقت اسناد، اسلایدها، فیلم‌ها و حتی دستگاه‌های مهمی کردند. برخی از این اسناد و دستگاه‌ها به همراه یک دستگاه رمز کننده تلفن پس از انفجار نخست وزیری از منزل کشمیری کشف شد. پس از تسخیر لانه

جاسوسی نیز هنگامی که دانشجویان پیرو خط امام به برخی از اسناد مراجعه می‌کردند، جز یک کد سوخته و به درد نخور، چیزی به دست نمی‌آوردند. جالب اینکه در آخرین روزهای مأموریت کشمیری در رکن دو ارتش، به صورت اتفاقی مشخص می‌شود که او برخی از اسناد سری را خارج کرده است. این اقدام با اغماض مسوول مربوطه مواجه می‌شود.^۷

واقعیت این است که کشمیری این اسناد فوق محرمانه را با هماهنگی مافوق مستقیم خود یعنی سید علی خامنه‌ای از مرکز مستشاری آمریکایی‌ها در نیروی هوایی ارتش خارج کرد و به مکان نامعلومی که هیچگاه مشخص نشد، انتقال داد. امروز با آشکار شدن رابطه خامنه‌ای با سازمان امنیت شوروی از یک سو و ارتباط نزدیک وی با مسعود کشمیری از سوی دیگر میتوان گفت که اسناد محرمانه مربوط به فعالیت‌های جاسوس آمریکایی‌ها از شوروی در دوران حکومت شاه، توسط تیم خامنه‌ای به مدیریت کشمیری در کمیته مستقر در اداره دوم ارتش در اختیار سازمان امنیت شوروی قرار گرفته است که بیش از هر ارگانی در تمام کره زمین تشنه به دست آوردن این اطلاعات بودند. مسعود کشمیری برای مدت یکسال در اداره دوم ارتش فعال بود تا اینکه در سحرگاه ۱۸ تیرماه ۱۳۵۹ خورشیدی، در پی تماس تلفنی سیدعلی خامنه‌ای، خودش را به منزل وی رساند و اطلاعات مربوط به کودتای نوژه را که کا.گ.ب با جزییات دقیق در اختیار خامنه‌ای گذاشته بود دریافت کرد، تا تیم خنثی سازی کودتای نوژه را تشکیل بدهد و زیر نظر مستقیم سید علی خامنه‌ای نسبت به دستگیری افسران کودتای ارتش اقدام کند.^۸

ماجرای ربوده شدن پرونده تیمسار مقربی از اداره دوم ارتش و انتقال آن به سفارت شوروی

اسدالله لاجوردی در دی ماه ۱۳۶۳ خورشیدی، در گزارش پنجاه صفحه‌ای خود در پایان سه سال پیگیری پرونده انفجار دفتر نخست وزیری به مواردی اشاره میکند که اعضای کمیته مستقر در اداره دوم ارتش، اسناد محرمانه را پنهانی به سازمان امنیت شوروی می‌رساندند. یکی از این موارد سرقت پرونده تیمسار مقربی از اداره دوم ارتش و انتقال پنهانی آن به سفارت روسیه برای تحویل به ماموران سازمان امنیت شوروی بوده است. لاجوردی در گزارش خود آورده است که ماجرای لو رفتن ژنرال مقربی به عنوان بزرگترین جاسوس سازمان امنیت شوروی در ارتش شاهنشاهی ایران برای ماموران روس بسیار حائز اهمیت بوده است و در ازای دریافت پرونده ژنرال مقربی، سازمان امنیت شوروی قول همکاری هر چه بیشتر و ارائه تجهیزات و وسایل پیشرفته جاسوسی به این تیم را داده بود. احمد مقربی متولد ۱۳۰۰ خورشیدی در دانشگاه افسری با درجه ستوان سومی فارغ التحصیل شد و سپس دوره‌های مقدماتی و عالی مهندسی، فرماندهی ستاد و پدافند عالی را در آمریکا و همچنین در دانشگاه جنگ گذراند. از سال ۱۳۲۷ به خدمت ارتش شاهنشاهی ایران پرداخت. وی عضو نهضت مقاومت ملی، انجمن جغرافیا و مهندسين آمریکا بود و سمت معاونت در اداره پنجم ارتش و ریاست رکن پنجم ستاد ارتش را به عهده داشت. وی به دلیل ارتباط با شوروی در زمان انحلال و دستگیری اکثر افراد حزب توده وابسته به شوروی توسط ساواک دستگیر شد ولی به دلیل فقدان مدارک لازم آزاد گردید. اما وی باز در سال ۱۳۴۴ همکاری‌اش را با سازمان امنیت شوروی از سرگرفت و برای مدت ۱۱ سال علی‌رتبه ترین جاسوس سازمان امنیت

شوروی در ارتش شاهنشاهی ایران بود و در این مدت اطلاعات بسیار مهم و حساسی را علیه حکومت شاهنشاهی ایران در اختیار سازمان امنیت شوروی گذاشت. دستگیری وی و در پی آن کشف بزرگترین شبکه جاسوسی کا.گ.ب در ارتش شاهنشاهی ایران که در آذر ۱۳۵۶ در رسانه‌های کشور اعلام شد، یکی از بزرگترین موفقیت‌های ساواک تا آن زمان بحساب می‌آمد. وی پس از برگزاری دادگاه در دی ماه ۱۳۵۶ به جرم جاسوسی برای شوروی و دادن اسرار نظامی ایران به بیگانگان تیرباران شد. ولادیمیر کوزیچکین که در پوشش دیپلمات ولی از افسران ارشد سازمان امنیت شوروی کا.گ.ب در سفارت شوروی در تهران فعالیت می‌کرد، در مورد سوابق تیمسار مقربی و حوادث پس از دستگیری وی در کتاب خاطراتش می‌نویسد:

«آن شب نمی‌توانستم بخوابم. اینکه خبری را در روزنامه‌ها بخوانید با اینکه خودتان از نزدیک تجربه کنید خیلی متفاوت است. اما ماجرا به همین جا ختم نشد. بلافاصله پس از دستگیری مقربی، فدور ساولچنکو به عنوان نماینده سفارت شوروی در تهران به وزارت امور خارجه ایران احضار شد. وی در واقع سرکنسول سفارت شوروی بود که حکومت ایران به اشتباه تصور کرده بود وی نیز همانند ما از افسران کا.گ.ب باشد. به وی اطلاع داده شد که کابانف و تیتکین دو مامور کا.گ.ب که در پوشش دیپلماتیک با مقربی در ارتباط بودند و در روز دستگیری وی شناسایی و بازداشت شده بودند، باید هر چه سریعتر خاک ایران را ترک کنند. آنها هم بلافاصله به شوروی بازگشت داده شدند. این حادثه نشانه‌های روشنی از مرحله‌ای جدید در روابط ایران و شوروی داشت. مقامات ایرانی که بدون شک تحت فشار آمریکایی‌ها بودند اخبار این حادثه را به خبرگزاری‌ها کشاندند. پیش از دستگیری تیمسار مقربی، موارد دیگری هم بوده است که افسران کا.گ.ب (سازمان امنیت شوروی) و جی آر یو (سازمان امنیت ارتش شوروی) به همراه جاسوس‌های رابط آنها دستگیر شده بودند، اما ماجرا در سکوت رسانه‌ای حل و فصل شده بود و مقامات ایرانی ماموران کا.گ.ب را بدون

هیاهو و جنجال رسانه‌ای از کشور اخراج کرده بودند. اما این بار همه چیز متفاوت بود و تیتز درشت تمام روزنامه‌های کشور عبارت بود از «کشف شبکه جاسوسی کا.گ.ب در ایران» و یا نفوذ «کا.گ.ب در بالاترین ارکان رهبری کشور». اگر چه پس از افتضاح دستگیری تیمسار مقربی به همه افسران کا.گ.ب در ایران هشدار داده شده بود که مراقب باشند تا هیچ خبری از این حادثه به بیرون درز نکند، اما روز بعد مشخص بود که همه مردم از این حادثه مطلع بودند. حتی پرسنل عادی سفارت شوروی هم به ما که ماموران کا.گ.ب بودیم، چپ‌چپ نگاه میکردند و رقبای ما در جی آر یو با لبخند تمسخرآمیز از کنار ما رد می‌شدند... در مورد لو رفتن تیمسار مقربی، این حادثه نمی‌توانست یکی از موارد درز اخبار باشد که معمولاً رخ می‌داد. حتی همه افسران کا.گ.ب هم هویت واقعی وی را نمی‌دانستند. ما تنها مطلع شده بودیم که یکی از بهترین ماموران در شبکه جاسوسی سیاسی سازمان امنیت شوروی در ایران را از دست داده بودیم. وی با کد «مرد» برای ما شناخته شده بود و حالا از طریق اخبار و رسانه‌ها برای نخستین بار نام واقعی او را میشنیدیم. جاسوس ما که با کد «مرد» شناخته می‌شد، یک تیمسار ارتش شاهنشاهی ایران به نام مقربی بود. تیمسار مقربی برای مدت سی سال از ماموران سازمان امنیت شوروی در ایران بود. مقربی از سال ۱۹۴۷ میلادی، برابر با ۱۳۲۶ خورشیدی، یعنی از زمانی که افسری جوان در ارتش بود، به خدمت کا.گ.ب درآمد. او بهترین مامور کا.گ.ب به حساب می‌آمد و اطلاعات محرمانه‌ای را که واقعاً برای اتحاد جماهیر شوروی حائز اهمیت بود، در اختیار ما می‌گذاشت. در سال‌های اخیر، ترقی بسیار کرد و حتی مسوول خرید اسلحه از ایالات متحده آمریکا و دیگر کشورهای غربی شد. از آنجایی که آشنایی با اقدامات ایالات متحده در ایران اولویت اول مقامات اطلاعاتی و امنیتی شوروی به حساب می‌آمد. اطلاعاتی که تیمسار مقربی به ما می‌داد بسار باارزش و ذیقیمت بودند. جدای از اینکه وی دسترسی مستقیم با اطلاعات محرمانه حکومت شاه داشت، ارتباطات وی با شخصیت‌های تاثیرگذار حکومتی در لایه‌های مختلف اجتماعی ایران از جمله در قوه

قضائیه، دولت و سازمان امنیت حکومت شاهنشاهی ایران، برای روس‌ها بسیار ارزشمند بود. با دستگیری تیمسار مقربی برای ما در سازمان امنیت شوروی مثل روز روشن بود که دیگر جانشینی برای او نخواهیم یافت. به جرأت میتوان گفت که مقربی تنها مامور کا.گ.ب بود که می‌توانست اطلاعات باارزش و واقعی به ما برساند. دیگران با او قابل مقایسه نبودند و تعدادشان هم بسیار اندک بود. با ازدست رفتن مقربی، در مجموعه سازمان امنیت شوروی در ایران یک خلأ اطلاعاتی پیدا شد. علاوه بر اینها وی به واسطه مدت طولانی همکاری با کا.گ.ب، همه افسرن بخش پولیتیکال اینتلیجنس یا همان بخش جاسوسی سیاسی را میشناخت و حالا احتمال لو رفتن هویت همه آنها وجود داشت. به همین دلیل برای مدتی همه فعالیت‌های اطلاعاتی به حالت تعلیق در آمد.^۹

افشای هویت تیمسار مقربی به عنوان جاسوس سازمان امنیت شوروی و نحوه کشف ارتباط وی با کا.گ.ب، که از بزرگترین پیروزی‌های ضد جاسوسی ساواک به شمار میرفت، همواره برای سازمان امنیت شوروی معمای بزرگ بود.^{۱۰} معمایی که به دست همکاران علی خامنه‌ای در کمیته مستقر در اداره دوم ارتش و به ویژه مسعود کشمیری، پس از انقلاب با سرقت و رساندن پرونده تیمسار مقربی به افسران کا.گ.ب آن را برایشان حل کرده بودند. اما ماجرا به همین جا ختم نمی‌شود، دانش آموخته‌های پاتریس لومومبای شوروی پس از انقلاب توانسته بودند با دسترسی به اسناد محرمانه معماهای سر به مهر مانده سازمان امنیت شوروی را برایشان حل کنند. تسخیر سفارت آمریکا در تهران توانست منافع فراوانی را نصیب اتحاد جماهیر شوروی کند. این حادثه آمریکا را به شکلی تحقیر آمیز درهم کوبید، اما دسترسی سازمان امنیت شوروی به اسناد محرمانه سفارت آمریکا را فراهم ساخت. ریشه طرح اشغال سفارت آمریکا در تهران را باید در مهره‌های بازی روس‌ها در تیم خمینی در فرانسه جستجو کرد. چهره‌هایی

چون محمد موسوی خوئینی‌ها و صادق طباطبایی که هر دو سال‌ها همکار کا.گ.ب بودند.

یکی دیگر از نزدیکترین یاران خمینی در پاریس دکتر صادق طباطبایی، خواهر زاده امام موسی صدر، که از طریق احمد خمینی به حلقه یاران نزدیک خمینی وارد شده بود، در مصاحبه با روزنامه شرق پس از سه دهه از راز ارتباط کا.گ.ب با حلقه یاران خمینی پرده برداشت:

«در زمان حضور امام در نوفل لوشاتو؛ دو، سه هفته قبل از بازگشت ما به ایران، یک تحلیل گزارش گونه از کاگب به دست امام رسید. سازمان کاگب تحلیل کرده بود که چرا در این یک سال و اندی که قیام مردم ایران وارد این فاز شده، با وجود اقدامات سازمان‌های وابسته به قدرت‌های جهانی و نیز تشکیلات ساواک ایران؛ همچنان سنگر به سنگر موانع را فتح می‌کند؟ تحلیلگران این سازمان اطلاعاتی به این نتیجه رسیده بودند که این پیروزی معلول تفکر کلیدی آیت‌الله خمینی در سال ۴۲ بر مبنای «وحدت حوزه و دانشگاه» است. از آن گزارش کاگب می‌شد پیش بینی کرد که وقتی به بعد از انقلاب می‌رسیم و می‌بینیم که همان جریان قدرت و همان نیروهای متحد، سازماندهی مردمی را در دست دارد و آن نیروهای غیرروحانی، بدنه اجرایی کشور را تشکیل داده‌اند؛ این روند خلاف مصالح دو ابرقدرت شرق و غرب خواهد بود و بنابراین بدیهی بود که با خیل گوناگون و با اتخاذ شگردهای مختلف با آن به عداوت برخیزند. بنابر تحلیل سازمان امنیت شوروی، بعد از انقلاب یکی از برنامه‌های قدرت‌های خارجی، که در طرح میتران نمود پیدا کرد، جدا کردن این نیروهای حوزوی و دانشگاهی از یکدیگر بود.»^{۱۱}

در گزارش سازمان امنیت شوروی آمده است «تحکیم وحدت حوزه و دانشگاه» رمز پیروزی خمینی در فتح سنگر به سنگر موانع در ایران انقلابی خواهد بود. این

گزارش در پاییز سال ۱۳۵۷ خورشیدی به دست خمینی رسانده شد و فراموش نکنیم که یک سال پس از این تاریخ یعنی در آبان ماه ۱۳۵۸ خورشیدی، همین عبارت تحکیم وحدت حوزه و دانشگاه، شعار کلیدی و حتی نام تشکیلات عده‌ای از جوانان تندرو انقلابی شد که در آغاز خود را دانشجویان پیرو خط امام می‌نامیدند. آنها با حمله به سفارت، زمینه ساز قطع کامل رابطه با آمریکا شدند.^{۱۲}

مهدی عباسی مهر دبیر تشکیلات سابق دفتر تحکیم وحدت در گفت‌وگو با خبرنگار سیاسی خبرگزاری دانشجویان ایران (ایسنا) معترف می‌شود که: «سازوکار شکل‌گیری دفتر تحکیم وحدت که به عنوان اولین برون داد دانشجویان مسلمان در دانشگاه‌ها پس از پیروزی انقلاب اسلامی بود، مسبب خیری برای دو اتفاق بزرگ و ماندگار یعنی تسخیر لانه جاسوسی و انقلاب فرهنگی شد.»^{۱۳} وی همچنین پرده برمی‌دارد موسسان سپاه پاسداران از اعضای همان انجمن‌های اسلامی بوده‌اند که تحکیم وحدت حوزه و دانشگاه را تشکیل دادند و در اجرای سیاست‌ها از بدنه این تشکیلات استفاده میکردند.^{۱۴} همچنین لازم به یادآوری می‌باشد که آقایان علی خامنه‌ای و موسوی خوئینی‌ها از اعضای کمیته مشاوران^{۱۵} و همچنین شخص سید علی خامنه‌ای نماینده دفتر تحکیم وحدت حوزه و دانشگاه بود.^{۱۶}

**موسوی خوئینی‌ها هدایت کننده عملیات حمله به سفارت آمریکا بود و حق
وتو داشت**

حمله به سفارت آمریکا در تهران هزینه‌های هنگفتی را برای تباهی ایران رقم زد. هر چند این تباهی از سال ۱۳۵۷ کلید خورد اما تا به امروز این زنجیره تباهی بر گرده

ایران افتاده است و فقط و فقط و فقط این زنجیر با براندازی این نظام مفسد و جنایتکار پاره خواهد شد. این نظام گروگانگیر که چهل سال است مردم ایران را به گروگان گرفته و آن‌ها را به هر شکل و فرمی سرکوب و شکنجه می‌کند و به قتل می‌رساند، در طی ۴۴۴ روز گروگانگیری اعضای سفارت آمریکا ملت ایران را در دنیا به خواری کشاند. این فاجعه در رسانه‌های دنیا ایران را بی آبرو ساخت و از آن چیزی جز یک کشور گروگانگیر باقی نماند. «زخمی عمیق بر پیکره تمدن ایران از این حادثه نشست که هنوز پس از بیش از سه دهه التیام نیافته است. اما از سوی دیگر رویای بزرگ اتحاد جماهیر شوروی به تحقق پیوست و سازمان امنیت شوروی، کا.گ.ب، توانست بدون حضور و مزاحمت رقیب دیرینش ایالات متحده، تنها میدان‌دار انقلاب آشوب ایران در آن روزها باشد. جوانان انقلابی که در حمله و اشغال سفارت نقش داشتند و در آغاز گروهی از «دانشجویان پیرو خط امام» نام گرفته بودند، چیزی بیش از یک جریان دانشجویی بودند. بسیاری از آن‌ها اعضای تعلیم دیده گروه‌های تروریستی کوچک و بزرگی بودند که در کمپ‌های شوروی در خاورمیانه برای مبارزه با حکومت شاه تعلیم دیدند و پس از انقلاب در قالب کمیته‌های انقلاب اسلامی و سپاه پاسداران، سازماندهی شدند. سازمان امنیت شوروی به صورت غیرقانونی و به دور از چشم دولت موقت که مدیریت اجرایی کشور را به عهده داشت برای آن‌ها اسلحه و مهمات فراهم کرد. همچنین چریک‌های کارکشته سازمان آزادی بخش فلسطین که همکاری نزدیک با سازمان امنیت شوروی داشتند، آن‌ها را تعلیم دادند تا در نهایت برای مأموریت‌هایی از این دست آماده شوند. موسوی‌خوئینی‌ها توصیه سازمان امنیت شوروی را به کار بست و این چریک‌های تعلیم دیده سپاه پاسداران را «دانشجویان پیرو خط امام» نامید. به دنبال

آن عنوان «دفتر تحکیم وحدت حوزه دانشگاه» که در گزارش‌های محرمانه کا.گ.ب برای خمینی در نوفل لوشاتو بر آن تاکید شده بود، برای این مجموعه انتخاب شد.^{۱۷} دفتر وحدت حوزه و دانشگاه که اعضای سپاه پاسدارانی که در کمپ‌های شوروی آموزش تروریستی دیده بودند از موسسان آن، موسوی‌خوئینی‌ها و سید علی خامنه‌ای از اعضای کمیته مشاوران و شخص سید علی خامنه‌ای نماینده این تشکل بود.

«ابراهیم اصغرزاده که از فرماندهان میدانی کمیته انقلاب اسلامی و پس از آن فرمانده سپاه پاسداران در قزوین بود، در تمام صحنه‌ها شانه به شانه موسوی‌خوئینی‌ها دیده می‌شد. وی در مصاحبه‌ای که آبان ماه ۱۳۹۰ خورشیدی، سی و دو سال پس از حمله به سفارت آمریکا در تهران، در وبسایت رسمی دفتر تحکیم وحدت منتشر شد، به عنوان طراح عملیات تسخیر سفارت آمریکا و سخنگوی دانشجویان پیرو خط امام معرفی شده است. در این مصاحبه وی صراحتاً موسوی‌خوئینی‌ها را هدایت کننده این عملیات و کسی که حرف آخر را در تصمیم‌گیری‌ها می‌زد و حتی حق و تو داشت معرفی میکند. محمد موسوی‌خوئینی‌ها همان مأمور تعلیم دیده سازمان امنیت شوروی بود.

مهاجمان به سفارت آمریکا در جریان تأیید صلاحیت کاندیداها برای نخستین انتخابات ریاست جمهوری و سپس انتخابات مجلس شورای ملی پس از انقلاب، در نقش یک توپخانه تبلیغاتی بسیار قدرتمند، با انتشار اسناد و مدارک فراوان از درون سفارت ایالات متحده، بسیاری از رقبای سیاسی خامنه‌ای و موسوی‌خوئینی‌ها و متحدانشان را رد صلاحیت و از صحنه سیاسی ایران حذف کردند. در ادامه، همین گروه زمینه‌ساز و مجری انقلاب فرهنگی، یکی از هولناک‌ترین تسویه حساب‌های تاریخ معاصر ایران شدند و برای حدود چهار سال بسیاری از دانشگاه‌های کشور را به تعطیلی کشاندند و

چرخ علم و دانش را در ایران از حرکت باز ایستانیدند. هزاران استاد دانشگاه و صدها هزار دانشجو که با عقاید سیاسی روحانیون انقلابی حاکم موافق نبودند، به بهانه گزینش، از تدریس و تحصیل محروم شدند. نوابغ بسیاری برای همیشه رخت بر بستند و بسیاری از آنها که ماندند، منزوی، زندانی، شکنجه و حتی اعدام شدند. تمام کتب درسی و آموزشی را که بر پایه علوم نوین نگاشته شده بود، به بهانه غربی بودن محتوای آنها سوزاندند و بر مبنای ایدئولوژی‌های خطرناک انقلابی اسلامی دوباره‌نویسی کردند. از دیگر اقدامات مخرب این گروه، تاسیس وزارت اطلاعات و تثبیت سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بود که در تمام سال‌های پس از انقلاب، اهرم‌های قدرتمندی به دست روحانیون انقلابی حاضر در حلقه یاران و نزدیکان خمینی، به ویژه سید علی خامنه‌ای، علی اکبر هاشمی‌رفسنجانی و محمد موسوی‌خوئینی‌ها سپرد تا مخالفان را سرکوب کنند. پرسش اینجاست که آیا حمله‌کنندگان به سفارت ایالات متحده آمریکا در تهران واقعا دانشجو بودند یا یک گروه تعلیم دیده شبه نظامی با سوءاستفاده از پوشش دانشجو بودند، که یکی از رویاهای دیرین شوروی را برآورده کردند.^{۱۸}

حمله سپاه پاسداران به سفارت آمریکا به نام دانشجویان نوشته شد

«پس از ترور آیت الله طالقانی، آیت الله بهشتی رییس شورای انقلاب شد. مطهری و طالقانی که هر دو پیش از وی رییس شورای انقلاب بودند، دست کم در چهار مورد با هم شباهت ویژه داشتند. هر دو با تشکیل حزب جمهوری اسلامی و پس از آن تشکیل سپاه پاسداران مخالف بودند و همچنین با روحانیون انقلابی اطراف خمینی همچون هاشمی رفسنجانی، خامنه‌ای و موسوی‌خوئینی‌ها درگیر بودند و اختلافات آنها مشکلات

بسیاری در تصمیم‌گیری‌های شورای انقلاب پیش آورده بودند. هر دو آنها نیز در ترورهای مشکوک کشته شدند. حالا با انتخاب بهشتی به عنوان رییس شورای انقلاب، برای نخستین بار فضای شورای انقلاب یکدست به نظر می‌رسید. همزمان دخالت‌های شورای انقلاب در کار دولت موقت و امور اجرایی کشور نیز، بسیار بیشتر شده بود. به ویژه اینکه پس از نشست مشترک شورای انقلاب و دولت موقت در حضور خمینی در تاریخ دهم تیرماه ۱۳۵۸ خورشیدی، روحانیون شورای انقلاب در نقش معاون و مشاور ارشد برای وزرا به وزارتخانه‌های دولتی در دولت موقت راه یافته بودند.

شورای انقلاب که در نیمه دوم دیماه ۱۳۵۷ خورشیدی و چند روز پیش از خروج شاه از ایران شکل گرفته بود، برای حدود هجده ماه به فعالیت خود ادامه داد و پس از تشکیل نخستین مجلس شورای ملی پس از انقلاب، منحل شد. شورای انقلاب نقش قوه مقننه را در جریان انقلاب ایفا میکرد. پس از انقلاب دولت موقت به ریاست مهندس مهدی بازرگان تشکیل شد که نقش قوه مجریه را داشت و مصوبه‌های شورای انقلاب را اجرا می‌کرد. شورای انقلاب اسلامی به صورت رسمی پانزده عضو داشت شامل روحانیون و غیرروحانیون. این شورا که در ابتدا نقش قانون‌گذاری داشت، پس از استعفای دولت موقت در اعتراض به تسخیر سفارت ایالات متحده در آبان ماه ۱۳۵۸ خورشیدی، با پیگیری امور اجرایی، نقش دو قوه را همزمان ایفا می‌کرد. نخستین نتایج حمله به سفارت آمریکا در همان ساعات اولیه با استعفای دولت موقت، نمایان شد. حالا در نبود آیت الله طالقانی و آیت الله مطهری و با استعفای دولت موقت که از اعضای قدیمی نهضت آزادی و جبهه ملی ایران تشکیل شده بود، راه را برای یکه تازی‌های روحانیون عضو شورای انقلاب باز شد. به این ترتیب میتوان گفت که علاوه بر اتحاد

جماهیر شوروی که از قطع دست رقیب دیرینه‌اش در ایران انقلابی بسیار خوشحال بود، روحانیون عضو شورای انقلاب هم برندگان بزرگ تسخیر سفارت آمریکا بودند. در این بین، مردم ایران، چهره‌های انقلابی میانه‌رو و دولت ایالات متحده آمریکا را میتوان بازندگان بزرگ حمله به سفارت ایالات متحده در تهران دانست. با توجه به جدول برندگان و بازندگان ماجرای اشغال سفارت آمریکا در تهران، قبول اینکه گروهی از دانشجویان طرفدار خمینی به تنهایی طراح و مجری این عملیات بودند، منطقی به نظر نمی‌رسد. اگرچه روحانیون عضو شورای انقلاب بر این قضیه تاکید داشته‌اند که این اقدام خودجوش دانشجویان پیرو خط خمینی بوده است، به وضوح شاهد منافع فراوان این اقدام برای اتحاد جماهیر شوروی، روحانیون عضو شورای انقلاب و سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بوده‌ایم. هاشمی رفسنجانی در کتاب خاطرات خود از سال‌های انقلاب و پیروزی بر این نکته تاکید دارد که ۴۰۰ دانشجو با هدایت ائتلافی از اعضای انجمن‌های دانشجویان مسلمان دانشگاه‌های ایران، ملی، صنعتی و پلی تکنیک سفارت را اشغال کردند و دیپلمات‌های آمریکایی را به گروگان گرفتند. این در حالی است که ولادیمیر کوزیچکین مامور رسمی سازمان امنیت شوروی در تهران، بر پایه اسناد منابع مورد اعتماد، مهاجمان به سفارت را دانشجو نمی‌داند و آنها را شبه نظامیان تعلیم یافته عضو سپاه پاسداران معرفی می‌کند. وی می‌نویسد:

«جزئیات اشغال سفارت آمریکا توسط خود گروگان‌های آمریکایی و دیگر منابع به تفصیل بیان شده است و نیازی نیست تا دوباره آنها را بیان کنم. اما آنچه باید بگویم این است که ما در سازمان امنیت شوروی از طریق منابع موثق خودمان در درون انقلابیون می‌دانستیم که چه کسانی این حرکت را محکوم کردند و چه کسانی آن را انجام دادند. رسانه‌های غربی زمانی که درباره این حادثه نوشتند، از عنوان دانشجو برای معرفی کسانی که سفارت

آمریکا را اشغال کردند و دیپلمات‌های آمریکایی را به گروگان گرفتند استفاده کردند. اما بر اساس آنچه در مرکز کا.گ.ب، سازمان امنیت شوروی در تهران در اختیار داشتیم به وضوح می‌دانستیم که آنها دانشجو نبودند. اشغال سفارت آمریکا که توسط بسیاری از دست اندرکاران حکومت انقلابی محکوم شده بود، در واقع توسط تیم ویژه و تعلیم دیده‌ای از اعضای سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به اجرا درآمد. اگر چه پس از وقوع حادثه برخی از تماشاچیان متعصب که شاید بعضی از آنها هم دانشجو بودند و به گروه‌های مختلف سیاسی گرایشاتی داشتند، سعی کردند خودشان را به ماجرای اشغال سفارت وصل کنند، واقعیت این است که به مرور زمان و در پی بازداشت طولانی مدت گروگان‌های آمریکایی، این گروه‌های مدعی دست داشتن در اشغال سفارت آمریکا از صحنه حذف شدند.^{۱۹}

کوزیچکین در ادامه به چند مورد که سپاه پاسداران با حمله به سفارت خانه‌های دیگر کشورها برخورد و آنها را خنثی کرد، اشاره می‌کند. از جمله حمله به سفارت انگلیس که آن را اقدام خودجوش جوانان کله داغ انقلابی نامید:

«در پنجم نوامبر ۱۹۷۹ میلادی، تنها یک روز پس از حمله به سفارت آمریکا، سفارت بریتانیا در تهران مورد حمله قرار گرفت و اشغال شد. این حمله را میتوان خودجوش و اقدام گروهی از جوانان پرشور و کله داغ قلمداد کرد. در این مورد با وجودی که محکومیت آشکار رسمی علیه اقدام آنها وجود نداشت، مزاحمان با دخالت مستقیم و سریع سپاه پاسداران انقلاب اسلامی از سفارت بیرون رانده شدند. با وجودی که اشغال سفارت بریتانیا تنها شش ساعت به طول انجامید، خسارت قابل توجهی به آن وارد شده بود. سفارت بریتانیا در سوی دیگر خیابان در مقابل سفارت شوروی بود و ما می‌توانستیم از بالکن اتفاقات سفارت بریتانیا را رصد کنیم و حتی عکس بگیریم. شاهد بودیم که تظاهرکنندگان به میله‌های آهنی حفاظ سفارت می‌کوبیدند و سپس دیدیم از بالای این میله‌های محافظ به درون سفارت بریتانیا سرازیر شدند و شیشه‌ها را شکستند. از اتاقی که در نبش طبقه

سوم سفارت بود، دود بلند می‌شد که فهمیدیم انگلیسی‌ها دارند برخی اسناد را می‌سوزانند تا مطمئن شوند به دست مهاجمان نخواهد افتاد.^{۲۰}

کوزیچکین در جای دیگری از کتابش به حمله تظاهرکنندگان معترض به سفارت شوروی در تهران در اول ژانویه ۱۹۸۰ میلادی، دو ماه پس از اشغال سفارت آمریکا، اشاره می‌کند و اینکه چطور سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به سرعت برای حفاظت از سفارت شوروی وارد عمل شد و با افغان‌های معترض به سیاست‌های شوروی در قبال افغانستان برخورد کرد. وی همچنین به مکالمه دوستانه خود با یکی از اعضای سپاه پاسداران که برای حفاظت از سفارت شوروی به آنجا آمده بود اشاره می‌کند که دیده بود دود از یکی از اتاق‌های سفارت بیرون می‌آید و پرسیده بود آیا نیاز است آتش نشانی خبر کند. کوزیچکین، این مامور کارگشته و باسابقه سازمان امنیت شوروی، بدون پلک زدن با اینکه می‌دانست در نتیجه حمله افغان‌ها به سفارت، اسناد محرمانه را در یکی از اتاق‌ها می‌سوزانند، گفته بود که این دود از آشپزخانه سفارت است و آشپزها مشغول پخت شام هستند و پاسدار باور کرده بود.^{۲۱}

آنچه مسلم است سپاه پاسداران از یک سو با نیروهای ویژه تعلیم دیده‌اش، تحت عنوان جعلی دانشجو به سفارت آمریکا در تهران حمله کرد. در حالی که در همان زمان، حمله به سفارت بریتانیا و اتحاد جماهیر شوروی توسط سپاه پاسداران خنثی شد. اگر به این نکته بسیار مهم توجه داشته باشیم که هدایت به اصطلاح دانشجویان پیرو خط امام برای حمله به سفارت آمریکا را یکی از روحانیون انقلابی که در دانشگاه سازمان امنیت شوروی در مسکو تعلیم دیده بود، یعنی موسوی‌خوئینی‌ها به عهده داشت، بسیاری از نکالت مبهم درباره این حادثه عجیب پاسخ داده خواهد شد. جالب‌تر اینکه

سید علی خامنه‌ای در زمان اشغال سفارت آمریکا و پس از آن، سرپرست سپاه پاسداران بود. به این ترتیب راز اینکه چرا سپاه به سفارت آمریکا با نقاب یک گروه دانشجو حمله کرد و همزمان از سفارتخانه‌های بریتانیا و اتحاد جماهیر شوروی حفاظت می‌کرد، آشکار می‌گردد. سید علی خامنه‌ای و موسوی‌خوئینی‌ها، این دو روحانی همکار سازمان امنیت شوروی، با تسخیر سفارت آمریکا در واقع با یک تیر چند نشان را هدف قرار دادند. نخست اینکه رقبای قدرتمند سیاسی یعنی اعضای جبهه ملی و نهضت آزادی را که تشکیل دهندگان دولت موقت پس از انقلاب بودند، وادار به استعفا کرده و از سر راه برداشتند و همچنین رویای دیرینه کا.گ.ب برای دسترسی به اسناد محرمانه سفارت ایالات متحده آمریکا را تحقق بخشیدند. با وجودی که کارمندان سفارت آمریکا، پس از حمله به سفارت، بسیاری از اسناد محرمانه را در دستگاه‌های مخصوص خرد کرده بودند، این اسناد بازسازی و قابل استفاده شد. جمهوری اسلامی ادعا کرد که دانشجویان پیرو خط امام تکه‌های خرده شده کاغذها را کنار هم چیدند و اسناد را بازسازی کردند. اما چنین اقدامی از سوی گروهی از جوانان پرشور و انقلابی بیشتر به یک افسانه شبیه است. قابل قبول تر است که بپذیریم، این اسناد خرد شده با امکانات و متدهای پیشرفته جاسوسی سازمان امنیت شوروی، امکان بازسازی پیدا کرد. کا.گ.ب آنچه میخواست بداند، به دست آورده بود و باقیمانده اسناد جهت به توپ بستن مخالفان و دیگر رقبای سیاسی روحانیون عضو شورای انقلاب، مورد استفاده قرار گرفت. اکنون پس از گذشت بیش از سه دهه، اسامی برخی از اعضای سپاه پاسداران که در اشغال سفارت آمریکا در تهران نقش کلیدی داشتند، در تاریخ‌نگاری‌های جمهوری اسلامی دیده می‌شود. با این توضیح که اینگونه وانمود می‌شود که این افراد در زمان حمله به سفارت آمریکا دانشجو

بوده‌اند و پس از تسخیر سفارت آمریکا به عضویت سپاه پاسداران و دیگر نهادهای امنیتی در آمده‌اند. در ادامه با اسامی و سوابق برخی از این مهاجمان آشنا می‌شویم.^{۲۲}

پاسدارانی که تحت عنوان دانشجو نقش کلیدی در اشغال سفارت آمریکا داشتند

«خبرگزاری رسمی جمهوری اسلامی در ۱۳ آبان ۱۳۹۳ در سی و پنجمین سالگرد حمله به سفارت آمریکا در مطلبی تحت عنوان «بچه‌های لانه امروز چه می‌کنند؟» پرداخت. در این گزارش تأکید مقامات رسمی حکومت این بود که اکثر دانشجویان پیرو خط امام، به سپاه پاسداران پیوستند.^{۲۳} در ادبیات رسمی جمهوری اسلامی در سه دهه گذشته، به عملیات تروریستی حمله به سفارت آمریکا در تهران و به گروگان گرفتن دیپلمات‌های آمریکایی، تسخیر لانه جاسوسی می‌گویند و منظور از «بچه‌های لانه» همان دانشجویان پیرو خط امام هستند که گفته شده است، این عملیات کار آنها بوده است. این خبرگزاری با عنوان کردن برخی از اسامی در مقابل هر کدام توضیحی از وضعیت فعلی آنها می‌دهد. آنچه بیش از هر چیز در این مقاله جلب توجه می‌کرد عبارت کوتاهی در توضیح نام عزت الله ضرغامی بود با این مضمون که «همچون اکثر بچه‌ها به سپاه رفت.» این عبارت سرپوشی برای نکته کلیدی در ماجرای حمله به سفارت آمریکا در تهران است و آن اینکه اکثر افرادی که به عنوان دانشجویان پیرو خط امام در این عملیات شرکت کردند، از اساس دانشجو نبودند و اعضای سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بودند که در آبان ماه ۱۳۵۸ خورشیدی، شش ماه از اعلام تشکیل رسمی آن می‌گذشت. سایر اعضای سپاه که در عملیات اشغال سفارت نقش داشتند، عبارتند از:

ابراهیم اصغرزاده فرمانده کمیته انقلاب اسلامی و فرمانده سپاه قزوین بود که به عنوان طراح تسخیر سفارت و سخنگوی دانشجویان معرفی شد. عزت الله ضرغامی که ابتدا عضو سپاه پاسداران بود و سپس به وزارت ارشاد رفت و پس از آن با حکم خامنه‌ای ریاست سازمان صدا و سیما جمهوری اسلامی را به عهده گرفت. رضا سیف الهی موسس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در اصفهان بود که پس از آن مسوول اطلاعات کل سپاه شد و بعد هم با حکم خامنه‌ای رئیس ستاد مرکزی سپاه پاسداران و فرمانده نیروی انتظامی از ۱۳۷۱ تا ۱۳۷۵ خورشیدی و در نهایت معاون امنیت داخلی دبیرخانه شورای امنیت ملی شد. محسن میردامادی که مسوول روابط بین المللی سپاه پاسداران بود و بعد استاندار خوزستان و نماینده مجلس ششم شد. حبیب الله بی طرف که عضو سپاه پاسداران بود و مرکز تحقیقات جهاد کشاورزی را تاسیس کرد و پس از آن استاندار یزد و وزیر نیرو در کابینه خاتمی شد. محمدعلی (عزیز) جعفری که اولین گردان رزمی سپاه پاسداران را ایجاد کرده بود و در کارنامه‌اش فرماندهی تیپ عاشورا، قرارگاه قدس، قرارگاه نجف، فرماندهی نیروی زمینی سپاه به مدت ۱۳ سال، فرماندهی قرارگاه ثارالله به مدت ۵ سال و در نهایت از سال ۱۳۸۶ با حکم سیدعلی خامنه‌ای فرمانده کل سپاه پاسداران شد. اکبر رفان اولین فرمانده نیروی هوایی سپاه بود. حسین دهقان که از نخستین اعضای سپاه پاسداران بود و سپس رئیس بنیاد شهید و در دولت روحانی وزیر دفاع شد. علیرضا افشار رییس ستاد مشترک سپاه پاسداران و بعد از آن فرمانده کل بسیج و معاون فرهنگی ستاد کل نیروهای مسلح شد. حسین سیف از اعضای سپاه پاسداران که در سال ۱۳۶۳ خورشیدی در عملیات خیبر کشته شد. تقی محمدی از اعضای سپاه پاسداران که به اطلاعات نخست وزیری رفت. محسن وزوایی

مسئولیت اطلاعات و عملیات سپاه پاسداران که فرماندهی گردانی با کار ویژه عملیات پارتیزانی را بر عهده داشت و پس از آن فرمانده گردان حبیب ابن مظاهر در تیپ تازه تاسیس محمدرسول الله و بعد هم فرمانده تیپ ۱۰ سیدالشهدا شد. وی در فروردین ۱۳۶۱ خورشیدی در عملیات بیت المقدس برای فتح خرمشهر کشته شد. غلامحسین بسطامی فرمانده سپاه پاسداران در سوسنگرد بود. عباس محمد ورامینی که فرماندهی ستاد لشکر ۲۷ محمدرسول الله سپاه و همچنین مسئولیت سپاه ۱۱ قدر و قرارگاه نجف اشرف را به عهده داشت.^{۲۴}

ماجرای دو عباس از محله نازی آباد، یکی دانشجو و یکی پاسدار

«همانطور که دیده می‌شود، اکثر آنها که با نام داشجویان پیرو خط امام در حمله به سفارت آمریکا نقش داشتند، نه تنها عضو سپاه پاسداران که از فرماندهان سپاه پاسداران و اعضای کلیدی این نیرو بودند. نیرویی که با هماهنگی سازمان امنیت شوروی تأسیس و تجهیز شده بود. البته در تاریخ‌نگاری‌های جمهوری اسلامی از حادثه اشغال سفارت آمریکا اسامی معدودی از داشنجویان واقعی هم آورده شده است که تصور می‌کردند در یک حرکت خودجوش دانشجویی برای مقابله با امپریالیسم آمریکا شرکت دارند و آنرا یک تحصن کوتاه و چندساعته در حیاط سفارت آمریکا می‌دانستند. این دانشجویان واقعی اما برخلاف تمام اعضای سپاه پاسداران که مجریان این عملیات که همچنان که پس از سه دهه بر بالاترین پست‌های نظامی، انتظامی، امنیتی و دولتی در جمهوری اسلامی تکیه زده‌اند، سرنوشت خوبی نداشتند. عباس عبدی یکی از این دانشجویان بود که با مشاهده سوءاستفاده جریان‌های حاکم از این اقدام، از آن تبری

جست. عبدی که پس از تسخیر سفارت آمریکا به اطلاعات نخست وزیری رفته بود، در اعتراض به سیاست‌های امنیتی و اطلاعاتی حکومت برای همیشه از پست‌های دولتی فاصله گرفت. وی در جولای ۱۹۹۸ میلادی در پاریس در جایگاه یک روزنامه‌نگار و پژوهشگر منتقد حکومت، نخستین فرد از همان مجموعه بود که با باری روزن یکی از گروگان‌های سابق آمریکایی دیدار کرد. پنج سال پس از آن دیدار تاریخی، عباس عبدی با حکم گماشته خامنه‌ای، قاضی سعید مرتضوی، به هشت سال زندان محکوم شد.

در بین کسانی که از آنها به عنوان دانشجویان پیرو خط امام یاد میشد، تصاویر تعدادی دختر با حجاب اسلامی در تاریخ‌نگاری‌ها ثبت شده است. بیشتر این دختران انقلابی نیز واقعاً دانشجو بودند که در جریان بازداشت طولانی گروگان‌های آمریکایی با اعضای سپاه پاسداران که مجریان اصلی عملیات اشغال سفارت بودند، آشنا شدند و ازدواج کردند. این تیم از دختران را فروز رجایی‌فر که یکی از اعضای واحد خواهران سپاه پاسداران بود و پیش از انقلاب در کمپ‌های آموزش نظامی و عقیدتی شوروی در خاورمیانه، زیر نظر سازمان آزادی بخش فلسطین تعلیم دیده بود، هدایت می‌کرد. وی رییس ستاد پاسداشت شهدای نهضت جهانی اسلام است و از اعضای جمعیت دفاع از ملت فلسطین است که از رهبران حوزه انتفاضه فلسطین علیه اسرائیل محسوب میشود. فرح جهانگیری دختر دانشجویی که با پاسدار عباس ورامینی ازدواج کرد، معصومه ابتکار که همسر سیدمحمد هاشمی‌اصفهانی شد. طاهره رضازاده همسر پاسدار اصغرزاده از اعضای تیم دختران انقلابی بودند که زیر نظر فروز رجایی‌فر فعالیت می‌کردند. در این بین ماجرای عباس محمد ورامینی که با فرح جهانگیری ازدواج کرد، پرده از این راز برمیدارد که آیا مهاجمان دانشجویانی بودند که از این حادثه به سپاه پاسداران پیوستند

و یا اینکه اعضای یگان ویژه سپاه پاسداران بودند که از عنوان دانشجوی برای پنهان کردن نقش سپاه پاسداران در این عملیات سوءاستفاده کردند. عباس ورامینی اولین کسی بود که در جریان این حمله وارد سفارت ایالات متحده شد.^{۲۵}

اسفندماه ۱۳۹۰ خورشیدی، سی و دو سال پس از حمله به سفارت آمریکا در تهران، فرح جهانگیری همسر عباس ورامینی در مصاحبه‌ای با سیمای جمهوری اسلامی، خاطراتی از آشنایی‌اش با عباس ورامینی و تسخیر سفارت آمریکا را بیان می‌کند. وی که حالا بخشی از ماشین تبلیغاتی حکومت است، چنین وانمود می‌کند که عباس ورامینی در زمان حمله به سفارت آمریکا مشغول خدمت در یگان‌های سپاه پاسداران در مناطق مرزی سیستان و بلوچستان بود و پس از شروع حادثه و در پی ورود دانشجویان به سفارت آمریکا و تأیید خمینی، با وی تماس گرفته می‌شود. همسر عباس ورامینی در ادامه می‌گوید عباس از سیستان و بلوچستان به تهران آمد و به دانشجویان اشغال کننده سفارت پیوست و مسوولیت آموزش نظامی آن‌ها را به عهده گرفت.^{۲۶} این روایتی است که رسانه‌های تبلیغاتی جمهوری اسلامی برای تحریف تاریخ به کار می‌برند تا وانمود کنند که حمله به سفارت آمریکا، یک حرکت خودجوش دانشجویی بوده است و این دانشجویان انقلابی بعدها به سپاه پاسداران پیوسته‌اند. اما در دیگر اسناد تاریخی جمهوری اسلامی نام عباس ورامینی به عنوان اولین کسی که وارد سفارت آمریکا شد و آموزش نظامی دانشجویان را بر عهده داشت، برده شده است نه آنگونه که همسر وی می‌گوید که پس از تسخیر سفارت با وی تماس گرفته شد تا به آن‌ها بپیوندد. علی ورامینی برادر کوچکتر عباس ورامینی هم در مصاحبه‌ای با خبرگزاری فارس در آبانماه ۱۳۸۹ خورشیدی بر این نکته چندین بار تاکید می‌کند که عباس از روز دوم حادثه

تسخیر سفارت آمریکا در آنجا حاضر شد.^{۲۷} البته این تکاپوی خانواده ورامینی پس از آن چشمگیر شد که حرف و حدیث‌ها از اینکه اشغال کنندگان سفارت دانشجو نبودند و اعضای سپاه پاسداران بودند، بالا گرفت. علی ورامینی در مصاحبه با خبرگزاری فارس، ناخواسته اسرار دیگری را نیز برملا کرد. از جمله اینکه در پاسخ به پرسشی مبنی بر اینکه برادرش پس از انقلاب چه می‌کرده است، اعتراف می‌کند که عباس ورامینی و برادرانش در کمیته انقلاب اسلامی محله پانچنار مشغول به کار بوده‌اند و می‌دانیم که اعضای کمیته‌های انقلاب اسلامی هسته‌های اولیه سپاه پاسداران را تشکیل می‌دادند. علی ورامینی در این مصاحبه ادعا می‌کند که برادرش عباس در پاییز ۱۳۵۸ در روستاهای دورافتاده شهرستان خاش از توابع استان سیستان و بلوچستان به مردم محروم کمک می‌کرد و مدرسه می‌ساخت و شب‌ها در طویله می‌خوابید و نون و ماست غذایی بود. در ادامه با گفتن این جمله که «در همان ایام بود که دوستانش برای قضیه لانه جاسوسی به دنبال او می‌آیند» از دروغ خانوادگی‌شان درمورد زمان پیوستن عباس ورامینی به مهاجمان سفارت آمریکا پرده بر میدارد. وی پیشتر در همین مصاحبه گفته بود که عباس از روز دوم در تسخیر سفارت حضور داشت. چگونه بود که دوستانش پس از تسخیر سفارت در مدت یک روز توانستند به یکی از روستاهای دورافتاده شهرستان خاش در استان سیستان و بلوچستان سفر کنند و عباس ورامینی را در طویله بیابند و وی را به تهران ببرند تا بتوانند به گروگانگیران بپیوندند. از جهت زمانی به توجه به شرایط آن روز کشور و مسافرت بسیار طولانی، این امر غیرممکن بود. جالب توجه‌ترین بخش مصاحبه وی با خبرگزاری فارس پاسخ وی به این پرسش بود که آیا برادرش در جریان تسخیر سفارت آمریکا با آقای خامنه‌ای هم در ارتباط بود. علی ورامینی می‌گوید:

«عباس مسوول آموزش نظامی لانه بود و هرچند وقت یکبار از آقای خامنه‌ای تجهیزات می‌گرفت.»^{۲۸}

سید علی خامنه‌ای در آن ایام سرپرست سپاه پاسداران و عباس ورامینی هم عضو فعال سپاه و مسوول آموزش نظامی در سفارت اشغال شده ایالات متحده بود. موسوی خوئینی‌ها هدایت دانشجویان را بر عهده داشت و خامنه‌ای به آن‌ها تجهیزات نظامی می‌رساند. دیگر نباید تردیدی وجود داشته باشد که حادثه حمله به سفارت آمریکا در تهران یک اقدام خودجوش و انقلابی توسط گروهی از دانشجویان مسلمان نبوده است و همانگونه که ولادیکیر کوزیچکین، افسر سازمان امنیت شوروی هم در خاطراتش آورده است، این حادثه کار یک گروه ویژه از اعضای سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بود. هدایت آن را هم دو روحانی انقلابی آموزش دیده در دانشگاه پاتریس لومومبا به عهده داشتند. شاید امروز هم به عباس عبدی، آن دانشجوی انقلابی و مسلمان آن روزها گفته شود که بازی سازمان امنیت شوروی را خورده بودند، با شناختی که از خودش دارد، زیر بار نرود. اما واقعیت این است که این عباس عبدی اهل محله نازی آباد در جنوب شهر تهران که یک دانشجوی انقلابی، آرمان‌خواه و مسلمان بود، سفارت آمریکا را اشغال نکرد، بلکه آن عباس ورامینی اهل محله نازی آباد در جنوب شهر تهران که دانشجوی نبود و از اعضای تندروی سپاه پاسداران و کمیته‌های انقلاب اسلامی بود، به دستور خامنه‌ای و خوئینی‌ها چنان کرد. سپاه پاسداران دیپلمات‌های به گروگان گرفته شده را به قوه قضائیه تحویل نداد و آن‌ها را برای ۴۴۴ روز در ساختمان بیژن در پشت سفارت آمریکا نگهداری می‌کرد. بر اساس اسناد ادعایی به دست آمده از سفارت ایالات متحده آمریکا، خامنه‌ای و خوئینی‌ها توانستند بسیاری از رقبای سیاسی را از صحنه حذف

کنند و این مقدمه‌ای شد برای تولد نخستین سازمان اطلاعات و امنیت جمهوری اسلامی که از پشت دیوارهای اشغال شده سفارت آمریکا، رقم خورد. عباس امیرانتظام هم یکی از قربانیان همین انتقام‌گیری‌ها بود که به اتهام استفاده یکی از دیپلمات‌های آمریکایی از کلمه عزیز در نامه‌ای خطاب به وی، که از رسوم اداری نامه‌نگاری آمریکایی است، به اتهام جاسوسی توسط همین پاسداران گروگانگیر بازداشت و به ساختمان بیژن منتقل شد. وی به اعدام و سپس حبس ابد محکوم شد.^{۲۹}

اشغال سفارت آمریکا طرحی از پیش تعیین شده توسط سپاه و کا.گ.ب

در اینجا لازم است به نکته‌ای در تاریخ نگاری‌های تحریف شده جمهوری اسلامی و خاطرات برادر عباس ورامینی مبنی بر اینکه آموزش‌های نظامی توسط عباس ورامینی پس از اشغال سفارت آمریکا در تهران انجام شده است اشاره کنم. واقعیت این است که این یادگیری فنون نظامی هفته‌ها قبل از حمله به سفارت آمریکا توسط سپاه پاسداران انجام شده بود. سردار محمدعلی (عزیز) جعفری که قصد دارد خود را در دانشجو معرفی کند در خاطرات خودش از این آموزش‌های نظامی توسط سپاه پاسداران پرده برمیدارد:

«اواخر مهرماه ۱۳۵۸، انجمن اسلامی دانشکده هنرهای زیبا یک اردوی دانشجویی سه روزه را به منظور فراگیری فنون نظامی و جذب نفرات جدید، داخل پارک جنگلی چیتگر، برگزار کرد. مسئولیت گروه اعزامی به این اردو به رضا اکرمی واگذار شده بود. ایشان مربیانی از واحد آموزش نظامی سپاه تهران، که آن روزها برای خودشان برو بیایی هم داشتند، دعوت کرد تا ضمن حضور در اردو، فنون نظامی لازم را به بچه‌های ما آموزش بدهند. خداوکیلی مربی‌های اعزامی از پادگان امام علی (ع) سپاه هم سنگ تمام گذاشتند.

در مدت سه روز چنان آموزش‌های فشرده و در عین حال سختی به گروه صد نفره ما دادند که بعد از اردو هر یک از ما برای خودش یک پا چریک شده بود. اردوی رزمی-دانشجویی چیتگر اولین نقطه طلاق من با بچه‌های سپاه بود.^{۳۰}

اطلاعات کامل‌تری را جواد منصوری اولین فرمانده سپاه پاسداران پس از انقلاب فاجعه آمیز ۱۳۵۷ در گفت‌وگو با ویژه‌نامه هفته‌نامه ۹ دی درباره رابطه ایران و آمریکا، خاطراتی از تسخیر سفارت آمریکا نقل کرده است که بسیاری از مسائل را در این رابطه روشن می‌سازد:

«۵ آبان ۵۸، آقای لاهوتی که در آن زمان به عنوان نماینده امام در سپاه مشغول به کار بودند، به موجب ناراحتی قلبی در بیمارستان قلب بستری بودند. اعضای شورای فرماندهی سپاه نیز برای ملاقات ایشان به بیمارستان می‌روند، در همان روز ملاقات و میان صحبت‌های ما کسی وارد اتاق شد و در گوش ایشان چیزی را گفت بلافاصله لاهوتی گفت، شما از اتاق خارج شوید چرا که آقای موسوی خوئینی‌ها می‌خواهد نکته مهمی را خصوصی بگوید و بعد از رفتن ایشان شما بیایید. من تا قبل از این دیدار اصلاً ایشان را ندیده بودم و تنها نام ایشان را در حد تفسیرهای پرحرف و حدیث ایشان شنیده بودم. بعد از ورود مجدد ما آقای لاهوتی خبر از برنامه آقای خوئینی‌ها برای تسخیر سفارت دادند و از ما خواستند که با آنها همکاری کنیم. باید اعتراف کنم که ما اصلاً فکر هم نمی‌کردیم که چنین حرکتی بدون هماهنگی و اجازه حضرت امام قرار است انجام پذیرد، چرا که آقای لاهوتی به عنوان نماینده امام خیلی صریح و قاطع همکاری ما را جهت تسخیر سفارت خواستار شدند و ما همگی احساس کردیم که این دستور امام است. حتی ما احساس می‌کردیم که شورای انقلاب هم در جریان است. به هر حال جلسه شورای فرماندهان سپاه تشکیل شد و در آنجا آقای محسن رضایی که مسوولیت اطلاعات سپاه را برعهده داشت به عنوان رابط سپاه با

دانشجویان انتخاب شد. آقای رضایی با دوستان خود جلسات مشترکی را با دانشجویان برگزار می‌کنند.^{۳۱}

جواد منصوری در بیان خاطراتش ناخواسته چیزی را اعتراف میکند که شاید تا به امروز هم به آن توجهی نکرده باشد. وی می‌گوید موسوی خوئینی‌ها در تاریخ ۵ آبان ۱۳۵۸ به ملاقات آقای لاهوتی می‌رود و در همین تاریخ موضوع تسخیر سفارت آمریکا را با او مطرح می‌سازد و از سپاه پاسداران در این حمله کمک می‌گیرد. نکته اینجاست که جمهوری اسلامی تسخیر سفارت آمریکا را در واکنش به ملاقات مهدی بازرگان، ابراهیم یزدی و دکتر چمران با برژینسکی نشان می‌دهند، در صورتی که ملاقات مهدی بازرگان با مشاور امنیت ملی کارتر در الجزایر سه روز قبل از تسخیر سفارت انجام شد اما طرح اشغال سفارت آمریکا در تاریخ ۵ آبان ۱۳۵۸ خورشیدی، یعنی ۹ روز قبل از تسخیر سفارت و ۶ روز قبل از ملاقات مهدی بازرگان با برژینسکی، مشاور امنیت ملی کارتر، بارنامه ریزی شده بود.

سید محمد موسوی خوئینی‌ها که رهبری عملیات حمله به سفارت آمریکا را بر عهده داشت در خاطرات خود می‌گوید:

«در آن زمان بنده به نمایندگی امام در صداوسیما بودم. سه نفر از برادران دانشجو آقایان میردامادی، بی‌طرف، و اصغرزاده طبق قرار قبلی به محل کار بنده در جام‌جم آمدند. ابتدا پس از گفت‌وگوی کوتاهی از اوضاع جاری کشور و از عملکرد دولت وقت و بازتاب منفی آن در جامعه، خصوصاً در میان نیروهای انقلابی مبنی بر اینکه سمت و جهت دولت به‌سوی آمریکاست برادران طرح خود را در میان گذاشتند و در بیانِ طرح، اضافه کردند که طبق اطلاعات به‌دست آمده یکی از عناصر مهم سیا در پوشش یک دیپلمات آمریکایی وارد ایران

شده و گویا به دنبال اهداف خاصی در مقابله با انقلاب وارد شده. ابتدا نظر بنده را جویا شدند که من هم موافق بودم و تأیید کردم و سپس پرسیدند که به نظر شما حضرت امام با چنین اقدامی موافق خواهند بود یا نه؟ بنده در ضمن تحلیل کوتاهی چنین نتیجه گرفتم که ایشان موافق خواهند بود. در اینجا از من خواستند که بروم قم و طرح برادران را با حضرت امام (ره) در میان بگذارم و به اطلاع ایشان برسانم و نظر ایشان را بخواهم تا در صورتی که موافق باشند اقدام شود. بنده با طرح قضیه خدمت امام مخالفت کردم و دلایل خودم را برای این مخالفت توضیح دادم که برادران نیز قانع شدند و قرار شد که پس از تصرف لانه بلافاصله به اطلاع ایشان برسانیم و چنانچه مخالفت کردند، سریعاً محل را ترک کنیم و نیز ساعت شروع کار در همان جلسه مشخص شد.^{۳۲}

بر فرض صحت ادعای دانشجویان، چند دانشجوی ساده از کجا می دانستند که یک مامور سیا تحت عنوان دیپلمات به ایران آمده است؟ نام و ماموریت آن مامور مهم چه بود؟ آیا اگر این ادعای آنها درست هم بوده نشانه این نبوده که یک گروه دیگر پشت دانشجویان صحنه گردانی می کرده که توانسته رد یک مامور مهم سیا را بیابد؟ در این متن خوئینی ها ذکری از ورود شاه به آمریکا و ملاقات بازرگان با برژینسکی که در واقع دلایل اصلی دانشجویان در تصرف سفارت بیان شد، دیده نمی شود، که بیانگر اینست که این جلسه باید قبل از ورود شاه به آمریکا تشکیل شده باشد، که خواهیم دید که طراحی تسخیر سفارت قبل از ورود شاه و ملاقات بازرگان با برژینسکی را هم اصغرزاده تایید می کند و این واقعیت تمام ادعاهای دروغین در اینکه به خاطر ورود شاه و ملاقات مهندس بازرگان با مشاور امنیت ملی کارتر، آنها سفارت را تسخیر کردند فرو می پاشد. علاوه بر این موسوی خوئینی ها از اشغال سفارت آمریکا به منظور حذف دولت موقت در همین مطلب میگوید: «از عملکرد دولت وقت و بازتاب منفی آن در جامعه، خصوصاً در

میان نیروهای انقلابی مبنی بر اینکه سمت و جهت دولت به‌سوی آمریکاست برادران طرح خود را در میان گذاشتند.» ابراهیم اصغرزاده نیز اظهار می‌کند که طرح اشغال سفارت پیش از ملاقات بازرگان با برژینسکی و حتی قبل از ورود شاه به آمریکا یعنی در اواخر تابستان ۱۳۵۸ مطرح شده بود:

«سه تن از نمایندگان انجمن‌های اسلامی (از جمله من) و از دانشگاه‌های پلی‌تکنیک، تهران و شریف طرحی را می‌آورند در دفتر تحکیم وحدت. آن طرح، طرح تسخیر سفارت آمریکا بود. در اواخر تابستان ۵۸، این طرح را پیشنهاد کردیم و تحلیل‌مان را هم از اوضاع و شرایط سیاسی که توجیه‌کننده‌ی طرح بود، ارائه دادیم.»^{۳۳}

فراموش نکنیم در گزارشی که در نوفل‌لوشاتو از سوی کا.گ.ب به دست خمینی رسیده بود، نوشته شده بود تحکیم وحدت حوزه و دانشگاه رمز پیروزی خمینی در فتح سنگر به سنگر موانع در ایران انقلابی خواهد بود و باز فراموش نکنیم که اعضای سپاه پاسداران دفتر تحکیم وحدت حوزه و دانشگاه را تشکیل داده بودند و از همه مهم‌تر علی خامنه‌ای و موسوی خوئینی‌ها از اعضای کمیته مشاوران و علی خامنه‌ای نماینده این تشکیلات بود.

رضا سیف‌اللهی جزو ۵ نفر هسته اصلی اشغالگران سفارت آمریکا در تهران، به طور آشکاری می‌گوید که از دو ماه قبل، برنامه‌ریزی اشغال سفارت شروع و حتی تاریخ اشغال سفارت هم تعیین شده بوده است:

«حدود دو ماه قبل از این حرکت ابعاد مختلف اعتراضات و مبارزات دانشجویی مورد ارزیابی قرار گرفت. این ارزیابی‌ها تبدیل به طراحی تسخیر لانه جاسوسی آمریکا شد. مناسب‌ترین

روز و زمان برای این اقدام ۱۳ آبان تعیین شد و دانشجویان به شیوه‌های خاص خود وارد این حرکت عظیم شدند.^{۳۴}

وی با بیان اینکه دولت موقت نسبت به این حرکت در کمال بی‌اطلاعی قرار داشت، تصریح کرد: «در طول این دو ماه یکی از نگرانی‌های ما این بود که این حرف به گوش دولتمردان برسد و از ابتدا با آن مخالفت کنند. آن زمان سیستم اطلاعاتی در اختیار دولت موقت نبود و دانشجویان هم اساساً با کارهای زیرزمینی از زمان شاه آشنایی داشتند. ما دقت زیادی داشتیم که این حرکت منتشر نشود و آن را با افرادی که مورد اعتماد نبودند، در میان نمی‌گذاشتیم.»^{۳۵}

در این مصاحبه سیف‌اللهی هم آشکارا و آنهم دو مرتبه می‌گوید که از دو ماه قبل آنها در تدارک تصرف سفارت بودند، این مصاحبه روشن می‌کند که نه ورود شاه به آمریکا، نه ملاقات علنی بازرگان و یزدی و چمران با برژینسکی (مشاور امنیت ملی کارتر) و نه سخنرانی ۱۰ آبان خمینی که همه فقط در دو هفته قبل از تصرف سفارت رخ داده‌اند، نمی‌توانند علت تصرف سفارت باشند و باید واقعه دیگری قبل از اینها انگیزه اصلی طراحان پنهان یا آشکار تصرف سفارت باشد. در ضمن دانشجویان چگونه با کارهای زیر زمینی آشنا شده بودند؟ غیر از اینکه قبلاً بعضی از آنها در سازمان‌های مخفی عضو بودند؟

مهدوی کنی در خاطرات خودش از عدم مقاومت پاسداران سفارت آمریکا در مقابل حمله مهاجمان می‌نویسد به آن‌ها دستور داده شده بود که در مقابل گروگانگیران ایستادگی از خود نشان ندهند:

«وقتی شنیدیم که به سفارت حمله کرده‌اند برای ما خیلی غیر مترقبه بود و تعجب کردیم. اجمالاً یادم هست که آقای بهشتی و مهندس بازرگان به من زنگ زدند که آقا شما چرا نشسته‌اید؟ کجا هستید؟ نیروی انتظامی کجاست؟ کمیته‌ها کجا هستند؟ دانشجویان به سفارت ریخته‌اند و آنجا را تصرف کرده‌اند و آمریکایی‌ها را به گروگان گرفته‌اند. از کمیته‌ها پرسیدم چرا این‌طور شده؟ گفتند آمدند و به سفارت حمله کردند و از دیوار سفارت بالا رفتند و ما هم مقابل بچه‌ها ایستادگی نکردیم، چون اجازه نداشتیم با بچه‌های خودمان بجنگیم. بعداً معلوم شد همین دانشجویان خط امام (ره) وارد لانه جاسوسی شده‌اند. من همان موقع به مرحوم احمد آقا زنگ زدم. یادم می‌آید شب آن روزی بود که به سفارت ریخته بودند. زنگ زدم و پرسیدم جریان چیست؟ مرحوم احمد آقا اول خندیدند و پاسخ نمی‌دادند. من گفتم آخر چه شده؟ شما اطلاع دارید؟ ایشان می‌خندیدند.»^{۳۶}

نکته قابل توجه اینکه علاوه بر بازرگان، آیت الله بهشتی هم با اشغال سفارت آمریکا مخالف بوده و با مهدوی کنی تماس گرفته و در واکنش به این اقدام به شدت اعتراض کرده است. در مورد عدم مقاومت پاسداران مستقر در سفارت نیز جواد منصوری از فرماندهان وقت سپاه این عدم مقاومت را نتیجه دیداری که خوئینی‌ها با حسن لاهوتی (نماینده خمینی در سپاه) زمانی که لاهوتی بعلت عارضه قلبی در بیمارستان بستری بوده می‌داند که لاهوتی هنگام آمدن خوئینی‌ها از جواد منصوری و بقیه فرماندهان سپاه خواسته اتاق را ترک کنند چون خوئینی‌ها می‌خواهد بیاید و موضوع مهمی را به او بگوید و بعد از رفتن خوئینی‌ها، لاهوتی برنامه نامبرده جهت تسخیر سفارت را به آنها گفته و قاطعانه از آنها خواسته از آن حمایت کنند که فرماندهان سپاه هم به پاسداران سفارت از قبل، فرمان عدم مقاومت را می‌دهند، جواد منصوری ادامه می‌دهد بعد از اشغال سفارت هم در همان ساعت اول لاهوتی تقاضای دولت بازرگان جهت بیرون

کردن دانشجویان از سفارت توسط سپاه را رد می‌کند. همچنین می‌گوید که مصطفی چمران مشاور نخست وزیر نیز بعد با خود او تماس گرفته و با شدیدترین لحن و صدای بلند از او خواسته که انقلابیون را به بیرون از سفارت بریزد:

«ظاهراً آقای میردامادی و اصغرزاده جزو نمایندگان اصلی دانشجویان به حساب می‌آمدند. در هر حال بنا بر آن شد که در حالی که جمعیت دانش‌آموزی در خیابان انقلاب از شرق به غرب در حال حرکت است، دانشجویان به سفارت وارد شوند. در حالی که من در دفتر خود با عوامل در صحنه ارتباط داشتم هر لحظه احتمال یک واقعه تلخ را می‌دادم. خوشبختانه در آن ماجرا حتی یک گلوله هم شلیک نشد. همان صبح زود تعدادی نیرو از پادگان ولیعصر حرکت کرده و در اطراف سفارت مستقر شده و تعداد دیگری از پاسداران به پشت بام سفارت می‌روند و سریعاً سفارت را تسخیر می‌کنند مدتی نگذشته بود که چند تن از وزرا مانند وزیر دادگستری، کشور و خارجه با تماس با سپاه شدیداً به این اقدام اعتراض کردند. یکی از چهره‌های برجسته نیز به عنوان مشاور نخست‌وزیر ضمن تماس با من خواستار اخراج پاسداران و دانشجویان از سفارت شد. من در پاسخ تاکید کردم که من نمی‌توانم چنین کاری را بکنم و حتی اگر بگویم پاسداران گوش نخواهند کرد و دانشجویان نیز به دستور من نرفته‌اند که به دستور من باز گردند؛ وی خواستار عکس‌العمل پاسبان‌های شهربانی شد و من سریعاً گفتم که پاسبان‌ها چنین کاری را نمی‌توانند بکنند اصلاً چنین روحیه‌ای را ندارند. در نهایت مشاور نخست‌وزیر گفت پس معلوم شد که خودت هم دست در کار است. از همین رو هم اکنون من نیز جزو ممنوع‌الورودین به آمریکا به حساب می‌آیم و از همین رو بسیاری از نویسندگان مانند جیمز بیل من را از عوامل اصلی تسخیر سفارت می‌دانند. لذا در دوران مسوولیتم در وزارتخانه نیز ویزای امریکا را به من ندادند حتی اجازه ارتباط از فرودگاه هم به من نمی‌دادند.»^{۳۷}

توضیحات جواد منصوری در رابطه با چگونگی اشغال سفارت آمریکا توسط پادگان ولیعصر و پاسداران و حمایت دیگر اعضای برجسته سپاه پاسداران از جمله جواد منصوری، محسن رضایی، لاهوتی، موسوی خوئینی‌ها و... تمام ماجرا را حل و فصل می‌کند. سید علی خامنه‌ای هم که در آن ایام سرپرست سپاه پاسداران و عباس ورامینی هم که در صفحات قبل آوردیم عضو فعال سپاه و مسوول آموزش نظامی در سفارت اشغال شده ایالات متحده بود که خامنه‌ای به آن‌ها تجهیزات نظامی می‌رساند. سردار حسین دهقان نیز که به عنوان یک افسر عالی رتبه سپاه، در جایگاه وزیر دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح جمهوری اسلامی، ایران را اشغال کرده‌اند، در مصاحبه با برنامه تلویزیونی شناسنامه، به پرسش مجری مبنی بر اینکه شما از دانشجویان پیرو خط امام تسخیر کننده لانه جاسوسی بودید، جواب می‌دهد:

«نه آن موقع من در سپاه بودم در دانشگاه نبودم. البته با دوستانم در ارتباط بودیم. روزی که قرار بود لانه را اشغال بکنند جمعه بود و من نماز جمعه بودم. داشتیم می‌آمدیم که بچه‌ها گفتند ما می‌رویم آن‌جا وارد شویم. گفتم ما در سپاه هوایتان را داریم. من از قبل بودم و بچه‌ها هم از دوستان خود ما بودند.»^{۳۸}

سردار دهقان بی پرده اعتراف می‌کند که در سپاه بوده و سپاه از اشغال سفارت آمریکا حمایت می‌کرده است. همچنین نکته جالب اینکه می‌گوید: «با دوستانم در ارتباط بودیم»، «من از قبل بودم» و «بچه‌ها هم از دوستان خود ما بودند.»



سردار حسین دهقان (نفر اول سمت چپ) و تقی محمدی (نفر اول سمت راست) از اشغالگران در سفارت آمریکا

منابع

پیشگفتار

- ۱- نشریه مجاهدین خلق ایران، سال اول دوشنبه اول مرداد
- ۲- مصاحبه مسعود رجوی با روزنامه کیهان، ۱۳۵۷
- ۳- مجاهدین خلق ایران، ۱۷ آذر ۱۳۵۸، پیشنهاد مجاهدین خلق درباره لانه جاسوسی آمریکا

فصل نخست

- ۱- صحیفه خمینی، ج ۱۵، ص ۱۱۶
- ۲- صحیفه خمینی، ج ۱۵، ص ۳۶۵
- ۳- صحیفه خمینی، ج ۱، ص ۱۴۹
- ۴- قسمتی از نامه آرش صادقی، زندانی سیاسی در اعتراض به وضعیت بحرانی همسرش گلرخ ایرایی
- ۵- متن لایحه درخواست اعاده دادرسی پرونده درویش محمدثلاث به دیوان عالی کشور
- ۶- متن لایحه درخواست اعاده دادرسی پرونده درویش محمدثلاث به دیوان عالی کشور
- ۷- شبکه خبر جمهوری اسلامی، جلسه محاکمه حادثه خیابان پاسداران

- ۸- متن لایحه درخواست اعاده دادرسی پرونده درویش محمدثلاث به دیوان عالی کشور
- ۹- [رادیو زمانه، قطع پخش زنده دادگاه تلویزیونی: محمد ثلاث اتهام قتل عمد را رد کرد](#)
- ۱۰- [وحید بهشتی، فعال حقوق دراویش، مصاحبه با اینترنشنال](#)
- ۱۱- [وحید بهشتی در مصاحبه با ایران اینترنشنال](#)
- ۱۲- مصاحبه اختصاصی دُر تی وی با خانم نرگس ثلاث دختر محمدثلاث
- ۱۳- مصاحبه اختصاصی دُر تی وی با خانم نرگس ثلاث دختر محمدثلاث
- ۱۴- متن لایحه درخواست اعاده دادرسی پرونده درویش محمدثلاث به دیوان عالی کشور
- ۱۵- [رئیس کل دادگستری تهران: از اتوبوس انگشت نگاری نشده است](#)
- ۱۶- مصاحبه اختصاصی دُر تی وی با خانم نرگس ثلاث دختر محمدثلاث
- ۱۷- اظهارات محمدثلاث در ملاقات با وکیل خود، مندرج در لایحه درخواست اعاده دادرسی به دیوان عالی کشور
- ۱۸- نامه نرگس ثلاث و علی ثلاث فرزندان محمدثلاث
- ۱۹- [مجدوبان نور: فایل صوتی محمد ثلاث در اثبات بیگناهی خودش.](#)
- [فایل صوتی محمدثلاث از زندان رجایی شهر: من به همه جهان اعلام میکنم که من راننده اون اتوبوس نبودم. دُر تی وی](#)
- ۲۰- شادی صدر، حقوقدان، بررسی زوایای حقوقی حکم اعدام محمد ثلاث

فصل دوم

- ۱- هاشمی رفسنجانی، همشهری آنلاین، شنبه ۱ مهر ۱۳۸۵، کد مطلب: ۴۶۶۰
- ۲- هاشمی رفسنجانی، همشهری آنلاین، شنبه ۱ مهر ۱۳۸۵، کد مطلب: ۴۶۶۰
- ۳- بازخوانی شعارهای صدام قبل و بعد از جنگ تحمیلی، ۱ مهر ۱۳۹۴، خبرگزاری تسنیم
- ۴- ناگفته های ابراهیم یزدی از جنگ ایران و عراق در مصاحبه با سرگه بارسقیان
- ۵- علی اکبر هاشمی رفسنجانی، مصاحبه با مجله الموقف العربی، پیرامون جنگ ایران و عراق و روابط با کشورهای حوزه خلیج فارس، ۲۲ فروردین ۱۳۶۰
- ۶- بازخوانی شعارهای صدام قبل و بعد از جنگ تحمیلی، ۱ مهر ۱۳۹۴، خبرگزاری تسنیم
- ۷- خمینی، پیام نوروزی به ملت ایران، ۲۹ اسفند ۱۳۶۳
- ۸- خمینی در دیدار با اعضای خارجی کنفرانس وحدت اسلامی، جماران، ۱۹ آبان ۱۳۶۶
- ۹- [گفتگو با کمال خرازی، سایت تابناک](#)
- ۱۰- [منصور فرهنگ، نماینده پیشین جمهوری اسلامی در سازمان ملل متحد، ملاقات با آیت الله خمینی و صدام حسین پیش از آغاز جنگ، سایت فارسی BBC](#)
- ۱۱- [منصور فرهنگ، نماینده پیشین جمهوری اسلامی در سازمان ملل متحد، ملاقات با آیت الله خمینی و صدام حسین پیش از آغاز جنگ، سایت فارسی BBC](#)
- ۱۲- درس تجربه، خاطرات ابوالحسن بنی صدر در گفتگو با حمید احمدی، ۱۳۸۰، چاپ آلمان، ص ص ۲۶۶-۲۶۵
- ۱۳- خاطرات حسینعلی منتظری، انتشارات انقلاب اسلامی، آلمان، ۲۰۰۱

فیلم: خاطرات آیت الله منتظری

۱۴- خمینی، کشف الاسرار

۱۵- روزنامه اطلاعات، ۷ اسفند ۱۳۵۷

روزنامه جمهوری اسلامی، تهران، ۳۱ فروردین ۱۳۵۹ و اول اردیبهشت ۱۳۵۹

۱۶- روزنامه آیندگان، تهران، ۷ اسفند ۱۳۵۸

۱۷- روزنامه اطلاعات، تهران، ۵ مهر ۱۳۵۸

۱۸- روزنامه بامداد، تهران، ۳ مهر ۱۳۵۸

۱۹- روزنامه اطلاعات، تهران، ۲۲ مهر ۱۳۵۸

۲۰- روزنامه اطلاعات، اول مهر ۱۳۵۸

۲۱- دکتر منوچهر پارسادوست، بررسی تاریخ سران و اندیشه حزب بعث، شرکت سهامی انتشار، تهران، ۱۳۶۹، صص ۲۰۰-۲۰۱

۲۲- دکتر منوچهر پارسادوست، بررسی تاریخ سران و اندیشه حزب بعث، شرکت سهامی انتشار، تهران، ۱۳۶۹، صص ۲۰۰-۲۰۱

۲۳- سرهنگ پاسدار علی محبی، در گفتگو با خبرنگار خبرگزاری بسیج، کد خبر: ۸۸۲۲۴۴۳، ۲۱ بهمن ۱۳۹۵.

خمینی پیام به ملت، به مناسبت سالروز پیروزی انقلاب، ۲۲ بهمن ۱۳۵۸

۲۴- صحیفه خمینی، ج ۹، ص ۲۷۸

۲۵- خمینی، کتاب کشف الاسرار، ص ۲۹۰

- ۲۶- خمینی، کتاب کشف الاسرار، ص ۲۹۱
- ۲۷- خمینی، کتاب کشف الاسرار، ص ۲۲۲
- ۲۸- خمینی، کتاب کشف الاسرار، ص ۳۰۸
- ۲۹- خمینی، کتاب کشف الاسرار، ص ۳۰۷
- ۳۰- خمینی، کتاب کشف الاسرار، ص ۲۲۲
- ۳۱- خمینی، کتاب ولایت فقیه
- ۳۲- کیهان، چاپ دوم، ۱۲ فروردین ۱۳۵۸
- ۳۳- خمینی، کتاب کشف الاسرار، ص ۱۰۹
- ۳۴- خمینی، کتاب ولایت فقیه
- ۳۵- خمینی، کتاب کشف الاسرار، ص ۲۲۹
- ۳۶- خمینی، کتاب کشف الاسرار، ص ۲۳۶
- ۳۷- خمینی، کتاب کشف الاسرار، ص ۲۴۵
- ۳۸- خمینی، مصاحبه با روزنامه فرانسوی فرانس سوار، ۱۷ اکتبر ۱۹۷۸
- ۳۹- خمینی، کتاب کشف الاسرار
- ۴۰- روزنامه اطلاعات، تهران، ۲۲ بهمن ۱۳۵۸ و ۳۱ اردیبهشت ۱۳۵۹
- ۴۱- روزنامه اطلاعات، تهران ۳۱ اردیبهشت ۱۳۵۹
- ۴۲- روزنامه کیهان، تهران، ۱۰ اسفند ۱۳۵۸

۴۳- خمینی، ۱۹ فروردین ۱۳۵۹، تهران، شمیران، دربند

صحیفه خمینی، ج ۱۲، ص ۲۳۴

۴۴- صحیفه خمینی، ج ۱۲، ص ۴۴

۴۵- خمینی، سخنرانی در جمع اعضای ستاد بسیج شهرستان ها، تهران، شمیران، دربند، ۲۹

فروردین ۱۳۵۹

۴۶- صحیفه خمینی، ج ۱۲، ص ۵۶

۴۷- خمینی، تهران، جماران، پیام رادیو-تلویزیونی به ملت ایران، ۳۱ شهریور ۱۳۵۹

صحیفه خمینی، ج ۱۳

۴۸- خمینی سخنرانی در جمع نمایندگان مجلس و مسئولین بنیاد ۱۵ خرداد، تهران حسینیه

جماران، ۱۴ خرداد ۱۳۶۲

۴۹- خمینی، تهران، جماران، پیام رادیو-تلویزیونی به ملت ایران، ۳۱ شهریور ۱۳۵۹

صحیفه خمینی، ج ۱۳، ص ۲۲۶

۵۰- [خشت خام، نوبت سوم، گفتگوی حسین دهباشی با ابراهیم یزدی](#)

۵۱- [خشت خام، نوبت سوم، گفتگوی حسین دهباشی با ابراهیم یزدی](#)

۵۲- ناگفته های ابراهیم یزدی از جنگ ایران و عراق در مصاحبه با سرگه بارسقیان

۵۳- صادق زیباکلام، رادیوگفتگو، آیا ۸ سال جنگ ایران و عراق قابل پیشگیری بود؟، ۳۱ شهریور

۱۳۹۳

۵۴- [خشت خام، نوبت سوم، گفتگوی حسین دهباشی با ابراهیم یزدی](#)

- ۵۵- هاشمی رفسنجانی، آرامش و چالش، به اهتمام مهدی هاشمی، دفتر نشر معارف انقلاب، ۱۳۸۱، تهران، ص ۱۶۴
- ۵۶- اصطلاحی تحت نام جنگ تحمیلی، نگاهی دیگر به آن، به مناسبت سی و سومین سال شروع جنگ ایران و عراق، حمید احمدی
- ۵۷- دکتر منوچهر پارسادوست، همانجا، ص ۲۰۲
- ۵۸- همانجا، صص ۳-۲۰۲
- ۵۹- صادق زیباکلام، میزگرد تحلیلی ایران، سال بیست و سوم، شماره ۱، مهر ۱۳۹۶
- ۶۰- صادق زیباکلام، میزگرد تحلیلی ایران، سال بیست و سوم، شماره ۱، مهر ۱۳۹۶
- ۶۱- هاشمی رفسنجانی، همشهری آنلاین، شنبه ۱ مهر ۱۳۸۵، کد مطلب: ۴۶۶۰
- ۶۲- صحیفه خمینی، ج ۱۳، ص ۲۶۰
- ۶۳- مصاحبه خمینی با خبرنگاران خارجی، تهران، جماران، موضوع پیروزی ملت ایران در جنگ با عراق، ۱۷ مهر ۱۳۵۹
- صحیفه خمینی، ج ۱۳، ص ۲۶۰
- ۶۴- صادق زیباکلام، میزگرد تحلیلی ایران، سال بیست و سوم، شماره ۱، مهر ۱۳۹۶
- ۶۵- طائب: لازم باشد مردم باید از نان شب خود بزنند تا یمن و سوریه را حمایت کنیم
- ۶۶- فیلم، طائب: هدف از حمایت و رساندن موشک به حوثی های یمن اشغال جده و ریاض است
- ۶۷- روزنامه دنیای اقتصاد، شماره روزنامه: ۴۲۰۳، شماره خبر: ۳۳۲۰۰۸، ۷ آذر ۱۳۹۶
- ۶۸- خشت خام، نوبت سوم، گفتگوی حسین دهباشی با ابراهیم یزدی

۶۹- صادق زیباکلام، رادیوگفتگو، آیا ۸ سال جنگ ایران و عراق قابل پیشگیری بود؟، ۳۱ شهریور ۱۳۹۳

۷۰- فیلم: [رائفی پور](#)

۷۱- علی اکبر هاشمی رفسنجانی، مصاحبه با مجله الموقف العربی، پیرامون جنگ ایران و عراق و روابط با کشورهای حوزه خلیج فارس، ۲۲ فروردین ۱۳۶۰

۷۲- علی اکبر هاشمی رفسنجانی، مصاحبه با مجله الموقف العربی، پیرامون جنگ ایران و عراق و روابط با کشورهای حوزه خلیج فارس، ۲۲ فروردین ۱۳۶۰

۷۳- هاشمی رفسنجانی، مصاحبه با مجله پاسدار اسلام پیرامون جنگ، تهران، مجلس شورای اسلامی، ۱ دی ۱۳۶۰

۷۴- صحیفه خمینی، ج ۹، ص ۲۷۸

۷۵- خمینی، نهران، جماران، پیام به مسلمانان جهان و حجاج در آستانه عید قربان، ۴ شهریور ۱۳۶۳
صحیفه خمینی، ج ۱۹، ص ۳۱

۷۶- سخرانی در جمع ائمه جماعت و وعاظ تهران و قم، ۳۱ خرداد ۱۳۶۱، تهران، حسینیه جماران
صحیفه خمینی، ج ۱۶

۷۷- پیام به ملت ایران در سالروز فاجعه هفتم تیر، ۶ تیر ۱۳۶۱، تهران، جماران
صحیفه خمینی، ج ۱۶

۷۸- پیام به ملت ایران و مسلمانان جهان در روز قدس، ۲۵ تیر ۱۳۶۱، تهران، جماران
صحیفه خمینی، ج ۱۶

- ۷۹- سخرانی در جمع مسئولان و کارکنان آستان قدس رضوی، تهران، حسینیه جماران، ۳ مرداد ۱۳۶۱
- صحیفه خمینی، ج ۱۶
- ۸۰- خمینی، تهران، حسینیه جماران، سخرانی در جمع پرسنل شهربانی و دانشجویان خارج از کشور، دوشنبه ۲ شهریور ۱۳۶۰
- صحیفه خمینی، ج ۱۵، ص ۱۲۹
- ۸۱- پیام یاسر عرفات به خمینی، ۲۷ سپتامبر ۱۹۷۸
- ۸۲- یاسر عرفات، در مصاحبه اختصاصی با هفته نامه کیهان، چاپ لندن، اردیبهشت ۱۳۶۳
- ۸۳- دکتر کریم سنجابی، وزیر امور خارجه دولت موقت، ۱۸ اسفند ۱۳۵۷
- ۸۴- نقل از هفته نامه کیهان، چاپ لندن، ۲۰ تیر ۱۳۶۴
- ۸۵- [فیلم: گزارش علی جوانمردی، خبرنگار مستقل](#)
- ۸۶- [هفته نامه کوریر اینترنشنال \(چاپ پاریس\)](#)، برگردان: کیومرث إعطا
- ۸۷- جواد منصوری در گفتگو با فرهیختگان، شماره: ۲۳۲۷، ۵ مهر ۱۳۹۶
- ۸۸- [فیلم: جواد منصوری](#)
- ۸۹- هاشمی رفسنجانی، مصاحبه با مجله پاسدار اسلام پیرامون جنگ، تهران، مجلس شورای اسلامی، ۱ دی ۱۳۶۰
- ۹۰- علی اکبر هاشمی رفسنجانی، مصاحبه با مجله الموقف العربی، پیرامون جنگ ایران و عراق و روابط با کشورهای حوزه خلیج فارس، ۲۲ فروردین ۱۳۶۰

- ۹۱- علی اکبر هاشمی رفسنجانی، مصاحبه با مجله الموقف العربی، پیرامون جنگ ایران و عراق و روابط با کشورهای حوزه خلیج فارس، ۲۲ فروردین ۱۳۶۰
- ۹۲- کارنامه و خاطرات هاشمی رفسنجانی، عبور از بحران، ۱۲ فروردین ۱۳۶۰، ص ۵۲
- ۹۳- روزنامه کیهان ۱۸ خرداد ۱۳۶۰، ص ۴.
- نامه های بنی صدر به خمینی و دیگران، ص ۲۴۲.
- ۹۴- کارنامه و خاطرات هاشمی رفسنجانی، عبور از بحران، ۲۱ اردیبهشت ۱۳۶۰، ص ۱۰۶
- ۹۵- نامه های بنی صدر به خمینی و دیگران، ص ۲۲۷
- ۹۶- [روزنامه دنیای اقتصاد، ۹۲/۹/۱۴، شماره ۳۰۸۱، ص ۸](#)
- ۹۷- کارنامه و خاطرات هاشمی رفسنجانی، عبور از بحران، ۲۴ خرداد ۱۳۶۰
- ۹۸- نامه های بنی صدر به خمینی و دیگران، ص ۲۴۸
- ۹۹- ناگفته های ابراهیم یزدی از جنگ ایران و عراق در مصاحبه با سرگه بارسقیان
- ۱۰۰- سخنرانی در جمع مسئولان نظام اسلامی، تهران حسینیه جماران، ۲۰ آذر ۱۳۶۳
- صحیفه خمینی، ج ۱۹، صص ۱۱۲ - ۱۱۸
- ۱۰۱- خمینی سخنرانی در جمع هیئت بررسی جنگ تحمیلی، تهران جماران، ۱۰ اسفند ۱۳۵۹
- ۱۰۲- خمینی سخنرانی در جمع نمایندگان مجلس و مسئولین بنیاد ۱۵ خرداد، تهران حسینیه جماران، ۱۴ خرداد ۱۳۶۲
- ۱۰۳- خمینی سخنرانی در جمع پرسنل نیروی دریایی و هوایی، تهران حسینیه جماران، ۱ شهریور ۱۳۶۲

۱۰۴- خمینی سخنانی در جمع اعضای کمیته برگزاری هفته جنگ، تهران جماران، ۱۸ شهریور ۱۳۶

۱۰۵- سخنانی در جمع علما و روحانیون شیعه و سنی، تهران حسینیه جماران، ۱۶ اردیبهشت ۱۳۶۴

۱۰۶- توس طهماسبی، پژوهشگر تاریخ معاصر و تحلیلگر سیاسی، برنامه های اتمی صدام حسین

۱۰۷- صادق زیباکلام، میزگرد تحلیلی ایران، سال بیست و سوم، شماره ۱، ۶۶۰۱، ۱ مهر ۱۳۹۶

۱۰۸- [اسناد سیا، رابطه ایران و شوروی](#)

۱۰۹- دکتر ابراهیم یزدی، یادنامه دکتر چمران، ص ۶۲

۱۱۰- [اسناد سیا، رابطه ایران و شوروی](#)

۱۱۱ - Primakov, Dialectics of social Development

۱۱۲- [اسناد سیا، رابطه ایران و شوروی](#)

۱۱۳- [اسناد سیا، رابطه ایران و شوروی](#)

۱۱۴- علی اکبر هاشمی رفسنجانی، مصاحبه با مجله الموقف العربی، پیرامون جنگ ایران و عراق و روابط با کشورهای حوزه خلیج فارس، ۲۲ فروردین ۱۳۶۰

۱۱۵- امیرعباس فخرآور، رفیق آیت الله، ص ۳۴۹-۳۵۰

۱۱۶- میرحسین موسوی، نشریه حوزه، فروردین و اردیبهشت-خرداد و تیر ۱۳۶۹، شماره ۳۷ و ۳۸

۱۱۷- هاشمی رفسنجانی، همشهری آنلاین، شنبه ۱ مهر ۱۳۸۵، کد مطلب: ۴۶۶۰

۱۱۸- [اسناد سیا، رابطه ایران و شوروی](#)

۱۱۹- [پیش بینی سیا، روابط ایران و شوروی](#)

۱۲۰- [اسناد سیا، رابطه ایران و شوروی](#)

۱۲۱- Beliaev, islami I politika (Islam and politicd). Literaturnaya Gazeta, may ۱۳, ۱۹۷۸

۱۲۲- هاشمی رفسنجانی، همشهری آنلاین، شنبه ۱ مهر ۱۳۸۵، کد مطلب: ۴۶۶۰

۱۲۳- [فیلم: صدام حسین](#)

۱۲۴- علی اکبر هاشمی رفسنجانی، مصاحبه با مجله الموقف العربی، پیرامون جنگ ایران و عراق و روابط با کشورهای حوزه خلیج فارس، ۲۲ فروردین ۱۳۶۰

۱۲۵- [پیش بینی سیا، روابط ایران و شوروی](#)

۱۲۶- [پیش بینی سیا، روابط ایران و شوروی](#)

۱۲۷- [سفیر اسبق ایران در شوروی: گورباچف به هاشمی چک سفید امضا داد](#)

۱۲۸- [گفتگوی رجانیوز با ناصر نوبری، سفیر پیشین ایران در شوروی، \(۱۳۹۳\)، شناسه خبر: ۱۸۷۹۶۵](#)

۱۲۹- وقتی که سیا از تدارکات جنگی صدام به دولت انقلابی اطلاعات می‌رساند. (۱۳۹۳). بی‌بی‌سی

۱۳۰- امیرعباس فخرآور، رفیق آیت الله، صص ۵۳۱ - ۵۳۵

۱۳۱- [بی بی سی فارسی، رونمایی تلویزیونی از نامه سری محسن رضایی در پایان جنگ](#)

۱۳۲- خمینی، تهران، جماران، ۲ فروردین ۱۳۶۸. صحیفه خمینی، ج ۲۱، ص ۳۲۷

۱۳۳- دکتر ابراهیم یزدی، یادنامه دکتر چمران، ص ۶۲

۱۳۴- [ویکی لیکس: سفر آیت‌الله صادق خلخالی به امارات متحده عربی](#)

۱۳۵- [فیلم: سخنان حسن روحانی درباره ارتش و پاسخ چمران](#)

۱۳۶- نشریه رمز عبور شماره ۱۶

فصل سوم

۱- یادداشت های حسین روحانی ص ۱۷

زندگی نامه مجاهدین...ص ۸۲-۸۳

۲- خمینی، در جمع خبرنگاران داخلی و خارجی، تهران، ۱۵ بهمن ۱۳۵۷

خمینی، پیام به مناسبت راهپیمایی عمومی، تهران، ۱۹ بهمن ۱۳۵۷

۳- [سخرانی مهدی بازرگان به مناسبت سومین سالگرد انقلاب اسلامی، ۲۲ بهمن ۱۳۶۰](#)

۴- مصاحبه با برادر مسعود رجوی، مجاهد ۱۰۸، ۱۶ بهمن ۱۳۵۹

۵- [سخرانی مسعود رجوی در امجدیه، سال ۱۳۵۹](#)

نشریه مجاهدین خلق ایران، سال اول، فوق العاده شماره ۴، پنجشنبه ۱۱ بهمن ۱۳۵۸

۶- فارسی، زوایای تاریک، ص ۲۲

۷- روزنامه میزان، سرمقاله به قلم بازرگان، ۱۲ اردیبهشت ۱۳۶۰

۸- قیام ۱۵ خرداد، سرمقاله پیام مجاهد ۳۱، اردیبهشت و خرداد ۱۳۵۴

۹- حریری، مصاحبه با تاریخ سازان ایران، ص ۱۸۶

۱۰- اسناد نهضت آزادی ایران، ج ۱۱، صص ۴۹ تا ۵۵

۱۱- شورای انقلاب و دولت موقت، صص ۳۳ و ۳۶ تا ۳۸

سخنرانی مهدی بازرگان به مناسبت سومین سالگرد انقلاب اسلامی

۱۲- ایران فردا، شماره ۱۶، صص ۱۷ و ۱۸

۱۳- هفته‌نامه پنجره، چهارشنبه ۲۵ آبان ۱۳۹۰

۱۴- خاطرات آیت الله مهدوی کنی، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی

۱۵- کیهان ۱۷ بهمن ۱۳۵۷. صحیفه نور، ج ۵، صص ۲۹ تا ۳۱

۱۶- کیهان، چاپ دوم، دوشنبه ۳۰ بهمن ۱۳۵۷، شماره: ۱۰۶۴۱

۱۷- صحیفه خمینی، ج ۵، ص ۱۲۲

سخنرانی مهدی بازرگان به مناسبت سومین سالگرد انقلاب اسلامی، ۲۲ بهمن ۱۳۶۰

۱۸- کیهان، چاپ دوم، ۱۲ فروردین ۱۳۵۸

۱۹- صحیفه خمینی، جلد ۶

۲۰- خمینی، پیام عید فطر به امت اسلامی ایران، ۱۲ شهریور ۱۳۵۸

۲۱- محسن رضایی: بازرگان بزرگترین کلاهی بود که امام سر آمریکا گذاشت، ۱۴ بهمن ۱۳۸۹،

شناسه خبر: ۱۷۵۳۵، افکارنیوز

۲۲- نگاهی بر سلوک سیاسی مهندس بازرگان، ۳۰ دی ۱۳۹۴، شماره خبر: ۲۹۹۷۸۴۴، سایت

روزنامه دنیای اقتصاد

۲۳- رفیق آیت الله امیر عباس فخر آور، ص ۲۳۴

علی اکبر هاشمی رفسنجانی، کارنامه و خاطرات انقلاب و پیروز، ص ۲۶۱ و ۲۶۲

۲۴- رفیق آیت الله، امیرعباس فخرآور ص ۲۳۵

۲۵- رفیق آیت الله، امیرعباس فخرآور ص ۲۳۵

۲۶- [محمد توسلی، روزنامه شرق، شماره ۳۰۶۴، ۲۸ دی ۹۶، صفحه ۶](#)

۲۷- [علی اصغر حاج سید جوادی در گفتگو با جرس](#)

۲۸- انقلاب ایران در دو حرکت، مهدی بازرگان، ص ۱۲۳

۲۹- [سخنرانی مهدی بازرگان به مناسبت سومین سالگرد انقلاب اسلامی، ۲۲ بهمن ۱۳۶۰](#)

۳۰- [سخنرانی مهدی بازرگان به مناسبت سومین سالگرد انقلاب اسلامی، ۲۲ بهمن ۱۳۶۰](#)

۳۱- خاطرات مسیح مهاجری از ۳ دهه حضور در روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۳ دی ۱۳۹۱، سایت تاریخ ایرانی

۳۲- محمد توسلی، روزنامه شرق، شماره ۳۰۶۴، ۲۸ دی ۹۶، صفحه ۶

۳۳- ناگفته‌های صادق طباطبایی درباره حواشی اشغال سفارت آمریکا، ۱۶ آبان ۱۳۹۱، خبرگزاری خبرآنلاین

۳۴- [صباغیان در گفت‌وگو با تاریخ ایرانی](#)

۳۵- جمهوری اسلامی، ۱۶ اسفند ۱۳۵۹، ص ۱۲

۳۶- عبور از بحران، کارنامه و خاطرات هاشمی رفسنجانی، ص ۸۷

۳۷- [خاطرات هاشمی رفسنجانی از تشکیل حزب جمهوری اسلامی، سایت تاریخ ایرانی](#)

۳۸- [خاطرات هاشمی رفسنجانی از تشکیل حزب جمهوری اسلامی، سایت تاریخ ایرانی](#)

- ۳۹- [با حجتی کرمانی؛ از اختلاف هاشمی و بازرگان تا متلک‌گویی خلخالی، خبرگزاری خبرآنلاین](#)
- ۴۰- [با حجتی کرمانی؛ از اختلاف هاشمی و بازرگان تا متلک‌گویی خلخالی، خبرگزاری خبرآنلاین](#)
- ۴۱- [با حجتی کرمانی؛ از اختلاف هاشمی و بازرگان تا متلک‌گویی خلخالی، خبرگزاری خبرآنلاین](#)
- ۴۲- روزنامه جمهوری اسلامی ۲۵ اسفند ۱۳۵۹
- خاطرات حجت الاسلام والمسلمین ناطق نوری، ۱۳۸۴، ج ۱، تهران، سازمان اسناد انقلاب اسلامی
- ۴۳- مصاحبه با مهدی بازرگان، ماهنامه کیهان، ۱۳۷۲
- ۴۴- علی خامنه ای در دیدار با کارگران و معلمان به مناسبت روز کارگر و روز معلم، ۱۵ اردیبهشت ۱۳۷۲
- ۴۵- علی خامنه ای در خطبه های نماز جمعه ۲۳ اردیبهشت ۱۳۷۹
- ۴۶- روزنامه جمهوری اسلامی، معرفی کارنامه سه سال انقلاب، ۲۴ اسفند ۱۳۶۰
- ۴۷- [بررسی الگوی نهضت آزادی در رابطه با مستکبران، دولت موقت واقع بین بود یا خط امام؟، ۳ اسفند ۱۳۹۵، سایت رسمی علی خامنه ای](#)
- ۴۸- [بررسی الگوی نهضت آزادی در رابطه با مستکبران، دولت موقت واقع بین بود یا خط امام؟، ۳ اسفند ۱۳۹۵، سایت رسمی علی خامنه ای](#)
- ۴۹- [بررسی الگوی نهضت آزادی در رابطه با مستکبران، دولت موقت واقع بین بود یا خط امام؟، ۳ اسفند ۱۳۹۵، سایت رسمی علی خامنه ای](#)
- ۵۰- [بررسی الگوی نهضت آزادی در رابطه با مستکبران، دولت موقت واقع بین بود یا خط امام؟، ۳ اسفند ۱۳۹۵، سایت رسمی علی خامنه ای](#)

۵۱- [جلسه شورای اداری پشتیبانی مسئولان نظامی و انتظامی با حضور رئیس‌جمهور، ۱۹ تیر ۱۳۶۷، سایت رسمی علی خامنه ای](#)

۵۲- [بررسی الگوی نهضت آزادی در رابطه با مستکبران، دولت موقت واقع‌بین بود یا خط امام؟، ۳ اسفند ۱۳۹۵، سایت رسمی علی خامنه ای](#)

۵۳- فرمانده وقت سپاه: موسوی‌خوینینی‌ها به دنبال کشف سندی از سفارت علیه آیت‌الله بهشتی بود، ۱۲ آبان ۱۳۹۶، خبرگزاری خبرآنلاین

۵۴- هاشمی رفسنجانی بدون روتوش، پنج سال گفت و گو با هاشمی رفسنجانی، ص ۱۵۷

۵۵- هاشمی رفسنجانی بدون روتوش، پنج سال گفت و گو با هاشمی رفسنجانی، ص ۱۶۳

۵۶- هاشمی رفسنجانی بدون روتوش، پنج سال گفت و گو با هاشمی رفسنجانی، ص ۱۷۸

۵۷- کارنامه و خاطرات هاشمی رفسنجانی سال ۱۳۶۰، عبور از بحران، ص ۶۲

۵۸- کارنامه و خاطرات هاشمی رفسنجانی سال ۱۳۶۰، عبور از بحران، ص ۸۲

۵۹- کارنامه و خاطرات هاشمی رفسنجانی سال ۱۳۶۰، عبور از بحران، ص ۱۷۵

۶۰- کارنامه و خاطرات هاشمی رفسنجانی سال ۱۳۶۰، عبور از بحران، صص ۲۶۶-۲۶۵

۶۱- کارنامه و خاطرات هاشمی رفسنجانی سال ۱۳۶۱، پس از بحران، ص ۷۷

۶۲- کارنامه و خاطرات هاشمی رفسنجانی سال ۱۳۶۲ آرامش و چالش، ص ۱۸۲

۶۳- کارنامه و خاطرات هاشمی رفسنجانی سال ۱۳۶۲ آرامش و چالش، ص ۲۷۷

۶۴- کارنامه و خاطرات هاشمی رفسنجانی سال ۱۳۶۲ آرامش و چالش، ص ۲۷۰

۶۵- کارنامه و خاطرات هاشمی رفسنجانی سال ۱۳۶۲ آرامش و چالش، صص ۲۷۴-۲۷۳

- ۶۶- کارنامه و خاطرات هاشمی رفسنجانی سال ۱۳۶۲ آرامش و چالش، ص ۴۳۲
- ۶۷- خطبه های جمعه ی هاشمی رفسنجانی، سال ۱۳۶۲، جلد پنجم، صص ۲۰۹-۲۱۴
- ۶۸- نامه مهندس بازرگان به هاشمی رفسنجانی، رئیس مجلس، شماره: ۴۲۹/۴/۲۱، تاریخ: ۲۵ آبان ۱۳۶۲
- ۶۹- کلیه روزنامه‌های ۱۰ بهمن ۱۳۶۳. در ضمن صدای جمهوری اسلامی متن کامل این سخنرانی را پخش کرد
- ۷۰- کارنامه و خاطرات هاشمی رفسنجانی سال ۱۳۶۳، به سوی سرنوشت، دفتر نشر معارف انقلاب، ص ۴۵۴
- ۷۱- اعلام جرم علیه آقای هاشمی رفسنجانی به دادسرای تهران، شماره: ۷۸۱-۴-۲۱، تاریخ: ۱۴ اسفند ۱۳۶۳
- ۷۲- کارنامه و خاطرات هاشمی رفسنجانی سال ۱۳۶۴، امید و دلواپسی، دفتر نشر معارف انقلاب، ص ۸۵
- ۷۳- تلگرام مهندس بازرگان به حجت الاسلام هاشمی رفسنجانی، ۸ اردیبهشت ۱۳۶۴، پایگاه خبری تحلیلی میزان خبر
- ۷۴- کارنامه و خاطرات هاشمی رفسنجانی سال ۱۳۶۴، امید و دلواپسی، ص ۹۳
- ۷۵- خطبه های جمعه ی هاشمی رفسنجانی، سال ۱۳۶۳، جلد ششم، صص ۲۹۷-۲۹۸
- ۷۶- خطبه های جمعه ی هاشمی رفسنجانی، سال ۱۳۶۳، جلد ششم، صص ۳۰۰-۳۰۲
- ۷۷- خطبه های جمعه ی هاشمی رفسنجانی، سال ۱۳۶۴، جلد نهم، ص ۳۰۱
- ۷۸- صباغیان در گفت‌وگو با تاریخ ایرانی

- ۷۹- خطبه های جمعه ی هاشمی رفسنجانی، سال ۱۳۶۱، جلد سوم، صص ۲۸۳-۲۸۲
- ۸۰- خطبه های جمعه ی هاشمی رفسنجانی، سال ۱۳۶۱، جلد سوم، صص ۲۸۳
- ۸۱- خطبه های جمعه ی هاشمی رفسنجانی، سال ۱۳۶۴، جلد نهم، ص ۲۰۵
- ۸۲- خطبه های جمعه ی هاشمی رفسنجانی، سال ۱۳۶۴، جلد نهم، ص ۲۳۶
- ۸۳- خطبه های جمعه ی هاشمی رفسنجانی، سال ۱۳۶۴، جلد نهم، ص ۲۳۶
- ۸۴- خطبه های جمعه ی هاشمی رفسنجانی، سال ۱۳۶۴، جلد نهم، ص ۲۳۵
- ۸۵- [محمد توسلی، روزنامه شرق، شماره ۳۰۶۴، ۲۸ دی ۹۶، صفحه ۶](#)
- ۸۶- صادق زیبا کلام، بازرگان و پرسش پیچیده انتظار از دین، ماهنامه مهرنامه، دی ماه ۱۳۸۹
- ۸۷- محمد توسلی، روزنامه شرق، شماره ۳۰۶۴، ۲۸ دی ۹۶، صفحه ۶
- ۸۸- [صادق زیبا کلام، بازرگان و پرسش پیچیده انتظار از دین، ماهنامه مهرنامه، دی ماه ۱۳۸۹](#)
- ۸۹- صادق زیباکلام، مراسم رونمایی از آثار شهید مطهری
- ۹۰- صادق زیباکلام، مناظره با رهدار درباره آمریکا
- ۹۱- صادق زیباکلام، مناظره با سلیمی با موضوع رابطه با آمریکا
- ۹۲- حزب توده از شکل گیری تا فروپاشی، به کوشش جمعی از پژوهشگران موسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، تهران، موسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی
- ۹۳- خاطرات آیت الله مهدوی کنی، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی
- ۹۴- فرمانده وقت سپاه: موسوی خویینی ها به دنبال کشف سندی از سفارت علیه آیت الله بهشتی بود، ۱۲ آبان ۱۳۹۶، خبرگزاری خبرآنلاین

- ۹۵- نیم‌نگاهی به کارنامه هفتاد ساله حزب توده ایران، خسرو صدری، بی‌بی‌سی فارسی
- ۹۶- سیاست و سازمان حزب توده از آغاز تا فروپاشی، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۷۰، ص ۳۲۳
- ۹۷- احسان طبری، کژراهه، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۶، ص ۳۰۱
- ۹۸- مجموعه آثار، جلد ۲۳، ص ۳۱۰ و ۳۱۱
- ۹۹- مجموعه آثار، جلد ۲۴، ص ۴۶۶
- ۱۰۰- مجموعه آثار، جلد ۲۴، ص ۲۳۱
- ۱۰۱- نامه مردم، شماره ۶، ۲۹ فروردین ۱۳۵۸
- ۱۰۲- اطلاعیه دبیرخانه کمیته مرکزی حزب توده ایران، فروردین ۱۳۵۸
- ۱۰۳- روزنامه مردم، شماره پنجم، خرداد ۱۳۵۸
- ۱۰۴- روزنامه مردم، شماره پنجم، خرداد ۱۳۵۸
- ۱۰۵- روزنامه مردم، شماره دوم، مرداد ۱۳۵۸
- ۱۰۶- روزنامه مردم، شماره دوم، مرداد ۱۳۵۸
- ۱۰۷- مهدی بازرگان، انقلاب ایران در دو حرکت، پاورقی ص ۱۱۵
- ۱۰۸- [گفت و گوی صباغیان با گروه تاریخ انجمن اندیشه و قلم](#)
- ۱۰۹- ابراهیم یزدی مصاحبه با نشریه اندیشه پویا، اسفند ۱۳۹۲
- ۱۱۰- [گفت و گوی توسلی با گروه تاریخ انجمن اندیشه و قلم](#)

- ۱۱۱- محمد توسلی گفتگو با نشریه دانشجویان دانشگاه صنعتی شریف، اسفند ۱۳۹۲
- ۱۱۲- [روشنفکران چپ و دولت موقت در گفت‌وگو با فریدون تنکابنی](#)
- ۱۱۳- سعید حجاریان، ماهنامه اندیشه پویا، شماره ۳۸
- ۱۱۴- [گفتگوی رئیس تشکیلات مخفی حزب توده در گفتگو با فارس](#)
- ۱۱۵- [سعید حجاریان، ماهنامه اندیشه پویا، شماره ۳۸](#)
- ۱۱۶- [گفتگوی رئیس تشکیلات مخفی حزب توده در گفتگو با فارس](#)
- ۱۱۷- جمهوری اسلامی، ۱۳ آبان ۱۳۵۸، صفحه ۲
- ۱۱۸- غلامعلی توسلی، نگاهی بر سلوک سیاسی مهندس بازرگان، ۳۰ دی ۱۳۹۴، شماره خبر: ۲۹۹۷۸۴۴، سایت خوان روزنامه دنیای اقتصاد
- ۱۱۹- کالک های خالی، خاطرات محمدعلی جعفری، انتشارات سوره مهر
- ۱۲۰- [ضرغامی: آقامحسن و بچه های سپاه، اولین کسانی بودند که در محل تسخیر لانه جاسوسی حاضر شدند.](#)
- ۱۲۱- هفته نامه عصر ما، ارگان سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی ایران
- ۱۲۲- [بازخوانی حوادث ۱۳ آبان، ۱۳ اذر ۱۳۸۵، روزنامه مستقل سراسری صبح ایران](#)
- ۱۲۳- [ضرغامی: آقامحسن و بچه های سپاه، اولین کسانی بودند که در محل تسخیر لانه جاسوسی حاضر شدند.](#)
- ۱۲۴- روزنامه اطلاعات، ۹ دی ۱۳۵۸

۱۲۵- [صفایی فراهانی: دولت بازرگان را با توصیه روسیه از دور خارج کردند، ۱۷ اسفند ۱۳۹۵،](#)

[کدخبر: ۱۶۴۶۳، پایگاه خبری تحلیلی دیده بان ایران](#)

۱۲۶- چرا بازرگان مأمور تشکیل دولت موقت شد؟، ۹ اسفند ۱۳۹۲، گروه سیاسی جهان نیوز

۱۲۷- محمد نبی حبیبی، نگاهی بر سلوک سیاسی مهندس بازرگان، ۳۰ دی ۱۳۹۴، شماره خبر:

۲۹۹۷۸۴۴، سایت خوان روزنامه دنیای اقتصاد

۱۲۸- [علی اصغر حاج سید جوادی در گفتگو با جرس](#)

فصل چهارم

۱- امیرعباس فخرآور، رفیق آیت الله، ص ۵۴ تا ۵۶

۲- یادنامه دکتر چمران، به کوشش دکتر ابراهیم یزدی، ص ۵۳

۳- صادق زیباکلام: چمران مخالف اعدام‌های خلخالی بود/ چمران مهندس بازرگان را مثل بت

می‌پرستید، گفتگو با عصر ایران، ۲ تیر ۱۳۹۱

۴- صادق زیباکلام: چمران مخالف اعدام‌های خلخالی بود/ چمران مهندس بازرگان را مثل بت

می‌پرستید، گفتگو با عصر ایران، ۲ تیر ۱۳۹۱

۵- روزنامه مردم، ارگان مرکزی حزب توده، دور هفتم، سال اول شماره ۱۴ تاریخ ۲۶ اردیبهشت

۵۸ و شماره ۱۹ تاریخ ۷ خرداد ۵۸

۶- صادق زیباکلام: چمران مخالف اعدام‌های خلخالی بود/ چمران مهندس بازرگان را مثل بت

می‌پرستید، گفتگو با عصر ایران، ۲ تیر ۱۳۹۱

۷- توسلی: توده ای ها پلاکارد زدند که یزدی و چمران عضو سیا هستند و باید اعدام شوند، گفت و گوی توسلی با گروه تاریخ انجمن اندیشه و قلم

۸- روایت ابراهیم یزدی از نقش شهید چمران در جنگ، گفت و گوی ابراهیم یزدی با گروه تاریخ انجمن اندیشه و قلم

۹- مهدی بازرگان، انقلاب ایران در دو حرکت، پاورقی ص ۱۱۵

۱۰- مهدی بازرگان، انقلاب ایران در دو حرکت، پاورقی ص ۱۱۵

۱۱- رفیق آیت الله، امیرعباس فخرآور، ص ۵۷ - ۵۸

۱۲- صباغیان: تندروهای مجلس به چمران مشکوک بودند و برای او مراقب گذاشتند، گفت و گوی اصباغیان با گروه تاریخ انجمن اندیشه و قلم

۱۳- آن سوی اتهام ۱، خاطرات عباس امیر انتظام، ص ۳۱

۱۴- یادنامه شهید دکتر چمران، به کوشش ابراهیم یزدی ص ۵۹

گفت و گوی تاریخ ایرانی با وزیر خارجه دولت موقت، سرگه بارسقیان، ۹ مهر ۱۳۹۳

۱۵- یادنامه شهید دکتر چمران، به کوشش ابراهیم یزدی ص ۵۹ و ۶۰

۱۶- توسلی: توده ای ها پلاکارد زدند که یزدی و چمران عضو سیا هستند و باید اعدام شوند، گفت و گوی توسلی با گروه تاریخ انجمن اندیشه و قلم

۱۷- یادنامه دکتر چمران، به کوشش ابراهیم یزدی، ص ۶۳ و ۶۲

گفت و گوی تاریخ ایرانی با وزیر خارجه دولت موقت، سرگه بارسقیان، ۹ مهر ۱۳۹۳

۱۸- یادنامه دکتر چمران، به کوشش ابراهیم یزدی، ص ۹۷ و ۹۸

- ۱۹- [سخنرانی مهدی بازرگان به مناسبت سومین سالگرد انقلاب اسلامی، ۲۲ بهمن ۱۳۶۰](#)
- ۲۰- علی اکبر هاشمی رفسنجانی، کارنامه و خاطرات انقلاب و پیروز، ص ۲۶۱ و ۲۶۲
- ۲۱- یادنامه دکتر چمران، به کوشش ابراهیم یزدی، ص ۶۰
- ۲۲- یادنامه دکتر چمران، به کوشش ابراهیم یزدی، ص ۱۱۴
- ۲۳- یادنامه شهید دکتر چمران، به کوشش ابراهیم یزدی ص ۵۹ و ۶۰
- ۲۴- توسلی: توده ای ها پلاکارد زدند که یزدی و چمران عضو سیا هستند و باید اعدام شوند، [گفت و گوی توسلی با گروه تاریخ انجمن اندیشه و قلم](#)
- ۲۵- رفیق آیت الله، امیرعباس فخرآور، ص ۵۸
- ۲۶- برای تاریخ می گویم، خاطرات محسن رفیق دوست، به کوشش سعید علامیان، انتشارات سوره مهر
- ۲۷- روزنامه شرق، ۹ شهریور ۹۴، شماره ۲۳۸۵، ص ۷
- ۲۸- خاطرات آیت الله منتظری
- ۲۹- ماهنامه شاهد یاران، ماهنامه یادمان شهید محمد منتظری، تهران: شاهد، ش ۴۸، آبان ماه ۱۳۸۸، ص ۳۹
- ۳۰- گفتوگوی محمد منتظری با روزنامه النهار
- ۳۱- کتاب خاطرات علی جنتی
- ۳۲- خاطرات نورالدین کیانوری، پرسش ها و ویرایش و تدوین از عبدالله شهبازی، تهران: انتشارات اطلاعات، چاپ اول ۱۳۷۱، ص ۴۶۷

- ۳۳- یادنامه دکتر چمران، به کوشش ابراهیم یزدی
- ۳۴- بازگشت دوباره ابوشریف به ایران، ۱۶ تیر ۱۳۹۰، کد خبر ۵۵۷۴۱، مشرق نیوز
- ۳۵- نخستین گفتگوی تفصیلی با ابوشریف، فرمانده سابق کل سپاه، ۹ اردیبهشت ۱۳۹۱، کد خبر ۱۱۴۸۶۰، مشرق نیوز
- ۳۶- برای تاریخ می گویم، خاطرات محسن رفیق دوست، به کوشش سعید علامیان، انتشارات سوره مهر
- ۳۷- یادنامه دکتر چمران، به کوشش ابراهیم یزدی، ص ۱۲۱
- ۳۸- پاسخ به شبهه ضدانقلاب در خصوص شهادت شهید دکتر چمران. تیر پرس، کد خبر ۵۸۹۳۱
- ۳۹- رفیق آیت الله، امیرعباس فخرآور، ص ۵۸
- ۴۰- رفیق آیت الله، امیرعباس فخرآور، ص ۳۶۳
- ۴۱- رفیق آیت الله، امیرعباس فخرآور، صص ۵۸-۵۹
- ۴۲- یادنامه دکتر چمران، به کوشش ابراهیم یزدی، ص ۶۰ و ص ۱۲۲
- ۴۳- [تنها کسی که شاهد شهادت چمران بود، فرهنگ نیوز](#)
- ۴۴- امیرعباس فخرآور، رفیق آیت الله، صص ۵۹ - ۶۰

فصل پنجم

- ۱- آیت الله طالقانی در دادگاه فدائیان اسلام، ۲۱ شهریور ۱۳۹۴، خبرگزاری فارس
- ۲- روابط فداییان اسلام و آیت الله طالقانی چگونه بود؟، حشمت الله عزیزی

- ۳- خاطرات عبدخدایی از رابطه آیت الله طالقانی با فدائیان اسلام
- ۴- روابط فدائیان اسلام و آیت الله طالقانی چگونه بود؟، حشمت‌الله عزیزی
- ۵- خاطرات عبدخدایی از رابطه آیت الله طالقانی با فدائیان اسلام
- ۶- آیت‌الله طالقانی در دادگاه فدائیان اسلام، ۲۱ شهریور ۱۳۹۴، خبرگزاری فارس
- ۷- گفتگو با استاد سیدهادی خسروشاهی درباره فدائیان اسلام، ۲۷ دی ۱۳۸۹، کدخبر: ۱۶۴۱۹، پایگاه اطلاع رسانی و خبری جماران - تهران
- ۸- آیت‌الله طالقانی در دادگاه فدائیان اسلام، ۲۱ شهریور ۱۳۹۴، خبرگزاری فارس
- ۹- علیرضا مولایی توانی، زندگینامه سیاسی آیت الله طالقانی، تهران، نشر نی، ۱۳۸۸، ص ۲۴۹
- ۱۰- جعفری، سید محمدمهدی. مجاهدین خلق از درون
- ۱۱- تاریخ ۲۵ ساله، ص ۳۹۲
- ۱۲- آیت الله طالقانی، روزنامه اطلاعات ۲۶ مهر ۱۳۵۸
- ۱۳- سازمان مجاهدین خلق ایران، صدای طالقانی در این دیدار در فیلم پخش می شود: [لینک](#)
- ۱۴- روایت صادق طباطبایی از نظر امام خمینی درباره دو فیلم تخیلی (۱۳۹۱). پایگاه اطلاع رسانی و خبررسانی جماران. کد خبر ۲۰۸۰۹.
- ۱۵- امیرعباس فخرآور، رفیق آیت الله، ص ۲۳۷ تا ۲۴۰
- ۱۶- خاطرات آیت الله منتظری، جلد ۱، ص ۴۵۶
- ۱۷- علی اکبر هاشمی رفسنجانی، ۱۳۹۰، کارنامه و خاطرات - انقلاب و پیروزی، ص ۶۲۰
- ۱۸- [آیا درگذشت طالقانی مشکوک بود؟](#)

- ۱۹- امیر عباس فخرآور، رفیق آیت الله، ص ۲۴۱
- ۲۰- خاطرات حجه الاسلام والمسلمین سید منیرالدین حسینی شیرازی، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، صص ۲۶۱ تا ۲۶۳
- ۲۱- ولادیمیر کوزیچکین، ۱۳۷۱، درون کا.گ.ب: زندگی من در شوروی
- ۲۲- سازمان مجاهدین، اطلاعیه سیاسی- نظامی شماره ۲۲، ۲۶ فروردین ۱۳۵۸. اطلاعات، ۲۷ فروردین ۱۳۵۸
- ۲۳- ولادیمیر کوزیچکین. (۱۳۷۱). درون کا گ ب: زندگی من در شوروی ص ۲۵۰ - ۲۵۱
- ۲۴- سیف الدین نبوی در مصاحبه با سیاوش اوستا: [لینک](#)
- ۲۵- علی اکبر هاشمی رفسنجانی، کارنامه و خاطرات - انقلاب و پیروزی
- ۲۶- علی اکبر هاشمی رفسنجانی، کارنامه و خاطرات - انقلاب و پیروزی
- ۲۷- علی اکبر هاشمی رفسنجانی، کارنامه و خاطرات - انقلاب و پیروزی.
- ۲۸- مجتبی سکوت سی ساله را شکست/ ناگفته‌های فرزند طالقانی از اختلاف با پدر، بازداشت خود و سرنوشت امام موسی صدر
- ۲۹- امیرعباس فخرآور، رفیق آیت الله، ص ۲۴۳ تا ۲۵۱

فصل ششم

- ۱- فصلنامه تاریخ و فرهنگ معاصر، به نقل از هفته نامه بعثت، سال سیزدهم، شماره ۱۶، چاپ قم
- ۲- آیت الله بهشتی، به نقل از مجاهد، شماره ۱۳۹

- ۳- [گفت‌وگو با لطف‌الله میثمی، شهریور ۱۳۸۷](#)
- ۴- مجاهدین خلق از پیدایی تا فرجام (۱۰۸)، سایت ایران دیدبان
- ۵- امیر عباس فخرآور، رفیق آیت‌الله، ص ۳۸۸
- ۶- محمد مهدی کتیبه، رئیس سابق اداره دوم ارتش، ویژه‌نامه نوروزی روزنامه ایران
- ۷- ری‌شهری، خاطره‌ها، ج ۱، ص ۱۸۴ - ۱۸۳
- ۸- چهره‌نگاری از برخی متهمان پرونده انفجار نخست وزیری، خبرگزاری فارس
- ۹- خاطرات عزت‌شاهی، تدوین و تحقیق محسن کاظمی
- ۱۰- چهره‌نگاری از برخی متهمان پرونده انفجار نخست وزیری، خبرگزاری فارس
- ۱۱- محمد حسن روزی طلب، پرونده مسکوت، ص ۱۷۶
- ۱۲- کتاب خاطرات محمد مهدی ری شهری، ۱۳۸۳، مرکز اسناد انقلاب اسلامی
- ۱۳- شنود اشباح، ص ۴۷۱
- ۱۴- پرونده واکاوی نفوذ در بدنه حاکمیت، ۹ شهریور ۱۳۸۵، خبرگزاری فارس
- ۱۵- خاطرات آیت‌الله محمد امامی کاشانی، مجله یاران، یادمان شهدای دولت، شماره ۱۰، شهریور ۱۳۸۵
- ۱۶- انفجار مشکوک دفتر نخست وزیری در ۸ شهریور ۶۰، خبرگزاری تسنیم
- ۱۷- انفجار مشکوک دفتر نخست وزیری در ۸ شهریور ۶۰، خبرگزاری تسنیم
- ۱۸- ناگفته‌های خودکشی تقی محمدی و توقف رسیدگی به پرونده انفجار نخست‌وزیری، ۱۲ آبان ۱۳۸۹، خبرگزاری فارس بند ۲۰۹

۱۹- ناگفته‌های خودکشی تقی محمدی و توقف رسیدگی به پرونده انفجار نخست‌وزیری، ۱۲ آبان ۱۳۸۹، خبرگزاری فارس

۲۰- [همه چیز درباره انفجار مشکوک دفتر نخست‌وزیری، ۶ شهریور ۱۳۸۹، خبرگزاری فارس](#)

روزنامه ایران، ویژه نامه رمز عبور ۱

۲۱- روزنامه ایران، ویژه نامه رمز عبور ۴

۲۲- حسین طائب: اگر رجایی زنده میماند مقابل امام می ایستاد، ۱۳ تیر ۱۳۹۰، کدخبر: ۱۳۰۱۵۱، پایگاه خبری آفتاب

۲۳- امیرعباس فخرآور مصاحبه با مهدی فلاحتی، صدای امریکا

۲۴- جواد منصوری، روایت نقش سپاه در تسخیر سفارت آمریکا، ۱۲ آبان ۱۳۹۶، خبرگزاری خبرآنلاین

۲۵- امیرعباس فخرآور مصاحبه با مهدی فلاحتی، صدای امریکا

۲۶- خاطرات آیت الله محمد امامی کاشانی، مجله یاران، یادمان شهدای دولت، شماره ۱۰، شهریور ۱۳۸۵

۲۷- امیرعباس فخرآور مصاحبه با مهدی فلاحتی، صدای امریکا

۲۸- امیر عباس فخرآور در مصاحبه با مهدی فلاحتی، صدای آمریکا

۲۹- حسن کامران، ۱۰ شهریور ۱۳۹۶، خبرآنلاین

۳۰- حسن کامران، ۱۰ شهریور ۱۳۹۶، خبرآنلاین

۳۱- امیرعباس فخرآور در مصحبه با مهدی فلاحتی، صدای آمریکا

۳۲- [حسن کامران، ۱۰ شهریور ۱۳۹۶، خبرآنلاین](#)

۳۳- امیرعباس فخرآور در مصاحبه با مهدی فلاحتی، صدای آمریکا

۳۴- مصاحبه رادیو تلویزیونی دادستان کل، ربانی املشی، از روزنامه جمهوری اسلامی، دوشنبه ۲۳ شهریور ۱۳۶۰ انفجار دفتر

۳۵- [حسن کامران، ۱۰ شهریور ۱۳۹۶، خبرآنلاین](#)

۳۶- امیرعباس فخرآور در مصاحبه با مهدی فلاحتی، صدای آمریکا

۳۷- سایت تخصصی و جامع روز شمار دفاع مقدس. در سایه ولایت، یادنامه شهید حاج محمدعلی نظران، ۱۳۷۵، بنیاد حفظ و ارزش های دفاع مقدس، مدیریت ادیبان و انتشارات

۳۸- امیرعباس فخرآور در مصاحبه با مهدی فلاحتی، شبکه صدای آمریکا

۳۹- امیرعباس فخرآور، رفیق آیتالله، فصل نهم، ص ۴۷۹

فصل هفتم

۱- مرگ تدریجی یک رویا، سازمان مجاهدین خلق به روایت زیباکلام، ماهنامه نسیم بیداری، شماره ۱۹، مرداد ۱۳۹۰

۲- نشریه شاهد، شماره ۷ خرداد ۱۳۶۰

۳- خبرگزاری رجانیوز

۴- اظهارات منتشر نشده آیتالله مصباح پیرامون اختلاف وی با آیت الله هاشمی درباره سازمان منافقین، ۲۶ مهر ۱۳۹۳، خبرگزاری فارس

- ۵- خاطرات آیت الله مهدوی کنی، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی
- ۶- خاطرات علی جنتی، صص ۱۱۴ و ۱۱۵
- ۷- اظهارات منتشر نشده آیت الله مصباح پیرامون اختلاف وی با آیت الله هاشمی درباره سازمان منافقین، ۲۶ مهر ۱۳۹۳، خبرگزاری فارس
- ۸- کارنامه و خاطرات آیت الله هاشمی رفسنجانی - بازسازی و سازندگی، خاطرات ۱۵ خرداد ۱۳۶۸
- ۹- کارنامه و خاطرات آیت الله هاشمی رفسنجانی - بازسازی و سازندگی، خاطرات ۱۶ خرداد ۱۳۶۸
- ۱۰- کارنامه و خاطرات آیت الله هاشمی رفسنجانی - بازسازی و سازندگی، خاطرات ۱۷ خرداد ۱۳۶۸
- ۱۱- خاطرات هاشمی رفسنجانی - امید و دلواپسی، خاطرات ۱۵ مرداد تا ۲۴ مهر ۱۳۶۴
- ۱۲- میرحسین موسوی، ۱۵ بهمن ۱۳۶۰، شماره: ۱۱۵۰۱، روزنامه کیهان
- ۱۳- در حاشیه مدح اصلاح طلبان در باب مرحوم ابراهیم یزدی، ۱۲ شهریور ۱۳۹۶، کد خبر ۷۶۹۴۳۶، مشرق نیوز
- ۱۴- مهدی کروبوی، ۱۷ مهر ۱۳۶۱، شماره ۹۷۲، سال چهارم، روزنامه جمهوری اسلامی
- ۱۵- دو نگاه متضاد خاتمی درباره امیرانتظام، ۲۴ تیر ۱۳۹۷، کد خبر ۸۷۴۳۷۸، مشرق نیوز
- ۱۶- تحریف های پیشرفته هاشمی از رهبر معظم انقلاب، ۵ آبان ۱۳۹۴، شناسه خبر: ۲۲۵۸۳۳، خبرگزاری رجانیوز

۱۷- تحریف های پیشرفته هاشمی از رهبر معظم انقلاب، ۵ آبان ۱۳۹۴، شناسه خبر: ۲۲۵۸۳۳،
خبرگزاری رجانیوز

۱۸- هاشمی رفسنجانی: تندروها ریشه در نهادهای قدرت دارند، ۲۲ آذر ۱۳۹۴، کدخبر: ۳۲۸۸۲۳،
خبرگزاری ایلنا

۱۹- هاشمی رفسنجانی: تندروها ریشه در نهادهای قدرت دارند، ۲۲ آذر ۱۳۹۴، کدخبر: ۳۲۸۸۲۳،
خبرگزاری ایلنا

۲۰- هاشمی رفسنجانی: تندروها ریشه در نهادهای قدرت دارند، ۲۲ آذر ۱۳۹۴، کدخبر: ۳۲۸۸۲۳،
خبرگزاری ایلنا

۲۱- خامنه‌ای، بیانات در مراسم بیست و ششمین سالگرد رحلت خمینی، ۱۴ خرداد ۱۳۹۴

۲۲- [وقتی آیت‌الله هاشمی از اختلاف و دوستی‌اش با رهبر انقلاب گفت، ۲۶ فروردین ۱۳۹۶](#)
[خبرگزاری آنا](#)

۲۳- رفسنجانی، خطبه‌های نماز جمعه سال ۱۳۶۱

۲۴- رفسنجانی، نماز جمعه خرداد ۱۳۶۱

۲۵- اکبر هاشمی رفسنجانی، صراحت نامه، گردآورندگان امیر عباس تقی پور، امیرعلی و آرشد
محبی، تهران، انتشارات سیمای شرق، ۱۳۹۱

۲۶- خاطرات متناقض هاشمی رفسنجانی درباره امریکا، ۲۴ دی ۱۳۹۶، شناسه خبر: ۷۰۳۵۵۳،
افکارنیوز

۲۷- جعفر شیرعلی‌نیا، زندگی و زمانه آیت‌الله هاشمی رفسنجانی، ص ۶۷۵

۲۸- جعفر شیرعلی‌نیا، زندگی و زمانه آیت‌الله هاشمی رفسنجانی

۲۹- [فاضل موسوی نماینده خدابنده در دیدار اعضای فراکسیون اقلیت مجلس با آیت الله هاشمی رفسنجانی، ۱۷ فروردین ۱۳۹۱، خبرگزاری خبرآنلاین](#)

۳۰- گفتگوی اختصاصی شرق با هاشمی درباره خبرگان، ۱۹ اسفند ۱۳۹۳، شماره ۲۲۵۷، روزنامه شرق

۳۱- هاشمی رفسنجانی، ۲۶ بهمن ۱۳۹۳، شماره ۱۰۲۴۵، سال سی و ششم، ص ۱۱، روزنامه جمهوری اسلامی

۳۲- گفتگوی اختصاصی شرق با هاشمی درباره خبرگان، ۱۹ اسفند ۱۳۹۳، شماره ۲۲۵۷، روزنامه شرق

۳۳- سرلشکر فیروزآبادی در پیامی به ملت ایران، ۲۷ آذر ۱۳۹۴، کد خبر: ۶۲۷۵۶، خبرگزاری دفاع مقدس

۳۴- رییس قوه قضاییه، پشت نظارت بر رهبری حرکت مرموزی وجود دارد، ۳۰ آذر ۱۳۹۴، کد خبر: ۹۴۰۹۳۰۱۸۲۳۴، خبرگزاری ایسنا

۳۵- گفتگوی اختصاصی شرق با هاشمی درباره خبرگان، ۱۹ اسفند ۱۳۹۳، شماره ۲۲۵۷، روزنامه

۳۶- [دبیر شورای نگهبان: اصحاب فتنه هوس مجلس کرده‌اند، ۱۴ دی ۱۳۹۴، خبرگزاری تسنیم](#)

۳۷- هاشمی رفسنجانی، ۲۶ بهمن ۱۳۹۳، شماره ۱۰۲۴۵، سال سی و ششم، ص ۱۱، روزنامه جمهوری اسلامی

۳۸- [دبیر شورای نگهبان: اصحاب فتنه هوس مجلس کرده‌اند، ۱۴ دی ۱۳۹۴، خبرگزاری تسنیم](#)

۳۹- جنجالی‌ترین خاطرات هاشمی رفسنجانی، ۳۰ فروردین ۱۳۹۴، کد خبر: ۴۹۲۶۷۴، خبرگزاری تابناک

- ۴۰- آیت‌الله مصباح یزدی: در طول تاریخ حکومت پیامبران، مسئله حکومت شورایی مطرح نبود، ۲۱ اردیبهشت ۱۳۸۹، کد خبر: ۹۹۳۶۰، پایگاه خبری آفتاب نیوز
- ۴۱- آیت‌الله مصباح یزدی: در طول تاریخ حکومت پیامبران، مسئله حکومت شورایی مطرح نبود، ۲۱ اردیبهشت ۱۳۸۹، کد خبر: ۹۹۳۶۰، پایگاه خبری آفتاب نیوز
- ۴۲- آیت‌الله مصباح یزدی: طرح شورای رهبری، طرحی شیطانی است، ۲۱ اردیبهشت ۱۳۸۹، کد خبر: ۹۹۳۶۰، پایگاه خبری آفتاب نیوز
- ۴۳- عصبانیت شدید هاشمی از رد صلاحیت حسن خمینی، ۱۲ اسفند ۱۳۹۴، شناسه خبر: ۱۷۴۶۶۱، پایگاه خبری فرهنگ نیوز
- ۴۴- سیدعلی خامنه‌ای، بیانات در دیدار مردم قم، ۱۹ دی ۱۳۹۵، دفتر حفظ و نشر خامنه‌ای
- ۴۵- [هاشمی رفسنجانی: نه، \[در استخر\] تنها هستم، انصاف نیوز](#)
- ۴۶- [پیام تسلیت در پی ارتحال آیت‌الله هاشمی رفسنجانی](#)
- ۴۷- [پیکر آیت‌الله هاشمی در جوار امام راحل به خاک سپرده می‌شود](#)
- ۴۸- [متن نمازی که رهبر انقلاب بر پیکر آیت‌الله هاشمی اقامه کردند](#)
- ۴۹- [وزیر بهداشت: تیم پزشکی همراه آیت‌الله هاشمی رفسنجانی نبوده است](#)
- ۵۰- آخرین ساعات زندگی آیت‌الله چگونه گذشت؟، ۲۱ دی ۱۳۹۵، کد مطلب: ۳۵۸۳۰۵، روزنامه همشهری
- ۵۱- آخرین ساعات زندگی آیت‌الله چگونه گذشت؟، ۲۱ دی ۱۳۹۵، کد مطلب: ۳۵۸۳۰۵، روزنامه همشهری
- ۵۲- روزنامه شرق، شماره ۲۷۷۶، ۹۵/۱۰/۲۵، صفحه ۶

۵۳- [فرزند ارشد آیت الله در گفت‌وگو با ایسنا: مسیر پدرمان را ادامه می‌دهیم](#)

۵۴- گفتگوی شهروند با محمد هاشمی برادر آیت الله هاشمی رفسنجانی، شماره ۱۲۹۵، شنبه ۲۵ آذر ۱۳۹۶

۵۵- گفتگوی شهروند با محمد هاشمی برادر آیت الله هاشمی رفسنجانی، شماره ۱۲۹۵، شنبه ۲۵ آذر ۱۳۹۶

۵۶- دکتر آقاجانی، معاون وزیر بهداشت

۵۷- حسین مرعشی، برادر همسر علی اکبر هاشمی رفسنجانی، ۲۱ دی ۱۳۹۵، کد مطلب: ۳۵۸۳۰۵، روزنامه همشهری

۵۸- مهدی خزعلی، فرزند آیت‌الله خزعلی از اعضای سابق مجلس خبرگان تایید کرد که آیت الله هاشمی رفسنجانی در آب خفه شده است: [لینک](#)

۵۹- [جزئیات درگذشت آیت الله هاشمی رفسنجانی، جام جم آنلاین](#)

۶۰- [غلامعلی رجایی: هاشمی گفت قلب جوان ۲۰ساله را دارم، روزنامه شرق، شماره ۲۷۷۶ ۹۵/۱۰/۲۵، صفحه ۶](#)

۶۱- [وصیتنامه هاشمی رفسنجانی کجاست؟](#)

۶۲- روزنامه اعتماد، شماره ۳۹۵۶، ۹۶/۸/۲۵، صفحه ۲

۶۳- [روایت علی مطهری از پیگیری‌هایش درباره مواد رادیواکتیو در بدن آیت‌الله هاشمی](#)

۶۴- غلامعلی رجایی: مرگ طبیعی و سخته نیست اتفاقی افتاده است، ۱۹ خرداد ۱۳۹۷، انصاف نیوز

۶۵- [فائزه هاشمی: شورای عالی امنیت ملی اعلام کرد در بدن پدر ۱۰ برابر حد مجاز رادیواکتیو بوده است، ۲۵ آذر ۱۳۹۶، اعتمادآنلاین](#)

فصل هشتم

- ۱- رفیق آیت الله، فخرآور، فصل ششم، صص ۲۶۹ - ۲۷۰
- ۲- ولادیمیر کوزیچکین. (۱۳۷۱). درون کا.گ.ب: زندگی من در شوروی. ص ۳۰۱
- ۳- امیر عباس فخرآور، رفیق آیت الله، ص ۲۷۰
- ۴- محمد حسن روزی طلب . پرونده مسکوت. اعترافات ارتشبد قره باغی
- ۵- محمد حسن روزی طلب، پرونده مسکوت ص ۵۱۷
- ۶- [ناگفته هایی در مورد کشمیری، ۲۳ شهریور ۱۳۸۸، رجانپوز](#)
- ۷- محمد حسن روزی طلب، پرونده مسکوت، ص ۵۹
- ۸- کودتای نوژه (۱۳۶۸)، موسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، صفحه ۱۸۹ - ۲۰۴
- ۹- ولادیمیر کوزیچکین. (۱۳۷۱). درون کا.گ.ب: زندگی من در شوروی. ص ۱۹۶ - ۲۰۱
- ۱۰- ماجرای سرلشکر مقربی، ورزیده ترین جاسوس شوروی در ایران، پایگاه خبری تحلیلی پارسینه
- ۱۱- [روزنامه شرق، شماره ۱۵۴۴، ۱۳ خرداد ۱۳۹۱](#)
- ۱۲- امیرعباس فخرآور، رفیق آیت الله، ص ۲۸۲
- ۱۳- [تحکیم وحدت امروز و دیروز، مهدی عباسی مهر، ۲۷ شهریور ۱۳۸۹](#)
- ۱۴- [تحکیم وحدت امروز و دیروز، مهدی عباسی مهر، ۲۷ شهریور ۱۳۸۹](#)

- ۱۵- خشت خام، نوبت شانزدهم گفتگوی حسین دهباشی با ابراهیم اصغرزاده
- ۱۶- [تحکیم وحدت امروز و دیروز، مهدی عباسی مهر، ۲۷ شهریور ۱۳۸۹](#)
- ۱۷- فخرآور، رفیق آیت الله، صص ۲۸۳ - ۲۸۴
- ۱۸- فخرآور، رفیق آیت الله، صص ۲۸۴ - ۲۸۶
- ۱۹- ولادیمیر کوزیچکین. (۱۳۷۱). درون کا گ ب: زندگی من در شوروی. صص ۲۹۹ - ۳۰۰
- ۲۰- ولادیمیر کوزیچکین. (۱۳۷۱). درون کا گ ب: زندگی من در شوروی. صص ۳۰۰
- ۲۱- ولادیمیر کوزیچکین. (۱۳۷۱). درون کا گ ب: زندگی من در شوروی. صص ۳۲۱
- ۲۲- فخرآور، رفیق آیت الله، صص ۲۸۶ - ۲۹۱
- ۲۳- بچه های لانه امروز چه میکنند؟. (۱۳۹۳). گزارش ایلنا از ۱۳ آبان ۱۳۵۸ و دانشجویان تسخیر کننده سفارت آمریکا. کد خبر: ۲۱۹۸۹۹
- ۲۴- فخرآور، رفیق آیت الله، صص ۲۹۱ - ۲۹۳
- ۲۵- [وصیت نامه و زندگینامه سردار شهید حاج عباس محمد ورامینی](#)
- ۲۶- [وصیت نامه و زندگینامه سردار شهید حاج عباس محمد ورامینی](#)
- ۲۷- [مصاحبه فرح جهانگیری، همسر شهید عباس محمد ورامینی](#)
- ۲۷- شهید عباس ورامینی به روایت برادرش. (۱۳۸۹). خبرگزاری فارس
- عباس می گفت با تسخیر لانه جاسوسی دل امام را شاد کردیم. (۱۳۸۹). وبسایت دانشجویان پیرو خط امام

- ۲۸- شهید عباس ورامینی به روایت برادرش. (۱۳۸۹). خبرگزاری فارس
- ۲۹- فخرآور، رفیق آیت الله، صص ۲۹۳ - ۲۹۷
- ۳۰- کالک‌های خاکی، خاطرات محمدعلی جعفری، صص ۸۷ - ۸۸
- ۳۱- [جواد منصوری: تسخیر سفارت آمریکا با سپاه هماهنگ شده بود](#)
- ۳۲- روزنامه ابرار، خاطرات محمد خوئینی‌ها، دوشنبه ۹ آذر ۱۳۷۹
- ۳۳- [ضرغامی: آقامحسن و بچه‌های سپاه، اولین کسانی بودند که در محل تسخیر لانه جاسوسی حاضر شدند](#)
- ۳۴- [دستاوردهای تسخیر لانه جاسوسی به روایت یکی از دانشجویان](#)
- ۳۵- [دستاوردهای تسخیر لانه جاسوسی به روایت یکی از دانشجویان](#)
- ۳۶- کتاب خاطرات آیت الله مهدوی کنی، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی
- ۳۷- [جواد منصوری: تسخیر سفارت آمریکا با سپاه هماهنگ شده بود](#)
- ۳۸- سردار دهقان در برنامه شناسنامه: نمی‌توان به چشم دوست به آمریکا نگاه کرد، ۲۸ آذر ۱۳۹۳، خبرگزاری فارس

